



خطبه حضرت فاطمه زهرا
سلام الله علیها
و ماجرای فدای
کربلا

حسینعلی منتظری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خطبه حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها و ماجرای فدک

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

دفتر آیت الله منتظری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	خطبه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجرای فدک
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	سخن ناشر
۱۶	مقدمه
۳۳	خطبه ی حضرت زهرا در مسجد النبی خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد
۳۳	درس ۰۱
۳۳	اشاره
۳۳	بررسی سند خطبه
۳۳	اشاره
۳۴	بحارالانوار علامه ی مجلسی
۳۴	شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید
۳۵	احتجاج طبرسی
۳۵	کیفیت رفتن حضرت زهرا به مسجد
۳۹	آماده شدن برای ایراد خطبه
۳۹	ناله ی حضرت زهرا و گریه ی شدید حاضرین
۴۱	درس ۰۲
۴۱	اشاره
۴۳	نگاهی به آنچه گذشت
۴۴	آغاز خطبه با شکر نعمتهای خداوند
۴۶	نعمتهای بی حد خداوند
۴۸	گسترش و تداوم نعمتها در اثر شکرگزاری
۵۰	اخلاص، ثمره ی توحید
۵۱	درک متفاوت افراد از توحید

۵۲	حقیقت ناشناخته ی حق تعالی
۵۳	ابداع اشیاء توسط خداوند
۵۵	اهداف آفرینش
۵۶	فلسفه ی ثواب و عقاب
۵۸	درس ۰۳
۵۸	اشاره
۶۰	عبودیت، زمینه ی رسالت
۶۱	مقامات پیش از رسالت
۶۲	پیشگویی تورات و انجیل
۶۳	انتخاب پیامبر قبل از خلق موجودات
۶۵	علم ازلی خداوند به عالم هستی
۶۶	اهداف رسالت پیامبر
۷۳	قیام پیامبر برای هدایت انسانها
۷۳	ارتحال پیامبر
۷۵	سخنی با حضار
۷۸	قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر
۷۹	ویژگیهای هدایتی قرآن
۸۶	درس ۰۴
۸۶	اشاره
۸۸	فلسفه ی احکام الهی
۸۸	ایمان به خدا و نماز
۹۰	زکات
۹۱	روزه
۹۲	حج
۹۲	عدالت
۹۳	امامت اهل بیت

۹۳	جهاد و صبر
۹۷	امر به معروف
۹۷	احسان به والدین و صلہ ی ارحام
۹۹	قصاص
۹۹	وفا به نذر
۱۰۰	عدالت در معاملات
۱۰۰	حرمت شراب
۱۰۱	حرمت قذف
۱۰۱	حرمت سرقت
۱۰۲	حرمت شرک
۱۰۲	سفارش به تقوا
۱۰۴	ارتباط دانش با خدانشناسی
۱۰۵	معرفی شخصیت خود و پدر بزرگوارشان
۱۰۷	همبستگی و اخوت پیامبر و علی
۱۰۸	چگونگی آغاز رسالت
۱۱۰	مراتب سه گانه ی دعوت
۱۱۱	بت شکنی پیامبر
۱۱۱	نغمه ی توحید و خاموشی کفر
۱۱۳	شکست نفاق و کفر
۱۱۴	درس ۰۵
۱۱۴	اشاره
۱۱۷	ویژگیهای دوران جاهلیت
۱۱۷	ضعف معنوی
۱۱۷	ضعف سیاسی و اجتماعی
۱۲۰	ضعف مادی
۱۲۱	ضعف روحی

- ۱۲۲ نجات مردم توسط پیامبر اکرم
- ۱۲۵ نقش مبارزات حضرت امیر در گسترش اسلام
- ۱۲۷ سیمای شجاعانه ی علی در جبهه های جنگ
- ۱۲۷ ویژگیهایی از حضرت امیر
- ۱۲۹ خاموشان دیروز و فرصت طلبان امروز
- ۱۳۰ خصلتهای فرصت طلبان
- ۱۳۳ رحلت پیامبر و پیامدهای آن
- ۱۳۵ شیطان صفتان مترصد
- ۱۳۶ سبک مغزان مطیع
- ۱۳۸ درس ۰۶
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۹ خلاصه ی آنچه گذشت
- ۱۴۲ سیمای حقیقی سقیفه
- ۱۴۴ قلب حقایق در جریان سقیفه
- ۱۴۶ مردم بازیچه ی سیاست
- ۱۴۶ شرایط رهبری در قرآن
- ۱۴۸ ویژگیهایی از قرآن
- ۱۴۹ پشت کردن به قرآن
- ۱۵۱ درس ۰۷
- ۱۵۱ اشاره
- ۱۵۴ خلیفه تراشی و تغییر ارزشها
- ۱۵۶ تصاحب قدرت با فریب
- ۱۵۷ دشمنی در قالب دوستی
- ۱۵۹ صبر بر مصائب
- ۱۵۹ فدک، میراث نبوت
- ۱۶۲ پیامبران و آیات ارث

- ۱۶۵ وجوه انحرافی فهم آیات ارث
- ۱۶۷ علت تکیه ی حضرت بر مسأله ی ارث
- ۱۶۸ منظور از ارث چیست؟
- ۱۷۱ هشدار حضرت زهرا به ابوبکر
- ۱۷۵ درس ۰۸
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۷ سخنی با انصار
- ۱۸۱ تغییر سیاست و تغییر موضع
- ۱۸۳ پیامدهای رحلت پیامبر
- ۱۸۷ پیش بینی رحلت پیامبر در قرآن
- ۱۸۹ پیامبران و سنت الهی مرگ
- ۱۹۲ شکوه ی حضرت زهرا از انصار
- ۱۹۵ سوابق مبارزاتی انصار
- ۱۹۷ درس ۰۹
- ۱۹۷ اشاره
- ۲۰۰ نقش اهل بیت در پیروزی اسلام
- ۲۰۲ مظاهر ارتجاع پس از انقلاب
- ۲۰۴ پایان کار پیمان شکنان و محافظه کاران
- ۲۰۵ راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه ی سکوت
- ۲۰۸ بازگشت به جاهلیت
- ۲۱۰ بیان سوز دل و اتمام حجت
- ۲۱۴ ترسیم پایان توطئه
- ۲۱۹ درس ۱۰
- ۲۱۹ اشاره
- ۲۲۲ آنچه گذشت
- ۲۲۳ سخنان متظاهران ی ابوبکر

- ۲۲۴ موقعیت عترت از زبان ابوبکر
- ۲۲۸ توجیه عوام فریبانه ی ابوبکر برای مصادره ی فدک
- ۲۳۰ اراده ی مردم یا خواست پنج نفر؟
- ۲۳۲ پاسخ حضرت فاطمه به ابوبکر
- ۲۳۴ خیانت سران سقیفه
- ۲۳۵ قرآن و شبهات معاندان
- ۲۳۶ تاکتیک مجدد ابوبکر
- ۲۳۸ درس ۱۱
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۴۰ آنچه گذشت
- ۲۴۰ توبیخ مجدد مردم
- ۲۴۳ تغییر مسیر امامت و آینده ی آن
- ۲۴۸ سوز دل بر مزار پدر
- ۲۵۴ درس ۱۲
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۶ امام چشم به راه زهرا
- ۲۵۷ سوز دل به محضر امام
- ۲۶۰ عناد حاکمیت با حضرت زهرا
- ۲۶۲ بی تفاوتی اشرار مردم
- ۲۶۴ سکوتی جهادگونه
- ۲۶۵ مظلومیت علی و مصلحت اسلام
- ۲۶۷ اوج مظلومیت و غربت اهل بیت
- ۲۶۸ شکایت به پدر و عرض حال به پروردگار
- ۲۶۹ دلداری امام به حضرت فاطمه
- ۲۷۱ تحلیلی بر سوز دل زهرا به محضر امام
- ۲۷۲ فلسفه ی اصرار حضرت در مورد فدک

- ۲۷۴ سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب
- ۲۷۶ خطبه ی حضرت زهرا خطاب به زنان مهاجر و انصار در بستر شهادت
- ۲۷۶ درس ۱۳
- ۲۷۶ اشاره
- ۲۷۸ سند خطبه
- ۲۷۹ عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا
- ۲۸۰ تصویری از بی وفایی مردم
- ۲۸۲ بازیگران دین و سیاست
- ۲۸۴ ضعف فکری و تشتت آراء
- ۲۸۶ مسئولیت مردم در برابر فساد حکومت
- ۲۸۹ آغاز انحراف مسیر امامت
- ۲۹۱ انگیزه های سیاسی اصحاب سقیفه
- ۲۹۴ درس ۱۴
- ۲۹۴ اشاره
- ۲۹۶ نگاهی به آنچه گذشت
- ۲۹۷ ویژگیهایی از حاکمیت به حق حضرت علی
- ۳۰۳ ظلم و کفران نعمت
- ۳۰۵ توبیخ مجدد اصحاب سقیفه
- ۳۰۸ تصویری از جریان سقیفه
- ۳۱۱ پیش بینی تلخ کامی های مردم بعد از سقیفه
- ۳۱۲ بشارت به فتنه های نزدیک بعد از سقیفه
- ۳۱۶ عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا
- ۳۱۷ ماجرای غضب فدک از زبان حضرت امام جعفر صادق
- ۳۱۷ درس ۱۵
- ۳۱۷ اشاره
- ۳۲۰ بررسی سند روایت

۳۲۳	آغاز داستان از زبان امام صادق
۳۲۵	مواجهه ی حضرت زهرا با ابوبکر
۳۲۷	فدک، سمبل امامت
۳۲۹	فدک و شهادت ام ایمن
۳۳۲	فدک و توبیخ ابوبکر توسط حضرت علی
۳۳۵	احتجاج حضرت علی با ابوبکر
۳۳۸	درس ۱۶
۳۳۸	اشاره
۳۴۲	نگاهی به آنچه گذشت
۳۴۳	استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین
۳۴۸	چرخش فکری مردم
۳۴۹	سوز فاطمه بر مزار پدر
۳۵۱	توطئه ی ترور حضرت امیر
۳۵۴	کشف توطئه ی ترور
۳۵۵	تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز
۳۵۷	تهدید عمر توسط حضرت امیر
۳۵۸	پاورقی
۴۰۵	درباره مرکز

خطبه حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها و ماجرای فدک

مشخصات کتاب

سرشناسه: منتظری حسینعلی - ۱۳۰۱

عنوان و نام پدیدآور: خطبه حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها و ماجرای فدک درسهایی از فقیه عالیقدر حضرت آیه الله العظمی منتظری دامت برکاته مشخصات نشر: قم دفتر حضرت آیت الله العظمی منتظری ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری: ص ۳۴۴

شابک: بها: ۵۰۰۰ ریال؛ بها: ۵۰۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- خطبه ها

موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق -- احادیث موضوع: فدک شناسه افزوده: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۲ / م ۷۵ خ ۶ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۷۵۳

سخن ناشر

«فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی بود که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشد». امام خمینی قدس سره

تاریخ بشریت گواه بر این حقیقت است که همواره دو گروه «حق و باطل»، «مؤمن و مشرک» و «مظلوم و ظالم» در مقابل هم قرار داشته اند؛ سلاح و ابزار گروه حق، «ایمان، حقیقت و صداقت» و سلاح و ابزار گروه باطل، «تهدید، تطمیع و فریب» بوده است.

نمونه های بارز از صف آرایی این دو گروه، در تاریخ یک هزار و چهارصد ساله اسلام به چشم می خورد؛ زراندوزان و دنیاطلبانی که گسترش اسلام را به زیان منافع خود می دیدند، با تمام توان و با تمسک به زور و فریب،

در مقابل عده ای خداپرست که جز خدا نمی گفتند و جز او سر تسلیم بر دیگران فرود نمی آوردند، قد علم کرده و با شکنجه و آزار مسلمانان و حتی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مانع ادامه

[صفحه ۱۶]

راه ایشان می شدند؛ اما اراده ی الهی بر این قرار گرفته بود که آنان طرفی نبسته و بالاخره گروه حق پیروز شود.

نگاهی گذرا به تاریخ صدر اسلام نشان می دهد که چگونه همانانی که سد راه اسلام و گسترش آن بودند و با مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی دیرینه داشتند، به سرعت رنگ عوض کرده و جبهه ای جدید در مقابل پیش کسوتان اسلام و مبارزه تشکیل دادند؛ آنان این بار به نام اسلام و با تمسک به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله تیشه به ریشه و اصل اسلام می زدند و بنای انحرافی را پایه ریزی کردند که تا قرنهای مسلمانان چوب آن را خوردند و می خورند؛ و اینها همه نشأت گرفته از حوادثی است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد.

وظیفه مؤمنین و مسلمانان خالص در مقابل این جبهه گیری جدید، ارشاد مردم و امر به معروف و نهی از منکر در حد توان و نیز دفاع از حریم امامت و ولایت بود که در این مهم، فاطمه زهرا علیهاالسلام بیشترین نقش را ایفا نمود.

پشتیبانی از امیر مؤمنان علیه السلام در مقاطع حساس، ارائه خطبه های غراء و آتشین، افشای چهره ی نفاق و دورویی، یادآوری مسلمانان به آیات قرآن و سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله و... همه و همه از تلاشهای

بانوی بزرگ اسلام در مقابله با این انحراف عظیم بوده است.

آشنایی و آشنا نمودن افراد با روش و سیره ی عملی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وظیفه ای است که بر عهده ی علما و محققین گذارده شده و آنان باید در رساندن پیام عدالتخواهی آن بزرگواران به

[صفحه ۱۷]

همگان، تمام سعی و کوشش خود را مبذول دارند.

بر همین اساس است که فقیه عالیقدر حضرت آیةالله العظمی منتظری مدظله العالی، شرح و توضیح نهج البلاغه، اصول کافی و نیز خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام را همچون وظیفه ای برای خود دانسته و در کنار دروس دیگر حوزوی، هر روز ساعتی از وقت شریف خود را به تدریس و بازگو نمودن این سخنان گهربار برای عموم مردم اختصاص می دهند.

استفاده از بیانی ساده و آسان، بازگو نمودن مطالب در سطح عموم و پرهیز از استعمال کلمات نامأنوس، از خصوصیات ویژه درسهای معظم له می باشد.

آنچه در پیش رو دارید، مجموعه ای است از سلسله درسهای حضرت استاد که در بیان خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام و در ایام فاطمیه سال ۱۳۷۲ ه.ش ایراد فرموده اند.

این کتاب مشتمل بر شانزده درس می باشد که در سه بخش ارائه شده است:

بخش اول: خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله.

بخش دوم: خطبه ی آن حضرت خطاب به زنان مهاجرین و انصار، در بستر شهادت.

بخش سوم: ماجرای غصب فدک، از زبان حضرت امام صادق علیه السلام.

همانگونه که گفته شد، توضیحات ارائه شده در این مقام، در سطح عموم بوده و به صورت تحقیق گسترده و شرح مبسوط نمی باشد و لذا

[صفحه ۱۸]

فقیه عالیقدر در ابتدا اجازه چاپ آن را نمی دادند؛ ولی پس از اصرار مکرر عده ای از فضلاء، اجازه فرمودند تا برای آشنایی طبقات و اقشار مختلف با سخنان و بیانات حضرت فاطمه علیهاالسلام و نیز آشنایی با موقعیت و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، این درسها پیاده شده و به صورت کتاب حاضر چاپ و منتشر شود.

امید است این خدمت ناچیز مورد قبول و رضایت خداوند منان قرار گیرد و جامعه ی اسلامی ما بتواند در پرتو انوار مقدس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام راه کمال و سعادت را بییابد.

ناشر

[صفحه ۱۹]

مقدمه

فانی حرتم بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان

«چرا در امر پیشوایی جامعه سرگردان گشته اند و پس از اعلان و اظهار حق به پنهان گویی افتاده اید» (حضرت فاطمه علیهاالسلام)

اندوه جانکاهی که پیامبر را در واپسین لحظات عمرش فراگرفته بود و روح نیرومندش را در اضطراب می فشرد، روزگار سخت و سیاه و افقهای تیره و تاری بود که پس از مرگش نظاره می کرد. شب هنگام از روزهای آخر عمرش که خواب از کاسه خانه ی چشمش به در آمده و از بیم آینده بی قرار است، غلامش «ابومویهبه» را خبر می کند. بیا تا امواج شب را شکافته و سکوت شب را شکسته، به قبرستان بقیع رویم، زیرا مرا مأمور کرده اند تا برای خوابیدگان خاک بقیع و این خاموشان سخنگو استغفار کنم. شبهای آخر ماه صفر است و همه چیز در سکوت و سیاهی شب به محاق تاریکی فرورفته است. پیامبر در حالی که مرگ خود را نزدیک می بیند و می داند تا چند شبی

دیگر به این خفتگان خاموش خواهد پیوست، لحظه ای درنگ می کند و به آرامیان کوی بقیع خطاب می کند:

«سلام بر شما ای ساکنان گورستان! خوش بیارامید که روزگار شما آسوده تر از روزگار این مردم است، فتنه ها همچون پاره های شب تیره پیش آمده اند...» [۱].

رسول خدا دردهای دلش را با مردگان در میان می گذارد تا موجهای تیز دریای روحش اندکی آرام گیرد. با گذشت پاسی از شب به بستر

[صفحه ۲۰]

خویش بازمی گردد.

با همه رنجهایی که در دوران رسالتش پشت سر گذاشته و از جانب خدا مأمور به پایداری و استقامت بوده، ولی رنجهای آینده او را آرام نمی گذارد. در فردا یا پسین فردای آن شب، برای اینکه کمی آرام گیرد، درخواستهای آخرینش را کسانی که پیرامونش بودند در میان می گذارد. بنابر روایت صحیحین ابن عباس می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هلم اکتب لکم کتابا لاتضلون بعده، فقال عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجد و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله» [۲].

می خواهد با این پیامبر راه گمراهی را بر امت ببندد و هر نوع حیرت و سرگردانی را، که غالب امتهای پس از مرگ رهبرانشان دچارش می شوند، از میان امت برگیرد و کتاب و عترت را در کنار هم گذارد و بر آنچه را که در بیابان جحفه، پس از حجهالوداع، با انبوهی از مسلمانان در میان نهاده بود و راه راهبری بعد از خویش را هموار ساخته بود، مهر تأکید نهد. اما با این بهانه که تب جانسوز بر رسول خدا مستولی شده و از سوی کتاب خدا در میان است،

نیازی به دیگر نوشته ای از پیامبر نیست. از آوردن قلم و کاغذ دریغ ورزیدند و بر سراب سرگردانی امت فزونی بخشیدند و با چنین نافرمانی، زقوم شر و شوربختی را در امر پیشوایی مسلمین، پی نهادند.

پیامبر رسالت‌های سخت و سنگین فردا را پیش از آنکه بر دوش علی علیه السلام و دیگر یاران راستینش بیند، بر دوش فاطمه علیها السلام می بیند و روح دخترش را، که بنیانگذار بنای عترت است تا قرآن معنا بیابد، برای روزگار پریشانی و صعب روزی آماده می کند، لذا راز ناگوار مرگش را برای نخستین بار با فاطمه در میان می گذارد و آنگاه رسول مرگ دست سردش

[صفحه ۲۱]

را به سوی پیامبر دراز می کند، حضرت گریستن دخترش را نظاره می کند و به او تسلیت می گوید و با این نوید که زود به من خواهی پیوست جلوی اندوه او را می گیرد. پس از سفر حج‌الوداع و ابلاغ تمامیت و کمالیت دین به دخترش می گوید:

دخترم! جبرئیل هر سال یکبار قرآن را بر من می خواند و امسال آن را دوبار خوانده است.

پدر! معنای این چیست؟

می دانم امسال آخرین سال زندگی من است.

فاطمه ای که، به تعبیر سلیمان کتانی، در پناه دو سایه زندگی کرده، پدر و همسرش و دو امام را در دامن خود پرورانده، حسن و حسین و دو عصر جاهلیت و بعثت را آزموده و پدر را با دو گونه محبت دختری و مادری دوست داشته است؛ این بار رمز دوبار قرآن خواندن جبرئیل را بر پدرش می شنود، و نیک می داند که پس از مرگ چه رنگها و صحنه ها در اجتماع پدید خواهد گشت، یعنی نمایان گشتن

دو گونه اسلام در برابر یکدیگر.

دخت پیامبر نیک می داند کسانی در زمان پدرش به اسلام گرویدند که هیچ اعتقادی به این آیین نداشته و تنها به خاطر ترس و یا حفظ منافع آینده ی خود به آن گرویدند و از سویی شوهرش علی در جنگهای با کفار و مشرکین بزرگان قریش را به خاک هلاکت افکنده و پهلوانان نامی عرب را به تسلیم آورده است. صاعقه این حقدها و کینه توزیها پس از مرگ پیامبر بر سر علی علیه السلام فروخواهد ریخت و این حقیقتی است که در تمام انقلابها رخ می دهد.

آنانی که به خاطر حفظ منافع خویش به انقلاب می پیوندند و هیچ اعتقادی به آن ندارند در کمین نشسته تا روزی عقده های خود را بر سر انقلابیون واقعی فروبریزند و آنان را چون علی با انواع تهمتها به انزوا

[صفحه ۲۲]

بکشانند و خود متولی انقلاب گردند؛ و این سنت سیاه تاریخ است. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آینده را خوب می شناخت و اسلام آوران دروغین را با چشم تیزبین خود مشاهده می کرد و می دید این خونهایی که در زمان پدرش ریخته شد، انتقامش را از علی خواهند گرفت. ابن ابی الحدید تحلیل زیبایی دارد؛ می گوید: نه تنها خونهایی که به دست علی ریخته شد بلکه هر خونی که با شمشیر دیگران در راه اسلام ریخته شد انتقامش را تنها از علی علیه السلام می گرفتند. چون عادت عرب بر این بود که اگر خونی از آنان ریخته می شد، انتقامش را از قاتل می ستانند و اگر او می مرد و یا توانایی آن را نداشتند، انتقامش را از نزدیکترین خویشانش می گرفتند [۳].

دیری نباید که نشانه های انتقامجویی ظهور

پیدا کرد و حقد‌ها و عقده‌ها سر برآورد و در آغاز، مسیر خلافت را به بیراهه بردند و پشتوانه مالی آن «فدک» را ستاندند. زهرا علیها السلام با اشاره به این انتقامجویی در گرد زنان مهاجر و انصار فرمود:

و ما نعموا من ابی الحسن؟ نعموا واللّٰه منه نکیر سیفه و شده وطئه و نکال وقعته و تمره فی ذات اللّٰه عز و جل [۴].

«چه باعث شد که با کینه توزی از علی انتقام بگیرند؟ آری از او ناراحت بودند، چون شمشیر او در راه خدا، خودی و بیگانه و شجاع و ترسو نمی شناخت؛ و چون علی علیه السلام در برابر مرگ بی اعتنا بود و ترسی نداشت.»

[صفحه ۲۳]

ولکنها احقاد بدریه و ترات احدیه، کانت علیها قلوب النفاق مکتمنه لامکان الوشاه فلما استهدف الامر ارسلت علینا شایب الآثار من مخیله الشقاق» [۵].

«این برخورد شما با علی به سبب کینه های بدر و انتقام جویی احد است. این کینه ها در قلوب منافقین مخفی بود و جرأت اظهار آن را نداشتند، اما روزی که حکومت را غصب کردند و ما را منزوی نمودند، تمام کینه ها و حسادتها را بر ما فروریختند.»

و علی علیه السلام سالها پس از مرگ زهرا علیها السلام به این نکته تصریح کرد:

انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم القرون ربیعه و مضر [۶].

«من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخ های بلند قبائل ربیعه و مضر را درهم شکستم.»

پس از مرگ پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله عرصه ی دوگانگی ظهور پیدا کرد، به تعبیر سلیمان کتانی: یکی اسلام مستسلمین (آنان)

که اسلام را از خلال مصالح شخصی خود می دیدند) و دیگری اسلام مقتنین (کسانی که حق را از دریچه ی حق پذیرفته بودند). گروه اول در مرکز پیشوایی و برنامه های اصلی قرار گرفت و پیام اسلام و انقلاب و وصایای پیامبر را نادیده انگاشت و در مقام انتقامجویی از گروه دوم برآمد. در این رهگذر عناصر ارتجاع (کسانی که در صدد بودند جزیرهاالعرب را به روزگار جاهلیت بازگردانند) دست در دست عناصر نفاق گذاشته و به دنبال حذف عناصر راستین اسلام، که در رأس آنان علی علیه السلام بود، برآمدند و کنار گذاشتن علی علیه السلام یعنی نابود ساختن تمام ارزشهایی که از آدم شروع شده و در رهگذر تاریخ از ابراهیم و موسی و عیسی گذشته و به دست پیامبر خاتم رسیده است؛ و به جای

[صفحه ۲۴]

آن بازگرداندن ارزشهای اشرافی جاهلی که برآمده از نژاد و خاک و خون است؛ و اینک فاطمه نظاره گر نابودی تمام ارزشهایی است که شوهرش برای حفظ آن شمشیرها کشیده و خونها ریخته است؛ و محمد صلی الله علیه و آله می داند اولین کسی که قربانی تیغ دو لبه ی نفاق و ارتجاع خواهد شد، دخترش فاطمه است؛ زیرا او به عنوان «کوثر» الهی و وارث همه ی مفاخر ابراهیمی در برابر این ارتجاع خواهد ایستاد؛ و پیامبر در زمان حیاتش مخصوصا در سالهای آخر عمرش فاطمه را چنان تقدیس می نماید که بر دستش بوسه می زند تا در جامعه ای که راه علاج ننگ دختر داشتن را تنها زنده بگور کردنش می دانستند، ارج و ارزش زن را در جای خود نشانند، و نیز تمامی حرکات و موضعگیریهای دخترش پس

از خودش را صحه گذارد. لهذا پیامبر خانه ی خودش را در کنار خانه ی دخترش قرار داد و هر صبح و شام برای او سلام می فرستاد و در سفرهای جنگ از آخرین خانه ای که خارج می شد خانه ی فاطمه بود و در برگشت به نخستین خانه ای که بازمی گشت خانه ی فاطمه بود. از مسند احمد حنبل چنین روایت شده است:

ان رسول الله (ص) كان يمر بيت فاطمه سته اشهر اذا خرج الى صلاه الصبح و يقول: الصلوه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» [۷].

در اینجا مجال تجلیل‌های پیامبر از حضرت زهرا علیها السلام نیست ولی باید گفت این همه تجلیل و تقدیس یک امر عادی و عاطفی تنها نبوده است بلکه می خواهد بر آن جریان سیاسی که پس از مرگش دخترش دنبال می کند، مهر تأیید و تأکید نهد و این معنا آنگاه روشن شد که علی علیه السلام خبر مرگ زهرا علیها السلام را شنید و از پای افتاد، هنگامی که آب به صورتش زدند و

[صفحه ۲۵]

به هوش آمد فرمود: «هذا الركن الثانى الذى قال رسول الله (ص)» [۸]. رکن اول اسلام خود پیامبر بود، و رکن دوم آن فاطمه.

این رکن دوم اسلام و انقلاب است که باید جلوی جریانات شر و شوم بایستد و پیشوایی امت اسلام را در مسیر خودش هدایت کند. با خطبه هایش، با سخنرانیهایش و با حمایتهایی که از شویش می کند؛ و این مردم به یاد دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله رکن دوم اسلام را چنین یادآور می شد: خرج النبی صلی الله علیه و آله و هو آخذ بيد فاطمه

عليه السلام فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم يعرفها فهي فاطمه بنت محمد، و هي بضعة مني و هي قلبي و روعي الذي بين جنبي، فمن آذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله» [۹]. «اللهم انها مني و انا منها»... و «فاطمه ام ابیها» و صدها روایت دیگر که در کتب شیعه و سنی در ستایشهای پیامبر از دخترش ذکر شده است [۱۰].

با وجود همه ی ستایشها و سفارشهایی که نسبت به فاطمه دارد، همچنان هراسناک است و هر چه بیماریش شدیدتر می شود هراسش از آینده بیشتر، و در اوج اقتدار و توفیقش می گوید: «فتنه ها همچون پاره های شب سیاه روی می آورند و سر در دنبال یکدیگر فرامی رسند» و آغاز سر برآوردن فتنه ها و بدایت رسالت فاطمه از این نقطه است:

«علی دفن پیامبر را پایان داده است و اصحاب بزرگ نیز دفن حق او را. آنها از سقیفه و... علی از خانه ی خالی پیغمبر به خانه ی فاطمه باز می گردد تا بیست و پنج سال سکوت و عزلت دردناک و سیاهش را آغاز کند؛ و فاطمه است که سنگینی و خشونت این ضربه های بیرحم را پیاپی بر جان ناتوانش باید تحمل کند. برای او، پدرش، تکیه گاهش و محبوبترین

[صفحه ۲۶]

عزیزش رفته است، علی، برادرش، همسرش، دوستش و تنها خویشاوند آشنا و همدردش، غمگین و شکسته خانه نشین شده است و همچون او تنها مانده است. گویی در همین چند ساعت، یکباره همه با آنها بیگانه شدند. مدینه دیگر آنها را نمی شناسند» [۱۱].

مورخین دوران حیات فاطمه را، پس از مرگ پدرش، به کوتاهی یاد کرده اند؛ کمترین مدت

را چهل شب [۱۲]. و بیشترین مدت را هشت ماه [۱۳] نوشته اند:

هر قولی را به صواب بگیریم، روشن است که فاطمه در این جهان دیری نپایید و اندک زیست. اما این حیات کوتاه تاریخ بلندی را پدید آورد و اسلامی که می رفت در گورستان اشرافیت قریش و خلافت کودتایی نابود شود، با ایراد خطبه های آتشین آن حضرت، دوباره همانند آغاز عصر بعثت به منصفی تاریخ بازگشت و دخت پیامبر آنچنان هوشمندانه و سیاسیانه مواضع خود را برگزید که به قول مورخ مسیحی سلیمان کتانی: جای قدمهایش را ترسیم و ضبط کرد و آهنگ ناقوس، بزمی و آهنگی، راهنمایی بود برای منازل و مراحل، یکی پس از دیگری، تا آنکه بمب پیکار و جهادی را در فضای قصر خلیفه ی سوم عثمان بن عفان، شوهر دو خواهر فاطمه، رقیه و ام کلثوم که یکی پس از دیگری به همسری او درآمدند منفجر سازد و تا برای صاحب اصلی حق خلافت، امام علی، حکومت و ولایتی پدید آورد.

جهان اسلام همانند اسبی بدون راهبر در سیر بود، گاه که جانب راست لجام آن رها گشته، به جانب چپ متمایل می شد و گاه جانب چپ

[صفحه ۲۷]

آن اسب رها می گردید و آن به جانب راست می گرایید؛ این اسب آزاد بود در میان دو محیط که در حذب، مخالف و در هدف، متضاد بودند، گاه راه کوفه را در پیش گیرد و گاهی راه شام را، گاه به جانب میدان نبرد در بصره رود و گاه بطرف مکه و حيله ای در صفین، گاه اعلام جنگی در مدینه و گاه لشکرکشی یی به مکه، گاه مدی

در اندلس و گاه جزری در حجاز، گاه آزادی در مصر و گاه بگیر و ببندی در بغداد و ایجاد سیل خونی از دجله... گفتگو و نزاعی در میان گرد و خاک... و قطرات اشکی از سراب [۱۴].

پس از کودتای سقیفه، که نفوذیان نظام اشرافی قریش از دور آن را هدایت می کردند، سران ارتجاع و دین ناشناختگان از یکسو و چهره های نفاق و دورویی، که شعارشان خدا و محمد بود ولی کردارشان تداوم سیره و سنت ابوجهل و ابوسفیان، از سوی دیگر ولایت جامعه اسلامی را به دست گرفته و بنای عزل و نابودی پیروان واقعی پیامبر را گذاشتند و کثیری از مردم در این دام شیطانی قرار گرفتند؛ و به بیان حضرت زهرا علیهاالسلام این دعوت شیطانی را پاسخ گفتند:

«اطلع الشیطان رأسه من مغرزه صارخا لکم فوجدکم لدعائه مستجبین»؛ شیطان سر از کمینگاه خویش برآورد و شما را به خود دعوت کرد و دید که چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید.

پس از اینکه امر پیشوایی مسلمین را از مسیر وصایت به بیراهه های خلافت و در نهایت به سلطنت بردند، ننگ و نیرنگ دیگری رخ داد و آن تصاحب بنیان های مالی زهرا علیهاالسلام و غصب «فدک» بود که پیامبر به دخترش بخشیده بود تا علی در برابر توطئه گران و در هدایت جامعه ی اسلامی دستش خالی نباشد؛ و علی علیه السلام در زیر آسمان صاحب و مالک چیزی نبود.

[صفحه ۲۸]

«بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلته السماء» [۱۵]؛ آری از همه ی آنچه آسمان بر آن سایه انداخت تنها، فدک

در دست ما بود.

برای بازگشت جریان جاهلیت باید در خانه ی علی بسته می شد و اموالی در اختیارش نمی بود، تا سخنی نگوید و پیامی به گوش نرساند تا خانه ی علی علیه السلام که خانه ی «عترت» است جانشین سنت پیامبر نگردد و شگفت اینکه از وجود محصورش در خانه اش نیز وحشت داشتند، غوغاییان را تحریک کردند تا به خانه اش بریزند و او را تسلیم کنند؛ و ناگهان این صدا از درون مسجد بلند شد که: من این خانه را با اهلش به آتش می کشم.

از این خانه ی کوچک و این همه هراس! البته جا داشت چرا که این خانه سرآغاز تاریخی خواهد بود و در درون آن بعثتی دیگر؛ که وارثان ابراهیم و موسی و عیسی در آن نشسته اند و مطاف دلهایی خواهد شد که در آینده ای نه چندان دور حقیقتها را می فهمند و زیباییها را نیک می شناسند و برای عدالت از دست رفته به سوی آن می شتابند.

سرآغاز تجدید بعثت:

پس از مرگ پیامبر و اجرای طرح توطئه و نشستن علی در خانه و تصاحب میراث فاطمه، که تنها منبع مالی آنان بود، پشتیبانان خانه ی عترت، که گروه اندکی بودند، هرگونه راه نجاتی را بسته دیده و برخی راه انزوا را در پیش گرفتند. بلال مدینه را ترک گفت و راهی شام شد. سلمان با بیان پراحساس خویش و لهجه ی شیرین و زیبای فارسی «کردید نکردید» غمگین و ناامید به ایران بازگشت و در گوشه ی شهر مداین منزوی شد؛ و ابوذر تنها و بیکار.

[صفحه ۲۹]

در اینجا بعثتی دیگر باید تا پیام اسلام راستین را چون پیامبر به گوش مردم بازخواند

و حقوق از دست رفته را بازستاند. فاطمه با دلی آکنده از اندوه و روحی سرشار از عظمت و بارگرانی از مسئولیت، پیام پیامبر را دگربار، نه تنها به گوش مردم مدینه، که به گوش تاریخ بازمی خواند و گفتار آغازین و آتشین خود را در راه باز پس گیری فدک به فضای تاریخ می پیچاند و می خواهد ثابت کند که غضب فدک، پس از غضب خلافت، نخستین انتقام سیاسی است که بنی امیه می خواهد از بنی هاشم بگیرد و نخست بر علی ضربه ای اقتصادی وارد کند. فدک مزرعه ی کوچکی بود، و اگر بزرگ هم بود در پیش چشم فاطمه کوچکتر از آن بود که بخواهد با غاصبان بر سر آن به کشمکش پردازد [۱۶] ولی دخت پیامبر نیک می داند که اینجا کار به غضب فدک تمام نمی شود بلکه اینان آمده اند تا اسلام و انقلاب را از محمد صلی الله علیه و آله به معاویه انتقال دهند و واسطه ی انتقال قدرت از بنی هاشم به بنی امیه شوند و اسلام امامت را به اسلام سلطنت تبدیل سازند و امت را به امپراطور، تا خورشید تابناک «لیقوم الناس بالقسط» به

[صفحه ۳۰]

افول گراید و به جای آن درخت «شجره ملعونه» و خشونت برآید.

فاطمه این آموزگار بزرگ تاریخ که سلاحی جز زبان ندارد و از لحاظ جسمی، پس از مرگ پیامبر و سکوت علی، فاقد تاب و توان گشته است، بنای سخن را آغاز می کند. نه یکجا و یک زمان که در هر جا و هر زمان؛ گاهی دست بچه اش را می گیرد و به خانه ی این و آن می رود و گفته های پیامبر را به یاد می آورد و

این حدیث پیامبر را باز می خواند که... رضای فاطمه رضای خداست و هر که او را به ناخشنودی وادارد خدا را به ناخشنودی واداشته است. اما بزرگترین درسی که این یادگار پیامبر و آموزگار همه ی انسانها به نسلها آموخت خطبه ای بود که بر فراز سکوی تاریخ در مسجد پیامبر ایراد کرد.

«افرادی که به هنگام سخنرانی فاطمه، در فضای مسجد حضور داشته و کلمات او را می شنیدند، در فهم و درک سخن فاطمه، از همه ی مردم، بهره ی کمتری داشته اند؛ چرا که این نطق حالت اهرم هایی را داشته که برای برداشتن سنگها به کار می روند: مرکز ثقل در اهرم ها تحت فشار قرار نمی گیرند مگر به نسبت طول اهرم.

روی سخن فاطمه در این نطق، افراد اندک و معدودی نبودند؛ مرکز قاعده ی این نطق هم که در مسجد قرار گرفت، هدفی جز این نبود که طینتی همانند طین اذان، برای آن به وجود آید. از این رو گرچه خطابه در مسجد ایراد شد ولی برای فضایی دورتر از دیوارهای مسجد ایراد شد، حتی این نطق برای حدی تا مناره ی مسجد هم ایراد نشد، بلکه برای آن فضایی ایراد شد که مناره بدان می نگریست و بر آن فراز آمده بود [۱۷].»

دخت پیامبر در این دوران کوتاه از عمر، پس از رحلت پدر بزرگوارش، سه خطبه بنا بر آنچه در تاریخ ثبت است ایراد فرمود؛ یکی و یا نخستین آن

[صفحه ۳۱]

سخنرانی در هنگام تهاجم به خانه اش و دوم سخنرانی مسجد مدینه که همان خطبه ی معروف آن حضرت است که شرح آن در پیش روی دارید و سه دیگر، گفتارش در جمع زنان مهاجر

پس از کودتای سقیفه و جلو انداختن مفضول بر فاضل، آنگاه که به خانه ی علی علیه السلام هجوم آوردند تا از حضرتش بیعت بگیرند، ناگهان زهرا علیها السلام از خانه بیرون شتافت و خطاب به مهاجمین و آنان که در مقابل این خیانت بزرگ ساکت نشسته اند، چنین فرمود:

«لأعهد لی بقوم أسوء محضرا منکم، ترکتم رسول الله صلی الله علیه و آله جنازه بین ایدینا و قطعتم امرکم فیما بینکم، فلم تؤمرونا و لم تروالنا حقنا کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم؟ والله لقد عقد له علی بن ابی طالب یومئذ الولاء لیقطع منکم بذلک منها الرجاء. ولکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا والاخره» [۱۹].

من هیچ جماعتی را بدتر از این جماعت به یاد ندارم (که برای آتش زدن بیت وحی و بردن علی علیه السلام برای بیعت اجتماع کرده باشند) جنازه ی رسول خدا را در دست ما رها کردید و به جانب سقیفه شتافتید و بدون مشورت ما اهل بیت هر چه خواستید کردید، و حق مسلم ما را بازپس ندادید. گویا از حادثه غدیر خم و آنچه پدرم در آن روز درباره علی فرمود هیچ خبر ندارید!! سوگند به خدا که پیامبر در آن روز برای ولایت و رهبری علی از مردم بیعت گرفت، تا امید شما فرصت طلبان تشنه ی قدرت را قطع نماید، ولی شما پیوند میان پیامبر (ص) و خودتان را بریدید، و حرمت او و وصی اش را پاس نداشتید. اما بدانید که خداوند در دنیا

[صفحه ۳۲]

و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد».

این

نخستین فریادی است که در دفاع از پیشوای راستین اسلام از حلقوم فریادگر بزرگ تاریخ بیرون می آید و پیش از فاطمه کسی جرأت اظهار چنین سخنانی را نداشت. آنان که حقایق را می فهمیدند و انحراف در رهبری جامعه را نیک می دانستند ولی به خاطر منافع شخصی و مصالح گروهی سکوت اختیار کردند، اما دخت پیامبر سکوت را شکست و مردم را برای سخنرانی آتشین خود در مسجد مدینه آماده کرد و گوشها را برای شنیدن حقایقی که می خواهد فاش شود به جرأت آورد.

کتابی که پیش روی خواننده ی عزیز گشوده شده است، شرحی است عالمانه و محققانه از فقیه نامدار جهان اسلام، استاد عالی مقدار حضرت آیت الله العظمی منتظری، بر آن خطبه پرآوازه و طوفنده که در فضای آن روز مدینه و در گوش همه ی تاریخ ایراد شد. شک نیست که تاکنون عالمان زیادی شرحهای زیبا و سودمندی بر این خطبه نگاشته اند و هر نگارنده ای نکات بدیع و جالبی در شرح خود داشته است.

اما این محقق فکور و فرزانه علیرغم این که این خطبه را در حوزه ی علمیه ی قم به عنوان درس برای دانش پژوهان به شرح گذاشته است، در عین حال تلاش کرده تا آن را در سطح فهم همگان قرار دهد؛ و این از ویژگیهای تمامی دروس این مرجع عالیقدر است که از مغلق گویی و فنی سخن گفتن بکاهد تا همگان بر محتوا دست یازند و نکته ای بر کسی مبهم نماند.

خطبه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام با اینکه دارای فرازهای بلند و بدیعی است که آنروزیان توان فهم آن را نداشتند، در این کتاب سعی شده است با ریشه یابی لغات و با تفسیر

و تفهیم ساده و روان، خواننده را به عمق این بحر پرگهر ببرد تا هر جوینده ای را پر نصیب نماید.

شارح بزرگوار، به پیروی از استاد نامدار خود مرحوم آیت الله العظمی

[صفحه ۳۳]

بروجردی، که در بررسی روایات و نقد اسناد توان والایی دارد و در «معرفهالرجال» تبصری پرشکيب؛ این خطبه را از جهت استحکام سند به بررسی گذاشته و از دیدگاه خاصه و عامه آن را معتبر می داند و در ابتدای شرح، به نحو اجمال، به قوت سند اشاره کرده است. و اگر در نسخ مختلف تفاوتی در عبارات بوده است، آن را متذکر گشته و علت اختلاف را نیز آورده است.

ویژگی دیگر اینکه، حضرت زهرا علیهاالسلام در این خطبه برای اثبات سخنان خود به برخی از رویدادهای تاریخی اشاره کرده و سریع از آن گذشته است، اما شارح محقق با تبحر تاریخی که دارد آن موارد را باز گشوده و خواننده را با آن رویدادهای تاریخی ارتباط داده است؛ و یا حضرت هنگام خطابه مطالبی را فرموده اند که برگرفته از آیات قرآن است ولی آیات مربوطه را نیاورده اند، در این شرح آیات مربوط به آن دسته از فرازها نیز آمده است.

از باب مثال: حضرت زهرا علیهاالسلام در باب چگونگی آغاز رسالت پیامبر در این خطبه می فرماید:

«فبلغ الرساله صادعا بالنداره»: «پس پیامبر صلی الله علیه و آله رسالت خود را ابلاغ کرد، در حالی که مردم را (از جهالت و شرک) انذار می نمود».

«صدع» به معنای شکافتن است. از باب اینکه آن سکوت را می شکافد و چیزی اظهار می شود که جو غالب را دگرگون می سازد؛ «آیه ی قرآن

هم می فرماید: «فاصدع بما تؤمر» یعنی: اظهر بما تؤمر» آنچه را که مأمور شده ای اظهار و بیان کن.

نمونه های آن زیاد است که خواننده ضمن قرائت این شرح به خیلی از آیات قرآن و موارد تاریخی آشنا خواهد شد.

[صفحه ۳۴]

نکته ای که در پایان این چند صفحه ذکرش ضرورت می نماید این است که:

حوزه های مقدس علمیه تمام تلاش و توان خود را به کار گرفته اند تا به فقه شیعه و به تبع آن اصول، غنای بیشتری بخشید و دایره اجتهاد را محیط بیشتری دهند و این تلاش در جای خود در خور تکریم و ستایش است ولی غمگنانه باید گفت به منابع اصیل دینی و بالاخص شیعی، و به معارف اسلامی آنچنان که باید وقعی نمی نهند و اهمی نمی ورزند و به آن میزان که به اصول فقه پرداخته می شود به اصول معارف توجه نمی شود. از یاد نمی بریم کسی از محضر آیت الله العظمی منتظری درخواست درس اصول کرد؛ ایشان در پاسخ گفت من اصول می گویم، درخواست کننده با شگفتی پرسید کدام اصول؟! فرمودند اصول کافی.

کمند عالمانی که در حوزه های علمیه، نهج البلاغه، اصول کافی و از همه مهمتر قرآن کریم را به عنوان دروس اصلی قلمداد کنند و آن را از دروس حاشیه ای به متن آمده است. از ویژگیهای مؤلف محترم این است که سالها، کتب «نهج البلاغه»، «اصول کافی»، «خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام» را همراه با سایر معارف دینی به عنوان درس به بحث گذاشته که برخی از آنها به زیور طبع آراسته گشته و برخی دیگر چون درسهای اصول کافی در دست تدوین و آمادگی برای نشر است. خداوند به این

فقیه بزرگوار و سایر عالمان دین و فقهای بزرگوار و تمام پژوهشگران این مرز و بوم طول عمر و شکیبایی در راه نشر معارف اسلامی عنایت بفرماید.

والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ

محمد تقی فاضل میبدی

[صفحه ۳۷]

خطبه ی حضرت زهرا در مسجد النبی خطاب به مسلمانان حاضر در مسجد

درس ۰۱

اشاره

عناوین:

بررسی سند خطبه

کیفیت رفتن حضرت زهرا علیها السلام به مسجد

آماده شدن برای ایراد خطبه

ناله ی حضرت زهرا علیها السلام و گریه ی شدید حاضرین

[صفحه ۳۹]

روی عبدالله بن الحسن باسناده عن آبائه علیهم السلام:

انه لما أجمع (إجتمع) أبوبکر و عمر علی منع فاطمه علیها السلام فدکا، و بلغها ذلك، لا-ثت خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها، و أقبلت فی لمه من علیه و آله، حتی دخلت علی أبی بکر و هو فی حشد من المهاجرین والانصار و غیرهم، فنیطت دونها ملاءه، فجلست؛ ثم أنت أنه أجهش القوم لها بالبكاء، فارتج المجلس؛ ثم أمهلت هنیئه، حتی إذا سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم؛ إفتتحت الکلام بحمد الله تعالی والثناء علیه والصلوه علی رسول الله صلی الله علیه و آله؛ فعاد القوم بکائهم.

[صفحه ۴۱]

بررسی سند خطبه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خطبه ای که حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله ایراد فرموده اند، در کتابهای مختلف و به سندهای گوناگون نقل شده است که اجمالاً یادآور می شویم:

بحار الانوار علامه ی مجلسی

در بحث فدک بحار الانوار، مرحوم مجلسی در ضمن فصلی مستقل فرموده: «این خطبه از خطبه های معروف و مشهور است که شیعه و سنی آن را با سندهای گوناگون نقل کرده اند.» آنگاه ایشان یادآور شده که این خطبه با اندکی اختلاف در کتاب «بلاغات النساء» تألیف احمد بن ابی طاهر ذکر شده و نویسنده ی کتاب در جواب شبهه ی بعضی نسبت به سند خطبه گفته است: «بزرگان و مشایخ آل ابی طالب

[صفحه ۴۲]

این خطبه را از پدران خود نقل نموده و به اولاد خود تعلیم می داده اند.» [۲۰].

شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه، ذیل نامه ی حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف - آنجا که ذکر فدک می شود - این خطبه را از کتاب «سقیفه و فدک» [۲۱] نقل کرده و چندین سند برای آن ذکر می کند [۲۲] سپس ابن ابی الحدید متذکر می شود که این خطبه را از کتب شیعه نقل نکرده است، بلکه آن را از کتابهای اهل سنت نقل کرده و منظورش این بوده که مسأله ی فدک، یک مسأله ی شیعی نبوده، بلکه یک قضیه ی مسلم و مهمی است که مربوط به همه ی مسلمانان می شود.

مؤلف کتاب «سقیفه و فدک» - ابوبکر احمد بن عبدالعزیز - سندهای زیادی را برای این خطبه نقل می کند و یکی از این سندها، سند «عبدالله بن حسن» می باشد که به «عبدالله محض» معروف است.

عبدالله محض، از باب اینکه سیادتش خالص بوده، به این نام مشهور شده است؛ او پسر «حسن مثنی» و حسن مثنی هم پسر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. مادر او نیز فاطمه

[صفحه ۴۳]

بنت الحسین علیه السلام است، بنابراین

عبدالله محض، نوه ی پسری امام حسن علیه السلام و نوه ی دختری امام حسین علیه السلام می باشد؛ روی این اساس چون او از دو طرف سید است، به او «عبدالله محض» می گویند.

«محمد» مشهور به نفس زکیه و «ابراهیم» که در زمان منصور قیام کردند و به دستور منصور به شهادت رسیدند، از فرزندان او می باشند و عبدالله محض، خود نیز در زمان منصور زندانی شده و در همان زندان از دنیا رفته است.

احتجاج طبرسی

کتاب دیگری که خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام را نقل کرده، کتاب «احتجاج» تألیف مرحوم طبرسی می باشد که او هم خطبه را از عبدالله محض نقل می کند [۲۳].

آنچه ما در اینجا بیان می کنیم از کتاب احتجاج می باشد.

[صفحه ۴۴]

کیفیت رفتن حضرت زهرا به مسجد

در احتجاج آمده است:

(روی عبدالله بن الحسن باسناده عن آبائه علیهم السلام: أنه لما أجمع (إجتمع) [۲۴] أبوبکر و عمر علی منع فاطمه علیهاالسلام فدکا، و بلغها ذلک...)

«عبدالله بن حسن» به اسناد خود از پدرانش روایت کرده است: زمانی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند مانع از رسیدن فدک به حضرت زهرا علیهاالسلام شوند و این خبر به آن حضرت رسید:

(لائت خمارها علی رأسها)

(آن حضرت خمار خود را بر سرشان پیچیدند.)

«خمار» چیزی بوده که زنان با آن سر و گردن و سینه ی خود را می پوشاندند و از روسری های معمول که فقط روی سر را می گیرد بزرگتر بوده است؛ و آیه ی قرآن هم که می فرماید: (و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن) [۲۵]: (و باید روسری هایشان را بر گریبانهایشان بپندازند که گردن و سینه نیز پوشیده باشد.) اشاره به همین معنا دارد. («خُمر» جمع «خِمار» است.)

«خَمَر» در اصل به معنای «پوشش» است، به شراب هم «خَمَر» گفته می شود از این باب است که عقل انسان را می پوشاند؛ همچنین به درختهای جنگل نیز «خَمَر» می گویند، برای اینکه زمین را

[صفحه ۴۵]

می پوشانند. [۲۶].

«لوث» یعنی «پیچیدن»، و «لائث العمامه علی رأسه» یعنی «عمامه را به سرش پیچید»؛ «لائث خمارها علی رأسها»، یعنی: «آن حضرت روسری خود را به سرشان پیچیدند»؛ از اینکه

در اینجا لفظ «خمار» ذکر شده است، معلوم می شود که حضرت زهرا علیها السلام طوری آن روسری را به سر خود پیچیده بودند که زیر گردن و سینه را نیز پوشانده بود.

(و اشتملت بجلبابها)

(و جلباب خود را بر تن نمودند.)

«جلباب»، یعنی چیزی مانند عبا یا پیراهن عربی بلند که تمام بدن را بپوشاند و جمع آن «جلایب» است؛ بنابراین «و اشتملت بجلبابها»، یعنی: حضرت آن لباسی را که روی لباسهای دیگر می پوشیدند، به خود گرفته و بر تن نمودند.

(و أقبلت فی لمة)

(و حضرت در معیت جماعتی آمدند که آن جماعت با ایشان هماهنگ بودند.)

اهل لغت «لُمة» را به دو صورت نقل کرده اند؛ در «قاموس»، «لُمة» به صورت مشدد آمده است که به جماعت هم سن و سال گفته می شود. بعضی نیز مثل «نهایه»، «لُمة» - بدون تشدید - گفته اند، که در

[صفحه ۴۶]

این صورت ریشه ی آن «لُومه» بوده است و «لُام» یعنی ملایم؛ و به کسانی گفته می شود که هم فکر و هم نظر و با یکدیگر هماهنگ هستند. پس معنای عبارت «و أقبَلْتُ فی لُمة»، یا این می شود که همراه حضرت و در راه مسجد، عده ای از زنان هم سن بودند؛ با اینکه عده ای از زنان هم فکر و هماهنگ با حضرت به سوی مسجد حرکت کردند.

(مِنْ حَفَدَتِهَا وَ نَسَاءِ قَوْمِهَا)

(در معیت جماعتی از یاران و اعوان خویش و گروهی از زنهای خویشاوند خود.)

بنابراین حضرت با همراهی جمعی از زنان و همفکران خود به مسجد عزیمت کردند و شاید علت این بوده که شخصیت ظاهری حضرت محفوظ باشد. [۲۷].

(تَطَأُ ذُبُولَهَا)

(حضرت در حال راه رفتن)

(در اثر شتاب یا بلندی لباس) بر پایین و ذیل لباس خود پا می گذاشتند.)

یعنی پیراهن یا چادرشان زیر پا قرار می گرفت.

[صفحه ۴۷]

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه حضرت از آنجا که در اثر ناراحتی با شتاب و عجله حرکت می کرده، گاهی اوقات پیراهن و لباسشان به زیر پا می رفته است؛ چون زنها معمولاً وقتی با عجله راه می روند، گاه چادر یا پیراهنشان به زیر پا می رود.

احتمال دوم این است که بگوییم چون لباس حضرت بلند بوده، گاهی اوقات در حال راه رفتن، پای خود را روی آن می گذاشتند. و به قرینه ی جمله ی بعد که توضیح آن می آید همین احتمال دوم صحیح است.

به هر حال حضرت در حالی که به طرف مسجد می رفتند، بر پایین لباس خود پا می گذاشتند.

(ما تخرم مشیتها مشیه رسول الله صلی الله علیه و آله)

(راه رفتن آن حضرت، از راه رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کم نداشت.)

«خرم» یعنی نقص و ترک، و «مشیه» یعنی نوع و هیأت راه رفتن؛ وزن «فَعَلَهُ» برای هیأت یک کاری می آید و وزن «فَعَلَهُ» برای تعداد آن، مثلاً «جَلَسَهُ» یعنی نوع و هیأت نشستن، ولی «جَلَسَهُ» دفعات نشستن را می رساند؛ در اینجا «مَشِيَهُ» بر وزن «فَعَلَهُ» آمده است و شکل و هیأت راه رفتن را معنا می دهد.

در واقع این عبارت می خواهد بگوید: در عین حال، حضرت با همان وقار و متانت و عظمتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام راه رفتن داشته اند، حرکت می کردند و طریقه ی راه رفتن ایشان کمتر از راه رفتن

]

پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. [۲۸].

آماده شدن برای ایراد خطبه

(حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي حَشْدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ غَيْرِهِمْ)

(تا اینکه حضرت، وارد بر ابوبکر شدند؛ در حالی که ابوبکر در جمع زیادی از مهاجرین و انصار و دیگر مسلمانان قرار گرفته بود.)

«حشد» به معنای یک جمعیت زیاد است؛ یعنی مهاجرین و انصار دور ابوبکر را گرفته بودند، چون او خلیفه بود و شخصیتی شده بود.

(فَنِيَطُّ دُونَهَا مَلَاءَهُ)

(پس میان آن حضرت و مردم، پرده ای نصب شد.)

وقتی دیدند حضرت زهرا علیها السلام با جمع زیادی از زنان و اعوان و انصارشان وارد مسجد شدند، فوراً به احترام ایشان یکی پرده ای بین ایشان و مردهای داخل مسجد نصب کردند.

البته در بعضی نسخه ها، به جای «مَلَاءَهُ»، «قَبِيْطِيْهِ» یا «قَبِيْطِيْهِ» [۲۹] آمده است، ولی از نظر معنا یکسان هستند و هر دو به معنای پرده است و جهتش هم این بوده که چون این پرده، پارچه ای بوده که از

[صفحه ۴۹]

مصر می آوردند، لذا آن را «قَبِيْطِيْهِ» نیز گفته اند؛ یعنی پرده ای که به «قبط» که مردم مصر هستند نسبت داده شده است.

ناله ی حضرت زهرا و گریه ی شدید حاضرین

(فَجَلَسَتْ، ثُمَّ أَنْتَ أَنْهَ أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ)

(سپس حضرت نشست؛ آنگاه ناله ای کرد، آنچنان ناله ی جانسوزی که باعث گریه ی شدید مهاجرین و انصار شد.)

«أَنْتَ» از «انین» به معنای «ناله» است و منظور از «أَجْهَشَ» این است که گاهی انسان خیلی ناراحت است و خیلی گریه می کند و دائماً خودش را حرکت داده و به این طرف و آن طرف می اندازد، گاهی اوقات مثل صاحبان عزا به طرف پهلوی خود می افتد، خلاصه گریه اش با یک جهش و حرکتی همراه است.

نیز ناله ی حضرت، به قدری جانسوز بود که گریه ی تمام مهاجرین و انصار به طوری بلند شد که هر کدام به بغل دیگری می افتادند و گریه می کردند؛ ناله ی حضرت زهرا علیها السلام اینگونه مجلس را منقلب کرده بود.

(فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ، ثُمَّ أَمَهَلَتْ هُنَيْئَهُ، حَتَّى إِذَا سَكَنَ نَشِيْجِ الْقَوْمِ وَ هَدَأَتْ فَوْرَتَهُمْ)

(در این هنگام مجلس متشنج شد، سپس حضرت مقداری مهلت داد تا اینکه فریاد قوم خاموش شد و جوشش مردم آرام گشت.)

[صفحه ۵۰]

(إِفْتَتَحَتِ الْكَلَامَ بِحَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)

(آنگاه حضرت کلام خود را با حمد خداوند و ثناء بر او و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کرد.)

(فَعَادَ الْقَوْمُ فِي بُكَائِهِمْ)

(در این هنگام دوباره قوم (مردم در مسجد) شروع به گریه کردند.)

حالا برای مرتبه ی دوم، وقتی مردم ساکت می شوند، حضرت دوباره حمد و سپاس خداوند را به جا می آورند و فلسفه ی شکر و گسترش نعمتها در اثر آن را یادآور می شوند که ان شاء الله در جلسه ی آینده به آنها خواهیم پرداخت.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

[صفحه ۵۱]

درس ۰۲

اشاره

عناوین:

نگاهی به آنچه گذشت

آغاز خطبه، با شکر نعمتهای خداوند

نعمتهای بی حد خداوند

گسترش و تداوم نعمتها در اثر شکرگزاری

اخلاص، ثمره ی توحید

درک متفاوت افراد از توحید

حقیقت ناشناخته ی حق تعالی

ابدا اشیاء توسط خداوند

اهداف آفرینش

فلسفه ی ثواب و عقاب

[صفحه ۵۳]

فلما أمسکوا عادت فی کلامها، فقالت علیها السلام:

أحمد لله علی ما أنعم، و له الشکر علی ما ألهم، والثناء

بما قدم، من عموم نعم إبتدأها، و سبوغ آلاء أسداها، و تمام منن أولها، جم عن الإحصاء عددها، و نأى عن الجزأ أمدها، و تفاوت عن الإدراك أبدها، و ندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها، واستحمد إلى الخلائق بأجزالها، و ثنى بالندب إلى أمثالها؛ و أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، كلمه جعل الإخلاص تأويلها، و ضمن القلوب موصولها، و أنار في التفكر معقولها، الممتنع من الأبصار رؤيته، و من الألسن صفته، و من الأوهام كفيته، إبتدع الأشياء لامن شىء كان قبلها و أنشأها بلا احتذاء أمثله إمتثلها، كونها بقدرته و ذراها بمشيته، من غير حاجه منه إلى تكوينها، و لا فائده له فى تصويرها، إلا تثبिता لحكمته، و تنبيها على طاعته، و إظهارا لقدرته، و تعبدا لبريته، و إعزازا لدعوته؛ ثم جعل الثواب على طاعته، و وضع العقاب على معصيته، ذيادة لعباده عن نعمته و حياشه لهم إلى جنته.

[صفحه ۵۵]

نگاهی به آنچه گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

در جلسه ی قبل گفتیم زمانی که ابوبکر و عمر، هر دو تصمیم گرفتند که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرند و این خبر به ایشان رسید؛ آن حضرت با گروهی از اعوان و انصار و خویشاوندان خود، برای احقاق حق خویش، به طرف مسجد النبى صلی الله علیه و آله حرکت کردند؛ در آن حال عده ای از مهاجر و انصار در مسجد، گرد ابوبکر جمع شده بودند؛ وقتی آن حضرت و همراهان وارد مسجد شدند، برای احترام، پرده ای را بین ایشان و مردم نصب کردند؛ آنگاه حضرت ناله ی جانسوزی زدند که در اثر آن، صدای تمام حاضرین به

گریه بلند شد؛ سپس حضرت مهلت دادند تا مردم آرام شدند و پس از آن سخن خود را با حمد و ثنا خداوند و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز نمودند؛ در این هنگام دوباره صدای گریه ی مردم بلند شد.

[صفحه ۵۶]

در کتاب احتجاج، در ادامه ی روایت چنین آمده است:

(فَلَمَّا أَمْسَكُوا عَادَتِ فِي كَلَامِهَا)

(آنگاه که مردم آرام گرفتند، آن حضرت سخن خود را ادامه دادند.)

آغاز خطبه با شکر نعمتهای خداوند

(فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ)

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: ستایش خدای را بر آنچه انعام کرده و شکر خدا را بر آنچه که به ما انسانها الهام نموده است.)

همانطور که می دانید مقصود ما در اینجا، تنها ترجمه ی تحت اللفظی و توضیح مختصر خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام در حد آشنایی عموم می باشد و اگر بخواهیم مفصلاً به شرح آن پردازیم - مثلاً فرق میان «حمد» و «شکر» را بیان کنیم، یا «ما» را در «ما أَنْعَمَ» موصول حرفی بدانیم تا به تأویل مصدر رود یا موصول اسمی بگیریم [۳۰]... - آن وقت خیلی طول خواهد کشید و خلافت مقصود حاصل می شود.

این کلام حضرت می فرماید: «و لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ» اشاره

[صفحه ۵۷]

است به الهام [۳۱] خوبی ها و بدی ها به انسان که در قرآن آمده: (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوِيَهَا) [۳۲] و این نعمت بزرگی است که باید آن را شکر نمود.

نکته ی دیگری که باید به آن اشاره شود این است که ممکن است کسی سؤال کند: آیا «وحی و الهام» فقط به انبیاء و

اولیاء اختصاص دارد یا اینکه به مردم معمولی هم وحی و الهام می شود؟

در جواب این سؤال باید گفت:

علاوه بر اینکه به پیامبران و اولیاء خدا علیهم السلام الهام می شود، به عموم انسانها نیز الهام می شود، مخصوصاً به افرادی که تقوای خدا را در زندگی، پیشه ی خود می سازند. در قرآن کریم آمده است: (فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) [۳۳].

[صفحه ۵۸]

همچنین قرآن در جایی دیگر می فرماید: (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ) [۳۴] (و ما وحی کردیم به مادر موسی که او را شیر بدهد).

از این آیات و از کلام حضرت زهرا علیها السلام به خوبی استفاده می شود که «الهام» و «وحی» اختصاص به انبیاء و اولیاء ندارد و به انسانهای عادی نیز الهام می شود؛ در حقیقت، الهام نوعی شعور مرموز و معرفت درونی است که خداوند علاوه بر انسانها، به بعضی از حیوانات نیز اعطا فرموده، مانند زنبور عسل: (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ) [۳۵]؛ ولی الهام انبیاء و اولیاء از نوع دیگر و بسیار قویتر و بالاتر است و گنه آن برای ما روشن نیست.

(وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ)

(و ستایش، خدا را به آنچه پیش فرستاده است).

اشاره است به خلقت آسمان و زمین و همه ی چیزهایی که قبل از ما خلق شده و ما از آنها استفاده می کنیم.

(مِنْ عُمُومِ نِعْمٍ إِبْتَدَأَهَا)

(از عموم نعمتهایی که خدا (بدون درخواست کسی) عطا نموده است).

[صفحه ۵۹]

«مِنْ» در اینجا بیانیه [۳۶] و عبارت «ما قَدَّمَ» را توضیح می دهد؛ یعنی از عموم نعمتهایی که خدا ابتداء داده است، بدون اینکه کسی تقاضایی بکند.

در

واقع نعمتهای خدا بر دو قسم است: گاهی اتفاق می افتد که انسان از خدا چیزی می خواهد و خداوند هم آن را عطا می کند؛ اما گاهی از اول، کسی نبوده که از خدا چیزی بخواهد، بلکه خداوند بنابر فیاضیت علی الاطلاق که داشته، نعمتهایی را ابتداءً به مردم عطا فرموده است.

این کلام حضرت در اینجا، اشاره به قسم دوم دارد؛ یعنی نعمتهایی که خداوند بدون درخواست کسی و بنابر فیاضیت علی الاطلاق خود به بندگانش عطا فرموده است.

(و سُبُوغِ آلاءِ أَسَدَاهَا)

(و فراوانی نعمتهایی که اعطا کرده است.)

«آلاء»، جمع «إلاء» به همزه است؛ «إلاء» یعنی نعمت که جمع آن «أُلاء» می باشد، سپس قاعده ی مد [۳۷] جاری شده و تبدیل به «آلاء»

[صفحه ۶۰]

می شود، یعنی نعمتها؛ «أَسَدِ» هم به معنای اعطاء نعمت است. این جمله ی عطف است به جمله ی قبلی، یعنی: «ثناء و ستایش خدای را به آنچه پیش فرستاده است، از عموم نعمتهایی که ابتداءً به بندگانش تفضل فرموده و فراوانی نعمتهایی که اعطا کرده است.»

(و تَمَامِ مَنِّ أَوْلَاهَا)

(و شکر و سپاس خداوند را به تمام منتهایی که بذل نموده است.)

منظور از «منتها» همان نعمتهایی است که خدا بر بندگانش مَنّت نهاده و اعطاء فرموده است.

نعمتهای بی حد خداوند

(جَمِّ عَنِ الْإِحْصَاءِ عَدْدُهَا)

(آن نعمتها از شمردن افزون است.)

«جَمِّ» به معنای «کَثْرَ» است، یعنی زیاد؛ و چون اینجا به حرف «عن» متعدی شده است، متضمن معنای تجاوز [۳۸] نیز می باشد. یعنی آنقدر نعمتهای خدا زیاد است که ما نمی توانیم آنها را بشماریم؛ این کلام حضرت، اشاره است به کلام خدا در قرآن که می فرماید: (وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ

اللَّهُ لَا تُحْصَوها) [۳۹] یعنی: «و اگر در مقام شمردن نعمتهای خداوند برآیید، آنها را نمی توانید شمارش کنید.»

[صفحه ۶۱]

(و نَأَى عَنِ الْجَزَاءِ أَمْدُهَا)

(و ابتدای نعمتهای خدا، دورتر از آن است که ما بتوانیم جزای آنها را بدهیم).

«آمد» در لغت هم به ابتدای شیئی گفته می شود و هم به تمام مدت آن اطلاق می گردد.

حضرت می فرماید: ابتداء، یا مدت نعمتهای خدا، دورتر از آن است که ما قادر باشیم جزای آنها را بدهیم؛ یعنی یک وقت است که خداوند در روز و در مدت مشخصی به انسانها و سایر موجودات بذل نعمت می کرد، آنوقت شاید می توانستیم بگوییم که جزایش را هم می توان در مدت مشخصی بجا آورد؛ اما وقتی نعمتهای الهی، محدود به یک روز و یک سال نباشد، بلکه ابتدای آن از میلیونها سال پیش بوده باشد، ما هرگز قادر نخواهیم بود که جزای نعمتهای خدا را بدهیم؛ ما مثل پر کاهی، جز این نظام وجود هستیم و تمام این نظام وجود، در به وجود آمدن این پر کاه و بقا آن دخالت دارند، یعنی تمام نظام عالم وابسته به هم هستند، اینطور نیست که ما هر کدام یک وجود جدا باشیم؛ شما وجودتان به پدر و مادر و بعد اجداد و آبائتان وابسته است و محیط و آب و خاک و زمین، همه ی اینها دست به هم داده اند تا یکی از ماها موجود شده ایم؛ بنابراین مدت و اول یک شیئی، شاید به میلیونها سال از این نظام وجود مرتبط باشد و این نظام آنقدر گردیده و چرخیده، و تحولات و تطورات صورت گرفته تا یک شیئی، مثلاً

یک پر کاهی، پیدا شده است، همه ی اینها در وجود این پر کاه دخالت دارند؛ و علم هم این مطلب را- که تمام نظام وجود، در

[صفحه ۶۲]

موجود شدن یک شیئی دخالت دارند- ثابت می کند.

و لذا حضرت زهرا علیها السلام هم در اینجا می فرمایند: «و نأی عن الجزاء» یعنی: دور است از جزا، از اینکه ما بتوانیم پاداش بدهیم، «أمدّها»: مدت این نعمتها و اول این نعمتها.

(و تَفَاوَتَ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبَدَهَا)

(و دور است از ادراک بشر، آخر و نهایت این نعمتها.)

«أبد» یعنی آخر و نهایت؛ و به قرینه ی لفظ «أبدھا»، «أمدھا» به معنای «اول شیئی» می باشد. یعنی نعمتهای خدا هم اولش و هم آخرش خیلی دور است و نمی توان آنطور که شایسته و بایسته است شکر نعمتهای خدا را بجا آورد.

گسترش و تداوم نعمتها در اثر شکرگزاری

(و نَدْبَهُمْ لِاسْتِرَادَتِهَا بِالشُّكْرِ لِاتِّصَالِهَا)

(و خداوند بندگانش را دعوت کرده است تا به وسیله ی شکر نعمتها و اتصال آنها، نعمتهایش را بر بندگان زیاد کند.)

«ندب الیه» یعنی دعوتش کرد؛ اینکه به مستحبات، «مندوبات» نیز می گویند، از باب دعوت کردن برای بجا آوردن است؛ «نَدْبَهُمْ» یعنی: خداوند مردم را به سوی نعمتهایش طلب زیاد شدن دعوت کرده و فراخوانده است، به اینکه شاکر باشند تا خدا نعمتهایش را بر بندگان خود زیاد نماید.

در مورد «لاتصالها» دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه

[صفحه ۶۳]

«لاتصالها» متعلق به «بالشکر» باشد که لام در آن، لام صله [۴۰] می شود.

و احتمال دیگر اینکه «لاتصالها» علت برای «ندبهم» باشد، یعنی اگر کسی سؤال کند: چرا خدا مردم را برای طلب زیادی نعمتها به

شکر دعوت کرده است، جوابش این است که: «لاتصالها»، برای اینکه نعمتها متصل باشند.

ولی به نظر می رسد که اگر «لاتصالها» متعلق به «بالشکر» باشد، بهتر است؛ یعنی شما اتصال نعمت و قطع نشدن آن را شکر کن تا خدا به دنبالش نعمت بفرستد.

به هر حال این جمله ی حضرت زهرا علیهاالسلام اشاره است به آیه ی شریفه ی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» [۴۱] یعنی: «همانا اگر شکرکننده باشید، نعمتهای شما را زیاد خواهم نمود.» و البته یکی از راههای شکر هر نعمتی به این است که آن را برای همان هدفی که خداوند خلق فرموده استفاده کنیم.

(وَاسْتَحْمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِأَجْزَالِهَا)

(و خدا طلب حمد کرده است از خلائق در مقابل کثرت نعمتها.)

«اجزال» به معنای «اکثار» می باشد، پس «اجزال نعمت» یعنی کثرت و زیادی نعمت؛ می فرماید: خدا از بندگانش طلب کرده است که حمد و ستایش او را به جا آورند تا او هم نعمتهایش را بر آنان زیاد نماید.

[صفحه ۶۴]

(و ثَنَّى بِاللَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا)

(و تکرار کرده است خدا، دعوت شما را به امثال این نعمتها.)

در اینجا احتمال می رود- همچنانکه مرحوم مجلسی رحمه الله هم می فرماید- مراد از «أَمْثَالِهَا» نعمتهای اخروی باشد؛ یعنی حالا که نعمتهای دنیا را دارید، خداوند دعوت کرده است که نماز بخوان، کمک به فقیر بکن، مسجد و مدرسه بساز، کارهای خیر انجام بده، تا در آخرت نیز نعمتهای فراوان داشته باشی.

همانطور که اول فرمود: «نَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ» (خدا بندگانش را دعوت کرده تا به وسیله ی شکر، نعمتهایش را بر بندگان زیاد کند)، حالا هم می فرماید: «و ثَنَّى بِاللَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا» یعنی دوباره

خدا شما را دعوت کرده است که اعمال نیک انجام دهید تا امثال این نعمتهایی را که در دنیا به شما داده، در آخرت نیز به شما عطا نماید؛ البته اگر در این دنیا یک خانه به شما داده، با انجام اعمال نیک، در آن دنیا به شما قصرها می دهد؛ و اگر اینجا یک باغ داده، در آن عالم باغها خواهد داد. و شاید هم مقصود همان نعمتهای متشابه و متماثل است که در دنیا به شکلهای گوناگون و نظیر هم به بندگان داده می شود.

اخلاص، ثمره ی توحید

(وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ)

(و گواهی می دهم که نیست خدایی به جز «الله» که تنهاست و شریکی برای او نیست.)

(كَلِمَةُ جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا)

[صفحه ۶۵]

(این شهادت به وحدانیت خدا، کلمه ای است که نتیجه و تأویل آن، اخلاص در اعمال است.)

اگر انسان واقعاً معتقد باشد که غیر از خدای یگانه، هیچ موجود دیگری نیست و همه ی عالم در مقابل او هیچ و پوچ است، تنها اوست که مستحق عبودیت است و روزی دهنده و خالق موجود می باشد، و اوست که حاجات را برآورده می کند؛ اگر این مسأله را انسان باور کند، آن وقت در اعمالش خلوص خواهد داشت و عباداتش با خلوص نیت خواهد بود.

اینکه ما می بینیم خلوص نداریم، برای این است که برای غیر خدا ارزش قائل هستیم؛ اما اگر فهمیدیم که فقط خداست که مستحق عبادت می باشد و هر چه کمال است از آن اوست، قهراً در اعمال خود مخلص خواهیم بود.

از این رو حضرت می فرماید: «كَلِمَةُ جَعَلَ [۴۲] الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا»: خدا اخلاص

در اعمال را تأویل کلمه ی توحید قرار داده است؛ یعنی بازگشت و نتیجه ی کلمه ی توحید و «لا إله إلا الله»، اخلاص در عمل می باشد، و اگر ما در اعمالمان مخلص نیستیم، معلوم می شود که در توحیدمان خلل داریم.

[صفحه ۶۶]

درک متفاوت افراد از توحید

(وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مُوَصُولَهَا)

(و خدا معنای درک شده از کلمه ی توحید را در دلها جای داده است.)

درباره ی کلمه ی «موصول» چند احتمال داده می شود، معنایی که بیشتر به ذهن می رسد این است که افراد از کلمه ی توحید و «لا إله إلا الله» متفاوت است؛ درکی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از «لا إله إلا الله» دارد، غیر از درک من و شماست؛ یا درکی که حضرت موسی علیه السلام از خدا دارد با درک آن چوپانی که خدا را همانند اجسام می داند، فرق می کند [۴۳]

«ضَمَّنَ الْقُلُوبَ» یعنی: خدا تضمین کرده است در دلها، جای داده است در دلها، «موصولها»: معنای کلمه توحید را؛ اما هر کس معنای آن را به همان اندازه ای که یافته و به آن رسیده درک می کند و می فهمد، آنچه شما از این کلمه درک می کنید با درک و فهم دیگری فرق می کند؛ خدا برداشتی از این کلمه را در دلها قرار داده، چون

[صفحه ۶۷]

اشخاص به حسب درکشان متفاوتند.

(وَأَنَارَ فِي التَّفَكَّرِ مَعْقُولَهَا)

(و نورانی کرده است فکرها را به همان اندازه ای که از این کلمه تعقل می کنند.)

در این جمله، معنای «معقولها» نیز نظیر «موصولها» در جمله ی قبلی است؛ تعقل هر کسی به اندازه ی استعداد اوست، به همان اندازه خداوند نور توحید را

در دل افراد قرار داده که از کلمه ی توحید تعقل می کنند.

یکی از دعاهایی که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دهند این است که آن حضرت فرموده اند: (اللهم أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ)، یعنی: «خدایا اشیاء را همانطور که هستند به من بنما». معنای این جمله چیست؟ بنده و جنابعالی برای اشیاء یک موجودیت و ارزش و شخصیتی قائل هستیم، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نظرشان به اشیاء، نظر «حرفی» است؛ یعنی همانطور که معنای حرفی، غیر مستقل و وابسته به معنای اسمی می باشد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم تمام اشیاء را وابسته و پیوسته به «حق» می دیدند، در پرتو «حق» به اشیاء نظر می کردند. همانگونه که از مولا علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرمودند: (مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَفِيهِ وَ مَعَهُ) یعنی: «من چیزی را ندیدم مگر اینکه قبل از آن و در آن و همراه با آن، خداوند را مشاهده کردم».

پس از نظر اولیای خدا به اشیاء، نظر ربطی و حرفی و نظر پرتوی است اما ما برای اشیاء استقلال قائل هستیم؛ بنابراین هر کس یک نحو تعقلی از خدا و توحید و موجودات دارد و لذا حضرت در اینجا

[صفحه ۶۸]

می فرماید: خداوند فکرها و تفکرها را به همان اندازه ای که از کلمه ی توحید تعقل می کنند و می فهمند نورانی کرده است.

حقیقت ناشناخته ی حق تعالی

(الْمُتَمَتِّعِ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتَهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَتَهُ)

(خدایی که دیدگان قادر به رؤیت او نیستند، و زبانها قادر به توصیف او (آنچنانکه هست) نمی باشند.)

یعنی خداوند از آن

جهت که جسم نیست، قابل رؤیت با چشم و ابزار دیگر نمی باشد، و از آن نظر که وجود و کمالات وجودی اش نامتناهی است، با زبان و مثل آن قابل توصیف نخواهد بود؛ بنابراین حقیقت و کنه وجود و ذات حق تعالی برای غیر خودش قابل درک و شناخت کامل نیست.

حضرت امیر علیه السلام نیز در خطبه ی اول نهج البلاغه عدم امکان توصیف حق تعالی و نامحدود بودن صفات و کمالات او را با عبارات دقیق و مختصری بیان فرموده اند. [۴۴].

[صفحه ۶۹]

(وَمِنَ الْأَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ)

(و کیفیت و چگونگی او در واهمه ها نمی گنجد.)

کیفیت خدا از واهمه ها ممتنع است، چون اصلاً خدا کیفیت ندارد، کیفیت به معنای اعم، یعنی همان حقیقت خدا؛ اینکه واقعیت خدا چگونه است، دست بشر به آن نمی رسد. یکی فکر می کند خدا مثل یک گنبد نور است، یکی تصور می کند خدا روی تخت نشسته و مانند سلاطین دنیایی حکمفرمایی می کند، ولی در واقع واهمه ی انسان نمی تواند کیفیت خدا را تصور کند، چرا که اصلاً خدا دارای کم و کیف نیست. کم و کیف مربوط به موجود ممکن است، چه جسمانی باشد یا نباشد؛ ولی ذات حق تعالی، واجب الوجود من جمیع الجهات است و قهراً از خواص ممکن میراست.

ابداع اشیاء توسط خداوند

(إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا)

(خداوند اشیاء را ابداع کرده است، نه از چیزی که قبل از آن وجود داشته باشد.)

«ابداع» با «اختراع» تفاوت دارد، مثلاً مخترع هواپیما چیزی را خلق نمی کند بلکه فقط اشیاء موجود را تغییر شکل می دهد، مثلاً با استفاده از مواد موجود در طبیعت و با الگو گرفتن از پرندگان،

هواپیما را اختراع کرده است و یا دیگری هواپیمای جدیدی را از روی مدل‌های دیگر اختراع می‌کند؛ اما خداوند برای خلق اشیاء از هیچ چیز استفاده نکرده است؛ اصلاً قبل از آن، چیزی نبوده که از آن الگو بگیرد، این را

[صفحه ۷۰]

می‌گویند «ابداع».

در اینجا حضرت می‌فرماید: «ابتدع الاشیاء»: خداوند اشیاء را ابداع کرده است، «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا»: نه از یک چیزی و ماده ای که قبل از آن وجود داشته باشد؛ بلکه خداوند اشیاء و موجودات را ابتداءً خلق فرموده است.

(وَأَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْثَلِهِ امْتَثَلَهَا)

(و خداوند اشیاء را ایجاد کرده، بدون اینکه از نمونه‌هایی تقلید کرده باشد.) اینطور نبوده که همانند مهندسان و مخترعان، یک نمونه و مثالی از قبل داشته باشد و از روی آن اشیاء را خلق و ایجاد نماید.

(كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ)

(خداوند موجودات را به قدرت خود ایجاد کرده و به خواست و مشیت خود آنها را خلق نموده است.)

یعنی اگر چه اسباب و علل ظاهری در تکوین موجودات دخالت دارند، ولی بالاخره همه‌ی اینها با قدرت و مشیت الهی می‌باشد و علها لعل همه‌ی چیزها، قدرت و اراده‌ی خداوند است.

(مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا)

(بدون اینکه خدا به تکوین موجودات احتیاجی داشته باشد و در صورت بندی آنها سودی حاصلش شود.)

اینکه خداوند موجودات را صورت بندی و خلق می‌کند، برای او که فایده‌ای ندارد، بلکه فیاضیتش اقتضا کرده است که موجودات گوناگون را در شکلهای مختلف صورت بندی کرده و خلق نماید.

[صفحه ۷۱]

خلاصه اینکه نه حاجتی به

خلق موجودات داشته و نه نفعی عاید او می شده است.

اهداف آفرینش

(۱-) (إِلَّا تَثْبِيثاً لِحُكْمَتِهِ)

(مگر اینکه به خلق موجودات، برای تثبیت حکمت اوست.)

«حکمت» به معنای قدرت بر چیزی است که مطابق با مصلحت باشد؛ از آنجا که مصلحت است و مطابق با منطق می باشد، خداوند موجودات را خلق کرده است؛ فیاضیت برای حق تعالی یک کمال محسوب می شود و خداوند به واسطه ی خلق موجودات، حکیم بودن خویش را ثابت و ظاهر کرده است.

(۲-) (و تَنْبِيْهَا عَلٰى طَاعَتِهِ)

(و برای اینکه شما را بر اطاعت خود آگاه سازد.)

آگاه کند شما را بر اینکه موظف به اطاعت از خدا هستید؛ وقتی می بینید همه ی این موجودات، مخلوق خدا هستند و خود شما نیز مخلوق خدا هستید، قهراً باید او را اطاعت کنید، واجباتی را که دستور داده است به کار ببندید و از محرمانی که نهی فرموده است خودداری و پرهیز نمایید.

(۳-) (و اظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ)

(و برای اینکه قدرت خود را (در مقام ایجاد) ظاهر و بارز نماید.)

خداوند اراده کرده که قدرت خود را با همه ی عظمت و بزرگی

[صفحه ۷۲]

آشکار سازد؛ در حدیث قدسی آمده است که می فرماید: (كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ) یعنی: «من گنج ناشناخته و مخفی ای بودم و خواستم که شناخته شوم»؛ پس هدف خلقت، معرفت پروردگار و قهراً تکامل معنوی جن و انس می باشد.

(۴-) (و تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ)

(و برای اینکه در مخلوقات، روحیه ی تعبد ایجاد شود.)

وقتی مردم ببینند خدایی هست که سرچشمه ی این همه کمال و لطف و نعمت است، روحیه ی تعبد در آنها ایجاد خواهد شد و این

روحیه ی تعبّد و مقام عبودیت، کمال بزرگی برای بندگان خدا محسوب می شود؛ خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ [۴۵]) یعنی: «خلق نکردم جن و انس را مگر برای اینکه مرا پرستند»؛ به خاطر اینکه عبادت و پرستش خدا، موجب کمال و ارتقاء درجه ی بندگان به سوی خدا می باشد و این خود یکی از اهداف خلقت است. وقتی در انسان روحیه ی تعبّد پیدا شد، قهراً در مقابل خداوند خاضع می شود و از غیر او منقطع می گردد.

(۵-) (وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ)

(و برای تقویت و تثبیت دعوت خود (که توسط انبیائش انجام گرفته).)

«اعزاز» به معنای تقویت و تثبیت است؛ دعوتی که انبیاء و اولیاء می کنند و مردم را به طرف خدا می خوانند، باید دلیل داشته

[صفحه ۷۳]

باشد و برهان بر آن اقامه شود و بهترین دلیل و برهان، همین نظام وجود و جهان آفرینش است و اینکه این جهان آفریدگاری دارد و همه ی موجودات محتاج به خدا هستند و بی نیاز از او نمی توانند زندگی کنند و لذا در روایات زیادی دیده می شود که برای اثبات خالق حکیم و یکتا به نظم موجود در عالم هستی استدلال شده است. [۴۶] پس یکی از اهداف خلقت، تثبیت دعوت خداست که توسط انبیاء و اولیائش صورت می پذیرد.

فلسفه ی ثواب و عقاب

(ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ)

(آنگاه خدا ثواب و پاداش را بر اطاعت خود و عقاب و مؤاخذه را بر معصیت خود قرار داد.) (ذِيَادَةُ لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ)

(برای اینکه بندگان را از کارهایی که موجب عقوبت است منع کند.)

«ذیاده» از

ماده «ذود» است، «ذود» یعنی منع، در اصل «ذواده» بوده است، از باب «ذاد، یذود»؛ یعنی خدا می خواهد منع کند بندگانش را از اینکه کارهایی که موجب نعمت خداست انجام دهند، اینکه خدا بر اطاعتش ثواب قرار می دهد و بر معصیتش عقاب و

[صفحه ۷۴]

عذاب وضع می کند، به خاطر این است که بندگانش را از آنچه که موجب عقوبت است منع کند و به این ترتیب آنها را به سوی بهشت خود سوق دهد. پس در حقیقت یکی از علل جعل ثواب و عقاب، بهره بردن بندگان است، یعنی فایده ی اطاعت و ترک معصیت نیز عائد آنان می شود نه خداوند؛ زیرا در اثر اطاعت، به ثواب و کمال نایل شده و در اثر ترک معصیت، از نعمت و غضب و عذاب الهی در امان خواهند ماند.

(وَ حَيَاشَ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ)

(و به خاطر اینکه بندگانش را جمع کند و به سوی بهشت سوق دهد.)

«حیاشه» از ماده «حاش، یحوش» و به معنای جمع کردن است، وقتی گوسفندان را یک جا جمع می کنند، می گویند: «حاشَهُمْ» یعنی: آنها را جمع کرد؛ خداوند نیز می خواسته مردم را از این تفرق نجات داده و پس از جمع کردن، آنها را به بهشت خویش روانه کند. [۴۷].

«حیاشه لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ» یعنی: «و جمعاً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ»، جمعشان کند و ترغیبشان کند به سوی بهشت؛ خلاصه، هدف خدا این بوده که انسانها کمال پیدا کنند و آنچه را که موجب غضب و عقوبت خدا می شود انجام ندهند. البته کمال دارای درجات می باشد، بهشتی که به اولیای خدا وعده داده شده، بسیار بالاتر و

برتر از آن بهشتی است که امثال ما در انتظار آن هستیم؛ قرآن کریم در این

[صفحه ۷۵]

ارتباط می فرماید: (و رضوان من الله اکبر) [۴۸] یعنی: «و مقام رضای پروردگار بالاتر است.» یعنی بهشت رضوان که بنده و عبد، رضایت پروردگار را نسبت به خود احساس کند، از آن بهشتی که لذایذ جسمانی را تأمین می کند بالاتر و مهمتر است. [۴۹].

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

[صفحه ۷۷]

درس ۰۳

اشاره

عناوین:

عبودیت، زمینه ی رسالت

مقامات پیش از رسالت

پیشگویی تورات و انجیل

انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از خلق موجودات

علم ازلی خداوند به عالم هستی

اهداف رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

قیام پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت انسانها

ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله

سخنی با حضار

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله

ویژگیهای هدایتی قرآن

و أشهد أن أبى محمدا صلى الله عليه وآله عبده و رسوله، اختاره وانتجبه قبل أن أرسله، و سماه قبل أن اجتباه، و اصطفاه قبل أن ابتعثه؛ إذ الخلائق بالغيب مكنونه و بستر الأهاويل مصونه و بنهايه العدم مقرونه، علما من الله تعالى بمايل الأمور، و إحاطه بحوادث الدهور، و معرفه بمواقع المقدور؛ إبتعثه الله إتماما لأمره و عزيمة على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير حتمه، فرأى الأمم فرقا فى أديانها، عكفا على نيرانها، عابده لأوثانها، منكره لله مع عرفانها؛ فأناز الله بأبى محمد صلى الله عليه وآله ظلمها، و كشف عن القلوب بهمها، و جلى عن

الأبصار غممها؛ وقام في الناس بالهدايه، فأنقذهم من الغوايه، و بصرهم من العمايه، و هدا هم إلى الدين القويم، و دعاهم إلى الصراط المستقيم؛ ثم قبضه الله إليه قبض رأفه و اختيار، و رغبه و ايثار؛ فمحمد صلى الله عليه و آله من تعب هذه الدار في راحه، قد حف بالملائكه الأبرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاوره الملك الجبار؛ صلى الله على أبي نبيه و أمينه على الوحي و صفيه و خيرته من الخلق و رضيه، والسلام عليه و رحمها لله و بركاته.

ثم التفتت إلى أهل المجلس و قالت:

أنتم عباد الله! نصب أمره و نهيه، و حمله دينه و وحيه، و أمناء الله على أنفسكم و بلغاؤه إلى الأمم، و زعمتم حق لكم، لله فيكم عهد قدمه إليكم و بقيه استخلفها عليكم، كتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضياء اللامع، بينه بصائره، منكشفه سرائره، منجليه ظواهره، مغتبطه به أشياعه، قائد إلى الرضوان أتباعه، مؤد إلى النجاه استماعه، به تنال حجج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المحذره؛ و بيناته الجاليه، و براهينه الكافيه، و فضائله المندوبه، و رخصه الموهوبه، و شرايعه المكتوبه.

[صفحه ٨١]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد النبی صلی الله علیه و آله را طبق روایت عبدالله بن حسن رضوان الله تعالی علیه می خواندیم.

در درس گذشته شهادت به وحدانیت خدا بیان شد، حال شهادت به نبوت رسول صلی الله علیه و آله را از زبان حضرت شروع می کنیم:

عبودیت، زمینه ی رسالت

(وَ أَشْهَدُ أَنْ أَبِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ)

(و گواهی می دهم که پدرم،

محمد صلی الله علیه و آله بنده ی خدا و فرستاده ی اوست.)

در اینجا حضرت کلمه ی «عبده» را مقدم بر «رسوله»، ذکر می کنند، در تشهد نیز می خوانیم: «أشهد أن محمداً عبده و رسوله»، «عبده» را اول و «رسوله» را بعد از آن می گوئیم؛ علتش این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون بنده ی خدا بوده و در عبودیت به مقام والایی

[صفحه ۸۲]

رسیده است، استعداد «رسول الله» شدن را پیدا کرده است.

و شاید علت اینکه خدا در قرآن کریم می فرماید: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى) [۵۰] و فرموده: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَسُولِهِ...»، همین نکته باشد، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چون بنده ی خدا بوده و در عبودیت به بالاترین مقامها رسیده، خدا در آن شب، او را به معراج برده است. پس عبودیت مقدمه ی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است و مقدم بر آن نیز می باشد. [۵۱].

مقامات پیش از رسالت

(اِخْتَارَهُ وَأَنْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ)

(خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را قبل از آنکه به رسالت مبعوثش کند، برگزید.)

«اِخْتَارَ» از باب «افتعال» است که معنای صیغه ی مفرد ماضی آن می شود «اختیار کرد»، «اِنْتَجَبَ» هم به همان معنا می باشد؛ یعنی خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را قبل از اینکه به رسالت مبعوث نماید، اختیار کرده بود؛ به این معنا که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رسالت، مورد توجه و مورد انتخاب خداوند بود و چون در او لیاقت و استعداد کامل وجود داشت، به مقام رسالت مبعوث شد؛ چون هر کسی

که نمی تواند

[صفحه ۸۳]

«رسول الله» و فرستاده ی خدا بشود.

(وَسَمَاءٌ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ)

(و خداوند نام بزرگوار را ذکر کرد، پیش از آنکه او را برگزیند.)

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه مراد حضرت این باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از آنکه در این عالم به مقام نبود برسد، خداوند جلوتر، برای حضرت آدم و انبیاء گذشته و نیز ملائکه الله، نام آن حضرت را برده است؛ و احتمال دیگر اینکه معنای «وَسَمَاءٌ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ» این باشد که خداوند قبل از اینکه حضرت را به رسالت مبعوث کند، برای او اسم تعیین کرد و نامش را «محمد» گذاشت.

پیشگویی تورات و انجیل

(وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ)

(و او را برگزید، پیش از آنکه به رسالت مبعوثش نماید.)

یکی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله، «مصطفی» است، یعنی «برگزیده»؛ در تورات نیز یکی از صفاتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می شود، صفت «برگزیده» است (آقایان سعی کنند تورات و انجیل را مطالعه کنند، زیرا در آنجا مطالبی ذکر شده که می تواند برای شما مفید باشد)؛ در تورات (بالمعنی الاعم)، کتاب «اشعیاء»، بابت ۴۲ آمده است: «اینک برگزیده ی من...»، و پس از آن صفاتی ذکر می شود که درست بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تطبیق می کند و ما احتمال می دهیم که در آنجا خود

[صفحه ۸۴]

لفظ «مصطفی» نیز ذکر شده، منتهی یکی از اشتباهات مترجمان این بوده که اسامی را هم ترجمه می کردند، مثلاً یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه

و آله که در انجیل هم آمده، «احمد» می باشد و قرآن کریم هم به نقل از حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: (وَمُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) [۵۲] بعد مترجمین انجیل آمده اند، «احمد» را ترجمه کرده اند و به فارسی نوشته اند: «بسیار ستوده»، یا مثلاً به لاتین ترجمه کرده اند: «پریکلیتوس» [۵۳]، در صورتی که شایسته بود خود لفظ «احمد» را ذکر می کردند؛ حال در کتاب اشعیاء- تورات- نیز بعید نیست که لفظ «مصطفی» ذکر شده بوده، ولی مترجمان آن را به لفظ «اینک برگزیده» که همان معنای «مصطفی» می شود ترجمه کرده اند؛ صفاتی هم که در باب ۴۲ کتاب اشعیاء ذکر می شود، درست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امت پیغمبر صلی الله علیه و آله تطبیق دارد و این خود قرینه ای است بر اینکه به احتمال زیاد در آنجا عین لفظ «مصطفی» ذکر شده باشد. [۵۴].

[صفحه ۸۵]

در هر صورت یکی از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله، «برگزیده ی خدا بودن» است و لذا حضرت زهرا علیها السلام در اینجا می فرمایند: «خداوند او را زمانی برگزید که هنوز به پیامبری مبعوث نشده بود».

انتخاب پیامبر قبل از خلق موجودات

(إِذِ الْخَلْقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ)

(زمانی او را برگزید که همه ی خلائق، پوشیده (و معدوم) بودند.)

یعنی زمانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد توجه و برگزیده ی خدا بود که هنوز موجودات خلق نشده بودند و به اصطلاح در عالم به سر می بردند؛ همانطور که واهمه ی انسان خیال می کند که زمانی عدمستانی بوده و تمام این موجودات در آن عدمستان، تاریک و خاموش بوده اند و بعد نور وجود به آنها تابیده

است و روشن شده اند و به عالم وجود پای نهادند، حالا در مقام تلفظ نیز انسان می گوید: «در عالم عدم»، یعنی عالمی که همه معدوم بوده اند.

اما با این حال در همان عالم عدم، خداوند به همه ی نظام وجود،

[صفحه ۸۶]

قبل از ایجاد آن علم داشته است و آن را اندازه گیری کرده است؛ اینکه نظام وجود در چه زمانی است، در چه رتبه ای است و چه مقامی دارد، همه ی اینها مورد علم خدا بوده است و خداوند در همان مرتبه، وقتی که هنوز هیچ موجودی را خلق نکرده بود و همه ی خلایق پوشیده و معدوم بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله را برگزید و برای خود انتخاب نمود. [۵۵].

(وَ بَسْتِرِ الْأَهْوِيلِ مَصُونَةً)

(و وقتی او را برگزید که خلایق به پوشش هولها محفوظ بودند.)

«أهویل» جمع «أهوال» است و «أهوال» هم جمع «هول» می باشد، بنابراین «أهویل»، جمع الجمع [۵۶] است؛ «هول» یعنی وحشت و هراس.

حضرت می خواهند بفرمایند آن زمانی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را برگزید، همه موجودات در عدمستان، در عالم هول و وحشت بودند. البته این تعبیرات، مجازی است و در مقام خطابه می باشد؛ و گرنه موجودات قبل از وجود چیزی نیستند تا هول داشته یا در عالمی به نام «عدمستان» باشند.

(وَ بِنَهَائِهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةً)

(و همه ی موجودات به منتهای عدم مقرون بودند.)

[صفحه ۸۷]

یعنی هیچ موجودی در عالم، وجود نداشت و موجودات همه معدوم محض بودند.

حال ممکن است کسی این سؤال را بکند که اگر در آن زمان هیچ موجودی وجود نداشت، پس

چطور خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله را همان وقت انتخاب کرد و برگزید و حال آنکه هیچ موجودی نبوده و همه در عدمستان به سر می بردند؟

لذا حضرت می فرماید:

علم ازلی خداوند به عالم هستی

(عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآئِلِ [۵۷] الْأُمُور)

(برای اینکه خداوند متعال به آینده ی امور آگاه بوده است.)

اگر چه در آن زمان هیچ موجودی نبوده است، ولی خداوند که از آینده اطلاع و آگاهی دارد و به نظام وجود علم دارد می داند که در آینده چه اتفاقاتی رخ می دهد و در نهایت این نظام وجود به یک گل سرسبیدی همچون حضرت محمد صلی الله علیه و آله منتهی می شود.

یک کشاورز وقتی باغی را احداث می کند، از اول نظرش به میوه های شیرین آن باغ است که در نهایت به دست می آید؛ و از آن به «علت غایی» تعبیر می شود. حال خدا که «عَلَامُ الْغُيُوبِ» است، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از همان ابتدا، مورد توجه خود قرار داده است.

[صفحه ۸۸]

حضرت در اینجا می خواهند کمال پیامبر صلی الله علیه و آله را برسانند، و در جواب این سؤال که ممکن است در اذهان ایجاد شود و کسی اشکال کند چگونه خدا قبل از خلق موجودات، یکی از آنها را انتخاب کرده، می فرمایند: «عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَآئِلِ الْأُمُور»، برای اینکه خداوند به آینده ی امور علم داشته است و از همان اول می دانسته که در نظام وجود چه اتفاقاتی رخ خواهد داد.

«مآیل» از ماده «أول» است، «أول» یعنی آینده ی شیئی .ء

(وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ)

(و به خاطر اینکه خدا از همان ازل، به حوادث روزگار احاطه داشته

است.)

خداوند از اول می دانسته که این عالم، عالم حادثه هاست و وقایع و حوادث به گونه ای خواهد بود که بالاخره پیامبری به نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله موجود خواهد شد و اشرف مخلوقات کاملترین انسانها خواهد بود، و چون خدا از همان ازل به این حوادث احاطه داشته است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را برای خود برگزید و انتخاب کرد و در حقیقت چون پیامبر مظهر انسان کامل است، هدف غایی خلقت بوده و هدف غایی از همان اول در نظر بوده است.

(وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ)

(و برای اینکه خدا از ازل به موقعیت مقدورات، شناخت و آگاهی داشته است.)

«مقدور» یعنی همان مقدرات خدا، «بمواقع المقذور» یعنی به موقعیت های مقدورات؛ خداوند متعال از همان ابتدا، علم داشته است به اینکه مقدرات این عالم، هر کدام چه موقعیتی دارند، از همان

[صفحه ۸۹]

اول می دانسته که مثلاً یکی پیغمبر صلی الله علیه و آله می شود و یکی هم ابوسفیان و ابوجهل در مقابل او، یکی امام حسین علیه السلام می شود و یکی هم شمر؛ به این مطالب از ازل، قبل از خلقت انسان آگاهی داشته است.

پس از اینکه می گوئیم قبل از خلقت آدم، خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را انتخاب کرده است، معنایش این است که خدا از ازل می دانسته که آن میوه ی شیرین عالم طبیعت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد که همین نطفه و از همین خاک و از همین عالم موجود می شود و در ارتقاء و کمال به آن حد اعلا می رسد. [۵۸].

اهداف رسالت پیامبر

(۱) (إِتِّعَتْهُ

(خداوند پیامبر را مبعوث کرد، برای اینکه می خواست امر خود را تمام کند.)

یعنی آن کمالاتی که باید در نظام آفرینش به وجود آید، به واسطه ی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تحقق پیدا کند، پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید و دیگران را هدایت و رهبری کند و آن امری را که خداوند از ازل داشته است، تمام و کامل نماید.

همانطور که می دانید خداوند برای هدایت بشر، پیامبران

[صفحه ۹۰]

زیادی را مبعوث فرموده و ادیان مختلفی را به همراه آنان فرستاده است، اما هر یک از این آیینها، مخصوص زمان خاص خود بوده و لذا آن دین به وسیله ی پیامبر بعدی تکمیل می شده است؛ تا اینکه خداوند دین اسلام را به وسیله ی بعثت پیامبر عظیم الشأن اسلام برای هدایت انسانها فرستاد و تبیین آن را هم بر عهده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء گرانقدرش نهاد؛ و این دین از همه ی ادیان دیگر کاملتر و جامعتر می باشد و خداوند به وسیله ی آن، امر خود را بر بندگانش تمام کرده است، چرا که اسلام دارای برنامه ی جامع برای بشر در ابعاد مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی می باشد و اختصاص به یک زمان خاصی نداشته و هیچ گونه نقصان و کمبودی در آن راه ندارد؛ و اگر می بینید که ما در بعضی مسائل مشکل داریم، به خاطر این است که فهم ما از دین قاصر است، نقصان و کمبود از ماست، نه از دین اسلام؛ اگر حکام جور و سلاطین می گذاشتند تا ائمه ی هدی علیهم السلام فرصت تبیین کامل دین را پیدا کنند و

در عمل، حکومت اسلامی به معنای جامع آن را تشکیل دهند و می گذاشتند که احادیث و بیانات و نیز سیره ی عملی آن حضرت به دست آیندگان برسد، آن وقت بشر در هر عصری فطرتاً به سوی خداشناسی و توحید کشیده می شد، چرا که خداشناسی و توحید که اساس دین اسلام است، بر پایه ی فطرت بشری نهاده شده است و قرآن کریم هم می فرماید: (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي

[صفحه ۹۱]

فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) [۵۹] یعنی: «- ایمان به خدا- مقتضای فطرت خدایی است که در نهاد افراد قرار داده شده و در آفرینش خدا عوض شدنی نیست».

همین اندازه از احادیث و احکام اسلامی که توسط ائمه ی هدی علیهم السلام بیان شده و در دسترس ما قرار گرفته، خود حاوی دریایی از معارف و دانستیهای مختلف می باشد که در بعضی از موارد دنیای امروز، تازه پس از قرن‌ها به آن رسیده است؛ صدها سال پس از اینکه امام صادق علیه السلام در یک موضوع، مطلبی را فرموده، تازه محققان و پژوهشگران دنیای امروز به آن دست یافته اند و این خود نشانگر این مطلب است که دین اسلام به یک زمان و یا موقعیت خاص اختصاص ندارد، بلکه تا قیام قیامت برای انسانها حجت می باشد و موجب هدایت آنان است.

پس خدا دین اسلام را فرستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث نمود تا امر خود را بر بندگانش تمام کرده باشد.

(۲-) (وَعَزَمَهُ عَلَىٰ إِمْنَاءٍ حُكْمِهِ)

(و خدا می خواسته (به وسیله ی مبعوث کردن پیامبرش)، همان حکمی را که از ازل داشته است امضاء و اجرا کند.)

خدا از

ازل بنایش بر این بوده که در این عالم، موجودات کاملی پیدا شوند، انسانها به مکارم اخلاقی دست یابند و روی همین اساس پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث فرموده تا به وسیله ی آن حضرت و دینی که برای

[صفحه ۹۲]

بشریت می آورد، این حکم و مشیت خود را محقق کند، نقل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (بُعِثْتُ لِأَتَمِّمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ) یعنی: «من به پیامبری مبعوث شدم تا مکارم اخلاقی را تمام کنم»؛ در حقیقت فلسفه ی اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت انسانها به سوی کمال و حق مطلق می باشد و خدا خواسته تا به وسیله ی مبعوث کردن پیامبرش، این حکم ازلی خود را امضاء نماید.

(۳-) (وَإِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ)

(و خدا می خواسته مقدرات حتمی خود را (به وسیله ی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله) تنفیذ نماید.)

گاهی اوقات «موصوف» به «صفت» اضافه می شود و گاهی اوقات «صفت» به «موصوف»؛ در این عبارت، «موصوف» به «صفت» اضافه شده است، یعنی «مقادیر» که موصوف است به صفت خود که «حتمه» باشد، اضافه شده است.

«انفاذاً»: و برای اینکه خدا می خواسته انفاذ و تنفیذ کند، یعنی ایجاد کند، «لمقادیر حتمه»: مقدرات حتمی خودش را؛ مقدرات حتمی این بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیاید و پیامبر شود، پس پیامبری حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مقدرات حتمی خدا بوده و مبعوث شدن آن حضرت، تنفیذی برای این تقدیر حتمی خداوند بوده است. [۶۰].

[صفحه ۹۳]

(فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا)

(پس)

امتها را دید در حالی که فرقه فرقه در دینشان هستند.)

ضمیر در «رأی» ممکن است به خدا برگردد و ممکن است مرجع آن، پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ اگر ضمیر به خدا باز گردد، معنای جمله اینطور می شود که: اگر سؤال شود خدا پیغمبر را برای چه فرستاد؟ حضرت می فرماید: برای اینکه خدا دید مردم متفرق هستند و دسته دسته شده اند، دسته ای بت می پرستند، دسته ای خورشید می پرستند، دسته ای دیگر ماه و ستارگان را می پرستند، خلاصه همه در دین خود متفرق هستند.

اما اگر مرجع ضمیر در «رأی» به پیامبر صلی الله علیه و آله برگردد، معنای عبارت این می شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی به رسالت مبعوث شد، مشاهده کرد که انسانها، همه در دین فرقه فرقه شده اند و همه در ضلالت و گمراهی گرفتار شده اند.

(عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا)

(این امتها همه ملازم شده بودند بر آتشیهایشان.)

«عُكْفٌ» جمع «عاکف» است، مانند «طَلَبٌ» که جمع «طالب» می باشد.

در کلمه ی «نیرانها» دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول اینکه مراد از «نیرانها» (آتشیهایشان)، این باشد که آن امتها آتش پرست بودند، و احتمال دوم اینکه مآل و سرانجام این امتها به آتش است؛ با این روشی که دارند، همه سر از جهنم

[صفحه ۹۴]

در می آورند.

(عَابِدَةٌ لِّاَوْثَانِهَا)

(بتهایشان را عبادت می کردند.)

«اوثان» جمع «وثن» و به معنای «بتها» می باشد؛ در آن زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد، مردم و فرقه های گوناگون همه در گمراهی و ضلالت به سر می بردند و به جای اینکه خدای یکتا و یگانه را پرستند، بتها

و خدایان سنگی و چوبی را که ساخته ی دست خودشان بود می پرستیدند.

(مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا)

(با اینکه به خدا معرفت و شناخت داشتند، او را انکار می کردند.)

خداوند در فطرت همه ی انسانها، توحید و خداپرستی را قرار داده است، علاوه بر اینکه توحید و یگانگی خداوند از نظر علمی و فلسفی یک امر اثبات شده و مسلم می باشد، یک امر فطری نیز هست و اگر انسان به فطرت پاک و سلیم خویش مراجعه کند، به وجود خدا اعتراف خواهد کرد و قرآن کریم هم می فرماید: (فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) [۶۱] یعنی: «- خداپرستی - در فطرت مردم قرار دارد و در آفرینش خدا دگرگونی و عوض شدنی نیست»؛ حال مردم در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، با اینکه در فطرتشان خدا را می شناختند، اما با این حال این فطرتشان را انکار می کردند و سراغ بت و بت پرستی

[صفحه ۹۵]

می رفتند: «منکره لله»: آنها منکر خدا بودند، «مع عرفانها»: با اینکه معرفت خدا را در ذاتشان داشتند؛ خدا را بر حسب فطرت می شناختند، ولی به حسب ظاهر انکار می کردند و یا در عمل مانند کسانی که منکر هستند عمل می کردند.

(۴-) (فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا)

(پس خداوند به وسیله ی پدرم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ظلمتهای امت را مبدل به نور کرد.)

خداوند با بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ظلمتهای طاغوت و بت و بت پرستی را از میان برداشت و نور ایمان و توحید و خداپرستی را جایگزین آن کرد و پیامبر صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله جامعه را به سوی خدا و ایمان به خدا دعوت کرد و با بت پرستی و ظلم و ستم مبارزه کرد و چه سختیها و محنتهایی که در این راه متحمل شد و بالاخره پس از بیست و سه سال تلاش و تحمل رنجها و مصیبتها توانست بت پرستی را به خداپرستی، و عداوت و ظلم و ستم را به برابری و عدالت مبدل نماید. در حقیقت خدای متعال به برکت پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله تاریکی و ظلمت موجود در دنیای آن روز را مبدل به روشنایی و نور فرمود.

(وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا)

(و برطرف کرد از دلها، مبهمات و مشکلات امت را.)

«بُهْم» از ماده ی «بُهْم» و جمع «بُهْمَه» است، یعنی مبهمات؛ خداوند به وسیله ی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله آن نقاط مبهمی را که در دلها و قلوب مردم در آن زمان وجود داشت، برطرف نمود. اگر کسانی درباره ی

[صفحه ۹۶]

مسائلی مانند مرگ و زندگی، مبدأ خلقت، جهان آخرت و کیفیت حشر انسانها و... سؤالاتی را در ذهن خود داشتند، پیامبر صلی اللہ علیہ و آله تمامی این سؤالات را پاسخ دادند و ابهامات آنان را برطرف نمودند.

(وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا)

(او کنار زد از چشمهایشان پوششها را.)

«غُمَم» جمع «غُمَّه» است و به معنای پوشش می باشد، و این کلمه در حیرت هم استعمال می شود، از باب اینکه حیرت خودش پوشش است؛ خداوند به وسیله ی بعثت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله، مردم را از آن تحیری که داشتند بیرون آورد و از چشمهایشان - مراد چشم دل است -

آن سترها و پوششها را کنار زد، و آنها توانستند در مسیر حق و عدالت و انسانیت قرار گیرند و از توحش و جاهلیت دست بردارند.

قیام پیامبر برای هدایت انسانها

(وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ)

(و به پاخواست در میان مردم به منظور اینکه آنان را هدایت کند.)

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه هدایت انسانها هیچ چیزی را فروگزار نفرمود، سختی ها و شدائد را به جان خود خرید و از مقامها و زخارف دنیوی چشم پوشی کرد، تا انسانها را از آن ضلالت و گمراهی که در آن غوطه ور بودند نجات بخشد و به راه راست و صراط مستقیم هدایتشان نماید.

[صفحه ۹۷]

(فَأَنقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ)

(پس مردم را از گمراهی نجات داد و آنان را از کوردلی رهایی بخشید.)

نتیجه ی زحمات بیست و سه ساله ی پیامبر صلی الله علیه و آله این شد که توانست مردم را از گمراهی و لجاجت نجات دهد و چشم دل آنها را بصیرت بخشد؛ آن مردمی که در فساد می غلطیدند و دختران خود را زنده به گور می کردند، حالا به آن درجات والای انسانیت رسیده اند.

(وَ هَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَ دَعَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ)

(و مردم را به دین محکم هدایتشان کرد و آنان را به راه راست دعوت نمود.)

یعنی آنان را به سوی دینی هدایت کرد که موجب قوام و بقاء آنان شد؛ قهراً باید چنین دینی دارای دستورات محکم و قوی باشد تا بتواند آن جامعه ی منحط را نجات دهد و مردم را از گمراهی به راه مستقیم هدایت نماید.

ارتحال پیامبر

(ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ)

(آنگاه خداوند او را قبض روح کرد و به سوی خود برد، آنچنان قبض روحی که از روی رأفت و برگزیدن او بود.)

یعنی

خداوند به واسطه ی لطف و محبتی که به رسولش داشت، او را قبض روح کرد تا از این مشکلات عالم نجات یافته و به جوار رحمت الهی نائل شود.

در کلمه ی «إِخْتِيَارٍ» دو احتمال می رود: یکی اینکه خدا

[صفحه ۹۸]

پیغمبر صلی الله علیه و آله را اختیار کرد و او را برگزید و لذا قبض روحش کرد؛ و احتمال دوم اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اختیار خودش قبض روح شد، چون در روایات هم نقل شده که عزرائیل برای قبض روح افراد از هیچکس اجازه نمی گرفته است، اما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه گرفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله به اختیار خود، اجازه دادند تا عزرائیل قبض روحشان کند.

(وَرَعْبَهُ وَ إِيثَارٍ)

(و پیامبر صلی الله علیه و آله با رغبت و از خود گذشتگی قبض روح شد.)

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله با رغبت و با از خود گذشتگی رضایت داد که این عالم برود، اینطور نبود که ناراحت شود و از خدا بخواهد که یک چند روز دیگری در این دنیا زندگی کند، بلکه خیلی خوشحال هم شد که از این عالم دانی به عالی صعود می کند و آن عالم را با رغبت و ایثار به این دنیا ترجیح داد.

(فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ)

(پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله (با رحلت خود) از سختیها و رنجهای این دنیا راحت شد.)

(قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوِرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ)

(همانا در آن عالم، ملائکه ی نیک سرشت خدا، گرداگرد آن حضرت می باشند و آن بزرگوار مشمول رضایت پروردگار غفار بوده و در مجاورت فرمانروای مقتدر (خدا) به سر می برد.)

«جبار» صیغه ی مبالغه است به معنای جبران کننده؛ خداوند

[صفحه ۹۹]

چون نقصها و کمبودها را جبران می کند و افراد را به کمال معنوی سوق می دهد به او «جبار» گفته شده است و ممکن است به معنای قهر و غلبه ی خدا باشد.

(صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي، نَبِيِّهِ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيَّهِ)

(درود خدا بر پدرم، پیامبر و امین او در وحی و برگزیده و منتخبش باد.)

(وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيَّهِ)

(آن پیامبری که از میان خلق خود، او را برگزیده است و پسندیده ی خداست.)

(وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ)

(و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او باد.)

معنای صلوات و سلام نزدیک به هم است، و معمولاً صلوات به معنای درود و تحیت و «سلام» به معنای سلامتی می باشد.

سخنی با حضار

حضرت زهرا علیها السلام تا اینجای خطبه، به وحدانیت خدا و رسالت پدرشان، حضرت رسول صلی الله علیه و آله شهادت دادند و پس از آن به اهل مجلس و مهاجرین و انصاری که در مسجد نشسته بودند، رو کرده و خطاب به آنان جملاتی را بیان داشتند.

(ثُمَّ التَّفَتَّتْ إِلَى الْمَجْلِسِ وَ قَالَتْ)

(آنگاه حضرت به اهل مجلس توجه کرده و فرمودند):

(أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ! نُصَبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ)

(شما ای بندگان خدا! مخاطب و مورد امر و نهی خدا هستید.)

[صفحه ۱۰۰]

«نصب» چیزی را می گویند که در یک مکانی نصب

کنند، مثلاً به پرچم و علامت و یا این تابلوهایی که برای اعلام در جاده ها می گذارند، «نُصَب» گفته می شود؛ منظور از اینکه: «شما نُصَب امر و نهی خدا هستید»، یعنی شما منصوب هستید برای امر و نهی خدا، و امر و نهی خدا متوجه شماست.

در حقیقت، می فرماید هدف اصلی امر و نهی خداوند، بندگان خدا هستند، نه سایر موجودات؛ زیرا تکلیف و تشریح مخصوص بندگان خداست و سایر موجودات تکلیف ندارند و مورد امر و نهی نیستند. [۶۲] و شاید منظور از نصب امر و نهی به قرینه ی جمله ی بعد این است که شما محور امر و نهی خدا هستید که دیگران از شما پیروی کنند.

(وَ حَمَلَهُ دِينِهِ وَ وَحِيَهُ)

(و شما حاملین دین خدا و وحی او هستید.)

شما مهاجرین و انصار بودید که نزول قرآن و وحی و محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کردید و شما هستید که باید این دین را به نسلهای آینده منتقل کنید. حمل دین و وحی همان رسالت رساندن صحیح و کامل آن به نسلهای بعدی است.

(وَ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ)

(و خدا شما را امین بر خودتان قرار داده است (یعنی نباید به خودتان خیانت کنید.) و شما هستید که باید دین خدا را به امتهای دیگر برسانید.)

[صفحه ۱۰۱]

پیغمبر صلی الله علیه و آله دین اسلام را برای تمام عالم آورده است، وقتی هم که آن حضرت از دنیا رفتند هنوز اسلام از جزیره العرب بیرون نرفته بود، همین اصحاب و مهاجرین و انصار بایستی دین خدا را به ملت‌های

دیگر برسانند؛ این است که حضرت می فرماید: «وَبَلَّغَاؤُهُ» یعنی رساننده ی دین خدا هستید، «إِلَى الْأَمَمِ»: به سوی امتهای دیگر. یعنی شما باید در حقیقت الگوی اسلام و عدالت باشید تا ملت‌های دیگر به شما تأسی نموده و راه شما را انتخاب کنند؛ پس اگر در آغاز اسلام، راه را عوض کردید و از مسیر اصلی منحرف شدید، دیگران چگونه به شما تأسی نمایند؟ و شما چگونه می خواهید اسلام را به جاهای دیگر صادر کنید؟

(وَزَعَمْتُمْ حَقُّ لَكُمْ)

(و شما گمان می کنید که این مقامها حق شماست.)

در این جمله حضرت، به قول معروف می خواهند گوشه بزنند، یعنی شما خودتان را هادیان دین و امین وحی می دانید، ولی واقعش این است که امین وحی نیستید، شما که الآن دین خدا را عوض کردید و در مسیر دیگر قرار دادید، دیگر امین وحی نیستید؛ لذا می فرماید: «وَزَعَمْتُمْ» یعنی در ذهن شما این فکر می گذرد که «حَقُّ لَكُمْ»: این صفاتی که گفته شد (امنا وحی، حاملان و مبلغین دین) حق شماست و شما شایستگی آن را دارید! اما این صفات حق شما نیست و شما سزاوار آن نیستید، برای اینکه شما از مسیر خودتان منحرف شدید و مسیر دین خدا را به انحراف کشانید.

[صفحه ۱۰۲]

البته در بعضی از نسخه ها آمده است: «وَزَعِيمٌ حَقُّ لَهٗ فَيُكْمٌ» یعنی: «رهبر حق، در بین شماست» که کنایه است از غضب زعامت و خلافت توسط ابوبکر؛ ولی ظاهراً احتمال اول صحیح تر باشد که در این صورت جمله ی: «وَزَعَمْتُمْ حَقُّ لَكُمْ»، جمله ی معترضه [۶۳] می شود.

قرآن و عترت، دو یادگار پیامبر

(لَلَّهِ فَيُكْمٌ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ)

(برای خدا

در بین شما عهد و پیمانی است که آن را سابقاً به شما گفته است.)

در اینجا دو احتمال وجود دارد: احتمال اول اینکه مراد از «عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ» عهد و پیمان نسبت به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، یعنی همان عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود از مردم گرفتند و فرمودند: (إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ... وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي) [۶۴]؛ و جمله ی بعد که می فرماید: (وَ بَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ)، مراد از آن، کتاب خدا- قرآن کریم- بوده باشد؛ خلاصه دو چیز منظور باشد: یکی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری کتاب خدا.

احتمال دوم اینکه مراد از «عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ» و «بَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ»، هر دو کتاب خدا باشد که در این صورت خود کتاب خدا، بر

[صفحه ۱۰۳]

عترت نیز دلالت و راهنمایی خواهد داشت؛ چرا که خدا در قرآن کریم تصریح می کند: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) [۶۵]، یعنی: «بگو ای پیامبر! من از شما هیچ اجر و مزدی طلب نمی کنم، مگر مودت و دوستی عترت خود را.» [۶۶].

(وَ بَقِيَّةً اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ)

(و برای خدا در میان شما یک یادگاری است که خداوند آن را خلیفه ی شما قرار داده است.)

یعنی شما باید از آن پیروی کنید، تاکنون از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت می کردید، اکنون که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، باید از آن به جای مانده اطاعت نمایید، حال آن چه چیزی است؟:

ویژگیهای هدایتی قرآن

(۱-) (كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ)

(کتاب خدا که ناطق (به حکم خدا) است.)

آن به جای مانده ای که خدا آن را بر شما خلیفه قرار داده و باید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مراجعه کنید، «کتاب خدا» است که آن کتاب ناطق به حکم خدا می باشد؛ و گفتیم که همین کتاب خدا با صراحت مردم را به سوی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش می کند.

[صفحه ۱۰۴]

(۲-) (وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ)

(کتاب خدا، همان قرآنی که صادق و نور درخشنده و فراگیر است.)

صادق است، یعنی هیچ باطل و خلاف حقیقت در آن نیست. «سطوع» به معنای ارتفاع و انتشار است، «النور الساطع» یعنی: نور بلند؛ به این معنا که قرآن، نورش تلالؤ دارد و فراگیر است، در عالم نورافشانی می کند.

(۳-) (وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ)

(و روشنایی تابنده و روشنی بخش است.)

«ضیا» یعنی روشنی و «لامع» هم به معنای روشنی دهنده می باشد؛ یعنی قرآن علاوه بر اینکه خود نور است و درخشنده می باشد، روشنی دهنده هم هست، پرتوافشانی می کند، به عبارت دیگر هم «نور لِنَفْسِهِ» می باشد و هم «نور لْغَيْرِهِ»؛ هم خود نور است و هم دیگران را از ظلمت به روشنایی می رساند.

(۴-) (بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ)

(بصیرتها و بینایی هایش واضح است.)

یعنی حجتها و براهین قرآن واضح و بّین است، و هر کس هر چند دانشمند نباشد می تواند از قرآن به اندازه ی فهم خود استفاده نماید.

(۵-) (مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ)

(اسرار آن قابل فهم است.)

یعنی سرائر و اسرار نهفته در آن برای اشخاص قابل انکشاف و

فهم است؛ البته باید به لغت

و سیاق مخصوص قرآن آشنا بود تا بتوان از معانی نهفته در الفاظ آن استفاده کرد.

(۶-) (مُنَجِّلِيهِ ظَوَاهِرُهُ)

(ظواهرش منجلی و آشکار است).

همه ی اینها دلالت می کند بر اینکه قرآن باید برنامه ی کار و زندگی و تکامل باشد، نه اینکه قرآن فقط برای این باشد که بالای سر عروس بگیری، یا برای مرده ها بخوانی، و یا به قول بعضی از اخباریون اصلاً ظاهر قرآن حجت نباشد؛ خیر! بلکه قرآن باید در تمام شؤون زندگی انسان وارد شده و در همه ی کارها برای ما حجت باشد؛ البته باید روایات هم در کنار آن باشد تا فهم و درک ما از قرآن بهتر و عمیق تر گردد.

(۷-) (مُعْتَبَطُهُ بِهٖ اَشْيَاعُهُ)

(پیروان قرآن، به واسطه ی آن، مورد حسرت هستند).

یعنی اگر کسی واقعاً پیرو قرآن باشد و به دستورات انسان ساز آن عمل نماید، به آن درجه از کمال و بزرگی می رسد که دیگران حسرت او را می خورند و به او غبطه می ورزند.

«مُعْتَبَطُهُ بِهٖ» یعنی به واسطه ی قرآن، مورد حسرت و غبطه قرار می گیرند، «اشیاعه»: پیروانش؛ «اشیاع»، جمع «شیعه» است یعنی پیرو؛ و ایکه به ما «شیعه» می گویند به خاطر این است که ما پیرو اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم و اعتقاد داریم آنان جانشینان به حق پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و پیروی از آنان واجب و لازم می باشد.

[صفحه ۱۰۶]

به هر حال حضرت می خواهند بفرمایند که اشیاع و پیروان قرآن مورد حسرت دیگران قرار می گیرند.

(۸-) (قَائِدٌ اِلَى الرَّضْوَانِ اَتْبَاعُهُ)

(قرآن، پیروان خود را به رضوان (یا بهشت) خدا رهبری و قیادت می کند).

«رضوان» از

ماده و ریشه ی «رضا» است، یعنی رضایت؛ بدیهی است پیروان واقعی قرآن در دنیا و آخرت مورد رضایت خداوند می باشند. [۶۷].

(۹-) (مُؤدِّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ)

(استماع قرآن سبب نجات شما می شود).

«إِسْتِمَاعٌ» از باب افتعال و به معنای گوش دادن دقیق و عمیق است؛ «سَمَاعٌ» یا «اسْمَاعٌ» به گوش دادن ظاهری و سطحی می گویند. بنابراین، همان استماع مناسب است نه اسماع، به خلاف آنچه در بعضی نسخه ها آمده؛ زیرا آنچه موجب نجات انسان از هلاکت و شقاوت است، همان فهم دقیق قرآن است که موجب عمل کردن به آن خواهد شد [۶۸].

[صفحه ۱۰۷]

(۱۰-) (بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ)

(به واسطه ی قرآن است که به حجتهای نورانی خدا دست یافته می شود).

یعنی به واسطه ی قرآن کریم حجتهای نورانی خدا در همه ی امور به دست می آید، حتی حجیت عترت و سنت هم از قرآن استفاده می شود؛ مثلاً آنجا که می فرماید: (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) [۶۹] یعنی: «آنچه را که رسول خدا به شما داد بگیرید و آنچه را منع نمود، پرهیز کنید»؛ دلالت این آیه از قرآن کریم برای اثبات حجیت و اعتبار سنت، به تنهایی کفایت می کند.

(۱۱-) (وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، وَ مِحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ)

(و به وسیله ی قرآن است که به واجبات تفسیر شده و محرمات منع شده ی خدا دست یافته می شود).

به وسیله ی قرآن، واجبات الهی بیان شده است و به شما رسیده است؛ آیات قرآن نازل شد و واجبات خدا برای شما مشخص کرد، آیاتی نظیر (أَقِيمُوا الصَّلَاةَ) [۷۰]، (آتُوا الزَّكَاةَ) [۷۱]، (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) [۷۲]، (وَ أُنْمُوا

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ [۷۳]، (وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَغْتَدُوا) [۷۴]، (قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ) [۷۵] و... همه ی اینها

و جوب نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و سایر احکام الهی را برای شما بیان می کند، اینها همان «عزائم مفسره» هستند که حضرت می فرماید؛ و آیاتی همانند: (لَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ) [۷۶]، (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ) [۷۷]، (لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا) [۷۸]، (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبِيَّ) [۷۹] و نظایر آن نیز محرمات و محذورات خدا را بیان می کند و منظور از «محارم محذره» همین ها می باشند.

پس حضرت می خواهند بفرمایند که واجبات و محرمات خدا به وسیله ی همین قرآن به شما رسیده است و البته پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هم در بعضی موارد که این آیات، احتیاج به تفسیر و تبیین بیشتری داشته باشند، آنها را برای شما بیان می کنند؛ مثلاً قرآن می فرماید: (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ) یعنی نماز بپا دارید؛ حال این که طریقه ی بپا داشتن نماز چگونه است، باید توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام بیان شود.

(۱۲-) (وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ)

(و دلیلهای بین خداوند که جلوه دارد و ظاهر است و برهانهای کافی او همگی به وسیله ی قرآن به شما رسیده می شود.)

[صفحه ۱۰۹]

«بینات» جمع بینه و «براهین» جمع برهان است و تقریباً به یک معنا می باشد؛ مقصود از بینات و براهین ظاهر و کافی خداوند، راههای واضح قرآن برای بیان معارف و اصول دین و فروع آن است؛ در قرآن نیز آمده:

(إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) [۸۰] (این قرآن به مطالب و معارفی بسیار قوی و محکم راهنمایی می کند).

(۱۳-) (وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَرُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةِ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ)

(و به وسیله ی قرآن به دست می آید) فضیلت‌های مستحب و رخصت‌هایی که خداوند به شما بخشیده است (مباحات) و شریعت‌های خدا که (در قرآن) نوشته شده است.

در قرآن کریم علاوه بر واجبات و محرمات الهی، مستحبات و مندوبات نیز آمده است؛ مثلاً در آنجا که می فرماید: (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) [۸۱] «به کمال و خوبی نخواهید رسید، مگر با انفاق از آنچه مورد علاقه ی شماست.» قرآن بر مباحات هم دلالت دارد؛ مثلاً می فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) [۸۲] یعنی: «بگو ای پیامبر! چه کسی زینت های دنیایی و رزق‌های پاک را که خدا برای بندگانش فرموده اند که «رُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةِ» علاوه بر مباحات، مکروهات را هم شامل می شود. [۸۳].

[صفحه ۱۱۰]

(و شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ): یعنی علاوه بر واجبات و محرمات و مستحبات، سایر احکام مانند حدود و دیات هم در قرآن آمده است؛ مثلاً در آنجا که می فرماید: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ) [۸۴] (هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید)، حد زنا ی غیر محصنه را بیان فرموده است.

خلاصه این قرآن که از پیامبر صلی الله علیه و آله به یادگار باقی مانده است، شامل تمام احکام و دستورات الهی می باشد و البته همان طور که قبلاً هم گفتیم این بدان معنا نیست که مسلمین از ائمه ی هدی علیهم السلام بی نیاز باشند و بگویند:

«حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»، چرا که در همین قرآن، با صراحت مسلمانان را به اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش و راهنمایی می کند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

[صفحه ۱۱۱]

درس ۴

اشاره

عناوین:

فلسفه ی احکام الهی:

۱- ایمان به خدا و نماز

۲- زکات

۳- روزه

۴- حج

۵- عدالت

۶- امامت اهل بیت علیهم السلام

۷- جهاد و صبر

۸- امر به معروف

۹- احسان به والدین و صلّه ی ارحام

۱۰- قصاص

۱۱- وفاء به نذر

۱۲- عدالت در معاملات

۱۳- حرمت شراب

۱۴- حرمت قذف

۱۵- حرمت سرقت

۱۶- حرمت شرك

سفارش به تقوا

ارتباط دانش با خداشناسی

معرفی شخصیت خود و پدر بزرگوارشان

همبستگی و اخوت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

چگونگی آغاز رسالت

مراتب سه گانه ی دعوت

بت شکنی پیامبر صلی الله علیه و آله

نغمه ی توحید و خاموشی کفر

شکست نفاق و کفر

[صفحه ۱۱۳]

فجعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك، والصلوة تنزيها لكم عن الكبر، والزكوة تركيه للنفس و نماء في الرزق، والصيام تثبيتا للإخلاص، والحج تشييدا للدين، والعدل تنسيقا للقلوب، و طاعتنا نظاما للمله، و إمامتنا أمانا من الفرقة، والجهاد عزا للإسلام (و ذلا لأهل الكفر والنفاق)، والصبر معونه على استيجاب الأجر، والأمر بالمعروف مصلحه للعامة، و بر الوالدين وقايه من السخط، و صله الأرحام منسأه في العمر و نماء للعدد، والقصاص حقنا للدماء، والوفاء بالنذر تعريضا للمغفره، و توفيه المكائيل والموازين تغييرا للبخس، والنهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس، و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه، و ترك السرقة إيجابا للعفه؛ و حرم الله

الشرك إخلاصاً له بالربوبية؛ فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن إلا و أنتم مسلمون، و أطيعوا الله فيما أمركم به و نهاكم عنه، فإنه يخشى الله من عباده العلماء.

ثم قالت: أيها الناس إعلموا انى فاطمه، و أبى محمد صلى الله عليه و آله، أقول عودا و بدوا و لا أقول ما أقول غلطا، و لا أفعل ما أفعل شططا؛ لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم؛ فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبى دون نساءكم، و أخا ابن عمى دون رجالكم، و لنعم المعزى إليه؛ فبلغ الرسالة صادعا بالنداره، مائلا عن مدرجه المشركين، ضاربا ثبجهم، آخذا بأكظامهم، داعيا إلى سبيل ربه بالحكمه و الموعظه الحسنه، يكسر الأصنام و ينكت (ينكت) الهام، حتى انهزم الجمع و ولو الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه و أسفر الحق عن محضه و نطق زعيم الدين و خرس شقاشق الشياطين و طاح و شيط النفاق و انحلت عقد الكفر و الشقاق، و فهمت بكلمه الإخلاص فى نفر من البيض الخماص، الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

[صفحه ۱۱۵]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

در جملات سابق، حضرت و یژگیهای زیادی را برای قرآن مجید ذکر نمودند که مربوط می شد به محتوای غنی و نورانی قرآن و معارف و بینات و حجج و اصول و فروع آن و نیز ظواهر روشن و واضح قرآن؛ اکنون، فوائد و ثمرات معنوی و اجتماعی معارف دین و فروع آن را مورد نظر قرار می دهند.

فلسفه ی احکام الهی

ایمان به خدا و نماز

(فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ)

(پس خداوند ایمان را برای پاکى شما از شرك قرار داده است.)

خداوند در قرآن، ایمان را وظیفه‌ی شما قرار داده است، برای اینکه شما را از شرک پاک کند، ایمان به خدا داشته باشید، یعنی به او شرک نوزید؛ مثلاً در قرآن، در مورد کسانی که طاغوت را پرستش و

[صفحه ۱۱۶]

اطاعت می‌کنند فرموده است: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...) [۸۵] (آنهایی که کافر شدند، طاغوتها را سرپرست خود قرار داده اند، (طواغیت) آنان را از نور (فطرت خداپرستی) به تاریکیها سوق می‌دهند و در پایان، در عذاب ابدی مخلد خواهند شد.)

(وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ)

((و خداوند قرار داد برای شما) نماز را برای اینکه شما را از کبر منزّه نماید.))

نماز وسیله‌ی مبارزه با خودخواهی است؛ به خصوص در آن زمانها، بعضی از انسانها خیلی متکبر بودند، رکوع و سجود برای بعضی از اعراب خیلی سنگین بود، آنقدر تکبر داشتند که اگر دری کوتاه بود و عبور از آن ممکن نبود مگر اینکه سرشان را خم کنند، حاضر به این کار نبودند، بلکه سر در را خراب می‌کردند تا به راحتی از آن عبور کنند و ذره‌ای سر خویش را خم نکرده باشند، تا این اندازه تکبر و نخوت داشتند؛ حال خدا نماز را قرار داده است تا مردم رکوع کنند، به خاک بیفتند و از کبر و نخوت بیرون بیایند.

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) [۸۶] یعنی: «نماز را به پای دار، برای اینکه به یاد من باشی»؛ در حقیقت نتیجه‌ی نماز این است که وقتی انسان به یاد خدا بود و به عظمت خدا توجه کرد، قهراً از کبر

و نخوت منزه می شود و آنچه عظمت و بزرگی است، برای

[صفحه ۱۱۷]

خدا می داند و در مقابل او به خاک می افتد و لازمه اش این می شود که خود را در مقابل آن عظمت الهی هیچ بداند.

زکات

(وَالزَّكَاةَ تَزَكِيَةً لِّلنَّفْسِ وَنِمَاءً فِي الرِّزْقِ)

(و خداوند قرار داد برای شما) زکات را تا نفس انسان را از آلودگی پاک نماید و روزی او را وسعت بخشد.

«زکات» به حسب لغت به دو معنا آمده است: یکی به معنای «پاک کردن و تطهیر»، و دیگری به معنای «رشد و نمو».

در قرآن کریم هم خداوند متعال می فرماید: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا [۸۷]) یعنی: «ای پیامبر، از اموال مردم زکات بگیر تا بدین وسیله آنان را پاک و منزه گردانی»؛ پس می توان گفت زکات دادن، سبب پاکی انسانها و تزکیه ی آنان می شود؛ چون اغلب مال دنیا به جان و دل مردم بسته است و به آن علاقه دارند، وقتی که انسان از این مالی که برایش زحمت کشیده و با مشقت آن را به دست آورده است، به خاطر خدا گذشت کند و وجوهات خودش از جمله زکات را پرداخت کند، این در واقع تزکیه ی نفس است؛ یعنی خودش را از علائق دنیا و مادیات، پاک کرده است.

و اگر بگوییم زکات به معنای «رشد و نمو» است، یعنی به

[صفحه ۱۱۸]

واسطه ی دادن زکات مال انسان رشد و نمو می کند و در حقیقت چیزی از آن کاسته نمی شود؛ خداوند به واسطه ی دادن زکات نه تنها در این دنیا روزی شما را زیاد می کند،

بلکه در آخرت چندین برابرش را عطا خواهد کرد، اصلاً زکات بیمه‌ی مال انسان است؛ در روایت آمده است: (حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ) یعنی: «مالتان را به وسیله‌ی زکات دادن حفظ کنید.»

حال حضرت در این جمله هر دو معنا را ذکر کرده اند و می‌فرمایند: (وَالزَّكَاةُ تَزَكِيَةٌ لِلنَّفْسِ وَنِمَاءٌ فِي الرِّزْقِ) یعنی: «خدا زکات را واجب فرمود، چون هم نفس شما را از علاقه و آلودگی به مال دنیا پاک می‌کند و هم سبب وسعت روزی شما می‌گردد [۸۸].»

روزه

(وَالصَّيَامُ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ)

((و خداوند قرار داد برای شما) روزه را برای تثبیت اخلاص (بندگان خود).) بعضی اعمال همچون نماز و حج، اعمال وجودی هستند، یعنی کارهایی هستند که باید انجام داد و به اصطلاح به وجود آورد؛ اما روزه یک امر عدمی است و کمتر مردم متوجه می‌شوند که شخصی روزه گرفته است و لذا ریا در روزه کمتر راه پیدا می‌کند و کم

[صفحه ۱۱۹]

هستند کسانی که برای تظاهر و خودنمایی روزه بگیرند و طوری وانمود کنند که مردم بفهمند که این شخص روزه گرفته است؛ لذا وقتی کسی واقعاً روزه بگیرد، معلوم می‌شود خیلی اخلاص دارد و قصدش خالص است.

روی همین اساس حضرت می‌فرمایند: «وَالصَّيَامُ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ» یعنی: خداوند روزه را قرار داده است برای اینکه اخلاص بندگانش را اثبات و بیان نماید؛ زیرا از آنجا که روزه یک امر عدمی است و کمتر جلب توجه می‌کند، نوعاً کسانی که روزه می‌گیرند، قصدشان رضای خدا می‌باشد؛ و شاید روی همین نکته باشد که در بعضی روایات آمده است که خدای متعال می‌فرماید: (الصَّوْمُ لِي وَ

أنا أجزى به [٨٩]) یعنی: «روزه برای من است و من خودم پاداش آن را می دهم [٩٠].»

حج

(وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ)

[صفحه ١٢٠]

((و خدا قرار داد برای شما)) حج را برای اینکه دین را محکم نماید.

اینکه حضرت می فرماید: حج موجب استحکام دین می شود، یکی از باب این است که انسان در حج از حضرت ابراهیم علیه السلام پیروی می کند و چون ایشان همه ی علائق دنیوی را ترک کرد و حتی حاضر شد فرزندش را هم در راه خدا قربانی کند، و کمال توحید و کمال خداپرستی را ظاهر نماید، حال ما که از ایشان پیروی می کنیم، در حقیقت پایه های توحید و یکتاپرستی را محکم می کنیم و دین خود را تقویت می نمایم.

و دیگر اینکه حج، در حقیقت یک کنگره ی اسلامی است و مسلمانان در آنجا باید با هم تفاهم کنند و راههای تقویت دین را بررسی کنند؛ و لذا حضرت می فرماید: «وَالْحَجَّ تَشْيِيداً لِلدِّينِ»: حج، دین شما را محکم می کند؛ از باب اینکه آنجا کنگره ی اسلامی است و برای تقویت دین، با هم هماهنگی می کنید، و از طرف دیگر توحید خودتان را هم تکمیل می کنید؛ برای اینکه آنجا انسان با آن حال احرام، از لباس و مقام و ظواهر دنیا بیرون می آید و بعد هم شیطان را رمی (سنگسار) می کند و در قربانی هم گویا قربانی نَفْس می کند و... با آن فلسفه هایی که برای حج گفته شده است؛ اینها همه موجب تقویت دین انسان می شود.

[صفحه ١٢١]

عدالت

(وَالْعَدْلَ تَنْسِيقاً لِلْقُلُوبِ)

((و خداوند قرار داد برای شما) عدالت را برای اینکه دلها را با هم پیوند داده و هماهنگ کند.)

ظلم دلها را از هم جدا می کند، اما وقتی که عدالت باشد، هماهنگی

بین دلها خواهد بود. نتیجه ی ظلم، گسسته شدن نظام جامعه و رودرروی طبقات مختلف و حکومتها و ملتها می باشد؛ ولی نتیجه ی عدالت، اعتماد افراد و حکومتها و ملتها به یکدیگر و ارتباط عمومی و همبستگی اجتماعی و تفاهم خواهد بود.

امامت اهل بیت

(وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ)

((و خداوند قرار داد برای شما) اطاعت از ما اهل بیت را برای اینکه موجب نظم شریعت می شود.)

اطاعت از اهل بیت علیهم السلام، سبب نظم شریعت می شود، برای اینکه همه دور محور دین جمع می شوند و آن محور، توسط امام اعلم و اتقایی که جامع همه ی کمالات می باشد تبیین می شود؛ اهل بیت علیهم السلام نسبت به دین از دیگران آگاهترند و به حقایق قرآن آشناتر، چون علم آنان به مبدأ وحی متصل است و قهراً هماهنگی امور دینی در اطاعت از آنان خواهد بود.

(وَ إِمَامَتَنَا أَمَانًا مِنَ الْفِرْقَةِ)

[صفحه ۱۲۲]

((و خدا قرار داد برای شما) امامت ما را برای اینکه از تفرقه جلوگیری شود.)

در اینجا حضرت، امامت را ذکر کرده اند که در حقیقت از آن ماست و خدا آن را قرار داده است برای اینکه مردم تفرقه پیدا نکنند و هر کدام یک طرفی نروند، همه دور یک محور جمع شوند، محوری که عقل نیز آن را پذیرفته است؛ وقتی که شخصی از هر جهت، از جهت علم، تقوا، تدبیر، عدالت، ارتباط با خدا و جهات دیگر بر دیگران رجحان داشته باشد، طبعاً همه باید به سراغ او بروند، بنابراین تفرقه و تشتت به وجود نمی آید؛ حالا اگر نگذاشتند و به هم زدند، آن یک مسأله ی دیگری است.

جهاد و صبر

(وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ (وَ ذُلًّا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالنَّفَاقِ))

((و خداوند قرار داد برای شما) جهاد را برای اینکه سبب عزت اسلام (و ذلت کفار و منافقین) شود.)

قرآن مجید به مسأله ی جهاد بسیار توجه نموده و شاید در بین فروع دین کمتر فرعی مثل جهاد در قرآن و

روایات مورد توجه قرار گرفته باشد؛ در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام، جهاد از ابعاد مختلف بررسی شده است؛ حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه، جهاد را یکی از ابواب بهشت دانسته اند [۹۱] و امام صادق علیه السلام به نقل از

[صفحه ۱۲۳]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: «برای بهشت، یک بابی هست به نام «باب المجاهدین» که افراد رزمنده و مجاهدین فی سبیل الله با وقار خاصی از آن باب وارد بهشت می شوند» و آن حضرت ترک جهاد را موجب نابودی دین، و ذلت در زندگی و فقر در معیشت دانسته اند [۹۲].

(وَالصَّبْرُ مَعُونَةٌ عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ)

(و صبر را وسیله ای برای استحقاق اجر و پاداش قرار داد.)

«صبر» طبق آنچه که در بعضی از روایات ما آمده، بر سه قسم است [۹۳].

اول: صبر در برابر «مصیبت»؛ یعنی وقتی مصیبتی به انسان رسید، فرزندش یا عزیز دیگرش از دست رفت، بی تابی نکنند، به زمین و زمان فحش ندهند، منکر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نشود، بلکه صبر پیشه کند؛ و اصلاً مگر چاره ای جز صبر کردن هم وجود دارد؟ مثلاً اگر انسان بی تابی کند و خودش را بزند و داد و فریاد سر دهد، آیا چیزی به دست می آورد؟ پس بهتر است صبر کند و امورش را به خدا بسپارد و خدا نیز پاداش بزرگی به خاطر این صبرش خواهد داد؛ خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ، وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ [۹۴]) یعنی:

«و البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و نقص از اموال و جانها و ثمرات، آزمایش و امتحان خواهیم کرد و صبرکنندگان را بشارت ده»؛ یعنی ما شما را با گرسنگی و ترس امتحان می کنیم، به وسیله ی اینکه اموال و فرزندانان را می گیریم شما را امتحان و آزمایش می کنیم، تا آن کسانی که مؤمن واقعی هستند از دیگران شناخته شوند و بشارت بده به صبرکنندگان؛ آنگاه در ادامه می فرماید: (الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ [۹۵]): صابرین کسانی هستند که وقتی به آنها مصیبتی وارد می شود، به جای اینکه بی تابى و داد و فریاد راه بیندازند یا نعوذ باللَّه به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اهانت کنند، به جای این کارها می گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» یعنی: «ما از خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت»، این شخصی که الآن از دست تو رفته، خیلی طول نمی کشد که تو هم به او ملحق می شوی، همه ی ما رفتنی هستیم.

قسم دوم صبر، صبر در راه «طاعت» است؛ یعنی در راه اطاعت خدا و بجا آوردن واجبات و دستورات او، سختیها را به جان و دل بخرد، بالاخره بهشت را که همین طوری به من و شما نمی دهند، بهشت را به بهاء می دهند؛ این طور نیست که بدون زحمت و تحمل مشقت در راه دین بتوان به بهشت داخل شد، خدای متعال در قرآن با صراحت می فرماید: (أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ [۹۶]) یعنی: «شما گمان می کنید

آن امتحانات و ابتلائاتی که بر امتهای گذشته وارد شد، بر شما وارد نمی شود؟» سپس در همین آیه ادامه می دهد: (مَسْتَهْمُ الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلْزُلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ) «آن قدر بیچارگی و سختی به آنها رسید و زیر و رو شدند تا آنجایی که پیامبر و همه ی کسانی که به او ایمان آورده بودند، صدایشان بلند شد و گفتند پس نصرت و یاری خدا که وعده داده شده بود چه زمانی است؟»

خلاصه اینکه این طور نیست که با رفاه و آسایش و عدم تحمل زحمت و مشقت، انتظار بهشت داشته باشیم؛ بلکه باید در راه خدا و برای اعتلای دین خدا سختی ها و گرسنگی ها را تحمل کنیم و بدانیم که خدا خود، پاداش صابرين را خواهد داد.

و قسم سوم صبر که از دو قسم دیگر بالاتر است، صبر در مقابل «معصیت» می باشد؛ یعنی زمینه و وسیله ی معصیت برای کسی فراهم شود، ولی به خاطر خدا از آن چشم بپوشد؛ این قسم از صبر از همه مهمتر و اجرش هم بیشتر است.

به هر حال در این جمله، حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: صبر را خدا قرار داده است، برای اینکه شما به ثواب و پاداش الهی دست یابید؛ صبر وسیله ای است برای رسیدن به ثواب و اجر اخروی؛ در واقع حضرت در این کلامشان اشاره دارند به آیه ی شریفه که می فرماید: (إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [۹۷]) یعنی «همانا اجر کسانی که

صبر را پیشه خود می سازند، بدون حساب داده

می شود؛ کسی که صبر کند خداوند بدون حساب به او مزد می دهد.

امر به معروف

(وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَامَّةِ)

(و خداوند امر به معروف را مقرر فرموده است، برای اینکه مصلحت اجتماع در آن است.)

دین مقدس اسلام، همه ی افراد را ضامن اجرای احکام قرار داده است؛ هر کس موظف است همانطوری که خودش به وظایف فردی خود عمل می کند، دیگران را هم به انجام وظایف سفارش کند و آنان را از محرمات خدا بازدارد؛ بنابراین امر به معروف به مصلحت عموم مردم است، چون اگر ترک شود، آن وقت دستورات الهی اجرا نخواهد شد و محرمات و گناه در جامعه شایع می شود و به ضرر جامعه خواهد بود. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ [۹۸]) یعنی: «باید از میان شما گروهی باشند که مردم را دعوت به خوبی و امر به معروف و نهی از منکر نمایند». البته امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتب و شرایطی است که در جای خود گفته شده است [۹۹].

[صفحه ۱۲۷]

احسان به والدین و صلّه ی ارحام

(وَبِرِّ الْوَالِدَيْنِ وِقَايَهُ مِنَ السَّخَطِ)

(و خدا نیکی به پدر و مادر را قرار داده است، برای اینکه شما را از غضب (خود) مصون بدارد.)

احسان به والدین یکی از توصیه های مؤکد اسلام است و در چند جای قرآن هم به آن سفارش شده است، برای نمونه خدای متعال در سوره ی بقره می فرماید: (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا... [۱۰۰]) عنی: «و زمانی که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستند و به والدین

خود نیکی نمایند و...»؛ در حقیقت خدای متعال در این آیه، احسان به والدین را در مرتبه ی بعد از پرستش خود قرار داده است و این اهمیت مسأله را می رساند.

حضرت هم در اینجا می فرمایند که خدا نیکی به پدر و مادر را واجب کرده است، تا شما را از غضب و سخط خود محفوظ و مصون بدارد؛ چرا که کسی والدین خودش را اذیت و آزار نماید و سبب عاق والدین شود، در واقع مورد غضب خدا واقع می شود.

(وَ صِلْهُ الْأَرْحَامَ مَنْسَأَهُ فِي الْعُمْرِ وَ مَنْمَاءَهُ لِلْعَدَدِ)

(و خداوند صله رحم را موجب طولانی شدن عمر انسانها و زیاد شدن عدد آنان قرار داده است.)

«مَنْسَأَهُ» و «نَسَأُ» به معنی تأخیر است، اگر «مَنْسَأَهُ» به فتح میم

[صفحه ۱۲۸]

باشد، اسم مکان [۱۰۱] می شود، یعنی محل نَسَأ و تأخیر افتادن در عمر؛ و اگر «مَنْسَأَهُ» به کسر میم باشد، اسم آلت [۱۰۲] است، یعنی آلت و وسیله ی تأخیر در عمر؛ و در هر دو صورت دلالت بر طولانی شدن عمر می کند.

«مَنْمَاءَهُ» هم اسم آلت است یعنی آلت و وسیله ی نمو و رشد عدد؛ یعنی اگر صله رحم کنید و به خویشاوندان و ارحام خود نیکی نمایید، از مرگهای ناگهانی و تلف شدن حفظ می شوید و قهراً عدد شما زیاد می شود.

در کتاب شریف اصول کافی [۱۰۳] مرحوم کلینی (ره) یک باب را مخصوص صله رحم و باب دیگر را مخصوص قطع رحم قرار داده و روایات مهمی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام در تأکید بر صله رحم و مذمت از

قطع رحم و عواقب دنیوی و اخروی آن نقل نموده است؛ از جمله حضرت امیر علیه السلام فرموده اند: «هرگاه ملتی صله رحم را ترک کردند، اموالشان در دست اشرار قرار می گیرد».

قصاص

(وَالْقِصَاصَ حَقًّا لِلدَّمَاءِ)

(و خداوند قرار داده است برای شما) قصاص را، برای اینکه خونها محفوظ بماند.)

[صفحه ۱۲۹]

فلسفه ی اینکه خدا قصاص را قرار داده، این است که جانها محفوظ بماند و خون انسانها ریخته نشود؛ قرآن کریم در این باره می فرماید: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَا اُولٰٓئِیَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ [۱۰۴]) یعنی: «و برای شما در قصاص حیات و زندگی است، ای صاحبان عقل و اندیشه، شاید که تقوا پیشه کنید.»

وقتی افراد مشاهده کنند که قاتل، قصاص می شود، سبب می گردد که دیگران مرتکب قتل نشوند؛ چون می دانند که جزای قاتل، کشته شدن است؛ پس قصاص در جامعه، موجب می شود که خونها محفوظ بماند و کسی مرتکب قتل و خونریزی و جنایت نشود.

وفا به نذر

(وَالْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ، تَعْرِیضًا لِلْمَغْفِرَةِ)

(و خداوند قرار داد برای شما) وفای به نذر را چون به سبب آن در معرض آمرزش گناهان قرار می گیرید.)

ظاهر این عبارت این است که وفاء به نذر در آمرزش و مغفرت تأثیر دارد. اهمیت وفا به نذر از آیه ی شریفه: (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا [۱۰۵]): (و نیکان به نذر خود وفا می کنند و از روزی که شتر آن فراگیر است می ترسند)، به خوبی معلوم می شود؛ زیرا وفای به نذر یکی

[صفحه ۱۳۰]

از نشانه های ابرار و بندگان صالح خداوند شمرده شده و از اینکه خداوند بعد از چند آیه، می فرماید: (فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكِ الْيَوْمِ... [۱۰۶]) یعنی: «خداوند بندگان نیک را از شر آن روز حفظ می کند»، نقش وفای به نذر در مغفرت و صیانت از

عذاب و شر روز قیامت فهمیده می شود.

عدالت در معاملات

(وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِيلِ وَالْمَوَازِينِ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسِ)

(وفا کردن به کیل وزن را قرار داده است، برای اینکه کم فروشی نشده و حق دیگران ضایع نگردد.)

«بُخْس» به معنای کم فروشی است، اینکه فروشنده ای مال مردم را کم بگذارد و بخورد؛ خدا کیل و وزن را قرار داده است که حق کسی ضایع نگردد؛ اگر کیل و وزن نبود، حق مردم کم و زیاد می شد و برای همین، خدا وفای به موازین و مکائیل را واجب فرموده و کم فروشی را حرام کرده است. وفای به کیل و وزن و کم فروشی در چندین جای قرآن مورد توجه قرار گرفته اند و حتی سوره ای به نام «مطففین» یعنی کم فروشان نازل شده است.

[صفحه ۱۳۱]

حرمت شراب

(وَالنَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِيهًا عَنِ الرَّجْسِ)

(و خوردن شراب را حرام کرده است، برای اینکه (شما را) از بدیها و پلیدیها بازدارد.)

وقتی کسی شراب بخورد عقلش را از دست می دهد- چون شراب زایل کننده ی عقل است- وقتی عقل را از دست داد، هر خلاف شرعی ممکن است از او سر بزند، حتی ممکن است مرتکب قتل نیز گردد و روی همین اساس خداوند متعال شراب را حرام کرده است.

این سخن حضرت، اشاره دارد به آیه ی قرآن که می فرماید: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ [۱۰۷]) یعنی: «همانا شراب و قمار و بتهایی که به پای آنها ذبح می شود و ازلام [۱۰۸]، چیزهای پلیدی هستند که از کارهای شیطان می باشند.»

شرب خمر از گناهان کبیره بوده و صریحاً وعده ی عذاب بر ارتکاب آن داده شده و عوارض سوء آن بر کسی پوشیده نیست

و

حاکم شرع، به شارب خمر هشتاد تازیانه حد می زند.

حرمت قذف

(وَاجْتَنَابَ الْقَذْفِ اجْتِنَاباً عَنِ اللَّعْنَةِ)

[صفحه ۱۳۲]

و (شما را) از نسبت دادن ناروا برحذر داشته، برای اینکه مورد لعنت واقع نشوید. معنای «قذف» نسبت ناروا به کسی دادن است، مثلاً به کسی به ناحق نسبت زنا یا لواط داده شود که خدا افراد را از این کار برحذر داشته و می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ [۱۰۹]) یعنی: «آنان که دامن پاک زنان مؤمن و غافل را متهم می کنند، در دنیا و آخرت لعنت می شوند.»

روی این اساس حضرت می فرماید: «وَاجْتِنَابَ الْقَذْفِ» یعنی: خدا شما را از قذف و نسبت دادن ناروا برحذر داشته، «اجتناباً عَنِ اللَّعْنَةِ»: برای اینکه شما از لعنت خدا دور باشید و مورد لعنت خدا قرار نگیرید.

قذف نیز از گناهان کبیره است که حاکم شرع مرتکب آن را با شرایطی که در رساله ها ذکر شده، حد آن، هشتاد تازیانه است. بسیاری از فحش های جنسی نیز، اگر با توجه به معنای آن و با قصد باشد از قبیل «قذف» است.

حرمت سرقت

(وَ تَرَكَ السَّرْقَةَ إِجَاباً لِلْعَفَّةِ)

(و خداوند مردم را از دزدی نهی کرده است، برای اینکه دست آنها پاک شود و عقیف باشند.)

[صفحه ۱۳۳]

سرقت هم از گناهان کبیره است، و حد شرعی آن اگر با شرایطی که در رساله ها گفته شده انجام شود، در مرتبه ی اول قطع چهار انگشت دست راست و در مرتبه ی دوم قطع نصف قدم پای چپ، و در مرتبه ی سوم، زندان ابد، و در مرتبه ی چهارم، اگر در زندان دزدی کند اعدام است؛ شدت حرمت

سرقه از مجازاتهایی که برای آن در نظر گرفته شده، به خوبی روشن می گردد.

حرمت شرک

(وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ إِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ)

(و خدا شرک به خود را حرام کرده است، تا همه نسبت به او اخلاص پیدا کنند.)

چون آن کسی که خالق و رازق عالم است و قدرت و کمال مطلق از آن اوست، خداست و در مقابل غیر خدا تواضع کردن، بی جا و بی معناست؛ پس ما باید فقط در مقابل خدا تواضع کنیم و برای او اخلاص داشته باشیم و بتهای نفس خودمان را بیرون بریزیم، این طور نباشد که در عمل، هواهای نفسانی، اله و خدای ما باشند و مطابق خواسته ی آنها قدم برداریم؛ چنانکه در قرآن کریم هم آمده است: (أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ... [۱۱۰]) یعنی: «آیا ندیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است (و هوای نفس خود را می پرستد)؟».

بنابراین حضرت در این جمله می فرمایند: «وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ»:

[صفحه ۱۳۴]

و خدا شرک به خود را حرام کرده است، «اِخْلَاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ»: تا اینکه همه به مقام ربوبی او اخلاص پیدا کنند؛ «اِخْلَاص» نقطه ی مقابل «شرک» است و هر کدام درجات و مراتبی دارد، چه بسا ممکن است انسان، مؤمن باشد ولی گرفتار مرتبه ی خفیف و نازلی از شرک باشد؛ چنانکه در قرآن آمده: (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ [۱۱۱]) (اکثر مردم، به خدا ایمان نمی آورند، مگر اینکه هنوز مشرک هستند)؛ بنابراین ایمان کامل، ایمان انبیاء و اولیاء و بندگان مقرب خداست که با هیچ گونه شرکی آمیخته نیست.

سفرش به تقوا

(فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ)

(پس ای مردم حریم خدا را نگاه دارید، آن طوری که شایسته ی

هر کسی یک قدر و منزلتی دارد که باید به اندازه ی آن قدر و منزلتش، حرمتش حفظ شود؛ حال خداوند با آن عظمت و مرتبت که وصف بزرگی او در ذهن و خاطر انسان نمی گنجد، معلوم است که حق تقوا و حفظ حریم او تا چه اندازه است.

(وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)

((و آنگونه زندگی کنید که) نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.))

همه که مسلمان نمی میرند، این تعلقات دنیایی و وابستگی به

[صفحه ۱۳۵]

مادیات بسا موجب می شود که در آن لحظات آخر عمر، انسان به همه چیز کافر شود و خلاصه بعد از یک عمر دم زدن از خدا و پیغمبر، چیز کافر شود و خلاصه بعد از یک عمر دم زدن از خدا و پیغمبر، منکر همه چیز شود که باید از آن لحظه به خدا پناه برد؛ بهترین راه برای مسلمان مردن این است که خودمان را از بند علایق دنیوی رها کنیم و همانطوری که حضرت در این بیانشان فرموده اند، حریم خدا را نگاه داریم، چرا که عاقبت خوب تنها از آن پرهیز کاران است: (وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ [۱۱۲])

(وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ)

(و خدا را اطاعت کنید در آنچه شما را به آن امر فرموده و آنچه شما را از آن نهی کرده است.)

یعنی واجبات خدا را انجام دهید و از محرمات پرهیز کنید؛ بعضیها قبل از اینکه به واجبات خود پردازند سراغ مستحبات می روند، در صورتی که اشتباه است؛ انسان باید قبل از هر چیز توجه خود را به واجبات و محرمات الهی معطوف نماید

و در مرحله ی بعد، به مستحبات بپردازند. و البته نباید از مستحبات هم حتی المقدور غفلت نمود؛ زیرا مستحبات در پاکی روح انسان و کسب درجات معنوی بسیار مؤثر است و در حقیقت انجام مستحبات به منزله ی تکمیل واجبات است.

[صفحه ۱۳۶]

ارتباط دانش با خدانشناسی

(فَأِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ [۱۱۳].)

(پس همانا بندگان دانای خدا، از خدا ترس دارند.)

اگر کسی واقعاً عالم باشد، خدا را بشناسد، صفات و کمالات حق تعالی را فهمیده باشد، قهراً خشیت برایش حاصل می شود؛ و این خدانشناسی از طریق علوم مادی نیز حاصل است؛ ظاهراً مراد از «علماء» در آیه ی شریفه: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)، علم فقه و اصول نیست؛ بلکه به قرینه ی آیات قبل، این آیه شامل علوم طبیعی و اجتماعی می شود؛ آنجا که خدای متعال می فرماید: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ [۱۱۴].)

یعنی: «آیا ندیدی که خداوند آب را از آسمان نازل کرد، پس به وسیله ی آن میوه ها و ثمرات گوناگونی را پرورش دادیم و در کوهها رگه هایی سفید و سرخ و سایر رنگها و رگه هایی بسیار سیاه قرار داد، همچنین مردم و جنبندها و چهارپایان را با رنگهای گوناگون خلق نمود.»

در این آیات، خدا به نظام تکوین اشاره کرده و این حقیقت را بیان می کند که این موجودات با این عظمت و ریزه کاری خلق شده اند

[صفحه ۱۳۷]

و اینها همه حکایت از این دارند

که این موجودات یک خالقی دارند که او قادر مطلق است، حکیم مطلق است؛ آنگاه پس از بیان این موارد که همگی مربوط به زمین شناسی، معدن شناسی، انسان شناسی و حیوان شناسی است، خدا می فرماید: (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ) یعنی: هر کس اینها را بلد باشد و بداند که در نظام وجود چقدر دقت و قدرت و صنعت و ریزه کاری به کار رفته است، او قهراً خاشع و خداترس می شود؛ پس معلوم می شود مراد از «عالم» در این آیه، عالم فقه و اصول نیست، بلکه مراد این است که اگر کسی به علوم طبیعی و اجتماعی و انسانی پی ببرد و بداند نظام هستی خالقی حکیم، دانا و قادر دارد، قهراً در برابر او خاشع می شود [۱۱۵].

معرفی شخصیت خود و پدر بزرگوارشان

(ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا: أَنِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)

[صفحه ۱۳۸]

(آنگاه حضرت زهرا علیها السلام فرمودند: ای مردم بدانید: که من فاطمه هستم و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است.)

حالا حضرت می خواهند آن احساسات مردم را بیدار کنند و عواطفشان را برانگیزند که چگونه حاضرید این قدر به ما ظلم شود و شما نظاره گر باشید و سکوت اختیار کنید!!

(أَقُولُ عوداً وَ بدواً وَ لا أقول ما أقول غلطاً)

(یک بار می گویم، بعد هم می گویم (یعنی مکرر می گویم) و آنچه می گویم غلط و اشتباه نیست.)

(وَ لا أَفَعُلُ ما أَفَعُلُ شَطَطاً)

(و کارهایی که انجام می دهم، برخلاف حق بجا نمی آورم.)

«شَطَطٌ» به معنای چیزی است که برخلاف حق باشد؛ حضرت در اینجا می خواهند بفرمایند آنچه من می گویم و انجام می دهم حق است و برخلاف حق

حرفی را نمی زنم و کاری را نمی کنم.

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ [۱۱۶].)

(و به تحقیق رسولی به سوی شما آمده که از سنخ خودتان بوده و از متن جامعه برخاسته بود.)

پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی بود که از خود مردم و از متن جامعه بود، از یک طبقه ممتازی که کاری با مردم نداشته باشد نبود؛ کسی که از متن

[صفحه ۱۳۹]

جامعه جوشیده است، به دردهای جامعه واقف است، چون خود، طعم سختیها را چشیده است و لذا چنین کسی می تواند راهنما و خیرخواه جامعه باشد.

(عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ)

(اگر سختی و فشاری بر شما وارد می شد، برای او سخت و ناگوار بود.)

کسی که از متن جامعه باشد، دلسوز جامعه است؛ اگر به یکی از افراد اجتماع سختی و فشاری وارد آید، او هم ناراحت می شود و خود را در غم و اندوه او شریک می داند، اینطور نیست که خود را تافته ی جدا بافته ای بداند؛ «عَزِيزٌ عَلَيْهِ»: یعنی برایش ناگوار است، «ما عَنِتُّمْ»: اگر عنت، یعنی فشار و زحمتی بر شما باشد.

احتمال دیگری هم هست و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از ضرری که به شما وارد می شد، رنج می برد و آن ضرر ناشی از عدم ایمان به خدا بود و روی همین اساس برای اینکه شما به خدا ایمان آورید و به راه راست هدایت شوید حرص می ورزید.

(حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ، بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)

(بر آنچه خیر شما در آن قرار داشت، حرص می ورزید و نسبت به مؤمنین رءوف و مهربان بود.)

پیامبر صلی الله علیه و آله خیرتان

را می خواست و حریص بود که آنچه خیر شماسست انجام دهد و نسبت به مؤمنان و کسانی که ایمان آورده بودند، رثوف و مهربان بود.

این جملات حضرت، همه برگرفته شده از آیات قرآن است و

[صفحه ۱۴۰]

عین این جملات را خدا در قرآن کریم فرموده است [۱۱۷].

در آیه ی دیگر آمده است: (و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [۱۱۸]): «ای پیامبر! ما تو را به رسالت مبعوث نکردیم، مگر به جهت اینکه رحمتی باشی برای تمام مردم جهان»؛ در حقیقت باید گفت با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای همه ی مردم جهان رحمت بودند، ولی نسبت به مؤمنان رأفت و رحمت خاصی داشتند.

همبستگی و اخوت پیامبر و علی

(فَإِنْ تَعَزَّوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ نِسَائِكُمْ)

(اگر به نسبت پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه کنید و او را بشناسید، می فهمید او پدر من است، نه پدر زنهای شما.)

(وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ)

(و پیامبر صلی الله علیه و آله برادر پسرعموی من - علی علیه السلام - است، نه برادر مردان شما.)

همه می دانستند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه آمدند، میان مهاجر و انصار و میان همه ی افراد عقد اخوت بستند و سپس میان خود و حضرت امیر علیه السلام عقد اخوت بسته و ایشان را به عنوان برادر خود انتخاب کردند.

در اینجا حضرت می خواهند نزدیکی و قرابت

[صفحه ۱۴۱]

امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز برسانند، یعنی علاوه بر اینکه پسرعموی من است، اخوت با پیامبر صلی الله علیه و

آله را نیز همراه دارد؛ و این اخوت با پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت یک نحو هماهنگی روحی لازم دارد، گویا حضرت زهرا علیها السلام می خواهند بفرمایند: روحيات امیرالمؤمنین علیه السلام در سطح روحيات پیامبر صلی الله علیه و آله است و همان عظمت و مرتبه را دارا می باشد.

(وَلِنَعْمَ الْمَعزَىٰ إِلَيْهِ)

(و چه سعادت مند است کسی به او (پیامبر صلی الله علیه و آله) نسبت داده می شود.) البته در اینجا منظور از نسبت، نسبت معنوی و روحی به پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا اگر نسبت ظاهری و فامیلی منظور بود، ابوبکر و عمر هم با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داشتند و هر دوی آنها پدر زنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند، ابوبکر پدر عایشه بود و عمر هم پدر حفصه؛ پس معلوم می شود منظور از نسبت، یک نحوه اتحاد روحی و معنوی و فکری با پیامبر صلی الله علیه و آله است که موجب شده است آن حضرت، در آغاز ورود به مدینه، علی علیه السلام را به «برادری» برگزینند و با ایشان عقد «اخوت» ببندند.

چگونگی آغاز رسالت

(فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا بِلِنْدَاهِ)

(پس پیامبر صلی الله علیه و آله رسالت خود را ابلاغ کرد، در حالی که مردم را (از جهالت و شرک) انذار می نمود.)

[صفحه ۱۴۲]

«صدع» به معنای شکافتن است، از باب اینکه آن سکوت را می شکافد و چیزی اظهار می شود که جو غالب را دگرگون می سازد؛ در آیه ی قرآن هم که می فرماید: (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ [۱۱۹]) یعنی: «أَظْهَرُ بِمَا تُؤْمَرُ»: آنچه را که مأمور شده ای اظهار و بیان

کن.

در حقیقت رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخاسته از شرایط موجود جامعه ی آن روز نبود، بکله برخلاف شرایط اجتماعی و جو حاکم و مسیر طبیعی جامعه بود و روی همین اساس، ابلاغ رسالت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و انذار مردم، جو غالب آن زمان را شکافته و سکوت محضی را که حاکم شده بود، شکست.

(مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ)

(در حالی که به طریق مشرکان پشت پا زده (و مردم را به توحید دعوت می نمود).)

با اینکه بیشتر قوم و خویشها و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و اکثر مردم، مشرک و بت پرست بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله بدون توجه به راه و روش آنها و برخلاف راهی که آنها می پیمودند، به طرف توحید آمده و مردم را به خداپرستی دعوت می نمود و از بت پرستی و شرک نهی می کرد.

(ضارِبًا تَبَجُّهُمْ، آخِذًا بِأَكْظَامِهِمْ)

(و در حالی که بر کمر مشرکان زده و گلوگاه آنان را گرفته بود).

«تَبَجُّ» بر وزن «فَرَس» به معنای وسط و کمر، و «كَظَمَ» بر وزن

[صفحه ۱۴۳]

«فَرَس» به معنای گلو و حنجره است.

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله با کمال شدت و قاطعیت با مشرکان برخورد می نمود؛ قرآن هم می فرماید: (اشدء علی الکفار [۱۲۰]) یعنی: «پیامبر و کسانی که به او گرویده بودند، با شدت در برابر کفار برخورد می کردند»؛ البته برخورد شدید و قاطع با کفار و مشرکان به معنای مراعات نکردن اصول انسانی و اخلاقی نیست، بلکه به معنای برخورد شدید و قوی منطقی و پافشاری روی مواضع دینی

است.

مراتب سه گانه ی دعوت

(دَاعِيَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)

(و این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به وسیله ی حکمت (و استدلال) و موعظه ی نیکو به راه پروردگارش دعوت می کرد.)

در این جملات حضرت، مراتب دعوت را بیان می کنند؛ قرآن نیز می فرماید:

(أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [۱۲۱]) یعنی: «راه پروردگارت - توحید- را با حکمت و موعظه ی نیکو و مجادله به وسیله ی بهترین شیوه ها تبلیغ نما.»

آیه ی شریفه، سه مرتبه برای دعوت بیان می کند:

[صفحه ۱۴۴]

۱- مرتبه ی حکمت و استدلال: کسانی که اهل منطق و حکمت هستند و اگر برای آنها استدلال شود به راه راست می آیند، باید از این راه دعوت به خدا شوند.

۲- مرتبه ی موعظه: بعضیها هستند که با منطق نمی توان با آنها صحبت کرد، بلکه عقلشان به چشمشان است، مثل کسانی که امام رضا علیه السلام را به گنبد طلا می شناسند- برخلاف کسانی که اهل علم و فضل و منطق هستند و امام رضا علیه السلام را به کمالات آن حضرت می شناسند- اینگونه افراد را باید از طریق موعظه هدایت نمود؛ چرا که موعظه جنبه ی خطابی دارد و ظنیات و چیزهایی که در طرف مقابل تأثیر دارد، در آن به کار می رود.

۳- مرتبه ی مجادله: بعضیها هستند که آدمهای لجبازی می باشند، نه اهل منطق و استدلالند و نه موعظه در آنها تأثیر دارد، با اینگونه افراد باید از طریق مجادله وارد شد و چیزهایی را که خودشان قبول دارند به رخشان کشید. (و از این طریق آنها را محکوم و مغلوب کرده و به

راه راست دعوت نمود).

بت شکنی پیامبر

(يَكْفُرُ الْأَصْنَامَ وَ يَنْكُثُ (يَنْكُثُ) الْهَام)

(و او بتها (و خدایان دروغی) را می شکست و با دست خود به سرهای مشرکان ضربه وارد می کرد).

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً اقدام به شکستن بتها می کردند و به

[صفحه ۱۴۵]

تنهایی سیصد و شصت بت را شکستند و خودشان در جنگها و نبردها شرکت می کردند و به مشرکان ضربه وارد می آوردند.

جمله ی فوق به دو صورت روایت شده است، در بعضی از نسخه ها «يَنْكُثُ الْهَام» آمده و بعضی دیگر «يَنْكُثُ» نقل کرده اند، ولی ظاهراً «يَنْكُثُ» درست است؛ «نَکْتُ» به معنای ضربه ی دست است و «هام» یعنی مغز سر، «يَنْكُثُ الْهَام» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله با ضربه ی دست به سرهای مشرکان می زد و آنها را از بین می برد؛ و اگر «يَنْكُثُ الْهَام» باشد، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله سرهای آنان را واژگون می کرد.

(حَتَّىٰ أَنهَزَمَ الْجَمْعَ وَ وُلُو الدُّبُرِ)

(تا اینکه جمع مشرکان از بین رفت و همه عقب نشینی کردند).

پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، بالاخره بر اثر فداکاریها و مقاومتهایی که از خود نشان دادند، توانستند مشرکان را شکست داده و آنان را عقب بزنند [۱۲۲].

نغمه ی توحید و خاموشی کفر

(حَتَّىٰ تَفْرَى اللَّيْلَ عَن صُبْحِهِ)

(تا اینکه شب کنار رفت و صبح آشکار شد).

[صفحه ۱۴۶]

زحمتهای و رنجهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله متحمل شدند و از خود گذشتگی هایی که کردند، بالاخره نتیجه داد و پایه های دین اسلام استوار گردید و شرک و بت پرستی از میان رفت، در واقع تاریکی شب کنار رفت و صبح آشکار

شد؛ این جمله تشبیه و استعاره است، یعنی کفر و شرک مثل شب تیره و تار، و حق و حقیقت همانند صبح است، وقتی که تاریکی شب برود و اذان صبح شود و نور خورشید در حال نمایان شدن باشد، تعبیر می کنند: «تَفَرَّى اللَّيْلُ عَن صُُبْحِهِ»: «شکاف پیدا کرد شب از صبحش»؛ یعنی از میان تاریکی شب، روشنایی صبح پیدا شد. در اینجا نیز حضرت با این جمله می خواهند بفرمایند که آن محیط تیره و تاریک شرک و کفر، شکاف پیدا کرد و از میان آن، روشنایی توحید پدیدار گشت.

(وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَن مَحْضِهِ)

(و حق از آن موضع خالصش ظاهر شد.)

«أسفر» به معنای «أضاء» است؛ یعنی خالص حق پیدا شد که همان توحید محض باشد؛ نور حق و خداپرستی زیر پرده های جهل و خرافات زمان جاهلیت پوشیده شده بود، ولی بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این پرده ها و خرافات را کنار زد و جامعه را تزکیه نمود و راه حق و عدالت را نمایان کرد [۱۲۳].

[صفحه ۱۴۷]

(وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ)

(و زعیم و رهبر دین به سخن آمد و حنجره های دهان آن شیاطین لال گشت.)

رهبر دین به سخن آمد، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله سخنگو و اهل گفتار شد و گویندگان کفر خاموش شدند.

«شقاشق» جمع «شَقِشَقَه» است، وقتی شتر غضبناک می شود می خواهد نعره بکشد، دهانش کف می کند و چیزی مانند شش از دهانش خارج می شود و از آن به «ششقه» تعبیر می کنند. در اینجا کفار به آن شتر تشبیه شده اند؛ منظور این است که

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سخن آمدند، صدای نعره ی این شیاطین (در حالی که دهانشان کف کرده بود) بریده و خاموش شد.

شکست نفاق و کفر

(وَ طَاحَ وَشَيْطُ النَّفَاقِ)

(و جمعیت نفاق (منافقین) هلاک شدند.)

«طاح» یعنی هلاک شد و «وَشَيْطُ النَّفَاقِ» یعنی جمعیت نفاق؛ و در لغت به افراد پشت و فرومایه و بی اصل و نسب گفته می شود که معمولاً منافقین از همین تیپ افراد هستند؛ و گرنه افراد با شخصیت و با اصل و نسب، کمتر گرفتار نفاق و دورویی می شوند و گاهی از منافع

[صفحه ۱۴۸]

زیادی هم می گذرند و خطراتی را استقبال می نمایند.

(وَ انْحَلَّتْ عُقْدُ الْكُفْرِ وَالشَّقَاقِ)

(و گره های کفر و شقاق باز شدند.)

شاید مقصود از گره های کفر، همان پیمانهای مشرکین و کفار باشد که در برابر اسلام با یکدیگر متحد شده و یک جبهه ی واحدی را درست کرده بودند؛ و با پیروزی اسلام و پیشرفت آن به تدریج آن پیمانها از بین رفت و منحل گشت.

(وَفُهُتُمْ بِكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ)

(و همه ی شما به کلمه ی اخلاص و توحید سخن گفتید.)

«فاه» یعنی سخن گفت و مضارع آن «یفوه» می باشد؛ یعنی همه ی شما به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردید و اسلام را اختیار کردید و کلمه ی اخلاص، یعنی «لا-إلهَ إِلاَّ اللهُ» را بر زبان جاری کردید؛ قهراً هنگامی که موانع اسلام از بین برود و پیمانهای کفر و شقاق منحل گردد، مردم با فطرت الهی خود به سوی توحید و اخلاص می شتابند.

(فِي نَفَرٍ مِّنَ الْبَيْضِ الْخِمَاصِ)

(و شما در میان عده ای از انسانهای آبرومند سفید رویِ شکم خالی (روزه دار) بودید.)

«بیض»

جمع «ابيض» است، یعنی سفید؛ و «خماص» جمع «خميص» است، یعنی شکم خالی (و گرسنه)؛ اشاره به آنهایی است که اهل روزه و دارای نورانیت بودند؛ یعنی شما در ضمن يك دسته ی خاصی از افراد آبرومند سفیدروی شکم خالی و اهل روزه بودید؛ منظور حضرت در اینجا عترت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، به قرینه ی جمله ی بعد

[صفحه ۱۴۹]

که می فرمایند:

(الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً)

(آن کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرد و پاکیزگی را برایشان قرار داد.)

این جمله، اشاره است به آیه ی شریفه ی ۳۳ از سوره ی احزاب که طبق روایات زیادی در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده و عصمت آن بزرگواران را گوشزد نموده است [۱۲۴]؛ خالی بودن شکم، که در وصف اهل بیت علیهم السلام آمده، کنایه از میرا بودن آنان از خوردن اموال شبهه ناک است؛ یا اشاره به این نکته است که اهل بیت علیهم السلام کم خوراک بوده و بسیاری از اوقات، روزه دار بودند.

سفیدرویی آنان هم کنایه از جایگاه معنوی و اجتماعی اهل بیت علیهم السلام و شرافت خانوادگی و علو حسب و نسب آنان می باشد.

البته مرحوم علامه ی مجلسی احتمالات دیگری در رابطه با معنای دو جمله ی ذکر شده نقل نموده که بعید به نظر می رسد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ»

[صفحه ۱۵۱]

درس ۵

اشاره

عناوین:

ویژگیهای دوران جاهلیت

۱- ضعف معنوی

۲- ضعف سیاسی و اجتماعی

۳- ضعف مادی

۴- ضعف روحی

نجات مردم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نقش مبارزات حضرت امیر علیه السلام در گسترش اسلام

سیمای شجاعانه ی حضرت امیر

علیه السلام در جبهه های جنگ

ویژگیهایی از حضرت امیر علیه السلام

خاموشان دیروز و فرصت طلبان امروز

خصلتهای فرصت طلبان

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامدهای آن

شیطان صفتان مترصد

سبک مغزان مطیع

[صفحه ۱۵۳]

و كنتم على شفا حفرة من النار، مذقه الشارب و نهزه الطامع و قبسه العجلان و موطىء الأقدام؛ تشربون الطرق و تفتاتون القد (الورق)، أذله خاسئين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم، فأنقذكم الله تبارك و تعالى بأبى محمد صلى الله عليه و آله بعد اللتيا و التى و بعد أن منى بيهم الرجال، و ذؤبان العرب، و مرده أهل الكتاب، كلما أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله، أو نجم قرن الشيطان أو فغرت فاعره من المشركين، قذف أخاه فى لهواتها، فلا ينكفىء حتى يطاء صماخها بأخمصه و يخمد لهبها بسيفه، مكدودا فى ذات الله، مجتهدا فى أمر الله، قريبا من رسول الله، سيدا فى أوليا الله، مشمرا ناصحا، مجدا كادحا، لا تأخذه فى الله لومه لائم؛ و أنتم فى رفاهيه من العيش، و ادعون فاكهون آمنون، تتربصون بنا الدوائر، و تتوكفون الأخبار، و تنكصون عند النزال، و تفرون من القتال؛ فلما اختار الله لنبية دار أنبيائه و مأوى أصفائه، ظهر فيكم حسكه النفاق، و سمل جلباب الدين، و نطق كاظم الغاوين، و نبغ حامل الأقلين، و هدر فنيق المبطلين، فخطر فى عرصاتكم و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه، هاتفا بكم فألفاكم لدعوته مستجيبين، و للغزه (للغره) فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافا، و أحمشكم فألفاكم غضابا، فوسمتم غير إبلكم، و وردتم غير مشربكم.

[صفحه ۱۵۵]

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

پس از اینکه حضرت،

به گوشه هایی از پیروزی اسلام بر کفر و نفاق و شکست جبهه ی معاندین و نیز نقش خاص و موقعیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در تحکیم و نفی شرک اشاره کردند، به وضعیت عربهای پیش از اسلام، اشاره نموده و می فرمایند:

ویژگیهای دوران جاهلیت

ضعف معنوی

(وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِّنَ النَّارِ [۱۲۵].

(و شما در پرتگاه جهنم قرار گرفته بودید.)

[صفحه ۱۵۶]

«شفا» یعنی لب؛ شما بر لب حفره ی آتش بودید، یعنی شما در جاهلیت و بت پرستی به سر می بردید و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده بود و شما را از این منجلا ب فساد نجات نمی داد و شما مسلمان نمی شدید، در آتش جهنم سقوط می کردید.

در اینجا حضرت به شکل فشرده، اوضاع اجتماعی مردم پیش از مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنان گوشزد می کند تا بفهماند از کجا به کجا رسیده اند و توسط چه کسی این تحول عمیق در جامعه ی آنان به وجود آمد و با خود فکر کنند که اکنون با اهل بیت او و ارزشهای به جا مانده از او چه می کنند؟ و درک کنند که امروز بازیچه ی چه سیاستی شده اند؟

ضعف سیاسی و اجتماعی

(مَذَقَهُ الشَّارِبِ)

(شما محل چشیدن و آشامیدن تشنگان بودید.)

حضرت می خواهند بفرمایند که شما مردم ضعیف و بیچاره ای بودید که از هر طرف، هر کسی هر حاجتی که داشت، به وسیله ی شما احتیاجش را برآورده می کرد؛ مثل مردم جهان سوم که مردم بی سواد و بیچاره ای هستند و استعمارگران هر چه می خواهند به سراغ اینها می آیند، آمریکا و انگلیس برای نفت هجوم می آورند، آن یکی گاز می خواهد، دیگری طلا می خواهد، آن یکی بازار مصرف برای فروش کالاها و اسلحه های خود می خواهد، هر که هر چه می خواهد به سراغ این بیچاره ها می رود، بالاخره مردم ضعیف همیشه مورد هجوم

[صفحه ۱۵۷]

قدرتمندان بوده اند و قدرتمندان از آنها سوءاستفاده می کرده اند.

به این مردم می فرمایند: شما یک چنین مردم ضعیفی بودید که هر کس هر چه می خواست، شما را مورد هجوم قرار می داد.

«مذق» و «مذقه» به شیری می گویند که با آب مخلوط شده باشد، «مذقه الشارب» یعنی شربت و نوشیدنی آدمهای تشنه، به این معنا که هر کس، عطشی داشت و تشنه بود، می آمد و بالاخره از شما یک نوع بهره برداری می کرد؛ مثل آن شیر مخلوط به آبی که هر کس هوس می کرد، می آمد و یک لیوانش را برمی داشت و می خورد؛

همانند مالی که صاحب نداشته باشد.

(و نُهْزَةَ الطَّامِعِ)

(و محل فرصت طمعکاران بودید.)

«نُهزه» به ضم نون به معنای فرصت است؛ شما محل فرصت آدمهای طمعکار بودید؛ یعنی قدرتمندان هر طمعی که داشتند، به سراغ شما می آمدند و از منابع و سرمایه های شما استفاده می کردند و شما را وسیله ی رسیدن به طمعهای خود قرار داده بودند.

(و قُبْسَةَ الْعِجْلَانِ)

(و شما محل اقتباس آدمهای شتابزده بودید.)

آن روزها که وسایل گرمازا کم بود، برای گرم کردن خود و پخت و پز، آتش روشن می کردند؛ آتشی که آن روزها روشن می کردند معمولاً با هیزم و چوب بوده است، و کسی که می خواست آتشی

[صفحه ۱۵۸]

روشن کند تعدادی چوب را به زحمت جمع آوری می کرد و یک آتشی روشن می نمود؛ آن وقت هر کسی که می خواست آتش روشن کند و عجله هم داشت و فرصت جمع آوری چوب را نداشت، همینطور می آمد و یکی از آن چوبها را برمی داشت و می رفت و به اینگونه آتش آن فرد تمام می شد و از بین می رفت؛ اگر بنا باشد که هر آدمی از یک طرف، شتابزده بخواهد

بیاید و یک کمی از این چوبها را بردارد و ببرد، آتش از بین خواهد رفت و خود آن شخص بی آتش می شود. «قُبْسِيَه العجلان»: یعنی محل اقتباس آدمهای شتابزده ای هستید که اصلاً فرصت اینکه بروند چوبی بیاورند و از آتش شما چوب خودشان را روشن کنند، ندارند و همینطور یکی از این چوبها را برمی دارند و می روند. در حقیقت حضرت تشبه کرده اند و می خواهند بفرمایند که شما از هر طرف مورد هجوم و غارت بودید و افراد از گوشه و کنار می آمدند و منابع و سرمایه های شما را به یغما می بردند و شما آن قدر ضعیف بودید که قدرت دفاع از خود را نداشتید و قدرتمندان، شما را خرج مقاصد خودشان می کردند؛ با افراد ضعیف و بی اراده، همیشه همینطور برخورد می شود.

(وَمَوْطِيَاءِ الْأَقْدَامِ)

(و شما محل قدمها بودید.)

شما محل وضع قدمها بودید، یعنی هر کسی از هر طرف می آمد، پایش را روی سر شما می گذاشت و عبور می کرد؛ به قول مرحوم مجلسی رحمه الله: این جمله، مثل مشهوری است که مغلوبیت و

[صفحه ۱۵۹]

ذلت افراد را بیان می کند؛ یعنی شما مردم، قبل از عزت و قدرتی که توسط اسلام به دست آوردید، آن قدر ضعیف و ذلیل بودید که زیر قدمهای دیگران منکوب و پایمال می شدید.

ضعف مادی

(تَشْرِبُونَ الطَّرْقَ)

(از آبهای کثیف گودالها می آشامیدید.)

حضرت می خواهند ضعف اینها را برسانند که شما گذشته از اینکه از نظر دینی چیزی نداشتید و لب پرتگاه جهنم قرار داشتید، از نظر دنیا هم آدمهای ضعیف و بیچاره ای بودید و اسلام به شما قدرت و عظمت داد.

«طَرْقَ» گودالهایی است که در وسط

راه، از باران پر می شده و پس از مدتی متعفن می شده است و گاهی حیوانات اطراف در آن ادرار می کردند؛ می فرماید شما از آب چنین گودالهایی می خوردید.

(وَ تَقْتَاتُونَ الْقِدَّ (الورق))

(و قوت و غذای شما پوست دباغی نشده (یا برگ درختان) بود.)

«تقتاتون» از ماده ی «قوت» است، اصل آن «اقتوت» از باب «افتعال» می باشد، آن وقت «واو» در «اقتوت» را به الف تبدیل می کنیم (طبق قاعده ی اعلال، حرف عله ی متحرک و ماقبل مفتوح، قلب به الف می شود)، «اقتات» می شود، و جمع مذکر مخاطب از فعل مضارعش می شود: «تقتاتون». «قد» - به کسر قاف - به پوست دباغی نشده

[صفحه ۱۶۰]

می گویند؛ یعنی: شما قوت و غذای خود را از آن پوست دباغی نشده ی حیوانات می گرفتید؛ چون پوست دباغی نشده کمی چربی دارد، آن بیچاره ها که هیچ نداشتند، یک کمی از این پوست حیوان را می گرفتند و می رفتند می جوشاندند و به اصطلاح یک آبگوشتی برای خودشان و بچه هایشان درست می کردند، این مثلاً غذایشان بود؛ اینها این قدر بیچاره و بدبخت بودند.

البته در بعضی از نسخه ها، «تقتاتون الورق» دارد، «ورق» یعنی برگ درختان، و در این صورت معنای عبارت این است که غذای شما از برگ درختان بود و به وسیله ی آن رفع گرسنگی می کردید.

به هر حال حضرت می خواهند وضعیت بد و بیچارگی آن مردم را قبل از اسلام یادآوری کنند که چه زندگی اسف باری داشتند و حالا به کجا رسیده اند.

ضعف روحی

(أَذِلَّةٌ خَاسِئِينَ)

(شما مردمان ضعیف و مطرود از جامعه بودید.)

«أَذِلَّةٌ» یعنی مردمان ضعیف و ناتوانی بودید، «خاسئین» یعنی مطرود از جامعه بودید؛ از اجتماع و آداب اجتماعی چیزی نمی دانستید

و از نظر روحی، بی شخصیت و محروم بودید.

(تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ)

((آنقدر ضعیف بودید که) می ترسیدید مردم از اطراف، شما را بربایند.)

[صفحه ۱۶۱]

«تَخَطَّفَ» به گرفتن همراه با سرعت می گویند؛ این معلوم است که قدرتمندان از مردم ضعیف به عنوان نوکر و برده، بیگاری می کشند و از آنها در جهت منافع خود بهره برداری می کنند.

این جمله ی حضرت زهرا علیها السلام، اشاره است به آیه ی شریفه که می فرماید: (وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَأَوَّكُواكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصِيرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [۱۲۶]) یعنی: «به یاد آورید آن زمانی را که شما گروهی ضعیف و اندک در زمین بودید و می ترسیدید که دیگران شما را بربایند، ولی خداوند شما را یاری نمود و پناهتان داد و از چیزهای پاکیزه روزیتان کرد تا شاید شکر خدای را به جا آورید.»

حال حضرت در اینجا با استفاده از این آیه ی شریفه می فرمایند:

«تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ»: یعنی شما آن قدر ضعیف و بیچاره بودید که می ترسیدید مردم قبیله های دیگر، شما را بربایند و شما را برده ی خود کنند و اموال شما را به تاراج ببرند.

نجات مردم توسط پیامبر اکرم

(فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ [۱۲۷]).

(پس خدای تبارک و تعالی به وسیله ی پدرم محمد صلی الله علیه و آله شما را نجات داد.)

شما علاوه بر اینکه از نظر آخرت، بر لب آتش جهنم بودید، از

[صفحه ۱۶۲]

نظر دنیایی هم بسیار ضعیف و بیچاره بودید؛ ولی خدای متعال به وسیله ی

پدرم- رسول خدا صلی الله علیه و آله- شما را نجات داد؛ شاید حضرت می خواهند بفرمایند شما که خودتان چیزی نبودید، خدا به وسیله ی پدر من و شوهر من (البته حضرت علی علیه السلام را بعد ذکر می کنند) شما را نجات داد و حالا شما نمک به حرامی می کنید.

(بَعَدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي وَ بَعَدَ أَنْ مُنِيَ بِهِمِ الرَّجَالِ)

(بعد از این همه حوادث ناگوار و بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به افراد شجاع ولی بی منطق (از مشرکین) مبتلا شد.)

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله شما را از آن همه فساد و تباهی نجات داد، بعد از آنکه حوادث ناگوار را پشت سر گذاشت و آن همه رنج و محنت را متحمل شد و بعد از آنکه به عده ای از مشرکان مبتلا شد که از لحاظ شجاعت هیچ کم نداشتند، ولی از لحاظ منطق و استدلال، هیچ چیز سرشان نمی شد.

«اللَّتْيَا وَالَّتِي» یک اصطلاح و یک ضرب المثل عربی است؛ معنای لغوی «اللَّتْيَا» یعنی زن کوچک و «الَّتِي» هم یعنی زن بزرگ؛ «اللَّتْيَا» مصغّر «الَّتِي» است. می گویند فردی به نام «جیدی» زن نداشت و مجرد بود، وقتی خواست ازدواج کند، رفت یک زن کوتاه قدی را گرفت، این زن با او خیلی ناسازگاری کرد و تا می توانست او را اذیت می کرد، تا اینکه بالاخره مرد به ستوه آمده و او را طلاق داد؛ این مرد بعد از طلاق دادن زن قد کوتاه، با یک زن قد بلند ازدواج کرد، این هم بدتر از اولی بود، روزگار این مرد را سیاه کرد تا اینکه مجبور شد او را

]

هم طلاق دهد؛ این مرد مدتی را مجرد زندگی کرد، مردم به او گفتند: نمی خواهی زن دیگری بگیری؟ گفت: «بعد اللّیتیا و اللّیتیا لم اتزوّج أبداً» یعنی بعد از آن خانم کوچک و خانم بزرگ، دیگر زن نمی خواهم و از زن گرفتن پشیمان شدم! آن وقت این داستان در میان عربها، به یک مثل و اصطلاح تبدیل شده است و معمولاً بعد از اینکه یک سری وقایع و اتفاقات و جریانات ناگواری رخ می دهد، از این عبارت استفاده می کنند؛ حال حضرت در اینجا می فرماید:

«بعد اللّیتیا و اللّیتیا» یعنی: بعد از آن همه حوادث و اتفاقات ناگوار که برای پدرم پیش آمد، «وَبَعْدَ أَنْ مُنِيَ بِبِهِم الرّجال»: و بعد از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آدمهای شجاع بی منطق مبتلا شد.

«مُنِيَ» به معنای مبتلا شدن است و «بِهِم» جمع «بهمه» است و به آدمهای شجاعی که منطق و استدلال سرشان نمی شود می گویند؛ گاهی اوقات شاه در رژیم گذشته، اینگونه افراد را استخدام می کرد تا به بعضی از خواسته های خود برسد، یک آدمهایی که شجاعند، ولی منطق سرشان نمی شود؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفتار یک چنین آدمهایی بود، تا اینکه با زحمتهای زیاد آنها را کنار زد و راه را برای پیشرفت اسلام فراهم نمود.

(وَذُوبَانِ الْعَرَبِ)

(و بعد از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به گرگهای عرب مبتلا شد.)

پیامبر صلی الله علیه و آله به شجاعانی از عرب مبتلا شدند که همانند گرگ درنده خو بودند، کار گرگ درندگی است و منطق و حساب سرش

نمی شود، همینطور گوسفندان را می درد، مثل انسان نیست که به اندازه ی احتیاجش از آن استفاده کند، هر چه جلوی راهش بشد می درد؛ اینها نیز گرگ صفت و درنده خو بودند و کارشان قتل و غارت بود و از منطق بویی نبرده بودند.

(وَمَرَدَهُ أَهْلَ الْكِتَابِ)

(و بعد از آن که مبتلا شدند به) متمردين از اهل کتاب.)

معمولاً اهل کتاب- به خصوص مسیحی ها- اهل حمله و یورش نبودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله مبتلا به بعضی از اینها بودند که حتی از دستورات تورات و انجیل خوشان هم تمرد و سرپیچی می کردند، مثل یهودیهای مدینه که باعث از جنگها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و با کفار و مشرکان، هم دست و هم پیمان شده بودند.

نقش مبارزات حضرت امیر در گسترش اسلام

(كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ، أَطْفَأَهَا اللَّهُ [۱۲۸].)

(هر زمانی اینها آتش جنگ را روشن می کردند، خدا آن را خاموش می کرد.)

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز طالب جنگ نبودند، بیشتر جنگهای ایشان با

[صفحه ۱۶۵]

کفار و معاندین، جنبه ی دفاعی و دفع توطئه داشت؛ این معنا از این جمله به خوبی روشن می شود، یعنی آتش جنگ را دشمنان اسلام روشن می کردند، ولی خداوند به دست مردم مؤمن و فداکار و صبور، آن را خاموش می کرد و شر آنها را دفع می نمود.

(أَوْ نَجَمَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ)

(یا هر زمانی که شاخ شیطان ظاهر می شد)

«نَجَمَ» یعنی: «ظَهَرَ»؛ هر وقت که شاخ شیطان ظاهر می شد، یعنی هر وقت که یک توطئه ای از سوی دشمنان صورت می گرفت. شاخ شیطان، کنایه از قوت و قدرت اوست که مظهر آن افراد فریب خورده ای هستند

که دنباله رو او شده اند.

(أَوْ فَعَرْتُ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ)

(یا هرگاه مشرکان دهان باز می کردند)

«فَعَرْتُ» یعنی باز کردن دهان؛ حیوان درنده هنگام حمله، دهانش را باز می کند؛ معاندین نیز به به حیوان درنده تشبیه شده اند.

هر کدام از دسته جات و گروههای مشرک که دهان باز می کردند و می خواستند اغتشاش راه بیندازند و بر علیه مسلمانان دست به اقدامی بزنند:

(قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا)

(پیامبر صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در حلقومشان می انداخت).

[صفحه ۱۶۶]

وقتی کسی همچون عمرو بن عبدود می آید و رجزخوانی می کند، هیچ کس جرأت نمی کند با او مقابله کند؛ اولی، دومی، و خیلی از کسانی که بعدها مدعی شدند، همه جا زدند؛ این علی علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در دهان و حلقوم مشرکان می انداخت تا آنها را از بین ببرد؛ حضرت در این جمله می خواهند بفرمایند که خلاصه اگر اسلام پیروزیهای پیدا کرده، به واسطه ی فعالیتها و از خود گذشتهگیهای امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، این است که می فرمایند: اگر چنانچه شاخ شیطان پیدا می شد و توطئه ای صورت می گرفت، یا دهانی از مشرکان باز می شد، «قَذَفَ أَخَاهُ فِي لَهَوَاتِهَا»: پیامبر صلی الله علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در حلقوم و دهان آنها می انداخت؛ دهان ابوسفیان را چه کسی باید ببندد؟ دهان عمرو بن عبدود را که رجزخوانی می کند، چه کسی باید ببندد؟ چه کسی باید توطئه ی دشمنان را در لیلهاالمبیت خنثی کند؟ در تمام موارد، علی علیه السلام بود که داوطلبانه تا درون حلقوم دشمن پیش می رفت.

«لَهَوَات» جمع «لَهَات» است، «لَهَات» ته حلقوم را می گویند؛ یعنی حضرت

علی علیه السلام را در کنج حلقوم آنها می انداخت تا حضرت، حلقوم آنها را پاره کند و دهانشان را ببندد.

[صفحه ۱۶۷]

سیمای شجاعانه ی علی در جبهه های جنگ

(فَلَا يَنْكُفِي ۙ حَتَّى يَطَّأ صِمَاخَهَا [۱۲۹] بِأَخْمِصِهِ)

(پس علی علیه السلام باز نمی گشت، مگر این که گوش آن مشرک را زیر پای خود له می کرد.)

وقتی می خواستند کسی را در صحنه ی نبرد از میان بردارند، بعد از آنکه او را از پای درمی آوردند و به زمین می زدند، کف پایشان را بر روی سر او می گذاشتند و به اصطلاح گوش او را له می کردند؛ این جمله در اینجا کنایه است، یعنی حضرت امیر علیه السلام وقتی به میدان نبرد می رفتند، تا کار را تمام نمی کردند بر نمی گشتند و این طور نبود که از صحنه ی نبرد فرار کنند یا کار را نیمه تمام رها سازند. [۱۳۰].

«صِمَاخ» یعنی گوش و «أَخْمِص» در لغت، هم به کف پا و هم به کف دست می گویند؛ وسط کف دست و پا که گود است؛ منتها در اینجا منظور وسط کف پا می باشد؛ یعنی حضرت در میدانهای نبرد، گوش مشرکان و دشمنان اسلام را زیر پای خود له می نمودند.

(و يَخْمِدَ لَهَا بِسَيْفِهِ)

(و شعله ی آتش آنان را با شمشیر خود خاموش می کرد.)

[صفحه ۱۶۸]

کنایه است از مقاومت و شجاعت حضرت امیر علیه السلام؛ یعنی کار را به پایان می برد و تا پیروزی کامل بر خصم، پایداری و مقاومت می نمود. چنین نبود که ضعف یا تردید در او پیدا شود و در وسط راه بماند، یا برگردد.

ویژگیهایی از حضرت امیر

(۱) (مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، مَجْتَهِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ)

(در حالی که علی علیه السلام در راه خدا در فشار و سختی و در انجام دستورات خدا سختکوش و تلاشگر بود.)

«مکدود» از ماده ی «کَدَّ» و به معنای شدت سختی و فشار

می باشد؛ یعنی حضرت امیر علیه السلام در راه دین خدا و برای خدا، در سختی و فشار بود و مقاومت می کرد؛ «ذات» و «امر» خدا کنایه است از راه و رسم خداوند و هر آنچه به او مربوط می باشد. یعنی آن حضرت، در هر آنچه به خدا مربوط می شد، سختکوش و دقیق و حساس بود، و حاضر به مدهانه و سستی و بی تفاوتی نبود.

(۲) (قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَيِّدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ)

(او نزدیک و مقرب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و در میان اولیای خدا، سید و سالارشان بود.)

نزدیکی آن حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله هم از لحاظ ظاهری بود، یعنی نسب، هم از لحاظ فکری و معنوی؛ و بزرگواری آن حضرت در بین اولیای خداوند نیز واضح است؛ یعنی آن حضرت از هر نظر سرآمد و برتر از دیگران بود.

در حقیقت این جملات، در آن فضای مخصوص، همه اش

[صفحه ۱۶۹]

تعرض به حاکمیت غاصبانه است، و حکایت از شجاعت حضرت زهرا علیها السلام دارد که در مقابل قدرت حاکمه، بدون ترس، از مقام ولایت و امامت بر حق، شجاعانه و با منطق دفاع می نمایند.

(۳) (مُشْمَرًا نَاصِحًا، مُجَدِّدًا كَادِحًا)

(او مهیا و خیرخواه مردم بود، و با جدیت و زحمت و مشقت مشغول فعالیت بود.)

یعنی آن حضرت به فکر خود نبود، بلکه خیرخواه جامعه و اهل نصیحت و عمل بود؛ اهل شعار و حرف نبود، بلکه دائماً در تلاش و انجام عمل صالح بود.

(۴) (لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ)

(در راه خدا سرزنش سرزنش کنندگان در او تأثیری نداشت.)

یعنی هر

چه را حق می دید، در دفاع از آن به خاطر سرزنش و حرف این و آن، کوتاهی نمی کرد؛ تحت تأثیر جو حاکم و شرایط متغیر جامعه قرار نمی گرفت، تنها رضایت حق تعالی برای او مطرح و هدف بود و نه چیز دیگر!

خاموشان دیروز و فرصت طلبان امروز

(وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيهِ مِنَ الْعَيْشِ)

(و این در حالی بود که شما در رفاه و عیش و نوش خود به سر می بردید.)

در آن زمان که علی علیه السلام در راه اسلام آن همه زحمت می کشید و خون دل می خورد و سرزنشها و صدماتی در این راه متحمل می شد،

[صفحه ۱۷۰]

و هرگز عقب نشینی نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها نمی گذاشت (و در حقیقت نهضت اسلام با زحمات او بود که به ثمر رسید)، در آن زمان شماها همه کنار نشسته بودید و مسخره می کردید و به فکر عیش و نوش خود بودید؛ حالا فرصت طلبانه آمده اید و علی علیه السلام را خانه نشین کرده و خلیفه تعیین می کنید؟!!

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که حضرت، از طرفی می فرمایند شما در بدبختی و بیچارگی بوده اید و مورد غارت و هجوم دشمنان قرار می گرفتید، ولی از طرف دیگر می فرمایند شما در عیش و نوش خود بوده و در رفاه و آسایش به سر می بردید؛ این دو مطلب چگونه قابل جمع است؟

در جواب باید گفت چند احتمال در این باره به نظر می رسد: احتمال اول: اینکه همه ی مشرکان در حال بدبختی و فلاکت به سر نمی بردند، بلکه طبقات آنها مختلف بود؛ بالاخره یک عده ای از آنان مثل ابوجهل و ابوسفیان، در حال خوشگذرانی بودند ولی اکثر

مردم در بدبختی و بیچارگی به سر می بردند.

احتمال دوم: اینکه حضرت می خواهند بفرمایند شما در عین حالی که زندگی ننگین را داشتید، در همان حال به خوشگذرانی مشغول بوده و اهل عیاشی بودید و حاضر نبودید از راحتی و زندگی خود برای پیروزی اسلام بگذرید.

احتمال سوم: اینکه آن حالت بدبختی و زندگی فلاکت بار شما، در دوران جاهلیت بود؛ اما بعد از اینکه اسلام ظهور کرد و شما را از

[صفحه ۱۷۱]

آن زندگی پست نجات داد، شما به جای اینکه مدافع اسلام باشید و در سختیها و دشواریها از اسلام و حریم پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کنید، بیشتر به فکر زندگی خودتان بودید و بی تفاوت از کنار قضایا می گذشتید؛ و مؤید احتمال سوم این است که حضرت پس از آنکه زندگی ننگین و پست آنان را یادآوری کردند، فرمودند: «فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله»، یعنی پس از آن همه بدبختی و بیچارگی، خدای متعال شما را به وسیله ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نجات داد و...؛ و بعد از آن می فرمایند: «وَ أَنْتُمْ فِي رِفَاهِيهِ مِنَ الْعَيْشِ»: پس از اینکه اسلام امتیّت و رفاه نسبی فراهم کرد شما در عیش و نوش خود بودید و حاضر به تحمل سختیها و رنجها در راه اسلام نبودید؛ پس بدبختی و بیچارگی شما قبل از رسیدن به قدرت بود، اما وقتی در سایه ی اسلام به قدرت رسیدید، به جای اینکه خود را فدای اسلام و اهداف آن نمایید، به فکر راحت طلبی و رفاه و آسایش خود رفتید.

خصلت‌های فرصت طلبان

(۱) (وَإِدْعُونَ،

(ساکت و آرام بودید (خودتان را گرفتار جنگ و درگیری نمی کردید)، اهل خوشگذرانی بودید و در امنیت و آسایش به سر می برید.)

یک انسان مکتبی و معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله، نباید در مقابل اتفاقاتی که در اطراف او رخ می دهد، بی تفاوت و بی احساس باشد؛ بلکه باید احساس وظیفه کند و خود را مسئول بداند، اگر هم کاری از

[صفحه ۱۷۲]

دست او ساخته نیست لااقل بی تفاوت نباشد، جنب و جوش داشته باشد و خود را شریک غم مسلمانان بداند؛ نه اینکه بگوید ما کاری به کار دیگران نداریم و می خواهیم نان زن و بچه ی خودمان را تهیه کنیم و به قول معروف: «سری که درد نمی کند، چرا دستمال ببندیم!! خیر! انسانیت انسان اقتضا می کند که در مقابل ظلم و ستمی که به هموعان او می شود، بی تفاوت نباشد؛ به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

گذشته از این ما مسلمانیم و پیرو مکتب قرآن و ائمه ی اطهار علیهم السلام هستیم، در روایات آمده است: (كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ) یعنی: همه ی شما در برابر یکدیگر مسئول می باشید.

حضرت در اینجا خطاب به این مردم می فرماید: آن روزی که علی علیه السلام برای خدا و در راه دین خدا جانفشانی می کرد و همه چیز خود را در طَبَقِ اخلاص گذاشته بود، شما به فکر راحتی و آسایش خود بودید، از حق دفاع نمی کردید و ساکت بودید، خود را به زحمت نمی انداختید و در خوشگذرانی

و امنیت به سر می بردید؛ حالا آمده اید و سر سفره ی آماده نشسته اید و علی علیه السلام را خانه نشین می کنید!!

(۲) (تَرَبُّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ)

(انتظار می کشیدید برای ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) حادثه هایی پیش آید).

بعضی از شماها که به ظاهر اسلام آورده بودید و نقش منافقانه ای داشتید و دورادور نظاره گر حوادث بودید، انتظار داشتید

[صفحه ۱۷۳]

در این جنگها و درگیریها، ما دچار حادثه بشویم (و مثلاً علی علیه السلام در جنگ شکست بخورد).

«دوائر» جمع «دائره» است و به معنای مصیبت و سختی می باشد. فرصت طلبان، همیشه در انتظار شکست مؤمنان فداکار هستند؛ زیرا آنان از پیروزی حق، بیمناک هستند.

(۳) (وَ تَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ)

(و (از فاصله ی دور) منتظر شنیدن اخبار و وقایع بودید).

«توکف» به معنای توقّف و انتظار است؛ وقتی انسان در جنگ و ستیز و مبارزه باشد، افراد عافیت طلب و بی تفاوت، فقط منتظر شنیدن اخبار هستند؛ حضرت می فرمایند: بعضی از شماها که بی تفاوت بودید، خارج از میدان نبرد، تنها منتظر شنیدن اخبار بودید و خودتان وارد صحنه نمی شدید.

(۴) (وَ تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ)

(و در مواقع بحرانی عقب نشینی می کردید).

در آن زمان وقتی که برای جنگ تن به تن، با سرعت از اسب پایین می آمدند، می گفتند: «نزال» و اصطلاحاً به مواقع بحرانی گفته می شد؛ «تنکصون» هم به معنای مکث و عقب نشینی کردن است.

حضرت می فرمایند: در مواقعی که جنگ وارد بحران خود می شد، شما عقب نشینی و مکث می کردید و حاضر نبودید که وارد

[صفحه ۱۷۴]

صحنه شوید. افراد عافیت طلب همیشه چنین بوده اند که در زمان عادی، هیا هو، و سر و صدا راه می اندازند؛

ولی در لحظات بحرانی و حساس یا سکوت کرده و یا عقب نشینی می کنند و حتی گاهی با دشمن همصدا می شوند.

(۵) (وَ تَفَرَّوْنَ مِنَ الْقِتَالِ)

(و از صحنه ی جنگ فرار می کردید.)

خلاصه اینکه شما در آن وقت، یک آدمهایی بودید که نسبت به اسلام و پیشرفت اسلام، بی تفاوت بودید؛ اما حالا که دارای قدرت اجتماعی و سیاسی شده اید، برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، برای خودتان خلیفه درست می کنید و علی علیه السلام را کنار می زنید؛ به اینگونه افراد اصطلاحاً می گویند: «اپورتونیست [۱۳۱]»؛ یعنی افراد فرصت طلبی که دنبال موقعیت و فرصت هستند تا ببینند باد از کدام طرف می وزد، هر طرف که غلبه با آن بود، از آن دم می زنند و طرفداری می کنند و در مواقع حساس و بحرانی از اسلام و حق دفاع نمی کنند.

رحلت پیامبر و پیامدهای آن

(فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَى أَصْفِيَائِهِ)

(پس زمانی که خداوند برای پیامبرش، منزلگاه انبیاء و محل اصفیاء خود را برگزید.

[صفحه ۱۷۵]

(و پیامبر صلی الله علیه و آله به ملکوت اعلی پیوست))

(۱) (ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ)

(تیغهای نفاق در میان شما ظاهر شد.)

بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کردند، به جای اینکه شما با هم متحد باشید و به سفارشها و وصایای آن حضرت عمل کنید، نفاق و دورویی در میان شما ظاهر شد؛ «حسکه» یعنی تیغ و خار، اینجا در کلام حضرت، استعاره [۱۳۲] به کار رفته است؛ یعنی نفاق به مثابه ی تیغهایی که بر اهل حق و حقیقت فرود می آید، در میان شما پدیدار گشت.

(۲) (وَ سَمَلْ جَلْبَابِ)

(و دین و معنویت در شما کهنه شد.)

«جلباب» چیزی شبیه عبا و چادر است که تمام بدن انسان را می پوشاند؛ و از آن جهت به دین، «جلباب» گفته شده که تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی دینداران را می پوشاند و در بر می گیرد. «سمل» یعنی کهنه شد.

حضرت می فرماید: پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، دین تمام جامعه را پوشانده بود، یعنی همه ی کارها و امور جامعه بر اساس موازین دینی

[صفحه ۱۷۶]

تنظیم شده بود؛ ولی با رحلت آن حضرت، این پوشش کهنه و ضعیف شد.

(۳) (وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينِ)

(و گمراهان ساکت (که تا به حال بی تفاوت بودند، به یکباره) به سخن درآمدند!)

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، آن گمراهانی که تا به حال سکوت اختیار کرده بودند و منتظر فرصت و موقعیت بودند، از فرصت استفاده کرده و به سخن درآمدند و همه کاره شدند؛ وقتی افرادی همچون ابوسفیان که دشمنی او با اسلام آشکار بوده است، می آیند و میدان دار می شوند، دیگر حساب دیگران معلوم است؛ و در مقابل، افرادی همچون علی علیه السلام و سلمان و ابوذر که بیشترین زحمات را در راه اسلام متحمل شده اند، کنار گذاشته و خانه نشین می شوند [۱۳۳].

(۴) (وَ نَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينِ)

(و فرومایگان گمنام به صحنه آمده و ظاهر شدند.)

[صفحه ۱۷۷]

در هر تحولی، معمولاً افراد فرومایه و بی شخصیت خود را در گوشه ای مخفی کرده و به دنبال فرصت هستند؛ و همیشه بیشترین ضربه ها را به مسیر حق و عدالت، همین افراد می زنند.

حضرت زهرا علیها السلام

در اینجا با یک جمله ی کوتاه، به این واقعیت تلخ اشاره نموده اند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این دسته از افراد، فرصت را مناسب دیده و به میدان آمدند.

(۵) (وَ هدر فنیق المبطیلین)

(و شجاعان گروه باطل (کفار و مشرکان) به صدا درآمدند.)

«فنیق» یعنی آدمهای شجاع و دلآور، «هدر» هم یعنی به صدا درآمدن؛ منظور حضرت این است که دلاوران از گروه باطل که تا به حال ساکت بودند و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جرأت نداشتند حرفی بزنند، حالا به صدا درآمده اند.

(فخطر فی عرصاتکم)

(و در جمعیت شما در حال دم جنابان هستند.)

آن کسانی که مسلمانان، آنان را به حساب نمی آوردند- مانند ابوسفیان ها و دار و دسته ی خلیفه ی اول و دوم- حالا آمده اند و در عرصه و جمعیت شما دم جنابانی می کنند و تصمیم گیرنده شده اند.

[صفحه ۱۷۸]

شیطان صفتان مترصد

(و أطلع الشَّیطانُ رأسَهُ مِنْ مَغْرزِهِ)

(و شیطان سرش را از مخفی گاهش بیرون کشید.)

«مَغْرز» یعنی: مخفیگاه؛ در اینجا شیطان به لاک پشت و خارپشت تشبیه شده؛ وقتی که لاک پشت دشمن را ببیند، سرش را در لاک خود فرومی برد، اما وقتی احساس کرد که محیط بدون خطر است، سر خود را بیرون می آورد و به کار خود ادامه می دهد. شیطان هم بر اثر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند، سرش را در لاک خود فروبرده بود و جرأت نمی کرد خود را نشان دهد، ولی حالا سرش را بیرون آورده و دارد شما را تحریک می کند.

(هاتِفًا بِكُمْ)

(در حالی که شما را صدا می زند.)

حالا

که شیطان موقعیت را مناسب دیده، سرش را از مخفیگاهش بیرون کشیده و شما را صدا می زند که بیایید، می خواهیم خلیفه درست کنیم [۱۳۴].

در اینجا حضرت زهرا علیهاالسلام، عمل عجولانه و شتابزده ی اصحاب سقیفه را یک عمل شیطانی معرفی نموده اند.

[صفحه ۱۷۹]

(فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ)

(پس شیطان دریافت که شما دعوت او را اجابت می کنید.)

یعنی شیطان، شما را برای اجرای طرح شیطانی خود که انحراف مسیر اسلام و امامت بود آماده و مهیا دید. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه، پاسخی بود به ندای شیطان و اجرای طرح او.

(وَ لِلْعِزَّةِ (لِلغَزَّةِ) فِيهِ مُلَاحِظِينَ)

(و برای اینکه عزیز شوید (یا برای اینکه فریب خوردید)، همه به شیطان نظاره می کنید.)

این عبارت به دو صورت نقل شده است، در بعضی از نسخه ها آمده: «و لِلغَزَّةِ» و در بعضی دیگر آمده: «و لِلعِزَّةِ»؛ اگر «و لِلغَزَّةِ» باشد، یعنی شما گول شیطان را خوردید و به او نظر کردید و جواب مثبت به او دادید؛ و اگر «و لِلعِزَّةِ» باشد، یعنی شما برای اینکه می خواستید خودتان عزیز شوید، هر کدامتان مثلاً استاندار و فرماندار شوید و یک مقامی به دست آورید، به شیطان نظاره کردید و به او روی آوردید.

سبک مغزان مطیع

(ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ، فَوَجَدَكُمْ خَافًا)

(آنگاه شیطان از شما خواست که برخیزید، پس دریافت که شما آدمهای سبکی هستید.)

معمولاً کسانی که می خواهند یک افرادی را دنباله رو خودشان

[صفحه ۱۸۰]

کنند، اول آنها را سبک می کنند و بعد آنها را به دنبال خودشان می کشانند؛ یعنی اول شخصیت را از آنها می گیرند، به طوری که دیگر قدرت تفکر و

تعقل نداشته باشند، آنگاه آنان را دنباله رو و مرید بی چون و چرای خود می کنند؛ و لذا حضرت می فرماید: شیطان از شما خواست که بلند شوید و از فرمان او اطاعت کنید، پس مشاهده کرد که شما از خودتان استقلال و شخصیت ندارید، انسانهای سبکی هستید و دنبال هر کسی راه می افتید. در قرآن هم درباره ی فرعون آمده است: (فَأَسَدٍ تَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ [۱۳۵]) یعنی: «فرعون قوم خود را خفیف و سبک کرد، (یا آنان را سبک یافت)، پس آنها تسلیم و مطیع او شدند»؛ تا زمانی که انسان، بی شخصیت و سبک نشود، شیاطین انسی و جنی بر او تسلط نخواهند داشت و طبعاً تسلیم کورکورانه ی آنان نمی شود.

(وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا)

(و شیطان شما را تحریک کرد (و غضبناکتان نمود)، پس دید شما غضبناک هستید.)

«أَحْمَشَكُمْ» یعنی تحریکتان کرد به طرف غضب، یعنی غضبناکتان کرد، «حَمَش» به آن تحریکی می گویند که طرف را غضبناک و عصبانی کند؛ مثل بعضی رجزهایی که در هنگام جنگ می خواندند و چنان تحریک می کردند که آن شخص غضبناک می شد و طرف مقابلش را از پای درمی آورد.

[صفحه ۱۸۱]

«فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا»: شیطان دید شما آن آدمهای غضبناکی که او می خواهد هستید، نسبت به علی علیه السلام غضب و کینه دارید و حالا می خواهید انتقام بگیرید.

(فَوَسْمُتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ)

(پس مشغول داغ کردن غیر شترهای خود شدید.)

در آن زمان، برای اینکه شترداران مشخص کنند که این شتر، مال خودشان است، یک علامتی را روی آن داغ می کردند؛ حضرت تشبیه می کنند و می فرماید: شما غیر از شترهای خودتان را داغ کردید، یعنی حالا که قدرت به دستتان آمد، در

شترهای دیگران تصرف کردید آنها را به عنوان شترهای خودتان داغ نمودید؛ کنایه از این است که از حد خودتان تجاوز کرده و به حریم دیگران وارد شدید [۱۳۶].

(و وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ)

(و در غیر محل شرب خود وارد شدید.)

در آن زمانها که لوله کشی نشده بود، برای برداشتن آب به کنار قناتها یا رودخانه ها می رفتند، آن وقت هر دسته باید برای برداشتن آب به یک جایی رفته و آب بردارند؛ اما افراد زورگو و قدرتمند، همه

[صفحه ۱۸۲]

جا را تصرف می کردند و به حقوق دیگران تعدی و تجاوز می نمودند.

در اینجا حضرت زهرا علیهاالسلام می فرمایند: شما مردم، در غیر محل شرب و آشامیدن خود وارد شدید؛ کنایه از اینکه شما حدود خودتان را رعایت نکردید و به حریم ولایت و امامت تجاوز نمودید، امامت و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله امری است که از جانب خدای متعال محول می شود و او امام مسلمین و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را توسط شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله معین می کند؛ همانگونه که خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را مشخص و منصوب کرده و مردم باید اطاعت کنند، جانشین او را هم، خدا نصب می نماید و همه باید مطیع او باشند؛ ولی شما از حدود خود تجاوز کردید و حکم خدا را زیر پا نهادید و خودتان برنامه ریزی کرده و برای پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین درست کردید.

ادامه ی سخنان حضرت، ان شاء الله برای جلسه ی آینده.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

[صفحه ۱۸۳]

درس ۰۶

اشاره

خلاصه ی آنچه گذشت

سیمای حقیقی سقیفه

قلب حقایق در جریان سقیفه

مردم، بازیچه ی سیاست

شرایط رهبری در قرآن

ویژگیهایی از قرآن

پشت کردن به قرآن

[صفحه ۱۸۵]

ثم استنهضکم فوجدکم خفافا، و أحمشکم فألفاکم غضابا؛ فوسمتم غیر إبلکم، و وردتم غیر مشربکم (شربکم).

هذا والعهد قریب، والکلم رحیب، والجرح لما یندمل، والرسول لما یقبر، ابتدارا، زعمتم خوف الفتنه، ألا فی الفتنه سقطوا و إن جهنم لمحیطه بالکافرین، فهیهات منکم، و کیف بکم، و أنى تؤفکون! و کتاب اللہ بین أظهرکم، أموره ظاهره و أحكامه زاهره و أعلامه باهره، و زواجه لایحه، و أوامره واضحه، و قد خلفتموه وراء ظهورکم، أرغبه عنه تدبرون (تریدون)؟ أم بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلاً، و من یتبع (یتبع) غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین.

[صفحه ۱۸۷]

خلاصه ی آنچه گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

در جلسه ی قبل گفتیم که حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به مهاجرین و انصار فرمودند: بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خارهای نفاق در میان شما ظاهر شد و دین و معنویت از میان شما رفت و مشرکان و کسانی که تا به حال به گوشه ای خزیده بودند، به سخن آمدند و شیطان سر از لاک خود بیرون آورد و شما را تحریک کرد و به سوی خودش، دعوتتان نمود؛ پس شما را افرادی سبک و بی اراده یافت، فهمید که تبلیغات و تحریکات خیلی زود در شما اثر می گذارد؛ غالباً آدمهایی که تبلیغات زود در آنها اثر می کند، استقلال رأی ندارند، تا یک چیز می شنوند، خیلی زود تحریک می شوند،

اینها آدمهای خفیف، سبک و بی اراده ای هستند؛ همانطور که در جلسه ی قبل عرض کردم، کسانی که می خواهند از جامعه سوء استفاده بکنند، همیشه کاری که جامعه، استقلال رأی و فکرش را از دست بدهد و تحت تأثیر قرار

[صفحه ۱۸۸]

بگیرد؛ در قرآن نیز درباره ی فرعون آمده است که: فرعون، ملتش را سبک و خفیف نمود، آنگاه آنها از او اطاعت کردند [۱۳۷].

معمولاً گروههای فاسد، وقتی می خواهند یک عنصری را به عضویت بگیرند، در درجه ی اول شخصیتشان را از آنان می گیرند؛ من یادم هست زمان طاغوت، در زندان یک نفر بود که با اصطلاح تعبیر ایدئولوژی داده بود و مارکسیست شده بود؛ به او گفتم: چه طور یک دفعه عقیده ی دینی ات را عوض کردی و مارکسیست شدی؟! جواب داد: وقتی که سازمان تصمیم گرفت ایدئولوژی ما تغییر کند، ما دیگر تابع سازمان هستیم و تصمیم سازمان برای ما حجت است!!

این همان معنایی می شود که حضرت زهرا علیهاالسلام خطاب به مردم فرمود: شیطان شما را طلب کرد و شما هم چون آدمهای سبک و بی اراده ای بودید، به شیطان روی آوردید؛ در صورتی که انسان باید استقلال عقلی و فکری خودش را حفظ کند و تابع جوسازیها و تبلیغات واقع نشود. اینجا حضرت می فرمایند:

(ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خَفَافًا)

(آنگاه شیطان از شما خواست که برخیزید، پس دریافت که شما آدمهای سبکی هستید.)

شیطان شما را سبک یافت، یعنی دید از خودتان هیچ فکر و

[صفحه ۱۸۹]

اراده ای ندارید و به هر طرفی که او تحریکتان کند، به همان طرف گام برمی دارید.

(وَ أَحْمَشُكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا)

و)

شیطان شما را تحریک و عصبانی کرد، پس یافت شما را در حالی که غضبناک هستید.)

یعنی شیطان شما را طوری تحریک کرد که آتشی شوید؛ کسانی که می خواهند از یک عده سوءاستفاده بکنند، یک چیزهایی حماسی برای آنها می خوانند و آنها را تحریک کرده و به جان عده ی دیگر می اندازند، این را اصطلاحاً «أَحْمَشَ» می گویند.

«فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا»: آنگاه دید شما آدمهای غضبناک هستید و مطابق میل او غضب می کنید، به جای اینکه غضبتان را صرف کفّار و منافقین بکنید، صرف عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله می کنید.

(فَوَسَّمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ)

(پس آنگاه شما شترهای دیگران را داغ نمودید (علامت ملکیت زدید).)

آن وقت شما از حد خودتان تجاوز کردید و غیر از شتر خودتان را داغ کردید؛ معمولاً در آن زمانها، برای اینکه شترها و گوسفندها گم نشوند، یک گوشه از بدن آنها را علامت می گذاشتند، یا گوشش را می بریدند و یا علامتی روی بدنش داغ می کردند، برای اینکه در بیابانها و چراگاهها با حیوانات دیگر اشتباه نشود؛ حالا این کنایه

[صفحه ۱۹۰]

است، می فرماید غیر از شترهای خودتان را داغ کردید، یعنی دست درازی کردید و شترهای دیگران را هم به عنوان مال خودتان قلمداد نمودید؛ کنایه از اینکه خلافت که مال شما نبود، شما به حریم خلافت و امامت تجاوز کردید و از حدود خود فراتر رفتید.

(و وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ (شربکم))

(و برای نوشیدن آب، از غیر راه خودتان وارد شدید.)

در اینجا نسخه ها مختلف است، بعضی از نسخه ها «مشربکم» دارد و بعضی دیگر «شربکم»، یعنی به غیر آبشخور خود وارد شدید؛ آن روزها به این

صورت بوده که مثلاً قناتی یا شطی که در یک محلی قرار داشته، از آن جا برای آشامیدن یا دیگر احتیاجات خود آب برمی داشتند، و چون از همه جا نمی شده آب بردارند، یک مکانهای به خصوصی را درست می کردند که حیوانات برونند و آب بخورند و یا انسانها از آنجا آب بردارند؛ به این مکانها، «منهل» یا «مشرَب» و یا «شَرَب» می گفتند، و مشخص می کردند که این مشرب مربوط به مردم این آبادی است و آن نقطه ی دیگر، مال دسته ی دیگر می باشد؛ برای اینکه ترافیک و شلوغ نشود، هر دسته و جمعیت و یا قافله ای، یک مشربی داشتند و می رفتند و از محل خودشان آب برمی داشتند؛ آن وقت کسانی که زور و قدرت داشتند، می آمدند و مشرب و محلّ دیگران را نیز تصرف می کردند.

حالا در اینجا، حضرت می فرمایند که شما به غیر مشرب خود

[صفحه ۱۹۱]

وارد شدید؛ کنایه از اینکه شما از حد خودتان تجاوز کردید و با زور و قلدری به حریم دیگران تعدی نمودید.

سیمای حقیقی سقیفه

(هَذَا وَالْعَهْدُ قَرِيبٌ)

(و این اعمال شما در حالی است که عهد شما (نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله)، نزدیک است.)

حضرت می فرمایند این قلدریهای شما در حالی صورت می گیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله تازه از دنیا رفته و همین چند روز پیش، شما پای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بودید و آن حضرت، آن همه راجع به عترتشان و راجع به حضرت امیر علیه السلام به شما توصیه کردند، راجع به حق و عدالت این همه سفارش کردند؛ و همین چند روز پیش بود که

پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم با صراحت، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی نمودند و همه ی شما با او بیعت کردید و همه به او تبریک گفتید؛ حالا چگونه است که به این زودی، همه چیز را فراموش کردید و سفارشها و توصیه های پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتید؟!

«والعهد قریب»: یعنی عهد شما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی نزدیک است [۱۳۸]؛ «عَهْدٌ»، هم به معنای «لَقِی» و هم به معنای «عَرَفَ» می آید، ولی معمولاً به ملاقاتی می گویند که در آن نوعی شناخت و

[صفحه ۱۹۲]

معرفت بوده باشد.

(وَالكَلْمُ رَحِيبٌ)

(و جراحی که به واسطه ی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده، هنوز وسیع (و تازه) است.)

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در واقع جراحی بزرگی به اهل بیت علیهم السلام علاقه مندان آن بزرگوار وارد کرد؛ «کَلْم» یعنی جراحی، و «رحیب» از ماده ی «رحب» به معنای وسعت می باشد؛ حضرت می خواهند بفرمایند که این جراحی که به واسطه ی رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر قلوب ما وارد شده، هنوز وسیع و تازه است.

(وَالجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ)

(و جراحی که به ما وارد شده، هنوز التیام پیدا نکرده.)

هنوز ما داغدار و عزادار هستیم، و شما با ما اینگونه رفتار می کنید.

از این جملات به خوبی فهمیده می شود که جریان فدک و ایراد خطبه توسط حضرت زهرا علیها السلام در همان روزهای اول رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده، و در بعضی از تواریخ آمده که روز دهم رحلت آن حضرت

بوده است؛ به هر حال، هنوز اهل بیت علیهم السلام عزادار بوده اند.

(وَالرَّسُولَ لَمَّا يُقْبَرُ)

(و رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز دفن نشده بود (که شما اینگونه عمل کردید)).

[صفحه ۱۹۳]

در این کلام، حضرت به جریان سقیفه اشاره می کنند، یعنی هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دفن نشده بودند و حضرت امیر علیه السلام مشغول تجهیز آن حضرت بودند که آنها در سقیفه جمع شدند و گفتند می خواهیم مثلاً سرنوشت اسلام و مسلمین را تعیین کنیم!!

قلب حقایق در جریان سقیفه

(إِيتِدَارًا)

(خیلی با عجله (این کار را کردید)).

در این جا ممکن است «إِيتِدَارًا»، مفعول مطلق [۱۳۹] باشد، به این معنا که در اصل «ابتدرتم ابتداراً» بوده، یعنی شما عجله کردید، عجله کردنی؛ و ممکن است مفعول له [۱۴۰] باشد، یعنی برای اینکه شما عجله داشتید، سراغ سقیفه رفتید و دست به این کار زدید، گفتید می ترسیم این اسلامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده، از بابا اینکه رهبر و رئیس ندارد، از بین برود و فوری در سقیفه نشستید و برای مسلمانان خلیفه درست کردید.

(زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ)

(خیال کردید (که اگر این کار را نکنید) فتنه درست می شود).

[صفحه ۱۹۴]

«زَعَمْتُمْ»: یعنی گمان کردید؛ و این کلمه را در جایی می گویند که عذر شخص قابل قبول نباشد؛ اینکه عجله کردید، به این بهانه بود که می گفتید می ترسم فتنه درست بشود و مثلاً اینهایی که تازه مسلمان شده اند، از دست بروند و فوراً یک جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله تراشیدید. در حقیقت، انگیزه ی واقعی اصحاب سقیفه، غصب خلافت بود، ولی برای

توجیه مردمی که از پشت پرده اطلاع نداشتند، مسأله «خوف فتنه» را مطرح کردند تا بتوانند بدون واکنش به اهداف خود برسند؛ و از طرفی، کار خود را نیز مشروع جلوه دهند؛ ولی در اینجا حضرت، مردم را متوجه اهداف آنان می نمایند.

(أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا)

(آگاه باشید و بدانید در فتنه سقوط کرده اند؛)

یعنی شما با این کارتان در فتنه سقوط کردید؛ این کاری که شما کردید و به قول خودتان می خواستید در فتنه نیفتید، باعث شد که همه در فتنه سقوط کنید. و چه فتنه ای بالاتر از اینکه علی علیه السلام خانه نشین شود و فرصت طلبان روی کار بیایند و اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کنند.

و از طرف دیگر شما برخلاف نص صریح پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردید و اصلاً پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکل رهبری وجود نداشت، چرا که همه ی مردم طبق دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، با علی علیه السلام در غدیر خم بیعت کردند و شما بودید که با این عمل خود، بذر اختلاف

[صفحه ۱۹۵]

و فتنه را کاشتید.

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ [۱۴۱].)

(و همانا جهنم بر کافران احاطه دارد.)

در این جمله، حضرت یکی از آیات قرآن را بر آنان تطبیق کرده و در حقیقت آنان را کافر حساب کرده اند؛ البته مقصودشان کافر اصطلاحی نیست. همانگونه که ایمان مراتبی دارد، کفر هم دارای مراتبی می باشد. در بعضی روایات آمده که در حال گناه، ایمان شخص مؤمن از بین می رود؛ بنابراین از آنجا که غضب خلافت از بزرگترین گناهان است، لذا

حضرت زهرا علیها السلام آیه ی شریفه ی فوق را که مربوط به کفر است، در مورد گردانندگان سقیفه به کار برده اند.

مردم بازیچه ی سیاست

(فَهَيْهَاتِ مِنْكُمْ)

(پس دور بود از شما!)

آخر از شما مهاجر و انصار بعید بود که دست به چنین کاری بزنید و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها بگذارید، از شما دور بود که فریب یک عده از شیاطین را بخورید و بازیچه ی سیاستها و نقشه های آنها شوید.

(و کیف بکُم؟)

[صفحه ۱۹۶]

(و چه شده است شما را؟)

یعنی شما که در اسلام سابقه دارید، و تا حدودی به جریانها، آشنا هستید چرا این چنین شدید؟

(وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ؟)

(و به کدام سوی منحرف شده اید؟)

حضرت زهرا علیها السلام با تعجب و نگرانی از انحرافی که در مسأله ی مهم امامت پیش آمد و مردم ساده لوح، بازیچه ی سیاست شیطانی چند نفر معلوم الحال شدند، از آنان می پرسند: شما مردم آیا می دانید چه می کنید و شما را به کدام سمت و سوی برده اند؟

شرایط رهبری در قرآن

(و کتاب الله یبین أظہر کم)

(و کتاب خدا بین پشتهای شما بود.)

این تعبیر حضرت یک اصطلاح است؛ وقتی که می خواهند از یک شخصیتی دفاع کنند- فرض کنید اگر در یک میدان با مکان خاصی، یک شخصیت محترمی باشد و بخواهند او را حفظ کنند- افراد او را در وسط قرار می دهند و به او پشت کرده و روی خودشان را به طرف دشمن می کنند و از چهار طرف مواظب او هستند تا مبادا کسی بیاید و به این شخصیت حمله کند.

در اینجا که حضرت می فرماید کتاب خدا بین پشتهای شما

[صفحه ۱۹۷]

بود، معنایش این است که روی همه ی شما به طرف دشمن متوجه بود و قرآن را در وسط

خودتان قرار داده بودید و از آن حفاظت می کردید و این قرآن شرایط امامت و رهبری مسلمین را ذکر کرده است، در جایی می فرماید: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ [۱۴۲]) یعنی: «آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند (و می تواند هادی مردم باشد) سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که خودش هدایت نمی شود مگر اینکه کسی او را هدایت کند».

یا در جای دیگر می فرماید: (وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) [۱۴۳]، یعنی: «و امر مسرفان را اطاعت نکنید، کسانی که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.» آدمی که مُسرف باشد و در زمین به فساد و تباهی می پردازد نمی تواند حاکم و رهبر مسلمانان باشد، بلکه خلیفه و رهبر آنها باید عادل باشد؛ و همینطور قرآن شرایط دیگری را برای رهبر ذکر می کند [۱۴۴].

[صفحه ۱۹۸]

ویژگیهای از قرآن

(۱) (أُمُورٌ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ)

(امور و معارف قرآن ظاهر و روشن است و احکام آن درخشانده می باشد).

این جملات دلالت دارد بر اینکه ظاهر آیات قرآن حجیت دارد و باید در متن زندگی ما قرار گیرد، این طور نباشد که کتاب خدا را فقط ببوسیم و در طاقچه ی اتاقمان نگهداری کنیم یا در مراسم مذهبی و سر قبرها آن را بخوانیم؛ بلکه باید در مسائل مختلف به قرآن مراجعه کرد و به احکام و دستوره‌های آن پایبند بود و البته احادیث و روایات ائمه علیهم السلام هم باید در کنار آیات، مبین و مفسر آنها باشند.

(۲) (وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ)

(وَ عِلْمَ هَايِ الْقُرْآنِ، بَلَدٌ وَ غَالِبٌ)

است.)

در آن زمان، در بیابانها و راهها یک چیزهای بلندی را به عنوان علامت می گذاشتند تا مردم راه را گم نکنند که اصطلاحاً به آنها «عَلَم» گفته می شد؛ مثل همین تابلوهایی که الآن در جاده ها نصب می کنند؛ آن وقت «عَلَم» باید بلند باشد تا افراد بتوانند آن را از دور ببینند، لذا می گویند: «بَاهِر» که از ماده ی «بَهَرَ» است و به معنای بلند و غالب می باشد.

در اینجا هم حضرت، تعالیم قرآن را به آن اعلام تشبیه می کنند و می فرمایند عَلَمهای قرآن، بلند و غالب است؛ یعنی تعالیم قرآن، غالب بر تعالیم دیگر است. در قرآن نیز آمده است: «إِنَّ

[صفحه ۱۹۹]

هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ [۱۴۵]) یعنی: «این قرآن، انسانها را به معارف و قوانینی که بسیار قوی و محکم می باشند راهنمایی می کند».

(۳) (و زَوَاجِرُهُ لَإِيحَهُ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَهُ)

(و نهی ها و امرهای قرآن واضح و روشن است)

مقصود از «زواجر» نهی های قرآن است؛ و زجر یعنی بازداشتن؛ پس مفاد نهی، طلب ترک نیست، آنگونه که بعضی می گویند؛ بلکه همان زجر و بازداشتن است، همانطور که مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله می فرمودند: امر، واداشتن است و نهی، بازداشتن.

معنای جمله این است که نواهی و اوامر قرآن ظاهر و روشن است و هرکس به فرهنگ و لغت قرآن آشنا باشد به خوبی آنها را درک می کند.

پشت کردن به قرآن

(قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ)

(و شما قرآن را (با همه ی روشنی اش) پشت سرتان نهاده اید.)

یعنی وقتی شما مردم در مسأله ی مهمی چون امامت و رهبری، به قرآن اعتناء نکردید و شرایط رهبری را که در آن مطرح شده

مراعات نمودید، در حقیقت به قرآن پشت کرده اید و آن را متروک و مهجور قرار داده اید؛ هر چند به فروع دین و نماز و روزه و حج توجه کنید، ولی در مسأله ی مهم امامت به قرآن بی اعتنایی نموده اید.

(أَرْغَبَ عَنْهُ تُدْبِرُونَ (تُرِيدُونَ) أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ)

(آیا از قرآن روگردانده اید، یا غیر قرآن را ملاک حکم و قضاوت خود قرار داده اید؟)

در بعضی از نسخه ها «تدبرون» آمده و در بعضی دیگر «تریدون» ذکر شده؛ اگر «تریدون» باشد، یعنی: «آیا شما اراده کرده اید که از قرآن اعراض کنید و از آن روی برگردانید؟»

ولی اگر «تدبرون» باشد- و شاید هم همین بهتر است- به این معنا می شود که: «آیا شما می خواهید به قرآن پشت کنید؟» یعنی به اسم حفظ حکومت اسلامی، می خواهید حقایق قرآن را زیر پا بگذارید؟

«أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ»: یا می خواهید به غیر قرآن حکم نمایید؟

(بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا [۱۴۶].)

(و چه بد است برای ظالمان آنچه را که به جای قرآن و حق اختیار کرده اند.)

در این جمله، حضرت زهرا علیها السلام با استفاده از آیه ی شریفه ی قرآن، به عاقبت ظلم اشاره می کنند؛ در حقیقت، جریان سقیفه و پیامدهای

آن، و نیز پشت کردن به قرآن را مصداق بارز ظلم دانسته و عاملان آن را جز ظالمان به حساب آورده اند.

(وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ)

(و کسی که غیر از اسلام دینی را اختیار کند، هرگز آن دین از او قبول نخواهد شد.)

در بعضی نسخه ها «ومن يتبع غير الاسلام» آمده، ولی ظاهراً «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ»

صحیح باشد. زیرا ظاهر این است که حضرت این قسمت را از آیه ی قرآن اقتباس کرده اند که در آیه ی شریفه «وَمَنْ يَتَّبِعِ» آمده است.

(وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) [۱۴۷].

(و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.)

حضرت می خواهند بفرمایند شما که به قرآن پشت کرده اید و اوامر و نواهی آن را به کار نمی بندید، در واقع از اسلام خارج شده اید؛ زیرا اساس اسلام بر دستورات قرآن استوار است و اگر قرآن را از اسلام حذف کنید، دیگر اسلامی باقی نمی ماند؛ و شما که دستورات قرآن را کنار گذاشته اید و به آن عمل نمی کنید، به مثابه ی این است که اسلام را رها کرده و دین دیگری را اختیار نموده اید.

تا اینجا حضرت، اصل مسأله را مطرح کردند و فرمودند شما

[صفحه ۲۰۲]

آمدید و هنوز بدن پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نشده بود، خلافت درست کرده و امام و خلیفه ی به حق پیامبر صلی الله علیه و آله را خانه نشین نمودید و دستورات صریح قرآن و سفارشهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتید؛ از اینجا به بعد می خواهند بفرمایند حال که خلافت را منحرف کردید، دیگر دنبال خلیفه گری خودتان می رفتید و به حریم اهل بیت علیهم السلام تعدی و ظلم نمی کردید؛ ولی شما آمدید و فدک را غصب نمودید و به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کردید.

ان شاء الله بقیه ی خطبه حضرت را در جلسه ی آینده ادامه خواهیم داد.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

[صفحه ۲۰۳]

درس ۰۷

اشاره

عناوین:

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

تصاحب قدرت با

دشمنی در قالب دوستی

صبر بر مصائب

فدك، ميراث نبوت

پيامبران و آيات ارث

وجوه انحرافی در فهم آيات ارث

علت تكيه حضرت بر مسأله ی ارث

منظور از ارث چیست؟

هشدار حضرت زهرا عليها السلام به ابوبكر

[صفحه ۲۰۵]

(ثم لم تلبثوا إلا- ريث أن تسكن نفرتها و يسلس قيادها، ثم أخذتم تورون و قدتها و تهيجون جمرتها و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى، و إطفاء أنوار الدين الجلى و إهماد سنن النبي الصفى، تشربون حسوا فى ارتغاء، و تمشون لأهله و ولده فى الخمره والضراء، و نصبر منكم على مثل حز المدى و وخز السنان فى الحشاء؛ و أنتم الآن ترعمون: أن لا- إرث لنا، أفحكم الجاهليه تبغون و من أحسن من الله حكما لقوم يوقنون؟! أفلا تعلمون؟

بلى قد تجلى لكم كالشمس الضاحيه: أنى إبنته.

أيها المسلمون! أغلب على إرثيه؟ يا ابن أبى قحافه! أفى كتاب الله أن ترث أباك و لا أرث أبى؟! لقد جئت شيئا فريا (على الله و رسوله)! أفعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه ورا ظهوركم؟ إذ يقول: (و ورث سليمان داوود [۱۴۸])، و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا عليه السلام إذ قال: (فهب لى من لدنك ولياً يرثنى و يرث من آل يعقوب [۱۴۹]).

و قال: (و أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله [۱۵۰]).

و قال: (يوصيكم الله فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين [۱۵۱]).

[صفحه ۲۰۶]

و قال: (إن ترك خيراً الوصيه للوالدين والأقربين بالمعروف حقاً على المتقين [۱۵۲]).

و زعمتم أن لاحظوه لى ولا إرث من أبى ولا رحم

بینا، أفخصكم الله بآيه أخرج أبي (محمدًا صلى الله عليه و آله) منها؟! أم هل تقولون: إن أهل الملتين لا يتوارثان؟! أو لست أنا و أبي من أهل مله واحده؟! أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبي وابن عمي؟!!

فدونكها مخطومه مرحوله، تلقاك يوم حشرک، فنعمة الحكم الله، والزعيم (الغريم) محمدٌ صلى الله عليه و آله، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ؛ و عند الساعه يخسر المبطلون، و لا ينفعكم إذ تدمون؛ و لكل نأ مستقر و سوف تعلمون من يأتيه عذابٌ يخزيه و يحل عليه عذابٌ مقيمٌ.

[صفحه ۲۰۷]

خلیفه تراشی و تغییر ارزشها

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

حضرت پس از اشاره به پشت کردن مردم به قرآن و بی توجهی آنان به شرایط امامت و رهبری که در قرآن به آن اشاره شده، فتنه خلیفه تراشی را که با عجله و شتاب و با اهداف از پیش تعیین شده صورت گرفته بود، مورد توجه قرار داده و می فرماید:

(ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفْرَتُهَا)

(آنگاه شما درنگ نکردید، مگر به مقداری که چموشی خلافت ساکت شود.)

«ریث» به معنای قدر و مقدار است، و «نفور» یعنی دور شدن چهارپا، و کنایه از چموشی آن است؛ افراد وقتی می خواستند بر شتر سوار شوند، چون شتر اول مقداری چموشی می کند و از انسان دور می شود، کمی صبر می کنند تا چموشی آن برطرف شود، بعد سوار

[صفحه ۲۰۸]

می شوند. حضرت فتنه ی زمان خلافت را به شتر تشبیه کرده اند؛ یعنی شما خلیفه تراشان زیاد صبر نکردید و با عجله و شتاب، بدون اطلاع اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و بسیاری از شخصیت‌های مهاجر

و انصار، سقیفه تشکیل دادید و خلیفه تعیین نمودید!

(وَ یَسْلَسَ قِیَادَهَا)

(و درنگ نکردید) مگر به مقداری که افسار شتر، آرام و روان گردد. (و در اختیار شما قرار گیرد).

«سلس» به معنای روانی و آرامی است، و «قیاد» به افسار حیوان می گویند.

در اینجا نیز حضرت فتنه ی خلافت را به شتر تشبیه کرده اند.

(ثُمَّ أَخَذْتُمْ ثُورُونَ وَقَدْتَهَا)

(پس از اینکه خلافت را به دست گرفتید) شروع کردید آتش گیرانه اش را مشتعل کنید.

«وَقَدَه» به معنای «وقود» است، یعنی چیزی که با آن آتش مشتعل می شود.

حضرت جریان سقیفه و تصدی خلافت را تشبیه کرده اند به آن آتشی که اول آتش گیرانه اش را روشن می کنند و بعد آن را شعله ور می سازند؛ یعنی شما اول آتش خلافت را در سقیفه روشن کردید و حالا دست برداشته و به دنبال آن، با چموشی ها و قلدریها و

[صفحه ۲۰۹]

ظلمهائیتان، دارید آتش آن را شعله ور می سازید.

(وَ تَهَيُّجُونَ جَمْرَتَهَا)

(و آتش را به جاهای دیگر هم سرایت می دهید).

زغال، وقتی سرخ می شود به آن «جَمْرَه» می گویند، «جمره» مفرد است، جمع آن «جمر» می باشد؛ «تهییج جمره» یعنی کاری می کنید که آتش زغال سرخ شده به جاهای دیگر هم سرایت کند و زغالهای دیگر هم آتش بگیرند.

در حقیقت، حضرت می خواهند بفرمایند حالا که شما به قدرت رسیدید و خلافت را غصب کردید، به سراغ حکمرانی و ریاست خود نرفتید، بلکه آتش ظلم اولیه ی خود را بسط و گسترش دادید و به سراغ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدید و بعد از گرفتن حق آنان و غصب فدک، عترت ایشان را مورد

تعرض و تهاجم قرار دادید.

(وَ تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْعَوِيِّ)

(و فریاد شیطان گمراه را استجابت می کنید.)

یعنی وقتی شیطان فریاد می زند و شما را به سوی خود فرامی خواند، شما بدون معطلی به ندای او لبیک می گوئید و به دنبالش راه می افتید!

حضرت، جریان سقیفه را دنباله روی از ندای شیطان دانسته اند، چون انحراف مسیر امامت و خلافت در اسلام، با توطئه ی سقیفه عملی شد.

[صفحه ۲۱۰]

(وَ إِطْفَاءِ أُنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ)

(و (شروع کردید تا) تا نورهای دین روشن اسلام را خاموش نمایید.)

یعنی شما با انحرافی که در مسیر امامت و رهبری پایه گذاری کردید، در عمل خواستید انوار دین خدا را خاموش نمایید.

(وَ إِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ)

(و (شروع کردید) به خاموش کردن سنتهای پیامبر برگزیده ی خدا.)

«اهماد» به معنای خاموش کردن است؛ یعنی وقتی شما حکومت را غصب نمودید، در حقیقت شروع کردید به محو آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و ارزشهای متعالی اسلام تا در اثر روشنی نور اسلام، چهره ی کریه و نیت شوم شما (غاصبان حکومت) معلوم نشود و حقیقت امر برای مردم مشتبه گردد.

تصاحب قدرت با فریب

(تَسْرُبُونَ حَشْوًا فِي ارْتِغَاءِ)

(و به تدریج و آرام آرام، منافع خلافت را می آشامید.)

«ارتغاء» از باب افتعال و از ماده ی «رُغُو» یا «رَغُو» و یا «رِغُو» می باشد، و «رغُو» به آن چربی کف مانندی می گویند که روی دوغ و کشک و امثال آن است؛ اگر کسی بخواهد حقه و نیرنگ بزند، می گوید من کمی از این چربیهای روی آن را می خورم (مثلاً به طرف می گوید) که چربی برایت ضرر دارد و چربیهایش را من می خورم! و دوغ

ماستش را به تو می دهم، اما همین که کاسه را دست گرفت، کم کم تا آخر آن را می خورد! اصلاً «حشو» به چیز آشامیدنی ای می گویند که انسان به تدریج و با اشتها بخورد؛ حضرت در این کلامشان تشبیه می کنند و تشبیهات در کلام عرب خیلی رایج بوده است.

«تَشْرَبُونَ حَسَوًّا فِي ارْتِغَاءٍ»: یعنی شما به اسم اینکه می خواهیم اسلام و نظام اسلام را حفظ کنیم و به دین خدا خدمت نماییم، در پوشش این جملات، کم کم از منافع خلافت سوءاستفاده کرده و به همه جا دست درازی می کنید.

«تشریبون»: یعنی برکات خلافت را می آشامید، «حشو»: به تدریج تا آخر آن را می خورید، «فی ارتغاء»: اما در پوشش اینکه فقط همین کف روی آن را می خواهیم بخوریم؛ و این را کنایه می آورند از اینکه آنها با شعار اینکه می خواهند خدمت کنند، خلافت را به دست گرفتند ولی حداکثر سوءاستفاده و بهره برداری غلط را از آن کردند و همه ی ارزشها را برای حفظ و بقای قدرت خودشان فدا نمودند.

دشمنی در قالب دوستی

(و تَمْشُونَ لِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ فِي الْخَمْرَةِ وَالضَّرَاءِ)

(و در پوشش درختها و پستی و بلندیها (یعنی به صورت غیر علنی و مخفی) علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله گام برمی دارید.)

دشمنان دو جور هستند، یک دسته افرادی هستند که علناً

اعلان مخالفت و دشمنی کرده و مبارزه می کنند؛ و دسته ی دوّم کسانی هستند که با مخفی کاری و به طور غیر علنی، مخالفت و دشمنی کرده و در پوشش دوستانه از پشت ضربه می زنند؛ به صورت دوست و رفیق می آیند،

اما کار خودشان را انجام می دهند و اینها هستند که برای انسان مصیبت بار می باشند؛ حالا در اینجا ابوبکر که نمی گفت ما مخالفیم و دشمن شما هستیم، اتفاقاً او در کلام خود و نزد حضرت زهرا علیها السلام، تعظیم و تکریم هم می کرد، ولی وقتی موقعیت را مناسب می دید، ضربه ی خود را وارد می ساخت.

«وَتَمْشُونَ»: شما مشی می کنید و قدم برمی دارید، «لِلْأَهْلِ وَوُلْدِهِ»: بر علیه اهل بیت و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله، اما به صورت غیر علنی و در زیر پوشش؛ صریحاً نمی گوید ما مخالفیم تا مردم بگویند چرا با دختر پیغمبر مخالفید و با دشمنی می کنید، بلکه در ظاهر خیلی هم اظهار دلسوزی می کنید، اما در وقت مناسب، ضربه ی خودتان می زنید. «تمشون لأهله و وُلده فی الخمره»، «خمره» اغلب به بیشه زارها گفته می شود؛ وقتی دشمن علنی نیاید، بلکه از میان درختها و به صورتی که شما متوجه او نشوید حمله کند و ضربه اش را بزند، این را در اصطلاح «خمره» می گویند، «خمره» در اصل به معنای پوشش است؛ در واقع حضرت می خواهند بفهمانند شما در پوشش درختها به صورت پنهانی حرکت می کنید و ضربه ی خود را به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می سازید، نه به صورت علنی و آشکارا. کلمه ی «ضراء» به دو معنا می باشد: یکی به معنای بیشه و جنگل، و دیگری

[صفحه ۲۱۳]

به معنای گودالها؛ دشمن گاهی در پوشش درختها و جنگلها و در میان علفزارها مخفی می شود و یک وقت هم در پستیها و بلندیها می رود و خود را در داخل گودالها مخفی می نماید؛ حال اگر معنای اول در نظر باشد،

«ضراء» علف تفسیری [۱۵۳] برای «خمره» می شود؛ و اگر به معنای «گودال» باشد، معنای جمله این است که شما گاهی در بین درختها و گاهی در میان گودالها مخفی می شوید و ضربه ی خود را وارد می کنید.

آن وقت ضربه هایی را که وارد می کنید، چگونه ضربه هایی است؟ ضربه هایی که از کارد برنده تر و از خنجر شکافنده تر است؛ این است که می فرماید:

صبر بر مصائب

(و نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى)

(و ما (مجبوریم) صبر می کنیم از ناحیه ی شما، بر مثل بریدن کاردها.)

«مُدَى» جمع «مُدْيَةٌ» به معنای کارد می باشد و «حَزٌّ» معنایش قطع کردن و بریدن است؛ کارد چه طور می برد؟ شما هم دل و جگر ما را می بُرید و دل ما را خون می کنید، ولی ما صبر می کنیم برای اینکه اسلام حفظ شود، برای اینکه دشمنان اسلام سوءاستفاده نکنند؛ «و نَصْبِرُ مِنْكُمْ»: ما بر ظلمها و سمتهای شما که مثل بریدن کاردهاست

[صفحه ۲۱۴]

صبر می کنیم. «عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى»: بر مثل بریدن کاردها.

(و وَخَزِ السَّنَانِ فِي الْحِشَاءِ)

(و همانند فرورفتن سر نیزه در درون انسان.)

به تیغ یا نیزه ای که در بدن انسان فرومی رود، «و خز» می گویند؛ «حِشَاء» و «حُشَاء»، هر دو به معنای اندرون انسان می باشد؛ یعنی ما در مقابل ظلمهای شما همانند کسی که کارد و سر نیزه در بدنش رفته باشد، صبر می کنیم و اگر مثل شما در فکر قدرت و حکومت بودیم و به مصالح اسلام توجه نداشتیم، چه بسا شیوه ی دیگری پیش می گرفتیم.

فدک، میراث نبوت

(و أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا، أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ)

(و شما الآن می گوید که ما از پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی نمی بریم!! آیا شما حکم زمان جاهلیت را برگزیده اید؟)

یکی از ظلمهایی که شما مرتکب شده اید، این است که می گوید ما از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی بریم و به دروغ به آن حضرت نسبت می دهید که فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ وَ مَا تَرَكَاهُ صَدَقَةٌ» یعنی: ما طایفه ی انبیاء، هیچ چیزی را ارث باقی

نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند، صدقه است!! این حدیث در واقع ساخته و پرداخته ی ابوبکر است و عایشه و حفصه و اوس بن حدثان هم به دروغ شهادت دادند

[صفحه ۲۱۵]

که پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را فرموده و می خواستند به این بهانه، فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرند؛ این است که حضرت می فرماید: (وَ أَنْتُمْ الْآنَ تَزْعُمُونَ): «زعم» به معنای پندار است؛ گفتن چیزی بدون اعتقاد و با شک در صدق و کذب آن [۱۵۴].

«أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا»: می پندارید که ما از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث نمی بریم، «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ»: آیا حکم جاهلیت را انتخاب کرده اید؟ چون در جاهلیت به دخترها ارث نمی رسید؛ من یک وقت در جایی می خواندم که در انگلستان به دختر ارث نمی دهند و ثروت به پسرها منتقل می شود تا لُرد شوند، چون اگر ثروت تقسیم شود، به تدریج افرادی که لُرد هستند از لُردی می افتند، در میان عشایر نیز یک وقتی این طوری بود که دخترها از باغ ارث نمی برند و آنها را از سهم باغ محروم می کردند؛ این حکم جاهلیت بود!

(وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ [۱۵۵] ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟)

[صفحه ۲۱۶]

(و چه کسی بهتر از خدا حکم می کند، از نظر آنانی که یقین دارند؛ آیا شما نمی دانید؟!)

خدای متعال در قرآن حکم کرده است که هم پسر و هم دختر ارث می برند، و این یک حکم عمومی است و هیچ جایی نفرموده که دختر از ارث پدر محروم است یا اینکه مثلاً انبیاء استثناء

هستند؛ بلکه بعضی آیات دلالت دارد که انبیاء هم مانند سایر مردم برای فرزند خود ارث باقی می گذارند.

(بَلَىٰ قَدْ تَجَلَّىٰ لَكُمْ كَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ أَنَّىٰ يُنْتَهَىٰ)

(آری، برای شما همچون خورشید نوردهنده، روشن است که من دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم.)

پس چرا مرا از ارث محروم کرده اید؟ در تاریخ نیامده که ابوبکر سایر ورثه ی پیامبر صلی الله علیه و آله را نظیر زنان آن حضرت، از ارث محروم کرده باشد؛ لذا حضرت می فرماید: این کار ابوبکر با آیات قرآن مخالف است، زیرا عموم آیات ارث دختر را نیز شامل می شود، و همه می دانند که من، دختر پیامبرم [۱۵۶].

[صفحه ۲۱۷]

(أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَعْغَلِبُ عَلَىٰ إِرْتِيهِ؟)

(ای مسلمانان! آیا من مغلوب شوم بر ارثم؟)

در اینجا، «هـ» در «علیٰ یرثیه»، هاء سکت [۱۵۷] است و در قرآن هم کلمه ی (کِتَابِيهِ [۱۵۸]) و (حِسَابِيهِ [۱۵۹]) وارد شده که در آنها نیز هاء سکت به آخر کلمه ملحق شده است [۱۶۰].

(يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثُ أَبِي؟!!)

(ای پسر ابی قحافه! (خطاب به ابوبکر) آیا در کتاب خدا هست که تو از پدرت ارث ببری، ولی من از پدرم نبرم [۱۶۱]؟!)

[صفحه ۲۱۸]

اگر ملا-ک، کتاب خداست، در قرآن کریم در مسأله ی ارث، تفاوتی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر پیامبر قائل نشده است.

(لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا فَرِيًّا (عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ)!)

(به تحقیق یک سخن دروغی را (به خدا و رسولش) نسبت داده ای!)

«فری» به یک کلام دروغی می گویند که دروغ آن

واضح باشد و از ماده ی «فزی» است به معنای افتراء، یعنی چیز دروغی را به کسی نسبت دادن؛ اینها به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده بودند که آن حضرت فرمودند ما طایفه ی پیامبران، از خودمان چیزی به ارث باقی نمی گذاریم؛ در حالی که حضرت چنین چیزی را نگفته بودند و این حرف برخلاف صریح آیات قرآنی است که از آن آیات فهمیده می شود که پیامبران نیز همانند سایر مردم، از خود ارث و میراث باقی می گذارند.

(أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ بَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ؟)

(و شما ای مردم!) آیا از روی عمد، کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر انداخته اید؟)

یعنی شما در مقابل قرآن- که صریحاً دلالت دارد بر ارث بردن دختر از پدر و نیز تشابه پیامبران با دیگران در ارث بردن و ارث نهادن-

[صفحه ۲۱۹]

ایستاده اید؛ آیا از روی عمد، از قول پیامبر حدیث جعل می کنید، یا از روی جهالت، قرآن را پشت سر انداخته اید؟ و به جای قرآن، یک روایت مجعول را محور کار خود قرار می دهید؟

پیامبران و آیات ارث

حالا در مقابل این حدیث جعلی که ابوبکر و دیگران ساخته و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده بودند، حضرت زهرا علیها السلام به آیاتی از قرآن تمسک می کنند که دلالت می کند پیامبران نیز مانند سایر مردم، از خود ارث باقی می گذارند؛ و لذا می فرمایند:

(۱) (إِذْ يَقُولُ: (وَوَرِثَ سَلِيمَانُ دَاوُودَ [۱۶۲]))

(آنجا که خداوند می فرماید: «و سلیمان از داوود ارث برد».)

(۲) (وَقَالَ فِيمَا اقْتَصَّ مِنْ خَبْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا)

(و خدای متعال در آنجا

که داستان یحیی بن زکریا علیهما السلام را نقل می کند، فرموده است:

(إِذْ قَالَ: فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ [۱۶۳])

(زمانی که زکریا (به خدا) گفت: «(خدایا) از جانب خودت ولی و جانشینی به من

[صفحه ۲۲۰]

ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد».)

«ولّی» یعنی کسی که پشت سر می آید و «ولّی مّیت» هم که می گویند، یعنی کسی که پشت سر میت می آید؛ «ولایت» و «تَلُو» از یک ماده هستند، «تَلُو» یعنی آن که در کنار می آید؛ و به «والی» از آن جهت والی می گویند که در کنار مردم قرار می گیرد و کمبودها را برطرف می کند؛ اگر هم می بینید به مولی و عبد- به هر دوی آنها- در اصطلاح و در بعضی روایات «مولی» می گویند، چون آن دو در کنار هم قرار می گیرند و مولی، کمبود عبد را برطرف می کند و عبد هم کمبودهای مولی را برطرف می سازد، لذا به هر دو «مولی» اطلاق می شود؛ اصلاً ریشه ی کلمه ی «ولایت» یعنی در کنار قرار گرفتن؛ و چون فرزند، پس از پدر می آید و کارهای او را انجام می دهد، به او «ولّی» می گویند؛ حالا حضرت زکریا علیه السلام می فرماید: (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا): خدایا عنایت کن از جانب خودت به من، ولی را که: (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ): از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

این دو آیه ای که حضرت تلاوت کردند، دلالت دارد بر اینکه انبیاء نیز از خود ارث باقی می گذارند و قانون ارث آنها را هم شامل می شود؛ و سه آیه ی دیگری را که بعد از این به عنوان شاهد

می آورند، دلالت دارد بر قانون ارث به طور عام و همگانی و اینکه خویشاوندان از یکدیگر ارث می برند و هیچ قید و تخصیصی وجود ندارد.

در حقیقت حضرت می خواهند به وسیله ی این آیات، ابوبکر و دیگر جاعلین این حدیث را رد نمایند و پرده از دروغ آنان بردارند.

[صفحه ۲۲۱]

(۳) (وَ قَالَ: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ [۱۶۴])

(و نیز خدای متعال فرموده است: «و صاحبان رحم (خویشاوندان) بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر، در کتاب خدا، اولی و سزاوارتر هستند.»)

این آیه نیز بر عموم ارث دلالت دارد، و حضرت زهرا علیها السلام از عموم آن استفاده کردند که فرقی بین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دیگران نیست و همگی مشمول این آیه می باشند؛ پس چرا آنان به روایتی که برخلاف مفاد عموم آیه است تمسک می کنند؟

(۴) (وَ قَالَ: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ [۱۶۵])

(و فرموده است: «و سفارش می کند خدا شما را درباره ی فرزندان: برای پسر همانند سهم دو دختر باشد.»)

این آیه نیز به طور عموم، مسأله ی ارث و سهم دختر و پسر را معین می کند.

(۵) «(وَ قَالَ: إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ [۱۶۶])»

(و (نیز) خدای متعال فرموده: «کسی که آثار مرگ را در خود دید) اگر مالی دارد، باید نسبت به والدین و دیگر نزدیکان خود- به آنچه معروف (و تکلیف) است- وصیت کند

[صفحه ۲۲۲]

و این حقی است برای پرهیزکاران. [۱۶۷]»

(وَ زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّوْهُ

لی وَلَا إِرْثٌ مِنْ أَبِي وَلَا رَحِمَ بَيْنَنَا [۱۶۸]

(و گمان کرده اید که بهره ای برای من نیست و من از پدرم ارث نمی برم و بین ما هیچ خویشاوندی وجود ندارد؟!)

در اینجا یک نکته را خدمت شما عرض می کنم و آن اینکه از لحاظ لغت، گاهی مضاعف [۱۶۹] و ناقص [۱۷۰] در جای هم قرار می گیرند، مثلاً در آیه ی قرآن که می فرماید: (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى [۱۷۱])، اصل «لِتَشْقَى» که ناقص می باشد، «لِتَشْقَى» بوده، یعنی مضاعف بوده، ولی ناقص به جای مضاعف آمده است؛ در کلام حضرت هم «حظوه» و

[صفحه ۲۲۳]

«حظاً» هر دو به معنای «بهره و سود» می باشند، ولی اولی که ناقص می باشد، به جای دومی که مضاعف است به کار برده شده است.

در این جمله، حضرت می خواهند بفرمایند که من هم مانند تمام فرزندان، از پدر خود ارث می برم و از قانون ارث که همه ی مردم را شامل می شود مستثنی نیستم؛ ولی شما گمان کرده اید که این قانون تنها به شما اختصاص دارد و ما را شامل نمی شود و من نمی توانم از پدرم ارث ببرم!

وجه انحرافی فهم آیات ارث

(۱) (أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ أَبِي (مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا؟!))

(آیا خداوند یک آیه ای را به شما اختصاص داده و پدرم (حضرت محمد صلی الله علیه و آله) را از آن آیه، خارج کرده است؟!)

(۲) (ام هل تقولون ان اهل الملتین لایتوارثان؟!)

(یا این که می گوئید اهل دو ملت و آیین از یکدیگر ارث نمی برند؟!)

حضرت بعد از این که این آیات را برای مردم بیان می کنند، می خواهند به اهل مجلس

بفرمایند شما در مقابل این آیات که همه دلالت بر این حقیقت دارند که پیامبران نیز همانند سایر مردم از خود ارث باقی می گذارند و قانون ارث، یک قانون و قاعده ی عمومی و فراگیر است، چه جوابی دارید که بدهید؟ آیا می خواهید بگویید که این آیات، دلالت بر مقصود ندارند و خداوند این آیات را فقط برای مردم نازل

[صفحه ۲۲۴]

فرموده و نباید پیامبر صلی الله علیه و آله، خود از دستور خدا در این آیات پیروی کند؟! یا این که شما چیز دیگری می گوید و فکر می کنید دین و آیین من با دین و آیین پدرم فرق داشته است؟!

(او لست انا و ابی من اهل مله واحده؟)

(آیا من و پدرم از یک ملت و آیین واحدی نیستیم (و هر دو مسلمان نمی باشیم)؟)

این فرض، دنبال فرض دوم است که مثلاً العیاذ بالله حضرت زهرا علیها السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله اهل یک دین نبوده و در نتیجه توارث بین آنها نباشد!!

(۳) (ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟!)

(و یا (مگر) شما نسبت به عام و خاص قرآن، داناتر از پدرم- رسول خدا صلی الله علیه و آله- و پسر عمویم- علی علیه السلام- هستید؟!)

اگر آنها ادعا کنند که ما آیات ارث را قبول داریم و می دانیم که خویشاوندان از یکدیگر ارث می برند، اما می گوییم این آیات مخصص دارند و مخصص آنها، این است که پیامبران از این قاعده استثنا هستند و ارث و میراث ندارند و آنچه پیامبران باقی می گذارند صدقه است؛ حضرت در جوابشان می فرماید:

مگر شما

نسبت به عام و خاص قرآن، از پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمویم علی علیه السلام، عالمتر و آگاه تر هستید که چنین ادعایی می کنید؟ آیا شما این مخصص را می دانید و علی علیه السلام که برادر وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آن را بلد نیست؟!

[صفحه ۲۲۵]

علت تکیه ی حضرت بر مسأله ی ارث

حضرت زهرا علیها السلام در بعضی موارد، از فدک به عنوان «نحله» یعنی بخشش، یاد می کنند و در بعضی جاها نیز آن را به عنوان «ارث» بیان می دارند؛ از جمله در این فراز از خطبه، حضرت خیلی روی مسأله ی ارث تکیه کرده و در صدد اثبات عمومیت و شمول آن برای همه ی مردم و حتی انبیا هستند؛ به نظر ما یکی از علل مهمی که حضرت روی مسأله ی ارث تکیه می کنند، این است که ابوبکر و عمر و عده ای دیگر آمدند و یک حدیث جعلی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند که آن حضرت فرموده: ما طایفه ی انبیا از خود هیچ ارثی باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند، صدقه است؛ در حقیقت حضرت می خواستند با استدلال به آیات قرآنی، در درجه ی اول جعلی بودن این حدیث را به اثبات برسانند و در مرتبه بعد، چون ابوبکر و عمر درباره ی فدک، روی مسأله ی ارث خیلی مانور می دادند و با استناد به همین حدیث جعلی می گفتند که از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به ارث نمی رسد و بنابراین فدک هم از آن همه ی مسلمانان است و به حضرت زهرا علیها السلام تعلق ندارد، حضرت می خواستند روی همان مبنای خودشان، آنها را مفتضح

نمایند و لذا فرمودند که این حرف شما برخلاف نص قرآن است و در واقع شما از قرآن و حق منحرف شده اید و برای رسیدن به اهداف سیاسی خودتان، حدیث جعل می کنید [۱۷۲].

[صفحه ۲۲۶]

منظور از ارث چیست؟

به حسب ظاهر مراد حضرت از ارثی که در این خطبه مطرح کرده اند همان ارث مصطلح می باشد؛ ولی احتمال دارد ارثی را که حضرت می فرمایند، ارث مصطلح نباشد و شامل مطلق چیزهایی باشد که از ناحیه پدر یا مادر به انسان می رسد، یعنی مواردی را هم که در زمان حیات والدین به انسان می رسد، یعنی مواردی را هم که در زمان حیات والدین به انسان می رسد، شامل شود؛ در حقیقت منظور حضرت از ارث، ارث مصطلح فقهی نیست که تنها پس از فوت پدر یا مادر به فرزندان منتقل می شود، بلکه معنای آن، عام و گسترده بوده و شامل «نحله» هم می شود؛ بدین ترتیب تهاافت میان آن قسمت از خطبه که حضرت از فدک به عنوان «نحله» یاد می کنند، با این قسمت که آن را به عنوان «ارث» مطرح می نمایند، پیش نمی آید.

البته شواهدی هست که این مطلب را تأیید می کند که از آن جمله اند:

۱- شیعه و سنی نقل کرده اند که وقتی آیه ی (وَ آتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ [۱۷۳]) (یعنی: «ای پیامبر! حق خویشاوندان را ادا کن.») نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله

[صفحه ۲۲۷]

حضرت زهرا علیها السلام را خواستند و فدک را به ایشان اعطا کردند [۱۷۴].

پس، از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودشان فدک را به

حضرت زهرا علیها السلام دادند، معلوم می شود که تعبیر حضرت از فدک به عنوان ارث، آن ارث مصطلح در بین ما نیست؛ چرا که در آن صورت، فدک باید بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام می رسید، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خودشان، یعنی چندین سال قبل از رحلت، فدک را به آن حضرت اعطاء کردند.

۲- در روایت دیگری آمده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابوبکر وارد شدند، در حالی که او در مسجد بود و جمعی از مهاجر و انصار، دور او حلقه زده بودند؛ حضرت امیر علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمودند: (یا أبابکر! لِمَ مَنَعْتَ فاطمَةَ میراثها مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ؟! [۱۷۵] یعنی: «ای ابوبکر! چرا فاطمه علیها السلام را از میراثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله برده بود منع کردی؟ و حال آنکه فاطمه علیها السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک آن بود».

در اینجا، آن حضرت در یک عبارت و یک جمله، هم لفظ ارث را به کار برده اند و هم می فرمایند که حضرت فاطمه علیها السلام، فدک را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بوده اند؛ پس معلوم می شود مراد از میراث در اینجا، منحصر به آنچه در ذهن ما هست و بعد از مُردن پدر

[صفحه ۲۲۸]

یا مادر به انسان می رسد نبوده، بلکه اعم است و شامل زمان حیات والدین هم می شود؛ چرا که اگر منظور حضرت، ارث اصطلاحی باشد، لازمه اش این است که فدک بعد از رحلت

پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام رسیده باشد و حال آنکه حضرت امیر علیه السلام می فرماید: (وَ قَدْ مَلَكَتْهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) یعنی حضرت زهرا علیها السلام، فدک را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله مالک بوده اند.

۳- طبق شهادت تاریخ، حضرت زهرا علیها السلام در منطقه ی فدک، تعدادی کارگر و کشاورز داشتند و وقتی ابوبکر می خواست فدک را از آن حضرت غصب نماید، عده ای مأمور فرستاد تا کارگرهای حضرت زهرا علیها السلام را از آنجا بیرون کنند؛ پس می توان نتیجه گرفت که آن حضرت، قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اختیار فدک را به عهده داشته اند و این طور نبوده که فدک، بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام رسیده باشد [۱۷۶].

[صفحه ۲۲۹]

پس با توجه به این شواهد و قرائن، می توان گفت منظور از ارث، آن ارث اصطلاحی که پس از فوت پدر به فرزند می رسد نیست، بلکه شامل مطلق چیزهایی است که از والدین به فرزندان منتقل می شود، چه در زمان حیات ایشان باشد یا بعد از فوت آنان؛ و این مطلب شاهد عرفی هم دارد که برای تقریب به ذهن عرض می کنم: مثلاً خود ما می گوئیم فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده است، یا شجاعت را از پدرش به ارث برده، این بدان معنا نیست که پدرش مرده باشد و بعد فرزند، هوش او را به ارث برده باشد، بلکه منظور این است که با اینکه پدرش زنده است، او این هوش و

استعداد را به ارث برده، یعنی آن ژنهایی که در نطفه ی پدر هست، سبب شده که هوش و استعداد او به فرزندش هم منتقل شود؛ پس می توان نتیجه گرفت به یک معنا به هر چیزی که از یک نسل به نسل بعدی منتقل شود، گرچه در زمان حیات نسل قبلی هم باشد، «ارث» گفته می شود [۱۷۷].

[صفحه ۲۳۰]

هشدار حضرت زهرا به ابوبکر

حضرت زهرا علیهاالسلام در ادامه می فرمایند:

(فَدُونَكهَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ)

(پس ای ابوبکر!) بگیر این فدک را (ارزانی تو باشد)، در حالی که افسار آن به دست توست و جهاز آن آماده است (تا آن زمان که) در روز حشر تو را ملاقات نماید.)

حضرت، فدک را به یک شتری که مهیا و آماده است تشبیه کرده اند؛ در آن زمان، شتر برای عربها خیلی اهمیت داشته، و زندگیشان به آن وابسته بوده است؛ لذا در زبان عرب، خیلی چیزها را

[صفحه ۲۳۱]

به آن تشبیه می کردند.

حضرت نیز در اینجا فدک را به یک شتر افسار کرده و دارای جهاز آماده تشبیه می کنند که برای سوار شدن بر آن آماده می باشد؛ چون شتر را وقتی می خواهند سوار شوند، هم افسار می کنند و هم جهاز آن را آماده می سازند؛ حضرت خطاب به ابوبکر می فرمایند: بگیر این شتر آماده (فدک) را و بر آن سوار شو و هر چه می خواهی بتازان و از آن استفاده کن! بالاخره قیامتی هم هست، آن وقت در آنجا به حسابها رسیدگی می شود؛ «فدونکها»: «دونک» اسم فعل [۱۷۸] است و معنای امر همراه با تهدید را دارد، یعنی «خذ»، بگیر؛ و ضمیر

«ها» در اینجا به فدک بازمی‌گردد، یعنی بگیر این فدک را؛ «مخطومه»: «مخطومه» اسم مفعول «خِطام» است (صیغه ی مفرد مؤنث)، «خِطام» آن افساری است که در بینی شتر می‌کرده‌اند؛ یعنی در حالی که افسارش به دست توست؛ «مرحوله»: «مرحوله» هم اسم مفعول «رحل» است، «رحل» به آن جهازی می‌گویند که روی شتر می‌گذارند، یعنی در حالی که جهاز آن هم آماده است؛ «تلقاک یوم حشرک»: آن وقت در روز حشر، تو را ملاقات خواهد کرد و بالاخره در آنجا باید جواب فدک را بدهی.

[صفحه ۲۳۲]

(فَنِعْمَ الْحَكْمِ اللَّهُ)

(پس خدا حکم و داور خوبی است؟)

در آنجا حکم، خدای متعال است؛ دیگر جای جوسازی و تبلیغات سوء نیست و خدا، خود بین ما داوری خواهد کرد.

(وَالْغَرِيمِ) (الزَّعِيمِ) مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

(و طلب کننده (یا زعیم) در آن روز، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.)

این جمله به دو صورت نقل شده، در بعضی نسخه‌ها آمده است: «الزَّعِيمِ» و در بعضی دیگر آمده: «الغريم»؛ «زعیم» به معنای رهبر می‌باشد، یعنی در قیامت، زعیم و رهبر، پیامبر صلی الله علیه و آله است - و تو باید جواب این ظلمهایی را که به اهل بیتش روا داشتی بدهی - و «غريم» به معنای طلب کننده است؛ یعنی در آنجا، آنکه از تو طلب خواهد کرد، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ و به نظر می‌رسد معنای دوم مناسبتر باشد، یعنی در روز قیامت، طلبکار و طرف حساب تو شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد فرمود فدکی که

من به دخترم بخشیدم، چرا غصب کردی؟ و تو هستی که باید پاسخگو باشی.

(وَالْمَوْعِدِ الْقِيَامَةِ)

(و موعد و قرار ما روز قیامت است.)

ممکن است کلمه: «نعم» بر سر دو جمله فوق نیز درآید، و معنا چنین شود: پس خوب طلب کننده یا رهبری است حضرت

[صفحه ۲۳۳]

محمد صلی الله علیه و آله، و خوب موعدی است قیامت؛ زیرا در آن «موعد» و نزد کسی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قیامت، تمام حقایق بدون تحریف روشن خواهد شد.

(وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ)

(و هنگام قیامت، آنان که راه باطل رفتند زیانکار خواهند شد.)

آنهايي که سرمایه را صرف کردند، ولی نه تنها بهره ای نبردند بلکه سرمایه را نیز از دست دادند، خسران واقعی دیده اند. حضرت زهرا علیها السلام در اینجا به آیه ی شریفه ی «۲۷» از سوره ی جاثیه نظر دارند و اصحاب سقیفه را مصداق این آیه معرفی نموده اند که در آن روز، متوجه خسران عظیم خود خواهند شد.

(وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَمُونَ)

(و در آن روز هر چه اظهار پشیمانی کنید، سودی نخواهد داشت.)

در اینجا حضرت چند جمله ای از قرآن برای هشدار به اصحاب سقیفه و دار و دسته ی ابوبکر ایراد می فرمایند:

(وَلِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ [۱۷۹])

(و برای هر خبری، وعده گاهی وجود دارد.)

[صفحه ۲۳۴]

(و سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ)

(و در آینده خواهید دانست بر چه کسی عذاب ذلیل کننده نازل خواهد شد.)

این آیه در واقع مربوط به قوم نوح علیه السلام است، حضرت نوح علیه السلام خطاب به قوم خود می گوید که به زودی

خواهید دانست بر

چه کسی عذاب نازل خواهد شد، عذابی که او را ذلیل می کند؛ در اینجا مفسرین گفته اند که منظور از «عذابٌ یُخزیه» همان عذاب دنیوی و غرق شدن قوم نوح علیه السلام می باشد و جمله ی بعد که می فرماید: (وَ یَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ)، مراد عذاب قیامت است؛ زیرا عذاب قیامت برای کافران، پایدار و همیشگی خواهد بود.

(وَ یَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ [۱۸۰])

(و بر چه کسی حلول می کند عذابی که پایدار است.)

شاید مناسبت تشبیه اصحاب سقیفه به قوم نوح علیه السلام در اینجا این باشد که همانگونه که قوم نوح گرفتار عذاب دنیوی و اخروی شدند، آنها هم علاوه بر عذاب الهی که روز قیامت گرفتارش می شوند، در دنیا نیز ذلت و مسکنت را به دنبال خواهند داشت. و اگر با دقت، اسباب بدبختی و ذلت مسلمانان در زمان حال و گذشته بررسی گردد معلوم می شود که ریشه ی اصلی همه ی این ذلتها، جریانهای صدر اسلام و انحراف مسیر امامت و حوادث بعد از آن می باشد.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

[صفحه ۲۳۵]

درس ۰۸

اشاره

عناوین:

سخنی با انصار

تغییر سیاست و تغییر موضع

پیامدهای رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش بینی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

پیامبران و سنت الهی مرگ

شکوه ی حضرت زهرا علیها السلام از انصار

سوابق مبارزاتی انصار

[صفحه ۲۳۷]

ثم رمت بطرفها نحو الأنصار فقالت (لهم):

يا معشر النقيبه (الفتيه) (البقيه) و أعضاء المله و حضنه الإسلام، ما هذه الغميزه فى حقى والسنه عن ظلامتى؟ أما كان رسول الله صلى الله عليه و آله أبى يقول: «المرء يحفظ فى

ولده؟ سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهاله، و لكم طاقه بما أحاول، و قوه على ما أطلب و أزاول؛ أتقولون مات محمد صلى الله عليه و آله؟ فخطب جليل، إستوسع و هنه (وهيه) واستنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الأرض لغيبته، و كسفت الشمس والقمر، و انتشرت النجوم لمصيبته، و أكدت الآمال، و خشعت الجبال، و اضيع الحريم، و أزيلت الحرمه عند مماته، فتلك و الله النازله الكبرى، و المصيبه العظمى، لا مثلها نازله، و لا بائقه عاجله، أعلن بها كتاب الله جل ثناؤه فى أفنيتكم، فى ممساكم و مصبحكم، هتافاً و صراخاً، و تلاوةً و ألقاناً؛ و لقبه ما حل بأنبياء الله و رسله، حكم فصل و قضاء حتم: (و ما محمدٌ إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين [١٨١])

إيهاً بنى قيله! أأهضم تراث أبى؟ أنتم بمرىء منى و مسمع، و منتدئى و مجمع؛ تلبسكم الدعوه، و تشملكم الخبره و أنتم ذوو العدد و العده، و الأداة و القوه، و عندكم السلاح و الجنه؛ توافيكم الدعوه

[صفحه ٢٣٨]

فلا- تجيبون، و تأتیکم الصرخه فلا تغثون، و أنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النخبه التى انتخبتم، و الخيره التى اختيرت لنا أهل البيت.

قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الأمم و كافحتم بهم؛ لانبرح أو تبرحون، نأمرکم فتأتمرون.

[صفحه ٢٣٩]

سخنى با انصار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

حضرت زهرا عليها السلام پس از اینکه سخنان مستدل و عتاب آمیزی با جمع حاضر و ابوبکر در مسجد ایراد فرمودند، روى سخن را به

سمت انصار نموده و برای بیدار کردن و توجه دادن آنها به عمق جریان، مطالب دیگری را متذکر می شوند:

(ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ)

(سپس حضرت نگاه خودشان را به طرف انصار انداختند.)

«طرف» هم به معنای چشم است و هم به معنای بستن چشم پس از نگاه کردن؛ شاید از این جمله فهمیده شود که انصار در گوشه ی خاصی از مسجد نشسته بودند، و حضرت در ادامه خطابه ی خود، روی سخن را متوجه آنان نمودند.

[صفحه ۲۴۰]

(فَقَالَتْ (لَهُمْ): يَا مَعْشَرَ النَّقِيِّهِ (الْفِتْيهِ) (الْبَقِيَّهِ))

(پس خطاب به آنان فرمود: ای جماعت صاحب نفوذ (جوانمردان) (باقیمانده و یادگار گذشتگان)!)

این کلام حضرت به سه صورت روایت شده است: در بعضی نسخه ها «النقییه» آمده و در بعضی «الفتیه» و در بعضی دیگر «البقیه»؛ اگر «یا مَعْشَرَ النَّقِيِّهِ» باشد، معنای آن «گروه صاحب نفوذ» می شود، «نقباء» هم که می گویند، به همین معناست، یعنی: «صاحبان نفوذ»؛ «الفتیه» هم به معنای «جوانان» و جوانمردان می باشد؛ و اگر «البقیه» باشد، به معنای گروه «باقیمانده» خواهد بود، چون بالاخره عدّه ای از مسلمانان و انصار، از دنیا رفته و یا به شهادت رسیده بودند و اینها که الآن زنده و مانده بودند، باقیمانده و یادگار گذشتگان به حساب می آمدند.

در هر صورت حضرت متوجه گروه انصار شده و آنان را مورد خطاب قرار داده و می فرمایند: ای جمعیت صاحب نفوذ، یا ای جمعیت جوانمرد، یا ای یادگاران گذشتگان!

(وَأَعْضَادَ الْمِلَّةِ)

(و ای بازوان دین و شریعت!)

«اعضاد» جمع «عَضُد» است، «عَضُد» یعنی بازو؛ بازوهای دین، از باب اینکه بازو، وسیله ی قدرت انسان است و انسان قدرت خود

را به وسیله ی بازو اعمال می کند؛ حضرت می خواهند بفرمایند:

[صفحه ۲۴۱]

شما بازوان شریعت اسلام بودید و شما بودید که اسلام را یاری کردید.

(وَ حَضَنَهُ الْإِسْلَامَ)

(و ای کسانی که پناهگاه اسلام بودید!)

«حَضَنَ» یعنی «حِصَن» و پناهگاه، و «حَقَّ الْإِحْتِضَانِ» هم که می گویند از همین باب است، یعنی حَقَّ پناه دادن؛ حضرت می خواهند بفرمایند: کأنه اسلام به واسطه ی شما و در دامن شما بزرگ شده و توسعه پیدا کرده است؛ چون انصار بودند که سبب حفظ اسلام گشتند و با پیامبر صلی الله علیه و آله عهد و پیمان بستند و آن حضرت را به مدینه دعوت کرده و اولین حکومت اسلامی را تشکیل دادند و در حقیقت با فداکاری اینها بود که مسلمانان توانستند نهال نوپای اسلام را محکم و پا برجا نمایند.

روی این اساس حضرت خطاب به آنان می فرماید: «وَ حَضَنَهُ الْإِسْلَامَ»: یعنی ای کسانی که پناهگاه اسلام هستید و اسلام در دامن شما رشد و توسعه پیدا کرد.

(ما هذه الْعَمِيزَةُ فِي حَقِّي؟)

(چيست اين ضعف شما نسبت به حَقِّ من؟)

«عَمِيزَه» به «ز» یعنی ضعف؛ حضرت در اینجا انصار را مورد توبیخ و سرزنش خود قرار داده و می فرماید: چرا این قدر نسبت به حَقِّ من، از خود ضعف نشان می دهید؟ در واقع می خواهند بفرمایند

[صفحه ۲۴۲]

شما که بازوان ملت اسلام بودید و اسلام در دامن شما رشد پیدا کرد و همواره مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله بودید، چگونه است که الآن در مقابل این همه ظلمی که به عترت پیامبرتان می شود ساکت نشسته اید و از حریم

آنان دفاع نمی کنید؟

مرحوم مجلسی (ره) می گوید: احتمال دارد «غمیضه» به «ض» بوده باشد که از «غمض» و چشم پوشی کردن می آید، یعنی: «چرا از حق من چشم پوشی می کنید؟»

(وَالسُّنَّةُ عَنِ ظُلَامَتِي؟)

(چرا از ظلمی که به من وارد شده در چرت به سر برده و خوابیده اید؟)

«سِنَّة» یعنی «چرت زدن»، در قرآن کریم هم آمده است: (لَا تَأْخُذْهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ [۱۸۲]) یعنی «خدا نه چرت می زند و نه خواب بر او غلبه می کند؛ «ظلامه» با ضمه، چیزی است که ظالم از مظلوم گرفته و او در صدد پس گرفتن آن است؛ اشاره است که فدک و یا اصل امامت و حکومت.

در اینجا حضرت، خطاب به انصار می فرمایند: چرا چرتان برده از ظلمی که به من وارد شده است؟ ابوبکر و عمر هر کاری بخواهند می کنند و شما هیچ نمی گوید و خودتان را به خواب زده اید!

(أَمَا كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ»؟)

(آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی فرمود: «هر مردی در اولاد خودش حفظ می شود»؟)

[صفحه ۲۴۳]

یعنی اگر می خواهید حقوق و موقعیت آن شخصی که فوت کرده است محفوظ باشد به اولاد او احترام کنید، حرمت فرزندان را رعایت کنید، زیرا اولاد، یادگاران او هستند؛ آن وقت اگر شما بخواهید به پیامبر صلی الله علیه و آله احترام کنید، بالاخره باید حرمت اولاد او را نگاه دارید، از حقوق اهل بیتش دفاع کنید؛ و لذا ما دستور داریم به سادات احترام کنیم، چون آنان اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و احترام ما در حقیقت احترام

به پیامبر صلی الله علیه و آله است [۱۸۳].

تغییر سیاست و تغییر موضع

(سَرَعَانَ مَا أَحَدَثْتُمْ)

(چقدر زود و سریع، شما حادثه آفریدید!)

[صفحه ۲۴۴]

«سرعان» و «عجلان» هر دو اسم فعل [۱۸۴] هستند، به معنای سرعت و عجله.

شما دور پیامبر صلی الله علیه و آله بودید، طرفدار حق بودید، ولی یک دفعه عوض شدید و روش خود را عوض کردید و شرایط سیاسی شما را تحت تأثیر قرار داد، و کارهایی کردید که سابقه نداشت.

(وَ عَجَلَانَ ذَا إِهَالَه)

(و چه سریع، چربیهای شما از بینی تان خارج شد؟)

«عجلان» اسم فعل است و «ذا» اسم اشاره و فاعل آن، و «اهاله» منصوب است به عنوان تمیز.

«اهاله» به چربی و پیه می گویند؛ همیشه بزرگان، در خطابه هایشان از مثالهای معروف زمان خود استفاده می کنند و در اینجا هم حضرت، مثال معروف «عجلان ذَا إِهَالَه» را به کار برده اند. وجه این تمثیل این است که نقل کرده اند فردی یک بزی داشت که خیلی لاغر و مردنی بود و از بینی آن، آب و خلط می ریخت، به او گفتند: بز تو خیلی لاغر است، این چیست که از بینی آن بیرون می آید؟! گفت: «این چربی اوست که از بینی اش بیرون آمده!» و به همین علت لاغر شده است!! پس در جواب آن مرد گفتند: «عجلان ذَا إِهَالَه»: یعنی چقدر چربیهای بدنش، زود به زود می آید و به مُردن نزدیک می شود!

[صفحه ۲۴۵]

این یک ضرب المثل است و هر چیزی که سریع انجام شود یا هر کسی که سریع تغییر موضع دهد، این مثل را برایش می آورند.

در حقیقت حضرت، با

آوردن این مثل می خواهند بفرمایند که شما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی سریع عوض شدید و به یک فرد فرصت طلب و بی شخصیت تبدیل شدید که برای چند روز دنیا، پایمال شدن حق را مشاهده می کنید ولی دم بر نمی آورید [۱۸۵].

آنگاه حضرت در ادامه می فرمایند:

(وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلُ)

(در حالی که شما به آن چیزی که من می خواهم، طاقت (و توانایی) دارید.)

یعنی اگر شما در برابر ابوبکر بایستید او هیچ کاری نمی تواند بکند، شما هستید که با سلام و صلوات او را همراهی می کنید؛ شما اگر بخواهید، قوت و توان آن را دارید که او را کنار بزنید. یعنی دار و دسته ی ابوبکر از سادگی شما مردم سوءاستفاده کردند، و با فریب شما به نام اسلام و حکومت اسلامی، مسیر امامت و رهبری را تغییر دادند و شما نیز ابزار آنان شدید!

[صفحه ۲۴۶]

(وَقُوَّةٌ عَلَي مَا أَطْلُبُ وَأُزَاوَلُ)

(و شما قوت و نیرو دارید بر آنچه من طلب می کنم و دنبال آن هستم.)

«مزاوله» یعنی ادامه دادن در طلب کردن چیزی؛ حضرت می فرمایند: شما می توانید در آنچه که من دنبالش را گرفته ام از من دفاع کنید، ولی ساکت نشسته اید. از این جمله، اصرار و پیگیری آن حضرت در احقاق حق اهل بیت علیهم السلام و مقاومت ایشان در برابر خطرات به خوبی فهمیده می شود.

خوب ممکن است کسی بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده و منبع وحی منقطع شده است و ما دیگر وظیفه ای نداریم!!

لذا حضرت برای دفع چنین توهمی می فرمایند:

(أَتَقُولُونَ مَاتَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟)

(آیا می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است (و ما دیگر هیچ وظیفه ای نداریم)؟!)

آیا اینکه سستی می کنید و در دفاع از حق تعلل می ورزید، به خاطر این است که فکر می کنید چون پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، دیگر شما هیچ وظیفه ای ندارید؟! این خیلی حرف تعجب آوری است! با رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله که وظیفه ی شما عوض نمی شود! رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گرچه مصیبت خیلی بزرگی است و عظمت آن قابل وصف نمی باشد، ولی هیچ گاه تکلیف شما عوض نمی شود و مسئولیت را از دوش شما بر نمی دارد.

[صفحه ۲۴۷]

پیامدهای رحلت پیامبر

(فَخَطْبٌ جَلِيلٌ)

(پس (رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) مصیبت بزرگی است.)

«خطب» به مسأله و امر مهم و بزرگ گفته می شود.

(۱) (اسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ (وهیه))

(ضعف و سستی (شکافی) (که بر اثر مصیبت به وجود آمده) وسیع و زیاد است.)

در بعضی از نسخه ها «وهنه» آمده، ولی در بحار «وهیه» آمده است؛ در صورت اول، یعنی: ضعف و سستی که بر اثر این مصیبت به وجود آمده، خیلی زیاد است؛ ولی در صورت دوم، یعنی: پارگی و شکافی که بر اثر مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و آله ایجاد شده وسیع است؛ «وهی» بر وزن «رمی» به معنای پارگی و جدایی است. مقصود حضرت این است که پارگی ای که بر پیکر امت اسلام بعد از رحلت پیامبر وارد شد، وسیع و زیاد است و سرآغاز تمام تشتت ها و فرقه گرایی های امت اسلام تاکنون، همان جریان سقیفه و انحراف مسیر رهبری و امامت می باشد.

(۲)

(وَ اسْتَنْهَرُ فَتَّقَهُ)

(و جدایی (ناشی از این مصیبت) وسیع و بزرگ است.)

«استنهر» از «نهر» است، به معنای وسعت و زیادی؛ «فتق» هم به جدایی و پاره پاره شدن می گویند؛ این جمله نیز اشاره است به

[صفحه ۲۴۸]

فتنه ها و جدایی های امت اسلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله.

(۳) (وَ انْفَتَقَ رَتْقَهُ)

(و آن همبستگی که وجود داشت (به سبب رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله) شکاف پیدا کرد.)

«انفتاق» یعنی شکاف و «رتق» یعنی همبستگی و اتحاد؛ در آیه ی قرآن نیز آمده است: (أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا [۱۸۶]) یعنی: «آسمانها و زمین به هم چسبیده و متصل بودند، پس ما آنها را جدا نمودیم.»

ظاهر این آیه، فرضیه ی هیأت امروز را تأیید می کند که کره ی زمین و سایر سیارات همگی با خورشید یک چیز بوده اند، به شکل یک شعله آتش؛ سپس از هم جدا شده و هر کدام در مداری قرار گرفته اند و سپس منجمد شده و شرایط زندگی بشر در روی زمین به وجود آمده است.

(۴) (وَ أَظْلَمَتِ الْأَرْضُ لِغَيْبَتِهِ)

(و زمین به واسطه غیبت (و رحلت) پیامبر صلی الله علیه و آله تاریک و ظلمانی شد.)

یعنی با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نور اسلام و عدالت و صداقت و حقیقت، ضعیف گشت؛ و ظلمت تفرقه و ناخالصی و قدرت خواهی و فرصت طلبی فزون یافت.

[صفحه ۲۴۹]

(۵) (وَ كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ)

(و خورشید و ماه گرفتند (کنایه از اینکه زمین تاریک شد).)

«کسف» هم متعدی است و هم لازم؛ اگر به صیغه ی

معلوم باشد، لازم است و اگر به صیغه ی مجهول خوانده شود، متعدی خواهد بود.

در اینجا که حضرت می فرماید: «كسف الشمس والقمر»، یعنی: در اثر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خورشید و ماه گرفتند؛ منظور حضرت این نیست که در واقع خورشید و ماه گرفتند، بلکه این کلامشان کنایه از این است که با رفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم تاریک و ظلمانی شد.

(۶) (و انتشرت النجوم لمُصِيبَتِهِ)

(و از مصیبت رحلت آن حضرت، ستاره ها پراکنده شدند.)

این کلمات، همه شدت مصیبت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می رساند و کنایه از این است که کأنه قیامتی برپا شد و همه ی عالم از مصیبت رحلت ایشان متأثر شدند [۱۸۷].

(۷) (وَ أَكَدَّتِ الْأَمَالَ)

(و آرزوها به بی خبری و ناامیدی کشیده شد.)

[صفحه ۲۵۰]

«کدی» که ریشه ی «اکدت» هست، به معنای چیز بی خیر و بی خاصیت است؛ مسلمانها به پیامبر صلی الله علیه و آله امید بسته بودند و آرزوهای زیادی داشتند، ولی با رحلت آن حضرت، آرزوهایشان به ناامیدی مبدل شد. طبق وعده های قرآنی و گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسلمانان امید داشتند که تمام مردم روی زمین به اسلام و عدالت روی آورند و عدالت و توحید در زمین پیاده شود؛ ولی رحلت پیامبر اسلام و حوادث بعد از آن ناشی از حب دنیا و ریاست و قدرت عده ای فرصت طلب بود، همه ی امیدها را به یأس مبدل ساخت، و طرفداران عدالت و توحید خانه نشین و قربانی شدند.

(۸) (وَ خَشَعَتِ الْجِبَالَ)

(و کوهها خاشع شدند.)

این تعبیرات حضرت

همه اش کنایه است؛ خاشع شدن کوهها یا اشاره است به شدت مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اینکه اشاره است به سستی و ضعفی که افراد نشان دادند؛ یعنی کسانی که در گذشته همچون کوه، محکم در مقابل حوادث ایستادند، امروز همگی سست و ضعیف شده اند.

(۹) (وَ أَضِيعَ الْحَرِيمِ)

(و حریم (پیامبر صلی الله علیه و آله) ضایع شد.)

یعنی سیاست بازان حاکم، کاری کردند که حریم پیامبر که همان

[صفحه ۲۵۱]

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند، در معرض هتک و توهین قرار بگیرند؛ کسانی که باید حامی و مدافع مکتب و حقایق اسلام و قرآن باشند و خطر دشمن را دفع نمایند، خود در معرض خطر هجوم و توهین قرار گرفتند.

(۱۰) (وَ أزيلتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ)

(و حرمت (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) با رحلت او زائل شد.)

یعنی شما با این کاری که کردید، حریم خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین بردید؛ اصلاً خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و آله و علی علیه السلام، پایگاه اسلام بود، حالا بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یک مشت رجاله را مأمور کرده اند تا به اسم دفاع از خلافت و اسلام بیایند حریم اهل بیت را بشکنند و به حضرت زهرا علیها السلام جسارت کنند، در حقیقت با این اعمالشان حرمتها را شکستند و اساس هزاران ظلم و جنایت را در طول تاریخ اسلام بنا نهادند.

(فَتَلْكَ وَاللَّهِ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَالْمُصِيبَةُ الْعُظْمَى)

(پس به خدا سوگند، این حوادث، مصیبتها و پیشامدهای بزرگی است.)

حضرت زهرا علیها السلام بدون دلیل و بی جهت

اینگونه حوادث بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به بزرگی و عظمت یاد نمی کنند؛ وقتی درست بررسی کنیم ریشه ی تمام جنایات و انحرافات و مظالمی که به نام اسلام و عدالت و خلافت در بین مسلمانها انجام شد، همان حوادث سقیفه و خلیفه تراشی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

[صفحه ۲۵۲]

(لا مثلها نازله)

(هیچ مصیبتی همانند (و به بزرگی) این مصیبت نمی باشد.)

زیرا این مصیبت و حوادث بعد از آن، علّالعلل حوادث ناگوار دیگر بود که به دست حکومت‌های به ظاهر اسلامی بنی امیه و بنی عباس در تاریخ اسلام به وجود آمد.

(وَ لَا بَأْتِقَهُ عَاجِلُهُ)

(و هیچ مصیبت بزرگی مثل مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست.)

«بأئقهُ» به مصیبت بزرگ می گویند.

پیش بینی رحلت پیامبر در قرآن

(أَعْلَنَ بِهَا كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَفْتِيَتِكُمْ)

(این مصیبت را کتاب خدا- جَلَّ ثَنَاؤُهُ- در اطراف خانه هایتان اعلام کرد.)

حضرت می خواهند بفرمایند: در عین حالی که مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی بزرگ است، اما خدا آن را جلوتر خبر داده بود؛ در واقع «مرگ» یک چیز تازه ای نیست و پیامبران گذشته نیز از دنیا رفته اند؛ شما خیال نکنید پیغمبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت، دیگر همه چیز تمام شده و هیچ وظیفه ای به عهده ی شما نمی باشد؛ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را خود قرآن خبر داده و مرگ، یک امر طبیعی است و تکلیف شما را عوض نمی کند.

«أَعْلَنَ بِهَا»: این مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرده است،

[صفحه ۲۵۳]

«كِتَابُ اللَّهِ حَيْلٌ ثَنَاؤُهُ» کتاب خدا- حَيْلٌ ثَنَاؤُهُ- (قرآن) «فِي أَفْنِيَتِكُمْ»: در اطراف خانه هایتان؛ «افنيه» جمع فناء است و به معنای جلوی خانه می باشد، یعنی قرآن آن را جلوی چشم شما اعلان نموده است.

این جمله ی حضرت، شاید کنایه از این باشد که شما گروه مهاجر و انصار که در ظاهر قرآن می خواندید و صدای قرآن از اطراف خانه هایتان بلند بود، مگر خدا در همین قرآن نفرموده: «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟» [۱۸۸]: «آیا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، شما مردم به همان حال سابق باز خواهید گشت؟»؛ حال چگونه است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شما به یکباره عوض شده اید و سفارشهای قرآن را زیر پا گذاشته اید؟!

شاید این کلام گوشه ای هم به عمر داشته باشد؛ نقل کرده اند وقتی او شنید پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، عصبانی شد و گفت: مگر پیامبر صلی الله علیه و آله می میرد؟! به او گفتند: قرآن خبر از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله داده، آن وقت تو می گویی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی میرد؟! [۱۸۹].

[صفحه ۲۵۴]

عمر گاهی برای اینکه خودش را مقدس جلوه بدهد، دست به چنین کارهایی می زده است؛ نمونه ی دیگری هم نقل کرده اند و آن اینکه عمر ممنوع کرده بود، مردم اسم بچه هایشان را «محمّد» بگذارند و می گفت اگر اسم هر بچه را در هر آبادی «محمّد» بگذارند، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بی احترامی خواهد شد!!

(فِي مَمْسَاكِمِ وَمَصْبِحِكُمْ)

(در شبانگاهتان و

«مصبح» و «مّمساء» هر دو یا معنای مصدری دارند و یا اسم مکان و به معنای «صبحگاه» و «شبانگاه» می باشند؛ یعنی: قرآن را شما صبح و شب می خواندید و از مضامین آن اطلاع داشتید.

(هُتَافًا وَ صُرَاخًا، وَ تِلَاوَةً وَ أَلْحَانًا)

(با صدای بلند و با ناله و فریاد، و با تلاوت (معمولی) و با نغمه ها.)

یعنی یک عده از شما با صدای بلند قرآن را تلاوت می کردند و عده ی دیگر با ناله و همراه با فریاد، و عده ای دیگر به صورت معمولی و عده ای نیز با صوت و ألحان قرآن را می خواندند.

«ألحان» به فتح همزه، جمع لحن است و به معنای صوت نیکو می باشد؛ ولی اگر «إلحان» به کسر همزه باشد، به معنی «إفهام» خواهد بود؛ یعنی بعضی از شما در عین حالی که قرآن را می خواندند، مطالب آن را هم تفسیر کرده و توضیح می دادند و به دیگران می فهماندند؛

[صفحه ۲۵۵]

خلاصه صوت قرآن در گوش همه ی شما طنین انداز بود و شما می دانستید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از دنیا خواهد رفت و این یک پدیده ی تازه ای نبوده است؛ در عین حالی که مصیبت رحلت آن حضرت، بزرگ است، اما مسأله ی تازه ای نیست و قرآن قبلاً از وقوع این حادثه خبر داده است و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تکلیف و وظیفه ی شما را عوض نمی کند.

پیامبران و سنت الهی مرگ

(و لقبله ما حلّ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ؟)

(و قبل از این چه گذشته است بر پیامبران خدا و رسولانش؟)

قبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پیامبران و فرستادگان دیگر خدا

چه سرنوشتی داشتند؟ مگر نه این بود که همه ی آنان قبض روح شدند؟ پس مرگ، یک مسأله ی تازه ای نیست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مانند همه ی پیامبران و همه ی انسانها، باید روزی این دنیا را وداع می کرد.

(حُكْمُ فَصْلٍ وَ قَضَاءٍ حَتْمٍ)

(و این مرگ)، حکم قطعی و قضا محتوم الهی است.)

«مرگ» حکم و قضا حتمی خداوند است و همه ی انسانها محکوم به مرگ هستند؛ قرآن کریم با صراحت می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ

[صفحه ۲۵۶]

ذَائِقَةُ الْمَوْتِ [۱۹۰]) یعنی: «همه ی جانداران طعم و مزه ی مرگ را خواهند چشید، و پیامبران اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

حضرت در ادامه، به آیه ی شریفه ی قرآن که دلالت بر رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد اشاره کرده و می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ؟ [۱۹۱]).

(و نیست محمد صلی الله علیه و آله مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشتند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته ی خود بازمی گردید؟)

در حقیقت خدا در قرآن پیش بینی کرده که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، بیشتر مردم به گذشته ی خودشان - یعنی به آداب و رسوم دوران جاهلیت - بازمی گردند؛ در بعضی روایات ما آمده است: (إِذَا تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً (او أربعة)) یعنی: بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم، همه به گذشته ی خوشان بازگشتند مگر سه یا چهار نفر - در بعضی روایات سه نفر ذکر شده و در بعضی

دیگر چهار نفر بیان شد است؛ همچنین در روایات شیعه و سنی - از جمله در کتاب صحیح بخاری - آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت مشاهد می کنند که اصحابشان را به طرف شمال (جهنم) می برند، دست به دعا برداشته و می فرمایند: (یا رَبُّ اَصْحَابِی): خدایا! اصحاب من را نجات بده، خدا می فرماید:

[صفحه ۲۵۷]

(اِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اَحَدَثُوا بَعْدَكَ): نمی دانی اینها بعد از تو چه کردند! بعد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: (و كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ، فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ اَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ [۱۹۲]): من تا در میان آنان بودم، بر آنان گواه بودم؛ پس زمانی که تو جان مرا گرفتی، تو خود بر آنان مراقب و نگهبان بودی.

این حدیث هم در «صحیح بخاری» [۱۹۳] آمده است و هم «سنن ترمذی» [۱۹۴] آن را نقل کرده است و دلالت دارد بر این که عده ی زیادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از رحلت آن حضرت، عوض شدند و از راه و شیوه ی پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشتند؛ با این حال تعجب می کنم که چرا اهل سنت این همه روی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانور می دهند و می گویند قول آنها حجت است! در همین صحیح بخاری و سنن ترمذی که از کتابهای معتبر خودشان است، روایتی نقل شده که صراحت دارد بر اینکه عده ی زیادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت تغییر کردند و به جهنم خواهند رفت؛ حالا چگونه اهل سنت، قول آنها را حجت می دانند

و همانند قول پیامبر صلی الله علیه و آله مورد استناد قرار می دهند؟

حال هر کس عقبگرد کرد و به دوران جاهلیت برگشت، خیال نکند به خدا ضرری رسانده است، بلکه به خودش ضرر زده است؛ لذا حضرت در ادامه ی بیان آیه ی شریفه می فرمایند:

[صفحه ۲۵۸]

(وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا)

(و هر کس به دو پاشنه ی پایش برگردد (یعنی به عقب برگردد)، هیچ ضرری به خدا نمی رساند.)

(وَ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ [۱۹۵]).

(و به زودی خداوند شکر گزاران را پاداش می دهد.)

در آیه ای که حضرت زهرا علیها السلام به آن تمسک نموده اند، هم به آنهایی که نعمتهای خدا را ناسپاسی کرده اند اشاره می کند، و هم به افراد شاکر؛ در مورد دسته ی اول فرموده: کسانی که بعد از روبرو شدن با نعمت اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (که در حقیقت، رحمه للعالمین بود) به عقب برگشته و ارزشهای اسلامی را زیر پا نهاده اند، بدانند که تنها به خود ضرر زده اند، و هرگز به خداوند ضرری نمی زنند. و در مورد شاکرین که تحت تأثیر جوسازیها قرار نگرفتند، و در هر حال از حق و عدالت دفاع نمودند فرموده: به زودی جزای نیک را خواهند دید.

شکوه ی حضرت زهرا از انصار

(إِيهًا بَنِي قَيْلَةَ!)

(دور است از شما ای فرزندان «قيله»!)

[صفحه ۲۵۹]

«إِيهًا» اسم فعل است [۱۹۶]، یعنی «هیئات»، و این کلمه به معنای دور بودن و بعید بودن یک امری استعمال می شود؛ «قيله» نیز نام زنی بوده که نسل طایفه ی «اوس» و «خزرج» به او می رسید؛ مخاطب حضرت در حقیقت «انصار» هستند، و انصار همان طایفه ی

اوس و خزرج بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و آن حضرت را به مدینه- یثرب آن زمان- دعوت نمودند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت به مدینه، اولین حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دادند.

«إِيهًا بَنِي قَيْلِه»: یعنی خیلی دور است از شما ای پسران قیله!

(أَأَهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي؟)

(آیا من خرد شوم و مظلوم واقع شوم از ناحیه ارث پدرم؟)

یعنی آیا باید شرایطی پیش آید که در حکومت اسلامی به دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این همه ظلم بشود و کسی نتواند از او دفاع نماید؟

(وَ أَنْتُمْ بِمَرْءِي مَنِي وَ مَسْمَعِي وَ مُتَدِي وَ مَجْمَعِي)

(در حالی که شما در جلوی دیدگان من هستید و صدایتان را می شنوم و در یک اجتماع قرار داریم؟!)

«متدی» اسم مکان است، از باب «انتدی»، و به معنای محل

[صفحه ۲۶۰]

جمع و اجتماع می باشد؛ «دارالندوه» هم که می گویند، یعنی محل اجتماع.

خلاصه حضرت می فرمایند: شما در جلوی من هستید، من شما را می بینم و صدایتان را می شنوم و در یک اجتماع قرار داریم؛ شما می بینید که به ظلم می شود و حق من پایمال می گردد، آن وقت من شما را دعوت می کنم، ولی شما گوش نمی دهید! یعنی شما با آن سابقه ای که با ما داشتید و همه در یک صف بودیم، حالا باید اوضاع سیاسی شما را آن قدر عوض کند که نتوانید یا نخواهید از حق مشروع من دفاع کنید؟!)

(تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ وَ تَشْمَلُكُمُ الْخَبْرَةُ)

(زیر پوشش دعوت من قرار می گیرید و از خبرها مطلع هستید.)

یعنی

همه ی شما خبر دارید و می دانید که چه ظلمهایی به ما شده و چه حرمت شکنی هایی صورت گرفته است و فردا در پیشگاه عدل خداوند و تاریخ نمی توانید بگویید ما از ظلمهایی که به دختر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وارد شد بی خبر بودیم.

(وَ أَنْتُمْ ذُوو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالْأُدَاةِ وَالْقُوَّةِ)

(و در حالی که شما دارای عده و عُدّه و ابزار و نیرو هستید.)

«عُدّه» یعنی عدد و جمعیت، و «عُدّه» به چیزی که وسیله ی نیروی انسان باشد می گویند، مانند نفوذ کلمه و اعتبار اجتماعی،

[صفحه ۲۶۱]

«أداة» هم به معنای ابزار و وسایل است و «قوه» نیز به معنای نیرو می باشد؛ یعنی شما هم عددتان زیاد است و هم شمشیر و ابزار و نیرو دارید، و با اینکه می بینید به دختر پیامبرتان ظلم می شود، نظاره گر هستید و سکوت می کنید.

(وَ عِنْدَكُمْ السَّلَاحُ وَالْجُنَّةُ)

(و در حالی که) نزد شما سلاح و سپر می باشد.)

«جَنّه» یعنی سپر؛ مقصود این است که شما از نظر سلاح و دفاع مجهّز هستید، چرا از قدرت حکومت می ترسید؟

(تُؤَافِيكُمُ الدَّعْوَةَ، فَلَا تُجِيبُونَ)

(پشت سر هم دعوت به طرف شما می آید، اما اجابت نمی کنید!)

از این جمله معلوم می شود که مولا علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام، خیلی مردم را دعوت کرده بودند، ولی آنان گوش ندادند و لبیک نگفتند؛ بنابراین عذری پیش خداوند ندارند، زیرا از مظلومیت اهل بیت علیهم السلام مطلع شده بودند، ولی به دلیل ترس یا امید مقام و نفع مادی ساکت شدند.

(وَ تَأْتِيكُمُ الصَّرْحَةُ، فَلَا تُعِيثُونَ)

(و صدای فریاد و استغاثه به شما می رسد، ولی جوابی نمی دهید!)

مقصود از صدای فریاد، خطبه ها و

استمدادهای امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام است.

[صفحه ۲۶۲]

سوابق مبارزاتی انصار

(وَ أَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفَاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلَاحِ)

(با اینکه شما به جنگاوری و به خیر و صلاح معروف هستید.)

«کفاح» به بدون سپر با دشمن در جنگ گفته می شود؛ اشاره است به شجاعت آنان، یعنی شما که اهل ترس نبودید، پس چه شده است که اکنون می ترسید؟

(وَ النُّخْبَةَ الَّتِي أُنتُخِبْتُ)

((و با اینکه) شما نخبه هایی هستید که از بین مردم انتخاب شده اید.)

یعنی شما افرادی عادی نبودید، بلکه افراد باشخصیتی بودید؛ در حقیقت برگزیدگان مردم به حساب می آمدید.

(وَ الْخَيْرَةَ الَّتِي أُخْتِیرَتْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ)

((و با اینکه) شما آن مردان خیری هستید که برای ما اهل بیت اختیار شده اید.)

یعنی شما در بین توده ی مردم امتیازاتی داشتید و حامی ما اهل بیت بودید، حامی پیغمبر صلی الله علیه و آله بودید، مدافع ما بودید، حالا یک دفعه همه تان عوض شدید و به ما پشت کردید.

(قَاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ)

(شما با سران عرب (از مشرکین) جنگیدید و سختیها و رنجها را تحمل کردید.)

یعنی شما در خدمت به اسلام سابقه ی طولانی دارید، و در صحنه های خطرناکی حاضر بوده اید؛ با سران عرب جنگیدید و سختیها و مصائب را تحمل کردید.

[صفحه ۲۶۳]

(نَاطَخْتُمُ الْأُمَمَ وَ كَافَحْتُمُ الْبُهَمَ)

(شما به مبارزه ی ملتها (ی مشرک) و قتال و جهاد با شجاعان بی منطق می رفتید.)

«ناطق» به معنای شاخ زدن است و کنایه از مبارزه می باشد؛ «بُهَم» نیز جمع «بُهَمَه» است، یعنی آدم شجاع و بی منطقی که شجاعتش ظاهر نیست و یکمرتبه ظاهر می شود.

مقصود حضرت این است که شما

اهل مبارزه با طغیان و فساد و انحرافها بودید، آدمهای بی تفاوت و بی اعتناء به اوضاع ملتها نبودید، احساس وظیفه می کردید و به استقبال خطرهای می رفتید؛ پس چرا امروز در مقابل فساد و انحراف دستگاه حاکمیت که به نام اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، این همه ظلم روا می دارد، و مسیر امامت را منحرف می نماید، ساکت و تماشاگر شده اید، و حتی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که شما را به عدالت و حق و دفاع از مظلوم و احیا ارزشهای اسلامی دعوت می کند، هم صدا نمی شوید و آنان را یاری نمی کنید؟

(لَا تَبْرُحْ أَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ)

(همواره ما- پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام- (هرگاه) امر می کردیم، شما اطاعت می کردید.)

«لانبرح» یعنی زایل نشدیم ما، «أو تبرحون»: و زایل نشدید شما، «نأمرکم فتأتمرون»: که ما به شما امر می کردیم و شما هم دائماً اطاعت می کردید؛ شما که اینگونه بودید و همه چیزتان را فدای

[صفحه ۲۶۴]

اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می کردید و همواره مدافع و مطیع ما اهل بیت بودید، حالا چگونه حاضر هستید این قدر به ما ظلم و ستم روا دارند و شما ساکت باشید و هر چه شما را به یاری خود دعوت کنیم، هیچ پاسخی ندهید!

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

[صفحه ۲۶۵]

درس ۰۹

اشاره

عناوین:

نقش اهل بیت علیهم السلام در پیروزی اسلام

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

پایان کار پیمان شکنان و محافظه کاران

راحت طلبی و دنیا دوستی، انگیزه ی سکوت

بازگشت به جاهلیت

بیان سوز دل و اتما حجت

ترسیم پایان

حتى إذا دارت بنا رحى الإسلام، و در حلب الأيام، و خضعت ثغره (نعره) الشرك، و سكنت فوره الإفك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوه الهرج، و استوسق نظام الدين، فأنى حرتم بعد البيان؟ و أسررتم بعد الإعلان؟ و نكصتم بعد الإقدام؟ و أشركتم بعد الإيمان؟ يؤسا لقوم نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم، و هموا بإخراج الرسول، و هم بدءوكم أول مره، أتخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن كنتم مؤمنين.

الـ و قد أرى أن قد أخلدتم إلى الخفض و أبعدتم من هو أحق بالبسط والقبض و أقواهم عليه، و خلوتم بالدعه، و نجوتم بالضيق من السعه (و نجوتم من الضيق بالسعه)، فمجتتم ما وعيتم، و دسعتم الذى تسوغتم، فإن تكفروا أنتم و من فى الأرض جميعا فإن الله لغنى حميد.

ألا و قد قلت ما قلت هذا على معرفه منى بالخذله (الجدله) التى خامرتكم والغدره التى استشعرتها قلوبكم؛ ولكنها فيضه النفس، و نفثه الغيظ، و خور القناه و بثه الصدر، و تقدمه الحجه؛ فدونكموها فاحتقبوها دبره الظهر، نعبه الخف، باقيه العار، موسومه بغضب الله (الجبار)، و شنار الأبد، موصوله بنار الله الموقده التى تطلع على الأفئده؛ فبعين الله ما تفعلون؟ و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون، و أنا ابنه نذير لكم بين يدي عذاب شديد، فاعملوا إنا عاملون، و انتظروا إنا منتظرون.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

در جلسه ی گذشته گفتیم که حضرت زهرا علیها السلام خطاب به انصار فرمودند: شما با سران مشرک عرب به جنگ پرداختید و چه زحمتها و رنجها که متحمل شدید و شما کسانی

بودید که با امتهای غیر مسلمان به ستیز پرداختید و با آدمهای شجاع قلدری که اهل منطق نبودند به مقابله برخاستید، همواره و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت به شما دستور می دادیم، شما اطاعت می کردید و مدافع حریم ما بودید؛ حال چگونه شما یکباره عوض شده اید و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله این همه ظلم و ستم به ما می شود و حق ما را غصب می کنند، ولی شما هیچ نمی گوئید و هر چه ما شما را می خوانیم، پاسخی نمی دهید و ساکت نشسته اید و تنها نظاره گر حوادث هستید!!

حضرت در ادامه می فرمایند:

[صفحه ۲۷۰]

نقش اهل بیت در پیروزی اسلام

(حتی إذا دارت بنا رَحَى الإسلام)

((شما فرمانبردار پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت بودید) تا آنجا که به سبب ما، سنگ آسیای اسلام به گردش درآمد.)

یعنی اسلام قوت پیدا کرد و به حرکت درآمد؛ و این پیروزیها به سبب فداکاریهای پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام و تمامی مسلمانان به دست آمده است.

(۱) (وَدَّرَ حَلْبُ الْأَيَّامِ)

(و برکات روزگار، همچون شیر، جریان و کثرت پیدا کرد.)

یعنی خیر و برکت در اسلام پیدا شد؛ وقتی گوسفند و گاو و یا شتر شیر بدهند، طبیعتاً برکت و خیری به دنبال دارد؛ حضرت زهرا علیها السلام در این کلام پیشرفتها و پیروزیهای اسلام را به سرازیر شدن شیر پستان تشبیه نموده اند؛ یعنی به سبب زحمتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان و اطاعت و فرمانبرداری آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت

عليهم السلام روزگار، روزگار خیر و برکت شد و اسلام قوت پیدا کرد، و شرک و کفر و نفاق و آداب جاهلیت از جامعه محو شد.

(۲) (وَ خَضَعْتَ نَعْرَهُ نَعْرَهُ) (الشُرک)

(و بینی شرک به خاک مالیده شد (یا سینه ی شرک به زمین آمد).)

این کلام حضرت به دو صورت نقل شده است:

بعضی نسخه ها «نعره» گفته اند که به معنای بینی می باشد و

[صفحه ۲۷۱]

منظور کبر و تکبر و باد توی بینی انداختن است؛ آن وقت جمله ی «دو خضعت نعره الشُرک»، یعنی: خاضع شد بینی شرک، بینی مشرکان به خاک مالیده شد و آنها در مقابل اسلام خاضع شدند.

امّا بعضی نسخه های دیگر «نعره» نقل کرده اند که به معنای «زیر گلو یا سینه» می باشد؛ وقتی می خواستند یک نفر را در مبارزه شکست بدهند، سینه اش را به خاک می آوردند- مثل همین کشتی گیران که برای پیروزی، پشت حریف را به خاک می آورند- و به این ترتیب طرف مقابل شکست خورده و تسلیم می شد.

در اینجا هم جمله ی «و خضعت نعره الشُرک»، یعنی: سینه ی شرک به زمین آمد و خاضع شد و مشرکان در برابر اسلام، شکست خورده و تسلیم شدند؛ و هر یک از دو معنا که باشد، کنایه از سقوط شرک و مظاهر آن در جامعه است.

(۳) (و سکنت فَوْرَهُ الْإِيفَك)

(و فوران و طغیان دروغ (فریب دادن مردم) ساکن شد).

«فوره» به معنای اشتعال و فوران است؛ یعنی فوران دروغ و ناحقّی ساکن شد، دیگر ابوجهل ها و ابوسفیان ها نمی توانستند در مقابل اسلام، قد علم کنند و از جهالت مردم سوءاستفاده نموده و بر آنان حکومت داشته باشند.

(۴)

(و خَمَدَتْ نيرانُ الكفر)

(و آتشیهای کفر خاموش شد.)

«نیران» جمع «نار» و به معنای آتش است، «خمود» یعنی

[صفحه ۲۷۲]

نابودی شعله های آتش؛ یعنی همبستگی و اتحاد شما مسلمانان و اطاعت شما از پیامبر صلی الله علیه و آله و ما اهل بیت، موجب شد که مشرکان در مقابل اسلام تسلیم شوند و آتش کفر و فوران دروغ و فریب، خاموش و ساکن شود.

(۵) (وَ هَدَأَتْ دَعْوَةَ الْهَرَجِ)

(و موج فتنه و طغیان (تا حدودی) آرام گرفت.)

یعنی در اثر فداکاریهای شما و اطاعتتان از پیامبر صلی الله علیه و آله، آنهایی که به هرج و مرج و شورش و فتنه دعوت می کردند- و به قول امروزیها طرفداران آنارشیزم- ساکت شدند و قدرت سران فتنه و آشوب گرفته شد، و مردم راه حق و عدالت را پیدا کردند.

(۶) (وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ)

(و نظام و حکومت دین، هماهنگ و برقرار شد.)

«استیساق [۱۹۷]» به معنای متصل و منظم شدن است؛ یعنی بعد از آن همه جنگها و فعالیتها، بالاخره نظام دینی شکل گرفت و حکومت اسلامی برقرار گردید و اسلام، قدرت و شوکت پیدا کرد.

[صفحه ۲۷۳]

مظاهر ارتجاع پس از انقلاب

(۱) (فَأَنَّى حُرَّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ؟)

(پس شما بعد از این بیانات از چه چیز متحیر شدید (یا چرا از حق برگشتید)؟)

اینجا، در بعضی نسخه ها «جُرتم» آمده است، به این معنا که چرا شما بعد از آنکه حق روشن شد، این همه ظلم می کنید؛ ولی این معنا خلاف ظاهر است و بهتر همان نقل «حُرَّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ» می باشد؛ «حُرتم» از ماده ی «حار» است، «حور» یعنی تحیر؛

«حاریحور» و «حار یحار» به یک معناست.

یعنی بعد از این بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن درباره ی امامت و رهبری و شرایط آن، چه طور شما حالت تحیّر پیدا کرده اید؟ کانه اینها بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یک نوع حالت تحیّر داشتند، و از همین تحیّر آنها، دار و دسته ی عمر و ابوبکر سوءاستفاده نمودند. «فَأَنى حُرْتُمْ»: چرا شما حالت تحیّر پیدا کرده اید، «بَعْدَ الْبَيَانِ»: بعد از روشن شدن حقیقت؛ با آن همه بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرآن، دیگر جای تحیّر نیست و نباید برای حق و حقیقت متحیّر باشید.

البته «حور» به معنای «رجوع» هم آمده است، در این صورت معنای جمله این است که: چرا شما از حق برگشتید، بعد از آنکه حقیقت برایتان روشن و بیان شده بود؟

(۲) (وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ؟)

(و چرا پنهان می کنید پس از علنی کردن؟)

[صفحه ۲۷۴]

این جمله، چون به جمله ی سابق عطف شده، کلمه ی «أَنى» سر این هم می آید. یعنی بعد از آنکه علناً از حق حمایت کردید و در غدیر خم از علی علیه السلام حمایت کرده و علناً با او بیعت نمودید، چگونه است که الآن آشکارا از حق حمایت نمی کنید؟

«وَ أَسْرَرْتُمْ»: یعنی چرا برای بیان حق به سرّی گویی و مخفی کاری افتاده اید «بَعْدَ الْإِعْلَانِ»: بعد از آنکه جلوتر، به طور علنی از حق حمایت می کردید؟

(۳) (وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ؟)

(و چرا عقب گرد کردید، بعد از آنکه اقدام (به سوی حق) نمودید؟)

«نکص و نکوص» برگشت به عقب است؛ یعنی شما که اهل فهم و تشخیص

و فعالیت و قیام بودید، چگونه حالا عقب رفته اید و ساکت و تماشاگر صحنه شده و از حق دفاع نمی کنید؟ فکر می کنید امروز در برابر این همه کجیها و انحرافها وظیفه ای ندارید؟

(۴) (وَ أَشْرَكْتُمْ بَعْدَ الْإِيمَانِ؟)

(و چگونه بعد از ایمان آوردن مشرک شدید؟)

همین که حق را بدانید و از آن دفاع نکنید، این خود یک نوع شرک است، شرک منحصر به شریک قرار دادن در ذات و صفات حق تعالی نیست، بلکه اطاعت از کسی که خداوند اجازه نداد یا نهی از آن نموده هم نوعی شرک است؛ زیرا «اطاعت» نوعی پرستش است، و پرستش باید فقط از خدا و برای خدا باشد؛ اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و

[صفحه ۲۷۵]

امام علیه السلام هم به اطاعت از خدا برمی گردد؛ زیرا خداوند، اطاعت آنان را واجب نموده است.

حضرت به مردم حاضر در مسجد می فرماید: شما که ایمان خالص داشتید، چرا حالا برخلاف عقیده تان با حکومت باطل سازگاری دارید و شرک می ورزید؟.

حضرت در ادامه به آیات قرآن کریم تمسک کرده و می فرمایند:

پایان کار پیمان شکنان و محافظه کاران

(بُؤْسًا لِقَوْمٍ نَكْتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ)

(بدبختی و فقر باد بر قومی که قسمهایشان را شکستند، بعد از آنکه عهد و پیمان بسته بودند (تا از اسلام دفاع کنند).)

(و هُمُومًا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَّءُواكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ)

(و تصمیم گرفتند پیامبر را از بین مردم مدینه دور نمایند؛ و اینان، توطئه را علیه شما آغاز کردند.)

این جمله، دنباله ی آیه ی سوره ی توبه است که درباره ی پیمان شکنی یهود مدینه، نازل شده است، و از تطبیق این آیه با پیمان شکنی دار و

دسته ی «سقیفه»، معلوم می شود که به نظر حضرت زهرا علیهاالسلام خیانت اینها کمتر از خیانت یهود اهل مدینه نبوده است.

(أَتَخَشَوْنَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ)

(آیا از آنان می ترسید؟ در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بترسید، اگر ایمان داشته باشید.)

[صفحه ۲۷۶]

یعنی آیا شما از این چند نفر که در سقیفه جمع شدند و با جوسازی خلیفه درست کردند، می ترسید؟ پس اگر ایمان به خدا داشته باشید، همانا خدا سزاوارتر است که از او بترسید.

خلاصه اینها، از آنجا که آدمهای محافظه کاری بودند، با حکومت وقت به حسب ظاهر هماهنگ شدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام و از حق دفاع نکردند و حضرت در اینجا ضمن اینکه آنها را مؤاخذه و توبیخ می کنند، از ایشان گله مند نیز هستند؛ و در ادامه می فرمایند که شما می خواهید نان بخورید و زندگی کنید و حاضر نیستید برای دفاع از حقیقت، آسایش خود را به خطر اندازید.

زمانی بود که رقابت میان حزب دموکرات و حزب توده شدید بود، به کسی گفتند: تو دموکرات هستی یا توده؟ گفت: من عیال وار هستم! حالا آن مردم هم با این مسائل کاری نداشتند و برایشان مهم نبود که حضرت علی علیه السلام حاکم باشد یا ابوبکر یا دیگری، می خواستند زندگی خودشان را بکنند و آسایش خود را به خطر نیندازند و لذا هر حکومتی که می آمد با آن می ساختند.

راحت طلبی و دنیاپرستی، انگیزه ی سکوت

(أَلَا وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ)

(همانا من می بینم که شما پناه آورده اید به رفاه و خوشگذرانی!)

«خفض» به معنای راحتی و آسایش است؛ یعنی دیگر شما حال قیام و

باشید و زندگی راحت بکنید.

شاید کلمه ی «أَخْلَدْتُمْ» برای فهماندن این باشد که شما پیوسته، ملازم و دلبسته به دنیا و مقام و زندگی شده اید، و قهراً حالت فداکاری و ایثار که در گذشته داشتید از بین رفته است.

(وَأَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسِطِ وَالْقَبْضِ وَأَقْوِيَهُمْ عَلَيْهِ)

(و دور کردید از صحنه ی خلافت، کسی را که سزاوار به بسط و قبض کشور اسلامی و قویتر از دیگران بود.)

حضرت امیر علیه السلام با آن سابقه ای که در اسلام داشت، به حکومت و خلافت اسلامی سزاوارتر بود؛ ولی شما او را کنار زدید و کسانی را که شایستگی نداشتند، روی کار آوردید!

البته کلمه ی «حق» در اینجا، بدان معنا نیست که دیگران هم نسبت به خلافت سزاوار بودند و حق داشتند، ولی علی علیه السلام سزاوارتر بود؛ گرچه «حق» افعال تفضیل است، ولی در اینجا این معنا را نمی رساند؛ بلکه این جمله نظیر آیه ی شریفه ی قرآن است که می فرماید: (أَذْلِكُ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ) [۱۹۸] یعنی: «این «دلبستگی به دنیا» بهتر است یا بهشت جاویدان؟»؛ این آیه نمی خواهد بفرماید که دلبستگی به دنیای پست خوب است، ولی بهشت بهتر می باشد، بلکه منظور آیه این است که فقط بهشت خیر است و هرچه خوبی و کمال هست در

بهشت است؛ و ما خودمان هم در اصطلاح می گوئیم که مثلاً: «اگر آدم شکست بخورد بهتر است یا اینکه از اول حواسش را جمع کند؟»؛ این بدان معنا نیست که اگر آدم شکست بخورد خوب است، ولی اگر

حواسش را جمع کند بهتر است.

در اینجا نیز که حضرت می فرمایند: «علی علیه السلام به خلافت و قبض و بسط کشور اسلامی سزاوارتر بود»، به این معنا نیست که آن کسانی که آمدند و خلافت را غصب کردند سزاوار بودند؛ بلکه این جمله، از قبیل: (أَذْلَكَ خَيْرٌ أَمَ جَنَّةِ الْخُلْدِ) می باشد.

(وَ خَلَوْتُمْ بِالْدَّعَةِ)

(و شما خلوت کردید با سکون و آرامش و خوشگذرانی!)

«دعه» به معنای سکون و خوشگذرانی است در مقابل سختی و ناراحتی و جنگ؛ از این دو جمله به خوبی فهمیده می شود که زمینه ی اصلی غصب خلافت و رهبری، بی تفاوتی مردم و راحت طلبی آنها بود؛ اگر مردم در مقابل آرمانهای اسلام بی تفاوت نشده بودند، هرگز چند نفر قدرت طلب، نمی توانستند با عوام فریبی و تظاهر به دین و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مسیر امامت را منحرف سازند و زمینه ی تغییر امامت به سلطنت را فراهم نمایند. حضرت زهرا علیها السلام دور نمودن حضرت علیه السلام را از امامت، نتیجه ی راحت طلبی مردم و علاقه ی آنان به آسایش و رفاه دانسته اند.

[صفحه ۲۷۹]

(وَ نَجَوْتُمْ بِالضِّيقِ مِنَ الشَّعَةِ)

(و شما از وسعت و گشایش به تنگنا پناه بردید.)

یعنی شما آنچه را وسعت است، رها کردید و به طرف ضیق و تنگنا رفتید؛ به عبارت دیگر شما حکومت حقه را که برای حق و عدالت، گشایش و وسعت داشت، رها کردید و به طرف حکومت باطل که محل ضیق و تنگناست روی آوردید، و خود را گرفتار هوای نفس چند نفر خودخواه و قدرت طلب نمودید.

البته در عبارت «بحار الانوار» طور دیگری آمده که این صحیحتر است و با

جملات قبلی تناسب بیشتری دارد:

(وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضِّيقِ بِالسَّعَةِ)

(و شما نجات دادید خودتان را از تنگنا و ضیق، به سوی وسعت و آسایش).

یعنی شما اگر می‌خواستید از حق دفاع کنید، در حقیقت خود را درگیر با ابوبکر و عمر می‌کردید و در تنگنا و فشار قرار می‌گرفتید؛ ولی خود را از گرفتاری و سختی دفاع از حق نجات دادید و به «سعه»، یعنی زندگی خوش و راحت طلبی روی آوردید.

(فَمَجَّجْتُمْ مَا وَعَيْتُمْ)

(و آنچه را در درون خود جمع کرده بودید، به هوا پرتاب نمودید).

اینها همه تشبیهاتی است که در کلام حضرت به کار رفته است؛ «مَجَّجَ» به چیزی می‌گویند که انسان پف کرده و از دهانش بیرون می‌ریزد (مثلاً انسان دهانش را پُر از آب کند و به بیرون پرتاب نماید)؛ یعنی شما آن حقیقت ایمانی را که سرمایه‌ی معنوی شما بود و در

[صفحه ۲۸۰]

روحان جای داده بودید، به مجرد تغییر سیاست و پیش آمدن صحنه‌ی آزمایش و امتحان، به معامله گذاشتید و پف کردید و دور انداختید و حق و دین را زیر پا گذاشتید.

بازگشت به جاهلیت

(وَ دَسَعْتُمْ الذی تَسَوَّعْتُمْ)

(و آنچه را که خورده بودید بالا آوردید).

وقتی شتر و حیوانات دیگر چیزی را که خورده‌اند از حلقومشان بالا می‌آورند و داخل دهانشان می‌آورند، این را عرب می‌گوید: «دَسَعَ»؛ «تسوغ» نیز به چیز گوارایی می‌گویند که آن را خورده‌اند.

این تشبیه به این معناست که شما ایمان و حقیقتی را که تحصیل کرده بودید، دفع کردید و آن را از خودتان برگردانید. در حقیقت، آن مقدار که جلو رفته و رشد کرده

بودید، دو مرتبه به عقب برگشتید. «دسعتم»: شما برگردانیدید، «الذی تسوغتم»: آنچه را که با حالت گوارا و خوشی داخل حلق خود کرده بودید، یعنی آن ایمانی که به حالت گوارا و خوشی داشتید، حالا- آن را برگردانید؛ پس در حقیقت این یک صورت از کفر و ارتداد است، چون شما از آن ایمانی که داشتید، بازگشت کردید و به نوعی مرتد شدید؛ همانگونه که در حدیث آمده است: «ارتدّ الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الا ثلاثه (او اربعه)) یعنی: «مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتد شدند، مگر سه نفر (یا چهار نفر)»؛ البته

[صفحه ۲۸۱]

کفر مراتب دارد، همانگونه که ایمان نیز دارای مراتب می باشد؛ لذا حضرت تعبیر به کفر می کنند:

(فَإِنْ تَكْفَرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ [۱۹۹]).

(پس اگر شما و هر آن کسی که بر روی زمین زندگی می کند، کافر شوید (هیچ ضرری به خدا نمی رسد)، و خدا غنی و حمید است.)

«کفر» به معنای «پوشش» است و دارای مراتب مختلف می باشد، یک وقت واقعاً انسان از اسلام خارج می شود و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر می گردد که در این صورت، احکام کافر بر او جاری می شود (که در کتب فقهی به تفصیل بیان شده است)؛ ولی گاهی شخص، تنها بعضی از مراتب ایمان را زیر پا می گذارد، همین را هم می گویند: «کُفْرٌ»، یعنی بعضی از مراتب ایمان او پوشیده شده است؛ پس همانطور که گفتیم، کفر دارای مراتب می باشد و گاهی به مراتب نازله ی آن هم «کفر»

اطلاق می شود. [۲۰۰].

«فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: پس اگر شما و همه ی کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند کافر شوید، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ»: خداوند غنی و حمید است؛ به شما احتیاجی ندارد، یک وقت خیال نکنید به خدا ضرری زده اید، نه، به خودتان ضرر رسانده اید.

[صفحه ۲۸۲]

بیان سوز دل و اتمام حجت

سپس حضرت زهرا علیهاالسلام در ادامه ی کلام خود می فرمایند: این را به شما بگویم که اگر من این خطبه را برای شما خواندم و راجع به فدک و حقوق غصب شده ی خودم و شوهرم، به شما خطاب و عتاب کردم، به خاطر این نبوده است که به شما امید داشته باشم که شما به من و حضرت امیر علیه السلام کمک بکنید؛ نه، ما دیگر شما را شناخته ایم و می دانیم که شما برای دفاع از حق، خود را به خطر نمی اندازید، بلکه می خواهم «سوز دل» خود را ظاهر کنم و در ضمن اتمام حجت کرده باشم؛ این است که می فرمایند:

(أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ هَذَا عَلَى مَعْرِفَةٍ مِّنِّي بِالْخَذَلِ الَّتِي خَا مَرْتُكُمْ)

(آگاه باشید! همانا گفتم آنچه را که در اینجا گفتم، در حالی که شناخت داشتم از شما به این نصرت و یاری نمی کنید و این ترک نصرت، جزو روحتان شده است.)

«خذله» یعنی مخدول کردن و ترک نصرت و یاری؛ کسی را که رها کنند و به او کمک نکنند و به فریادش نرسند، در اصطلاح می گویند: مخدولش کرده اند؛ «مخامر» هم یعنی مخلوط شدن با چیز دیگر.

حضرت می فرماید: من می دانم که شما به کمک ما نمی آید و این جزو روح و مخلوط با

ذاتتان شده است؛ «علی معرفه منی بالخذله»: یعنی با شناختی که من از شما دارم به اینکه یاری نمی کنید، «التي خامرتکم»: و این یاری نکردن با روحتان مخلوط شده

[صفحه ۲۸۳]

است؛ یعنی بی اعتنایی به ارزشها و بی تفاوتی نسبت به مظالم حاکمیت، کانه جز ذات شما شده است و به شما شکل و صورت داده است؛ نه اینکه یک حالت و صفت عارضی باشد که امید به تغییر آن باشد.

(والغدره التي استشعرتها قلوبكم)

(و می دانستم آن ترک وفایی را که شعار قلبهایتان شده.)

«غدر» به معنی ترک است؛ در قرآن کریم هم که می فرماید: (ما لهذا الكتاب لا يُغادر صغیره ولا کبیره إلا أخصیها) [۲۰۱] یعنی: «این (نامه ی عمل) چه نوشته ای است که هیچ چیز کوچک و بزرگی را جا نگذاشته است؟»؛ در این آیه «لایغادر» به معنای «لایترک» آمده است، یعنی هیچ چیز را ترک نکرده و همه را آورده است.

در اینجا نیز «غدره» به معنای ترک کردن می باشد، و در مقابل «وفاء» قرار گرفته است؛ «وفاء» یعنی: «عمل کردن بر طبق عهد و پیمان» و در مقابل «غدر» یعنی: «ترک وفای به عهد و پیمان». حضرت می فرمایند: من معرفت دارم به آن ترک وفا و خیانتی که شعار دلهایتان شده.

«شعار» لباس زیر را می گویند و در مقابل «دثار» است که به لباس رو گفته می شود؛ «شعار» از ماده ی «شعر» (مو) است و به آن لباس زیرین انسان که به مو چسبیده است گفته می شود؛ شعار آن است که در دل انسان باشد، نه اینکه فقط بر زبان جاری شود؛ به عکس

[صفحه ۲۸۴]

بسیاری از شعارهای ما که فقط با زبان گفته می شود و به دنبال آن عملی در کار نیست؛ اگر در زبان «مرگ بر آمریکا» بگوییم، اما در عمل، جنس آمریکایی، اخلاق آمریکایی و روش آمریکایی را داشته باشیم، این «شعار» نیست، بلکه تظاهر است؛ شعار حقیقی، آن چیزی است که از مغز و دل انسان برخیزد و او را به عمل وادارد؛ اصلاً شعار، مقدمه ی عمل کردن است.

در اینجا نیز که حضرت می فرماید: «استشعرتها قلوبکم»: یعنی آن خیانت و ترک وفایی که شعار شما شده و در دلتان جای گرفته است.

خوب، پس من می دانستم که شما اهل کمک کردن و یاری رساندن به ما نیستید، اما اینکه برای شما خطابه ایراد می کنم و شما را مورد عتاب قرار می دهم، به خاطر بیان درد و سوز دل و جوشش نفس است:

(وَلَكِنَّهَا فَيَضُّهُ النَّفْسُ)

(ولکن این سخنان به خاطر جوشش نفس (و سوز دل) است.)

وقتی یک ظرف، پُر از آب شود، شروع می کند به ریختن و سر رفتن و این را در اصطلاح می گویند: «فَيَضُّهُ النَّفْسُ»؛ نفس انسان هم همانند ظرف آب، وقتی پُر شد و شروع به ریختن و سر رفتن کرد، در اصطلاح می گویند: «فَيَضُّهُ النَّفْسُ»، کأنه روح هم سر رفته است؛ حالا حضرت می خواهند بفرمایند که آن قدر درد و سوز در دلم هست که سر

[صفحه ۲۸۵]

می رود و می آیم خطابه می خوانم؛ «وَلَكِنَّهَا فَيَضُّهُ النَّفْسُ»: این حرفها جوشش نفس و سوز دل است.

(وَنَفَثَهُ الْغَيْظُ)

((و این سخنان من از روی) به جوش آمدن و تراوش غیظ و ناراحتی درونی می باشد.))

انسان وقتی

غیظ پیدا کند تا یک مدتی ناراحتیش را مخفی می کند، ولی وقتی بیش از اندازه ناراحت شد، شروع می کند به نفس عمیق کشیدن، فوت کردن و آه کشیدن، این را در اصطلاح «نفث» و «نفخ» گویند؛ البته «نفث» و «نفخ» یک اختلاف جزئی با هم دارند، اگر انسان طوری فوت کند که کمی از آب دهانش هم بیرون آید، به آن «نفث» می گوید، ولی اگر فقط فوت باشد، آن را «نفخ» گویند.

«نفثه الغیظ»: یعنی این سخنان از روی تراوش و به جوش آمدن غیظ و ناراحتی درونی ام می باشد.

(وَوَخَّوْرُ الْقَنَاهِ)

((و به خاطر) گُند شدن و از کار افتادن سر نیزه است.))

اینها همه تشبیهاتی است که حضرت در کلام خود به کار می برند؛ «قناه» یعنی سر نیزه و «خور» یعنی شکستگی، ضعف و کندی، «خور القناه» یعنی گُند شدن و از کار افتادن سر نیزه؛ وقتی سر نیزه گُند شود و دست انسان بسته باشد و نتواند کاری کند، کم کم بی حوصله شده و صبر او تمام می شود؛ حضرت می خواهند بفرمایند

[صفحه ۲۸۶]

بی حوصلگی و بی تابی که از ناحیه ی این همه ظلم و ستم عارض من شده است، موجب گشته که من بیایم و این مطالب را بگویم؛ حضرت زهرا علیهاالسلام درست است که معصوم هستند، اما بالاخره انسان می باشند، همانطور که حضرت زهرا علیهاالسلام گرسنه می شوند و همانگونه که تشنه می شوند، وقتی درد دل حضرت، زیاد شود و این همه کجی و انحراف را ببینند، بالاخره به جوش و خروش می آیند و این جوشش را اینگونه منعکس می کنند.

(وَبَثَّةُ الصَّدْرِ)

((و به خاطر این است که) غصه ی سینه ام

را پراکنده و آشکار کنم.)

یعنی دردهای سینه و دلم را دارم برای شما می گویم؛ «بث» یعنی اینکه انسان ناراحتی درونیش را علنی کند و بیان نماید؛ در قرآن هم آمده: (إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ [۲۰۲]): همانا درد دلم و حزن و اندوهم را به خدا بازگو می کنم.

(وَتَقَدِّمَهُ الْهُجْرَةَ)

(و به خاطر این است که با شما اتمام حجت کرده باشم.)

خلاصه با این سخنان، هم آن دردهای سینه و سوزهای درونی خودم را ظاهر کرده ام و هم با شما اتمام حجت نموده ام، و الا می دانم که از فدک و خلافت خبری نیست و شما افرادی نیستید که به ما کمک کنید.

[صفحه ۲۸۷]

ترسیم پایان توطئه

(فَدُّوْكُمْوهَا)

(پس بگیریید این (فدک) را.)

جلوتر هم حضرت فرموده بودند که این فدک را مانند «شتر جهاز آماده و افسار کرده» بگیریید و بتازانید، آخر قیامتی هم هست؛ اینجا نیز می فرمایند که فدک را بگیریید، مال شما باشد؛ ولی به شما بگویم که آن چنان هم مفت و مجانی برایتان تمام نمی شود؛ در دنیا تاریخ این ماجرا را می نویسد و آبرویتان می رود و در قیامت هم باید جواب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را بدهید.

(فَاَحْتَقِبُوْهَا)

(پس طنابِ بار و جهازِ آن را محکم ببندید.)

«حقب» طنابی است که از زیر شکم شتر، روی بار می بندند تا بار شتر محکم شود؛ «احتقبوها»: یعنی جهاز و بار شتر را ببندید، محکم کاری کنید و طناب هم روی آن ببندید؛ ولی بدانید این شتر، آنطور که فکر می کنید بی عیب و نقص نیست [۲۰۳].

(دَبْرَةَ الظُّهْرِ)

[صفحه]

(پشت این شتر مجروح است.)

یعنی شتر خلافت آن طور هم که شما می خواهید به شما سواری نمی دهد.

(نَقَبَهُ الْخُفُّ)

(پای آن ضعیف و سست است.)

پای شتر را «خَفَّ» می گویند و «نَقَبَ» به معنای سستی است؛ وقتی پای شتر سست و ضعیف باشد، می گویند: «نقبه الخف»، یعنی پای شتر ضعیف است و نمی تواند زیاد راه برود؛ خلاصه این فدک یا خلافت همانند شتر همواری نیست که هیچ عیب و نقصی نداشته باشد و شما بتوانید به راحتی از آن بهره برداری کنید.

(باقیه العار)

(ننگ و عار آن، برایتان باقی می ماند.)

آیندگان می گویند که خلیفه ی مسلمانان، حَقَّ قطعی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و آن را تصاحب نمود. و یا خلافت را غضب کرد.

(موسومهٌ بِغَضَبِ اللَّهِ (الجبار))

(داغ غضب خدا، به این فدک (یا خلافت غضب شده) خورده است.)

«وسم» داغ کردن است، یعنی آثار این عمل زشت شما که نسنجیده و بدون فکر، دور یک عده فرصت طلب را گرفتید و آنها همه چیز را عوض کردند، به این زودی از بین نخواهد رفت؛ همانند داغ

[صفحه ۲۸۹]

کردن است که همیشه باقی می ماند.

(وَسَنَارِ الْأَبَدِ)

((و برای شما) عیب ابدی و ننگ همیشگی به دنبال دارد.)

(موصولهٌ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ)

((و در نهایت این فدک یا خلافت) رساننده است شما را به آتش خدا که روشن است.)

(الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ) [۲۰۴].

(آن آتشی که طلوع می کند بر دلها (و دلها را هم می سوزاند).)

خلاصه این فدک یا خلافت غضب شده، هم در دنیا موجب بی آبرویی شما می شود و هم

در آخرت به خاطر آن گرفتار عذاب خدا خواهید بود و این طور نیست که به همین سادگی برای شما تمام شود.

(فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ)

(پس در حضور خداست آنچه می کنید.)

این کارها را که انجام می دهید، در حضور خداست و خدا شاهد و ناظر آن است؛ یعنی خیال نکنید خداوند از این همه ظلم و

[صفحه ۲۹۰]

ستم که روا داشته اید غافل است و نمی داند؛ بلکه همه ی کارهای شما را می بیند و می داند.

آنگاه حضرت به آیه ی شریفه ی قرآن اشاره کرده و می فرماید:

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ [۲۰۵]).

(و به زودی ستمکاران می فهمند چه عاقبتی خواهند داشت.)

وَ أَنَا ابْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ)

(و من دختر پیامبر شما هستم که برای انذار شما آمده بود.)

(بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ)

(آن پیامبر، انذاردهنده ی شما بود از عذاب شدید خداوند.)

یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود از عذاب شدید، شما را بترساند و من هم دختر همان پیامبر صلی الله علیه و آله هستم؛ پس از خدا بترسید!

(فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ)

(پس هر کاری می خواهید بکنید، ما نیز کار خودمان را می کنیم و شما منتظر (قیامت و داوری خداوند) باشید که ما هم منتظریم.)

این جمله نیز از قرآن گرفته شده [۲۰۶]، و صیغه ی امر در دو جمله ی:

[صفحه ۲۹۱]

«فَاعْمَلُوا» و «وَأَنْتَظِرُوا» در مقام تهدید و اخطار استعمال شده است؛ در حقیقت حضرت می خواهند به مردم آن زمان بفرمایند

که هر چه می خواهید انجام دهید و هر ظلم و ستمی که از دستتان برمی آید بکنید،

اما بدانید که روز قیامت، باید پاسخگوی تمام این اعمالتان باشید و در آنجا خدا به حساب همه رسیدگی می کند.

تا اینجا کلام حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد پیامبر به پایان می رسد و بعد از آن، ابوبکر در پاسخ حضرت، مطالبی را می گوید و دوباره حضرت سخنانی را بیان می دارند که ان شاءالله در جلسه ی آینده به آن می پردازیم.

والسلام علیکم ورحمهالله و برکاته

[صفحه ۲۹۳]

درس ۱۰

اشاره

عناوین:

آنچه گذشت

سخنان متظاهرانه ی ابوبکر

موقعیت عترت از زبان ابوبکر

توجیه عوام فریبانه ی ابوبکر برای مصادره ی فدک

اراده ی مردم یا خواست پنج نفر؟

پاسخ حضرت فاطمه علیهاالسلام به ابوبکر

خیانت سران سقیفه

قرآن و شبهات معاندان

تاکتیک مجدد ابوبکر

[صفحه ۲۹۵]

فأجابها أبو بكر عبد الله بن عثمان، و قال: يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله، لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفاً كريماً، رؤوفاً رحيماً؛ و على الكافرين عذاباً أليماً، و عقاباً عظيماً؛ إن عزونا و جدناه أباك دون النساء، و أبا إلفك دون الأخلاء؛ أثره على كل حميم، و ساعده في كل أمر جسيم؛ لا يوجبكم إلا سعيد و لا يبغضكم إلا شقي بعيد؛ فأنتم عتره رسول الله الطيبون، والخيره المنتجبون، على الخير أدلتنا، و إلى الجنة مسالكننا؛ و أنت يا خيره النساء، و ابنه خير الأنبياء، و صادقته في قولك، سابقه في وفور

عقلك، غير مردوده عن حقتك، و لا مصدوده عن صدقتك؛ والله ما عدوت رأى رسول الله صلى الله عليه وآله، و لاعملت إلا بإذنه، و إن الرائد لا يكذب أهله؛ و إنى أشهد الله و كفى به شهيدا، أنى سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «نحن معاشر الأنبياء لانورث

ذهباً و لا- فضه و لا- داراً و لا- عقاراً و إنما نورث الكتاب والحكمه والعلم والنبوه، و ما كان لنا من طعمه فلولى الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه» و قد جعلنا ما حاولته فى الكراع والسلاح يقاتل بها المسلمون و يجاهدون الكفار، و يجادلون المردده الفجار، و ذلك ياجماع من المسلمين، لم أنفرد به وحدى، و لم أستبد بما كان و لا ندخر دونك، و أنت سيده أمه أبيك، والشجره الطيبه لبنيك، لاندفع مالك من فضلك، و لا- نوضع من فرعك و أصلك، حكمك نافذ فيما ملكت يداى، فهل ترين أن أخالف فى ذلك أباك صلى الله عليه و آله.

[صفحه ٢٩٦]

فقال عليها السلام: سبحان الله، ما كان أبى رسول الله صلى الله عليه و آله عن كتاب الله صادفاً و لا لأحكامه مخالفاً! بل كان يتبع أثره، و يقفو سوره، أفتجمعون إلى الغدر إعتلالاً عليه بالزور والبهتان، و هذا بعد وفاته شبيه بما بغى له من الغوائل فى حياته، هذا كتاب الله حكماً عدلاً، و ناطقاً فصلاً، يقول: (يرثنى و يرث من آل يعقوب [٢٠٧]) (و يقول: (و يرث سليمان داوود [٢٠٨]) (فيبين عز و جل فيما وزع من الأقساط، و شرع من الفرائض والميراث، و أباح من حظ الذكران والإناث، ما أزاح به عله المبطلين، و أزال التظنى والشبهات فى الغابرين؛ كلا بل سولت لكم أنفسكم أمراً، فصبرٌ جميل والله المستعان على ما تصفون.

فقال أبو بكر: صدق الله و صدق رسوله، و صدقت إبنته، أنت معدن الحكمه و موطن الهدى والرحمه، و ركن الدين، و عين الحجه، و لا أبعد صوابك، و لا أنكر خطابك، هؤلاء المسلمون

بینی و بینک، قلدونی ما تقلدت، و باتفاقٍ منهم أخذت ما أخذت، غیر مکابِرٍ و لا مستبد، و لا مستأثر، و هم بذلک شهوؤ.

[صفحه ۲۹۷]

آنچه گذشت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِهٖ نَسْتَعِیْن

در جلسات گذشته خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام را خواندیم و گفتیم حضرت این خطبه را در مسجد ایراد فرموده و به ابوبکر و کسانی که خلافت را غصب و مسیر اسلام و رهبری را منحرف کرده بودند، اعتراض نمودند؛ و به مهاجرین و انصار که در مسجد حضور داشتند خطاب کرده و فرمودند: چگونه شما در مقابل این انحراف و فتنه ی بزرگ ساکت نشسته اید تا اینکه حق از بین رفت و انحراف عظیم در اسلام پایه گذاری شد و شما هیچ اقدامی نکردید!

شما که از شجاعان عرب بودید، شما که جنگها و مبارزات زیادی کرده اید و از اسلام دفاع می نمودید، همیشه از پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و از اهل بیت او حمایت می کردید و فرمانبردار او بودید، حالا کارتان به جایی رسیده که ابوبکر را خلیفه می کنید و او فدک را از ما غصب می کند و

[صفحه ۲۹۸]

همه ی شما ساکت نشسته اید و هیچ اعتراض و اظهار مخالفتی نمی کنید!؟

سپس حضرت در ادامه فرمودند: اکنون هم که این جملات را می گویم، به این دلیل نیست که امید داشته باشم شما به من کمک کرده و حقّ غصب شده ی ما را بازگردانید؛ چرا که شما اهل دنیا شده اید و می خواهید در آسایش و راحتی زندگی کنید و چون طالب مقام و زندگی دنیا هستید و نسبت به ارزشهای اسلام و سفارشهای پیامبر بی تفاوت

شده اید، مجبورید با ابوبکر و حکومت غضب بسازید؛ ولی این خطابه را من از آن رو ایراد کردم که درد دل و سوز قلب خودم را بیان نموده و نیز با شما اتمام حجت کرده باشم.

سخنان متظاهرانه ی ابوبکر

در اینجا ابوبکر در پاسخ حضرت زهرا علیهاالسلام جملاتی را می گوید که ما ناچاریم برای اینکه داستان را به طور کامل نقل کرده باشیم، آنها را هم بخوانیم. نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که در اینجا، ابوبکر به حسب ظاهر خیلی از حضرت زهرا علیهاالسلام تجلیل می کند و با یک سیاست خاصی می خواهد خود را تبرئه نماید و در عین حال جواب حضرت را بدهد، چون می داند که همه حضرت را می شناسند، لذا نمی گوید: تو دروغ می گویی و این حرفها درست نیست؛ بلکه از راه دیگری وارد می شود:

[صفحه ۲۹۹]

(فَأَجَابَهَا أَبُو بَكْرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ وَقَالَ:)

(سپس ابوبکر، عبدالله بن عثمان [۲۰۹] در پاسخ حضرت زهرا علیهاالسلام می گفت):

«يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا، رَوُوفًا رَحِيمًا، وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا، وَعِقَابًا عَظِيمًا»: (ای دختر پیامبر، پدرت نسبت به مؤمنان باعاطفه و کریم و بزرگواری بود، و با آنان رأفت و مهربانی داشت و در مقابل کفار به منزله ی عذاب دردناک و عقاب بزرگی بود.)

ابوبکر می خواست بگوید ای دختر پیامبر، تو هم باید مثل پدرت رؤوف و مهربان باشی و با ما با عاطفه برخورد کنی؛ او می خواست با این کلمات، حضرت زهرا علیهاالسلام را خلع سلاح نماید و جو اجتماع مسجد را به نفع خودش تغییر دهد.

«إِنْ

عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكَ دُونَ النِّسَاءِ»: (اگر بخواهیم نسب او را جستجو کنیم درمی یابیم که او پدر توست نه (پدر) زنهای دیگر.)؛ این جمله اشاره است به کلام حضرت که در ابتدای خطابه فرمود: «اگر نسب پیامبر صلی الله علیه و آله را جستجو کنید می فهمید که او پدر من است نه پدر زنهای دیگر...»؛ اینجا ابوبکر، سخن آن حضرت را تصدیق می کند که آری، ما می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله پدر توست نه پدر زنان دیگر.

«وَ أَخَا الْفِكَ دُونَ الْأَخْلَاءِ»: (و پیامبر برادر شوهر و مونس تو بود، نه (برادر) سایر دوستان)؛ «اخلاء» جمع خلیل است یعنی دوست؛ «الف» هم یعنی انس، کنایه از مونس آن حضرت است که حضرت علی علیه السلام بودند.

[صفحه ۳۰۰]

«آثَرُهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ»: (پیامبر صلی الله علیه و آله شوهر و مونس تو را بر همه ی قوم و خویشها مقدم داشت.)؛ «حمیم» یعنی خویشان نزدیک انسان.

«و سَاعِدَهُ فِي كُلِّ امْرٍ جَسِيمٍ»: (و پیامبر صلی الله علیه و آله با شوهر تو در هر امر بزرگی همراهی می کرد.)

البته احتمال دارد که معنای دو جمله این باشد که: علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را بر هر خویشی مقدم می داشت و در هر امر بزرگی او را مساعدت و یاری می نمود.

موقعیت عترت از زبان ابوبکر

«لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا سَائِعِدٌ وَلَا يَبْغِضُكُمْ إِلَّا شَقِيٌّ»: (دوست نمی دارد شما را مگر کسی که سعادت مند باشد و دشمن ندارد شما را مگر آدم شقاوت مندی که از رحمت خداوند دور باشد.)

ابوبکر اینجا زرنگی و سیاست خود را به کار برده و برخورد ظاهریش با حضرت زهرا علیها السلام

را به صورت محترمانه انجام داده است؛ افراد سیاستمدار همیشه ظاهر امر را رعایت می کنند، ولی از پشت سر ضربه ی خود را می زنند. می گفتند: انگلیسیها وقتی می شنیدند افرادی به آنها فحش می دهند، می خندیدند و حتی گاهی اوقات پول هم می دادند که بعضی روزنامه ها به آنها فحش بدهند، می گفتند خوب، چند تا فحش اینها می دهند و دیگر کاری به ما ندارند، ما نفت را می خواهیم ببریم، بگذار دلشان خوش باشد و چهار تا فحش هم به ما بدهند؛ سیاستمدارها اینگونه هستند.

[صفحه ۳۰۱]

حالا ابوبکر هم خیلی محترمانه با حضرت زهرا علیها السلام برخورد می کند و می خواهد بگوید ما فضیلت و مقام شما و علی علیه السلام را قبول داریم؛ البته ابوبکر نمی توانسته مقام ایشان را انکار کند، و اگر می خواست با تندی جواب حضرت را بدهد، مورد اعتراض واقع می شد و مردم را علیه خودش تحریک می کرد، اما با زرنگی و نرمی با حضرت برخورد کرده و در ضمن حرف خودش را هم می زند. ابوبکر در ادامه می گوید:

«فَأَنْتُمْ عِزَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبُونَ، وَالْخَيْرَةُ الْمُتَّجِبُونَ»: (شما عترت پاک پیامبر خدا و برگزیده ی خدا هستید).

«علی الخیر أدلتنا»: (شما راهنمایان ما بر خوبیها می باشید.)؛ «علی الخیر»، جار و مجرور و متعلق به «ادلتنا» است که بر آن مقدم شده است.

«وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا»: (و شما راهها و وسیله ی ما به سوی بهشت هستید).

«وَ أَنْتِ يَا خَيْرَةَ النِّسَاءِ، وَ ابْنَتَهُ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ، صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكَ»: (و تو ای بهترین زنان و دختر بهترین پیامبران، در سخن خود راست می گویی).

«ابن ابی الحدید» در ذیل این جمله گفته است: از «علی

بن الفارقی» که مدرّس مدرسه غربی در بغداد بود، (و احتمالاً استاد ابن ابی الحدید هم بوده) سؤال شد که راستی اینجا ابوبکر به حضرت زهرا علیهاالسلام می گوید: «تو راست می گویی»؛ اگر آن حضرت راست می گفت، پس باید ابوبکر فدک را به او می داد؛ چون حضرت

[صفحه ۳۰۲]

می فرماید: «فدک از آن من است»؛ آن استاد در جواب گفت: علّت اینکه ابوبکر فدک را به آن حضرت بازنگرداند، این بود که اگر به ایشان می داد، فردا حضرت زهرا علیهاالسلام می آمد و می گفت: پدرم، علی علیه السلام را خلیفه ی مسلمانها قرار داده و در غدیرخیم و جاهای دیگر او را معرفی کرده است؛ ابوبکر اگر چنانچه امروز بخواهد فدک را واگذار کند، فردا هم باید خلافت را به علی علیه السلام بدهد؛ از اول، خواست نامیدشان کند [۲۱۰].

پس در حقیقت، ابوبکر این حرفها را از روی دیپلماسی و زرنگی و سیاست بازی خودش گفته و قصد عملی کردن آنها را نداشته است؛ و متأسفانه باید گفت که این شیوه، معمولاً-مورد عمل سیاستمداران بوده، و چه حقیقتهایی را در طول تاریخ قربانی این قبیل مصلحت تراشیها و سیاست بازیها نموده اند.

ابوبکر در ادامه ی کلام خود خطاب به حضرت می گوید:

«سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عَقْلِكَ»،: (تو- ای فاطمه علیهاالسلام- در عقل و درایت از سابقان می باشی).

«غیر مردوده عن حَقِّكَ»: (نباید از حَقّ منع شوی و حَقّ باید داده شود).

«و لا مَصْدُودَةٌ عَن صِدْقِكَ»: (کسی نباید مانع سخن حقّ شما شود و باید به آن ترتیب اثر داد).

[صفحه ۳۰۳]

سیاست بازان همیشه در مقام حرف و شعار، از آزادی و احقاق حقوق مظلومان

دم می زنند، ولی عمل آنان طور دیگری است؛ ابوبکر نیز طبق همین شیوه از حق حضرت فاطمه علیهاالسلام و آزادی او در گفتن سخن حق، دم زده است [۲۱۱] تا مردم حاضر در مسجد را فریب دهد و عواطف آنان را کنترل نماید، ولی فوراً مسیر سخن خود را عوض می کند و برای توجیه کار خود یک حدیث جعلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و می گوید:

«وَاللَّهِ مَا عَدَوْتُ رَأَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»: (به خدا من

[صفحه ۳۰۴]

از رأی و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز عدول نکردم، و عمل نکردم مگر به اذن و اجازه ی او.)؛ یعنی اگر من فدک را از تو گرفتم، به خاطر این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «ما طایفه ی انبیاء هیچ چیز از خود به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است».

در حالی که این حدیث را ابوبکر و ایادی او جعل کردند و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند. دار و دسته ی ابوبکر اساس کارشان همین بود که کارشان را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهند، زیرا خودشان پایگاهی بین مردم نداشتند و از طرفی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از دنیا رحلت کرده بود و قهراً دروغ اینها تکذیب نمی شد و آنانی هم که با پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط قوی داشتند و سالها با او بوده اند نظیر علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام و اهل بیت آنان

و

خواص صحابه، همگی منزوی و خانه نشین بودند و قدرت تکذیب نسبت های ناروا و اظهار حق را نداشتند؛ در چنین شرایطی بود که نسبت دادنهای دروغ و جعلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع شد و مردم را نیز به این شکل قانع کردند.

ابوبکر در ادامه می گوید:

«و انّ الرّائد لا یکنذب اهلہ»: (همانا جلودار و پیش قراول به اهل خود دروغ نمی گوید.)؛ «رائد» به کسی می گفتند که به عنوان راهنما و پیش قراول لشکر می فرستادند (بلدچی) و او جلوتر می رفت تا جاده را بشناسد و ببیند مثلاً کجا آب است، یا کجا منزل است؛ و این جمله: «و انّ الرائد لا یکنذب اهلہ»، مثلی است معروف که عربها در اینگونه موارد به کار می برند. حالا ابوبکر خودش را پیش قراول می داند، از

[صفحه ۳۰۵]

باب اینکه خودش را خلیفه ی مسلمین می پندارد و لذا می گوید: «من خدمتگزار و پیش قراول شما هستم و هرگز به شما دروغ نمی گویم».

توجیه عوام فریبانه ی ابوبکر برای مصادره ی فدک

«وَ اِنِّیْ اَشْهَدُ اللّٰهَ وَ کَفِّیْ بِهٖ شَهِیْدًا، اَنْتَی سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ یَقُوْلُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نُورِثُ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً وَ لَا دَارًا وَ لَا عَقَارًا، وَ اِنَّمَا نُورِثُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ، وَ مَا کَانَ لَنَا مِنْ طَعْمِهٖ فَلَیَوْلٰی الْاَمْرُ بَعْدَنَا اَنْ یَّحْکُمَ فِیْهِ بِحِکْمِهٖ»: (و من خدا را گواه می گیرم- و شهادت خدا کفایت می کند - که من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما طائفه ی پیامبران، طلا، نقره، خانه و زمینی را برای کسی ارث نمی گذاریم، بلکه تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را ارث می گذاریم و هر آنچه از

ما به جا ماند، از آن ولی امر بعد از ماست و او به هر شکل که صلاح دید عمل می کند.»).

«عقار» یعنی ملک ثابت، و «طعمه» به چیزی می گویند که در زندگی از آن استفاده می کنند. این روایت را ابوبکر و عمر و عدّه ای از ایادی و عمّال آنها جعل کردند تا بدین وسیله بتوانند فدک را از حضرت زهرا علیهاالسلام غصب نمایند و در حقیقت می خواستند توجیهی برای کار خودشان داشته باشند و لذا مستمسک خود را پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که ما در اصول کافی نیز روایاتی داریم که در آنها آمده است: «پیامبران از خود ارثی باقی نمی گذارند و میراثشان، علم است»؛ اما در پاسخ باید گفت که منظور

[صفحه ۳۰۶]

این روایات، این است که پیامبران مال معتنابهی نداشتند، آنان که سرمایه دار نبودند، بلکه علمشان را برای امت باقی می گذاشتند؛ و مراد این روایات این نیست که اگر پیامبری یک چیزی در خانه اش دارد، به اولادش نمی رسد؛ آن روایات می خواهند بگویند آن چیزی که ملت از پیامبران باید انتظار داشته باشد، دانش و حکمت و آثار نبوت می باشد، نه سرمایه و مال و ثروت. و لذا در رابطه با موقعیت اجتماعی پیامبران، باید گفت: پیامبران از طبقه ی زراندوزان و صاحبان ثروت نبوده اند، بلکه از طبقه ی محرومین و فقرا بوده اند، و وارثان پیامبران نیز وارث مال و ثروت و سرمایه نیستند، بلکه وارث همان روحیات و فضایل معنوی آنان می باشند؛ و فدک را هم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود

در اختیار فاطمه ی زهرا علیهاالسلام گذاشتند به همین خاطر بود که این اموال در بیت امامت و ولایت باشد و علاوه بر تأمین زندگی شخصی، در جهت پیشرفت امر آنان به کار گرفته شود و در حقیقت، پیامبر فدک را که متعلق به مقام ولایتشان بود، در اختیار مقام ولایت به حق بعد از خودشان گذاشتند؛ و حضرت زهرا علیهاالسلام بهترین کسی بود که اختیار فدک از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او تفویض و تملیک گردید.

حالا در ادامه، ابوبکر می گوید:

«وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاطَتْهُ فِي الْكِرَاعِ وَالسَّلَاحِ»: (و ما قرار دادیم آنچه را شما (از فدک) قصد دارید، برای تهیه ی سلاح و اسبها.)؛ یعنی اسبهایی که در جنگ از آنها استفاده می کنند؛ خلاصه ابوبکر می گوید: چون من ولی

[صفحه ۳۰۷]

امر هستم و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده تشخیص اینکه اموال من پس از من به چه مصرفی برسد، با نظر ولی امر پس از من است، من هم درآمد فدک را برای تهیه ی سلاح و ادوات لشکر می خواهم تا مسلمانها به وسیله ی آن از اسلام دفاع کنند!

«يُقَاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ وَيَجَادِلُونَ الْمَرَدَّةَ الْفُجَّارَ»: (تا مسلمانها به وسیله ی آن بتوانند جنگ کنند و با کفار به جهاد برخیزند و با متجاوزان و شورشگران برخورد نظامی نمایند.)

«مَرَدَه» جمع «مارد» است، به معنای متمرّد و متجاوز.

در حقیقت ابوبکر برای کار ناصحیح خود یک توجیه عوام پسند بیان کرد که سر و صورت دینی داشته باشد.

اراده ی مردم یا خواست پنج نفر؟

«وَذَلِكَ بِاجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»: (و این کاری را که من کردم (خودسرانه

نبوده است، بلکه) به اجماع مسلمانان عمل نمودم.)

بسا این اجماع هم نظیر اجماعی بوده که محور خلافت ابوبکر است؛ اجماعی که ابوبکر را انتخاب کردند، تنها پنج نفر بودند [۲۱۲]؛.

[صفحه ۳۰۸]

مورخین نوشته اند که پنج نفر در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند، عمر، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد، و سالم [۲۱۳]. این پنج نفر پس از آن راه افتادند و با تبلیغ و تهدید و چماق از بقیه ی مردم بیعت گرفتند و بعد هم گفتند: مردم خلیفه را انتخاب کرده اند! حالا این به نظر ابوبکر، اسمش اجماع است! حالا وقتی از اهل سنت می پرسیم که دلیل بر خلافت ابوبکر چیست، می گویند: «اجماع مسلمین»، می گوئیم: این اجماع که پنج نفر بیشتر نبودند، می گویند: «اقل جمع سه تاست، سه نفر هم که باشند کافی است و آن اجماع است!!».

«لَمْ أَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ الرَّأْيُ عِنْدِي»: (من به تنهایی این کار را نکرده ام و مستبدانه به رأی خود عمل ننموده ام.)

آنگاه ابوبکر با زرنگی خاصی می گوید:

«و هَذِهِ حَالِي وَ مَالِي، هِيَ لَكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ»: (این است موجودی و مال من که پیشکش شما و در اختیار شما باشد)!!!

«لَا تَزُورِي عُنُقِي وَ لَا تَدْخُرِي دُونَكَ»: (من این مال ناچیزم را از شما دور نمی کنم و نمی خواهم مالم را بدون شما ذخیره کنم)!

«وَ أَنْتِ سَيِّدَةٌ أُمِّهِ أَبِيكَ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ لِبَنِيكَ»: (تو سرور امت پدرت هستی و شجره ی طیبه (درخت پاک) فرزندان من باشی).

«لَا تَدْفَعُ مَالِكَ مِنْ فَضْلِكَ وَ لَا نَوْضِعُ مِنْ فَرْعِكَ وَ أَصْلِكَ»: (منکر فضیلت شما نیستیم و از اصل

و فرع شما کم نمی گذاریم)؛ یعنی به خوبی احترام

[صفحه ۳۰۹]

شما را نگاه می داریم!

«حُكْمُكَ نَافِذٌ فِي مَا مَلَكَتْ يَدَايَ»: (حکم شما نفوذ دارد در آنچه من بر آن سلطه دارم.)؛ یعنی اموال متعلق به من.

«فَهَلْ تَرِينَ أَنِّي أَخَالِفُ فِي ذَلِكَ أَبَاكَ؟»: (آیا اینگونه می بینی که من در این مسأله (فدک) با پدر بزرگوارت مخالفت می کنم؟)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که ما از خود ارثی باقی نمی گذاریم و آنچه به جا می گذاریم، مال ولی امر پس از من است، من هم به عنوان «ولی امر» فدک را گرفتم و در امر جهاد و خرید سلاح و تجهیزات، از آن استفاده می کنم؛ پس من با گفته ی پدر بزرگوارت هیچ گونه مخالفتی نکرده ام، بلکه مطابق دستور او عمل نموده ام [۲۱۴]!.
[صفحه ۳۱۰]

پاسخ حضرت فاطمه به ابوبکر

«فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا كَانَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ صَادِقًا وَلَا لِأَحْكَامِهِ مُخَالَفًا»

(سپس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: (سبحان الله [۲۱۵]! هیچ گاه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب خدا اعراض نمی کرد و با احکام آن مخالفتی نداشت.)

آیا پدرم من برخلاف قرآن عمل می کند [۲۱۶]؟! در قرآن آمده است که: (وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ) [۲۱۷] (سلیمان از داوود ارث برد.) و از زبان زکریا آمده: (وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) [۲۱۸] (همانا من از خویشان خود می ترسم برای بعد از خودم، در حالی که همسر من ناز است؛ پس خدایا از پیش خود فرزندی

نصیب من کن که وارث من و وارث آل یعقوب باشد).

[صفحه ۳۱۱]

در قرآن تصریح شده است که پیامبران از خود، ارث باقی می گذارند؛ این چه حدیث دروغی است که درست کرده اید و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهید که ایشان فرموده اند: «پیامبران از خود ارثی نمی گذارند»؟! آیا می خواهید بگویید که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخلاف قرآن سخن می گوید؟!

(بَلْ كَانَ يَتَّبِعْ أَثَرَهُ وَ يَقْفُو سُورَهُ)

(بلکه پدرم از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو سوره های آن بود.)

حضرت می خواهند بفرمایند که چرا حدیث جعلی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهید؟! پیامبر صلی الله علیه و آله از احکام قرآن تبعیت می کرد و دنباله رو آن بود، حال چگونه ممکن است کلامی را برخلاف حکم قرآن بیان کنند؟! شما یک خیانت کردید و آن اینکه با قلدری فدک را غضب نمودید، حالا یک دروغ هم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهید، برای اینکه کار خودتان را توجیه نمایید؟!

(أَفْتَجْمَعُونَ إِلَى الْغَدْرِ؟)

(آیا همه جمع شده اید و می خواهید خیانت کنید؟)

شما دیدید که ابوبکر در صحبتهایش گفت که من تنها نیستم و همه ی مسلمانها با من هستند و اجماع کرده اند؛ حالا حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: آیا همه ی شما اجماع کرده اید که خیانت کنید؟!

(إِعْتِلَالًا عَلَيْهِ بِالزُّورِ وَالْبُهْتَانِ؟)

[صفحه ۳۱۲]

((و برای خیانتی که می کنید) به حرف باطل و تهمت (به پیامبر صلی الله علیه و آله) علت می آورید؟)

«اعتلال» یعنی علت آوردن، «زور» یعنی باطل و ناحق، و «بهتان» یعنی تهمت؛ حضرت می فرمایند: شما خیانت کردید و

حق مرا غصب نمودید، حالا برای توجیه این خیانت خود، به یک حدیث جعلی استناد می کنید و به پیامبر صلی الله علیه و آله تهمت می زنید؟!

خیانت سران سقیفه

(وَ هَذَا بَعْدَ وَفَاتِهِ شَبِيهُ بِمَا بُغِيَ لَهُ مِنَ الْغَوَائِلِ فِي حَيَاتِهِ)

(و این خیانتی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می کنید، شبیه همان ظلمها و غائله هایی است که در زمان حیاتش داشتید.)

«غوائل» جمع «غائله» است و این جمله ی حضرت، اشاره دارد به آن توطئه ای که در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله توسط عده ای طراحی شد و می خواستند در آن گردنه، شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را رم دهند و آن حضرت را به شهادت برسانند و بنابر نقل تاریخ، ابوبکر نیز در بین توطئه کنندگان بوده است.

حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: این خیانت شما بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، شبیه همان ظلمهایی است که در زمان حیات آن حضرت روا می داشتید و غائله درست می کردید؛ آن زمان هم خیانت کردید، حالا هم می خواهید خیانت کنید.

[صفحه ۳۱۳]

(هَذَا كِتَابُ اللَّهِ حَكَمًا عَدْلًا وَ نَاطِقًا فَضْلًا)

(این کتاب خداست که داوری است عادل و سخنگویی است که حق را از باطل جدا می کند.)

«يقول: (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ [۲۱۹]) (وَ يَقُولُ: (وَ وَرِثَ سَلِيمَانَ دَاوُودَ [۲۲۰]))»

(و این قرآن می فرماید: (خدایا فرزندی به من بده که) وارث من و آل یعقوب باشد) (و نیز می فرماید): «و سلیمان از داوود، ارث برد.»)

پس اینکه می گویند پیامبران ارث نمی گذارند، درست نیست؛ چون به فرموده ی قرآن سلیمان علیه السلام از داوود علیه السلام،

و یحیی علیه السلام از زکریا علیه السلام ارث برد.

قرآن و شبهات معاندان

آنگاه حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می فرمایند:

(فَيِنَّ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا وَرَّعَ مِنَ الْأَقْسَاطِ وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرَائِضِ وَ الْمِيرَاثِ وَ أَبَاحَ مِنْ حَظِّ الذَّكَرَانِ وَ الْأُنْثَى، مَا أَرَاخَ بِهِ عِلَّةَ الْمَبْطُلِينَ)

(خدای عزوجل در قرآن، در آنجا که ارث را توزیع کرده است از اقساط (و سهم پسر و دختر را مشخص نموده) و فرائض و میراث را تشریح نموده است و بهره و سهم مردان و زنان را به گونه ای بیان نموده که شبهات و توجیه های آدمهای فاسد و

[صفحه ۳۱۴]

دروغگو را زایل کرده است).

«ما أَرَاخَ»، مفعول «بَيَّنَّ» است؛ یعنی خدای متعال با این آیات خود در قرآن که سهم دختر و پسر را در ارث مشخص و قانون ارث را بیان کرده است، شبهات و علت تراشیهایی شما را برملا و زایل نموده و توجیه شما را باطل کرده است؛ زیرا این آیات به خوبی دروغ بودن حدیث شما را ظاهر می سازد.

(وَ أزالَ التَّظَنِّيَّ وَ الشُّبُهَاتِ فِي الْغَابِرِينَ)

(و آنچه در قرآن است)، گمانها و شبهات را در آینده، زایل و باطل می سازد).

بعضیها ممکن است گمان کنند که این حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله درست است و پیش خود بگویند مگر می شود ابوبکر دروغ بگوید؛ ولی قرآن این گمانها را از بین می برد.

«تَظَنِّيَّ» یعنی ظن و گمان و با «تَظَنَّنَ» به یک معناست؛ «تَظَنَّنَ» مضاعف است و چون در کلام عرب، مضاعف به صورت ناقص نیز می آید در اینجا به «تَظَنِّيَّ» تبدیل شده است؛ مثل آیه ی شریفه ی (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

[۲۲۱] که (لِشَقِي) در اصل «لِشَقَّ» بوده است.

«وَأَزَالَ التَّظَنِّي وَالشَّبَهَات»: و این آیات قرآن، گمانها و شبهات را از میان برداشت، «فِي الْغَابِرِينَ»: یعنی اگر کسانی در آینده نیز بخواهند حدیثی را جعل کنند یا شبهه ای ایجاد نمایند، قرآن شبهات

[صفحه ۳۱۵]

آنان را هم باطل نمود.

(كَلَّا، بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً)

(نه چنین است که می گوید، بلکه هواهای نفسانی بر شما غالب شده است.)

(فَصَبِّرْ جَمِلاً)

(و باید صبر نمود، صبری جمیل و پسندیده.)

ما در مقابل این ظلمها و خیانتهایی که می کنید صبر پیشه می کنیم و به سوی خدا شکایت می بریم و او حقّ مظلوم را از ظالم خواهد گرفت.

(وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي مَا تَصِفُونَ [۲۲۲])

(و خدا پناهگاه ماست در مورد آنچه شما توصیف می کنید.)

یعنی ما از خدا در برابر این توجیهاات و تهمتهایی که به

[صفحه ۳۱۶]

پیامبر صلی الله علیه و آله می زنید، یاری می خواهیم.

خلاصه ابوبکر، غضب فدک را با یک حدیث جعلی توجیه کرد و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داد و حضرت زهرا علیها السلام هم با استدلال به آیات قرآنی این شبهات و توجیهاات را رد نمودند و آن را خیانت نامیدند؛ اما در هر حال چون قدرت در دست ابوبکر و ایادی او بود و زور و چماق حاکم بود نه منطق و استدلال، آنها به ظاهر حرف خود را پیش بردند و فدک را از دست اهل بیت علیهم السلام بیرون آوردند.

تاکتیک مجدد ابوبکر

حال مجدداً ابوبکر در مقام پاسخگویی برمی آید و با سیاست بازی و زرنگی، سعی در تبرئه

کردن خود دارد:

«فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ»: (پس ابوبکر به آن حضرت خطاب کرده و می گفت):

«صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ إِبْنَتُهُ»: (راست گفت خدا و راست گفت رسول خدا و دخترش هم راست می گوید).

«أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَ مَوْطِنُ الْهُدَى وَالرَّحْمَةِ»: (تو معدن حکمت هستی و جایگاه هدایت و رحمت می باشی).

«وَ رُكْنُ الدِّينِ وَ عَيْنُ الْحُجَّةِ»: (و رکن دین و عین حجت خدا هستی).

«وَ لَا- أَبْعَدُ صَوَابِكَ وَ لَا أَنْكَرُ خَطَابِكَ»: (حق تو را نمی خواهم دور کنم (یعنی نمی گویم تو به صواب سخن نمی گویی) و

خطابه ات را منکر نیستم (یعنی منکر مطالب و مضامین آن نیستم)).

«هُؤُلَاءِ الْمَسْلُومُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ، قَلْدُونِي مَا تَقَلَّدْتِ»: (این مسلمانها

[صفحه ۳۱۷]

شاهد و قاضی بین من و تو هستید، اینها آمدند و قلاده ی خلافت را به گردن من انداختند.)؛ یعنی من دنبال خلافت نبودم، همین مسلمانها آمدند و این مسئولیت را به گردن من گذاشتند و من هم به حکم وظیفه قبول کردم!

«وَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ أَخَذْتُ مَا أَخَذْتُ»: (و با نظر و اتفاق همین مسلمانها گرفتم آنچه را گرفتم)؛ یعنی فدک را مسلمانها گفتند که من گرفتم. البته «مسلمانها» که ابوبکر می گوید، همان چند نفری هستند که از باند سیاسی خودش بودند؛ و الا عموم مسلمانان هیچ گاه چنین نظری نداده بودند.

«غَيْرِ مَكَابِرٍ وَ لَا مُسْتَبِدِّ وَ لَا مُسْتَأْثِرٍ»: (من نمی خواهم بزرگواری و تکبر نشان دهم و مستبد به رأی نیستم و نمی خواهم خودم را بر دیگران مقدم بدارم)!

«وَ هُمْ بِذَلِكَ شُهُودٌ»: (و این مسلمانان، همه شاهد بر این مطلب هستند).

خوب، تا اینجا صحبتهای ابوبکر تمام می شود، از اینکه

وقت برادران را گرفتم، معذرت می خواهم؛ چون ما قبلاً خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام را می خواندیم، برای تکمیل داستان، ناچار شدیم حرفهای ابوبکر را هم بخوانیم. حالا بعد از این، حضرت زهرا علیهاالسلام جملاتی را بیان می کنند که ان شاءالله در جلسه ی آینده به آن خواهیم پرداخت.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

[صفحه ۳۱۹]

درس ۱۱

اشاره

عناوین:

آنچه گذشت

توییح مجدد مردم

تغییر مسیر امامت و آینده ی آن

سوز دل بر مزار پدر

[صفحه ۳۲۱]

فالتفتت فاطمه علیهاالسلام إلى الناس و قالت:

معاشر المسلمین المسرعه إلى قیل الباطل (قبول الباطل)، المغضیه علی الفعل القبیح الخاسر، أفلا تندبرون القرآن أم علی قلوب أقفالها؟ کلا بل ران علی قلوبکم ما أسأتم من أعمالکم، فأخذ بسمعکم و أبصارکم، و لبس ما تأولتم، و سا ما به أشرتم، و شر ما مه اغتصبتم! لتجدن واللّه محمله ثقیلاً، و غبه و بیلاً، إذا کشف لکم الغطاء، و بان ماورائه من الضراء (الضراء) و بدا لکم من ربکم ما لم تكونوا تحتسبون، و خسر هنالك المبطلون.

ثمّ عطفت علی قبر النبی صلی اللّه علیه و آله و قالت:

قد کان بعدک أنباء و هنبته

لو کنت شاهدها لم تكثر الخطب

إنا فقدناک فقد الأرض وابلها

واختل قومك فاشهدهم و لاتغب

و كل أهل له قربي و منزله

عند الإله على الأذنين مقترب

أبدت رجال لنا نجوى صدورهم

لما مضيت و حالت دونك الترب

تجهمتنا رجال واستخف بنا

لما فقدت و كل الأثر مغتصب

و كنت بدرأ و نوراً يستضاء به

عليك ينزل من ذى العزه

و کان جبریل بالآیات یونسنا

فقد فقدت و کل الخیر محتجب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا

لما مضیت و حالت دونک الکتب

إنا رزینا بما لم یرز ذو شجن

من البریه، لا عجم و لا عرب

[صفحه ۳۲۳]

آنچه گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

پس از اینکه حضرت زهرا علیها السلام در مقابل مردم با ابوبکر درباره ی مظالم حکومت او، محاجه کرده و او را محکوم نمودند، ابوبکر با استفاده از شیوه ی دیپلماسی و نفاق، سخنانی که در مدح و تعریف آن حضرت اظهار داشت، و جریان غضب فدک و لوازم آن را به تصمیم مردم نسبت داد، و وانمود کرد که گویا این همه جنایت را مردم تأیید کرده اند.

حضرت زهرا علیها السلام پس از عوام فریبی ابوبکر و کشیده شدن پای مردم به وسط، دوباره روی سخن خود را برای اتمام حجت، به مردم نموده و آنان را مورد خطاب قرار می دهند:

تویخ مجدد مردم

(فَالْتَفَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ وَ قَالَتْ:)

«پس حضرت فاطمه علیها السلام (دوباره) رو به مردم کرده و فرمودند:»

[صفحه ۳۲۴]

(مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ الْمُسْرِعِهِ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ) (ای جمعیت مسلمانان که به سرعت به طرف گفته های باطل رفتید.)

«قیل» و «قال»، هر دو به معنای «گفتن» است، امّا «قیل» معمولاً در گفته های باطل استعمال می شود؛ یعنی ای کسانی که تا باطل آمد و حرفهایی زد و جوّ و شانناژ به راه انداخت، به سرعت به طرف او رفتید و با او همراهی کردید.

البته در بعضی نسخه ها: «إلى قبول الباطل» ذکر شده است، یعنی: ای کسانی که در پذیرفتن باطل، شتاب کردید؛ این آدمهایی که این همه پای منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و مجاهدتهای علی علیه السلام را دیده بودند، اما همین که پنج نفر در سقیفه جمع شدند و هوچی گری راه انداختند، همه ی آن فضیلتها را فراموش کردند و به سراغ باطل

رفته و حق را تنها گذاشتند؛ معلوم می شود خیلی آدمهای نادان و یا ترسو و سست ایمانی بودند.

(الْمُعْضِيهِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ)

(وای کسانی که) بر روی کارهای زشت و زیانبار، چشم می پوشید.

«إِغْضَاء» به معنای چشم پوشی کردن است؛ یعنی ای کسانی که چیزهای باطل را می بینید، ولی چشم روی هم می گذارید و برای اینکه تکلیف را از دوش خود بردارید، آنها را توجیه می کنید.

[صفحه ۳۲۵]

(أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا [۲۲۳]).

(آیا در قرآن دقت و تدبر نمی کنید؟ یا اینکه بر دلهای (شما) قفل زده شده است؟)

حضرت زهرا علیها السلام با استشهاد از آیات قرآنی، ساده لوحی و ناآگاهی مردم حاضر در مسجد را مورد نکوهش قرار داده، و تأکید می نمایند که چرا قدری فکر نمی کنید، و کارهای حاکمیت را با دیده ی بصیرت و تدبر نمی بینید، و آنها را با موازین شرع و ارزشهای اسلامی مقایسه نمی کنید؟

(كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَا أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ)

(نه چنین است، بلکه کارهای زشتی که کردید، سبب شده (فطرتتان از بین رفته) و دلهایتان زنگار بگیرد.)

از بس که پا روی حق گذاشتید و از باطل حمایت کردید، دیگر قلبتان سیاه شده و این سخنان و نصیحتها در شما اثر نمی کند؛ هر کار زشتی سبب می شود که در دل انسان کدورت و زنگار پیدا شود، وقتی کارهای زشت زیاد شد، کدورتها هم زیاد می شود و دل انسان سیاه می گردد و سخن حق در او اثر نمی گذارد؛ در اصطلاح به این معنا «رَئِن» می گویند و «رَانَ» هم از همین ماده است، «رَانَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» یعنی: دلهایتان زنگار گرفته

و سیاه شده است؛ کسی که بر گناه خود مداومت کند، کم کم کارش به جایی می رسد که خدا و آیات خدا را هم

[صفحه ۳۲۶]

منکر می شود، همانگونه که در قرآن هم آمده است: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسَؤُوا السُّوَىءَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ [۲۲۴]) (آنگاه عاقبت کسانی که اعمال زشت انجام می دهند، این می شود که آیات الهی را تکذیب کرده و منکر شوند.)

(فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ)

(و این کارهای زشت، چشم و گوشتان را گرفته است.)

مراد از «چشم و گوش» چشم و گوش باطنی است، یعنی این اعمالتان باعث شده که چشمتان کور شود و حقیقت را نبینید و گوشتان کور شود و حرف حق را نشنوید. انسان گاهی در اثر علاقه ی شدید به پست و مقام و مال دنیا، و یا ترس از گرفتاری و شدت عمل حاکمیت، حقیقت را نادیده گرفته و چه بسا آن را جابجا و عوضی می فهمد، و یا توجیه می کند.

تغییر مسیر امامت و آینده ی آن

(وَلَبِئْسَ مَا تَأْوَلْتُمْ)

(و به بد تأویلی افتادید، (یا: مآل و عاقبت کارتتان به جای بدی رسیده است).)

این جمله را در اینجا به دو صورت می توان معنا کرد:

صورت اول، اینکه جمله ی حضرت بدین معنا باشد که: «مآل و نتیجه ی کارتتان، به جای بدی رسیده است»، «اول» یعنی: عاقبت کار؛ عاقبت کارتتان این شد که به نام اسلام و قرآن، علیه مجسمه ی اسلام و

[صفحه ۳۲۷]

عدالت توطئه کنید و اسلام را از مسیر اصلیش منحرف سازید.

صورت دوم اینکه: «به بد تأویل و توجیهی گرفتار شدید»؛ از باب اینکه آن افرادی که مرتکب

این اعمال زشت می شدند و پا روی حق می گذاشتند، اغلب برای کارهای خود وجه شرعی درست می کردند و آنها را توجیه می نمودند؛ نمی گفتند که ما برخلاف حقیقت قدم برمی داریم، بلکه خلافکاریهای خود را توجیه می کردند.

قرآن کریم درباره ی این افراد می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا» یعنی: «آن کسانی که آیات خدا (و سخن حق) را کتمان می کنند و آنها را به ثمن بخش و ناچیزی می فروشند». (أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ): (این افراد جز آتش در شکمهای خود فرو نمی برند (در باطنشان جز آتش را انباشته نمی کنند).) (و لَا يَكْلَمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ [۲۲۵]): «و خدا در روز قیامت با اینها حرف نمی زند و اینها را از گناهانشان پاک نمی کند و برای آنان عذاب دردناکی است».

(وَسَاءَ مَا بِهِ مُشْرِكُكُمْ)

(و بد باد آنچه شما به آن اشاره کردید.)

آنها به این معنا اشاره داشتند که انسان باید زندگی خودش را بکند و کاری به مسائل جامعه نداشته باشد، هر حکومتی که روی کار آمد، حق یا باطل، باید با او بسازد و سازش داشته باشد، در صورتی که این حرف درست نیست؛ مسلمان باید همیشه حق بگوید، مدافع

[صفحه ۳۲۸]

حق و یار مظلومان و دشمن ظالمان باشد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (كُونَا لِلظَّالِمِ حَصِيماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا [۲۲۶]): «دشمن ستمکاران و یار ستمدیدگان باشید»؛ در جای دیگر می فرماید: (قُولَا لِلْحَقِّ وَاعْمَلَا لِلْإِجْر) «حق بگویید، برای اجر کار کنید»؛ مسلک و راه و روش اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله

و ائمه ی معصومین علیهم السلام، راحت طلبی و تن پروری نیست، بلکه همه باید در مقابل حوادثی که رخ می دهد احساس مسئولیت کنند و ساکت نباشند؛ اگر مسلمانان در آن زمان به جای دنیادوستی و مقام پرستی به دفاع از حق می پرداختند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، الآن این همه مصیبت و بدبختی بر مسلمانان وارد نمی شد، و اسلام مسیر اصلی خودش را طی می کرد؛ اما متأسفانه آنها این زندگی چند روزه و این مقامهای دنیوی- که خیالی بیش نیستند را بر دستورات اسلام و سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح دادند و البته برای این کار خود، مستمسک و وجه شرعی هم درست کردند؛ و لذا حضرت می فرماید: «وَلَيْسَ مَا بِهِ أَشْرْتُمْ» یعنی: بد باد آن چیزی که شما به آن اشاره کردید [۲۲۷].

[صفحه ۳۲۹]

(وَأَشْرَّ مَا مِنْهُ إِعْتَصَبْتُمْ) (اعْتَصَبْتُمْ))

(و بد است آنچه را که (در مقابل این ظلمها و ستمها) عوض گرفتید، (یا: بد است آنچه را که غصب نمودید).)

این جمله، به دو شکل نقل شده: یکی «شَرَّ مَا مِنْهُ اغْتَصَبْتُمْ» است، یعنی:

اینکه شما آمدید و خلافت را غصب کردید، فدک را غصب نمودید و به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ستم روا داشتید، این برای شما بد تمام می شود و وزر و وبال دارد.

و دیگری، نقل کتاب بحار الأنوار مرحوم مجلسی رحمه الله است که در آن «اعتصمتم» آمده است؛ «اعتیاض» که مصدر آن است، به معنای عوض گرفتن است؛ یعنی شما با خانه نشین کردن حضرت علی علیه السلام و دادن قدرت به دار و دسته ی ابوبکر و نیز

با غضب فدک، بد عوضی را انتخاب کردید.

(لَتَجِدَنَّ وَاللَّهَ مَحْمَلَهُ ثَقِيلاً)

(به خدا قسم، حمل آن را سنگین خواهید یافت.)

«لام» در «لَتَجِدَنَّ» علامت این است که قسم (والله) محذوف است، و به آن «لام توطئه» می گویند یعنی اینکه لام، تمهید و مقدمه ی قسم می باشد؛ حضرت می خواهند بفرمایند: به خدا قسم آن چیز غضبی را که گرفته اید، بار سنگینی دارد و در قیامت باید پاسخگوی آن باشید.

البته حمل آن در دنیا نیز سنگین است، زیرا تمام انحرافات و

[صفحه ۳۳۰]

مظالم حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس و... تا ظهور امام زمان علیه السلام، معلول جریان غضب خلافت و امامت اهل البیت علیهم السلام در صدر اسلام است.

(وَوَعِبَهُ وَبِيلاً)

(و عاقبتش را وخیم خواهید یافت.)

«عِبَّ» به دنباله و عاقبت کار می گویند، «وبیل» و «وبال» نیز به معنای «وخیم» و «بد» است؛ یعنی عاقبت این کاری که کردید هم در دنیا و هم در آخرت، خیلی سنگین و وخیم خواهد بود؛ حالا چه موقع معلوم می شود که نتیجه ی این غضب خلافت و فدک، وخیم بوده است؟:

(إِذَا كُشِفَ لَكُمْ الْغَطَاءُ)

(زمانی که پرده ها کنار روند.)

«غطاء» پرده و پوشش است؛ یعنی زمانی که قیامت برپا شود و پرده ها کنار زده شوند، خواهید فهمید که نتیجه و عاقبت کارتان چه بوده است؛ در قرآن کریم آمده است: وقتی که در صور دمیده شود و روز قیامت فرارسد، و هر کسی اعمال خود و عواقب آن را مشاهده نماید، به او خطاب می شود: (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَبَ رُكَّ الْيَوْمَ حَدِيدٌ [۲۲۸]) یعنی: «همانا تو (در دنیا) نسبت به

این عالم غافل بودی، آنگاه ما پرده را برطرف کردیم، پس چشم تو امروز تیز خواهد بود.)

[صفحه ۳۳۱]

(وَبَانَ مَاوَرَاءَهُ مِنَ الضَّرَاءِ (الضَّرَاءِ))

(و هنگامی که شدائد و سختیهای پشت پرده ظاهر گردد.)

«ضراء» به معنای بدحالی و سختی می باشد و در مقابل آن «سراء» به معنای خوشحالی قرار دارد؛ یعنی زمانی که پرده کنار رفت و در پشت پرده، سختیها و شدائد روز قیامت را مشاهده کردید، متوجه عاقبت وخیم عمل خود خواهید شد.

البته در بعضی از نسخه ها: «و بان ماورائه الضراء» بدون تشدید «راء» آمده؛ معنای «ضراء» درختهای زیادی است که پشت آن مخفی می شوند، یعنی الآن شما زیر پوشش خودتان ساخته ها و بافته های ذهنی خودتان قرار گرفته اید و برای کاری که کرده اید توجیه شرعی درست می کنید، اما قیامت که برپا شد و پرده ها و پوششها کنار رفت، در آن روز مشاهده خواهید کرد. طبق این احتمال، همانگونه که مجلسی (ره) فرموده: «هاء» در «ورائه» زائد است، و ممکن است اشتباه خطی یا چاپی باشد؛ ولی احتمال اول با سایر جملات قبل و بعد، مناسب تر است.

(وَبَدَا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ)

((و روزی که) ظاهر می شود برای شما از ناحیه ی پروردگارتان، چیزی که هیچ وقت گمان آن را نمی کردید.)

یعنی حساب و کتاب قیامت اصلاً باورتان نمی آمد؛ انسان وقتی غرق لذتهای دنیاست و مال و مقام و ریاست و قدرت او را

[صفحه ۳۳۲]

مجدوب نماید، هیچ گاه خیال نمی کند روز دیگری نیز خواهد آمد که تمام این پست ها و ریاست ها و پولها به دیگری منتقل می شود، و او

از آنها جدا می شود و فقط حسابگویی عمل خود خواهد بود.

(وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ [۲۲۹])

(و زیانکارند آنجا، آنانی که راه باطل را طی می کرده اند.)

سوز دل بر مزار پدر

(ثُمَّ عَطَفْتُ عَلَى قَبْرِ النَّبِيِّ وَ قَالَتْ:)

(آنگاه حضرت متوجه قبر پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و فرمودند:)

وقتی سخن حضرت با مسلمانان حاضر در مسجد تمام می شود، متوجه مزار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می شوند و اشعاری را بر زبان جاری می کنند که بیانگر سوز دل و نگرانی روحی آن حضرت می باشد؛ البته گفته می شود که سراینده ی قسمتی از این اشعار: «هند» دختر «اثاثه» بوده [۲۳۰]، البته اشعار زیادتیر از این است، ولی طبرسی در «احتجاج» تنها این چند بیت را نقل کرده است؛ حالا چون این ابیات با آن مجلس خیلی مناسبت داشته، حضرت نیز به این اشعار تمسک کرده و در کنار مزار پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را قرائت می کنند:

[صفحه ۳۳۳]

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْنَبْهَ

لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْتَرِ الْخَطْبَ

((ای پیامبر) به تحقیق بعد از شما اخبار و شدائد و غائله هایی به وجود آمد که اگر شما شاهد و حاضر بودید، حادثه و مصیبت زیاد نمی شد.)

«کان» در عبارت: «قد کان...»، تامه [۲۳۱] است و به معنای «وُجِدَ» می باشد و قهراً «خبر» احتیاج ندارد؛ «هنبته» به شدائد و حوادث گفته می شود و نیز برای مواردی که شلوغی راه می اندازند و هوچی گری می کنند، از این لفظ استفاده می شود؛ چون بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله عده ای در سقیفه جمع شدند و هر دسته

و جناحی برای گروه خود تلاش کرده و می خواست امیر و حاکم از جناح خودش باشد و بالاخره با جوسازی و استفاده از چماق توانستند خلافت ابوبکر را جا بپندازند، در اینجا تعبیر به «هنیثه» شده است.

«قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبِثَةٌ» یعنی: ای پیامبر! پس از تو حوادث و غائله هایی به وجود آمد؛ «لو كنت شاهدها»: اگر تو شاهد و ناظر این حوادث بودی، «لم تكثر الخطب»: حادثه و مصیبت، زیاد نمی شد؛ شما که از دنیا رفتید، اینها هر کاری خواستند کردند و هر چه خواستند به شما نسبت دادند؛ («خطب» یعنی حادثه و مصیبت).

إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَّ الْأَرْضِ وَابِلَهَا

وَإِخْتَلَّ قَوْمُكَ فَاشْهَدُهُمْ وَلَا تَعْبُ

(ما تو را (ای پیامبر) از دست دادیم، همانگونه که زمین، باران سرشار خود

[صفحه ۳۳۴]

را از دست می دهد؛ و قوم تو متفرق شدند؛ پس شاهد باش - ای رسول خدا - و از آنان غایب مشو.)

«وابل» یعنی بارانی که مستمر بیاید و موجب زنده شدن زمین گردد، اگر زمین باران را از دست بدهد، می میرد؛ حضرت می خواهند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بفرمایند: ما شما را از دست دادیم، همانگونه که زمین، بارانی را که موجب حیاتش هست از دست می دهد؛ یعنی شما موجب حیات جامعه بودید.

در واقع حضرت زهرا علیها السلام با این اشعار با پیامبر صلی الله علیه و آله درددل می کنند و از مسلمانان به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می برند.

وُكُلُّ أَهْلِ لَه قَرَبِي وَ مَنزَلَه

عِنْدَ الْإِلَه عَلَى الْأَدْنِينِ مُقْتَرَب

(هر کسی که برای

او قُرب و منزلت نسبت به خدا هست، به بستگان خود نزدیک می شود.)

«ادنین» جمع «أدنی» است، مثل «مصطفین» که جمع «مصطفی» می باشد.

مرحوم علامه ی مجلسی رحمه الله برای این عبارت، چهار معنا ذکر کرده است؛ ولی من احتمال می دهم که منظور حضرت زهرا علیها السلام این باشد که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! شما که پیش خدا دارای قرب و منزلت هستی، از ما نیز یادی کن و ما را فراموش مکن؛ زیرا هر کسی که مقرب درگاه خدا شود و در بارگاه الهی منزلت پیدا کند، نزدیکان خودش را شفاعت می کند و واسطه می شود که خدا حاجت آنان را برآورد و مشکیشان را

[صفحه ۳۳۵]

برطرف سازد؛ شما هم یک نگاهی به دختر و دامادتان کنید و آنان را مورد توجه خود قرار دهید.

پس طبق این معنا، منظور از عبارت: «کل اهل...»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیتش را مورد لطف و عنایت قرار دهد.

أَبَدْتُ رِجَالَ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ

لَمَا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ

(و آنانی که دشمنی خود را با ما پنهان می داشتند، هنگامی که شما از بین ما رفتید و تلی از خاک میان ما و شما حائل شد، دشمنی خود را با ما ظاهر کردند.)

این گروهی که الآن علیه حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام توطئه می کنند، در حقیقت عقده های درونی خود را آشکار می سازند، یک عده از اینها در جنگهای گذشته نظیر جنگ «بدر» و «أُحُد» از علی علیه السلام ضربه خوردند و نزدیکانشان توسط شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام از

بین رفتند، عده ی دیگری از اینها همان اول در مقابل علی علیه السلام حسادت می ورزیدند و چشم دیدن آن حضرت را نداشتند؛ حالا که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته و دست اینها در توطئه باز شده است، کینه ها و عقده های سابق خود را که در سینه جمع کرده بودند، نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خالی می کنند.

«نَجْوَى صُدُورِهِمْ» یعنی: آشکار کردند آنچه را که در دلهایشان به طور آهسته می گفتند؛ در ظاهر چیزی نمی گفتند، ولی در خفا و پنهان مخالفت می کردند، و حالا آن مخالفتهایشان را علنی ساخته اند؛ «لَمَّا مَضِيَتْ»: حالا که شما از دنیا رفته اید «و حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ»: و

[صفحه ۳۳۶]

میان ما و شما خاکهای زیادی حائل شده است و اینها دیگر مانعی را در راه اهداف خود احساس نمی کنند، توطئه ها و دسیسه هایشان را شروع کرده اند؛ وقتی شما حیات داشتید اینها جرأت نداشتند، ولی حالا دارند کینه هایشان را ظاهر می کنند.

تَجَهَّمْتَنَا رِجَالٌ وَ اسْتَخَفَّ بِنَا

لَمَّا فَقَدْتَ وَ كُلُّ الْأَرْضِ مُغْتَصَبٌ

(پس از اینکه شما از دنیا رفتید، مردانی بر ما یورش آوردند (و برخورد تند و عبوسانه کردند) و ما را سبک کرده و همه ی ارث را غصب نمودند [۲۳۲].)

در نسخه ی احتجاج، «كُلُّ الْأَرْضِ» آمده، یعنی همه ی زمین؛ طبق این نقل، حضرت مجموع زمین فدک را مورد اشاره قرار داده اند.

وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ

عَلَيْكَ يَنْزِلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ [۲۳۳].

(و شما ماه درخشان و نوری بودید که همه از شما نورانی می شدند؛ و

از سوی خدای صاحب عزّت، کتابهایی نازل شد.)

وَ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا
فَقَدْتُ فَقَدْتُ وَ كُلِّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبِ

(و جبرئیل با نزول آیات، مونس ما بود ولی شما از میان ما رفتید و با رفتنتان، همه ی خوبیها از ما پنهان شد.)

وقتی جبرئیل می آمد و برای پیامبر صلی الله علیه و آله آیات الهی را نازل می کرد، قهراً آثار آن قبل از دیگران، به حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام سرایت می کرد و لذا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر از همه برای اهل بیت علیهم السلام سخت و ناگوار بود.

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا
لَمَا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْكُتُبُ

(ای کاش پیش از تو مرگ ما را فرامی گرفت، زمانی که تو از بین ما رفتی و بین ما و تو تلی از شن، حائل شد.)

«الکُتُبُ» جمع «کتاب» است، یعنی رمل و شن؛ و چون در آن مناطق، شن فراوان بود و معمولاً قبرها را با شن می پوشاندند، حضرت اینگونه تعبیر نموده اند.

إِنَّا رُزِينَا بِمَا لَمْ يُرَزَّرْ ذُو شَجَنِ
مِنَ الْبَرِّيَّةِ، لَا عَجْمَ وَ لَا عَرَبِ

(همانا ما مصیبت زده شده ایم به چیزی که هیچ صاحب حزنی از خلائق- نه از عرب و نه از عجم- این چنین مصیبت ندیده است.)

در اینجا وقتی حضرت این اشعار را خواندند و درددل خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردند، مسجد را ترک کرده و به طرف خانه حرکت

در روایت آمده است که در این

زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل، منتظر بازگشت حضرت زهرا علیهاالسلام بودند و مرتب سرکشیده و بیرون خانه را نگاه می کردند که آیا حضرت می آید یا نه؛ وقتی حضرت زهرا علیهاالسلام وارد منزل می شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام را در آن حال مشاهده می کنند، گفتگویی میان این دو بزرگوار صورت می گیرد که ان شاءالله در جلسه ی آینده به آن خواهیم پرداخت.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

[صفحه ۳۳۹]

درس ۱۲

اشاره

عناوین:

امام علیه السلام چشم به راه زهرا علیهاالسلام

سوز دل به محضر امام علیه السلام

عناد حاکمیت با حضرت زهرا علیهاالسلام

بی تفاوتی اقشار مردم

سکوتی جهادگونه

مظلومیت علی علیه السلام و مصلحت اسلام

اوج مظلومیت و غربت اهل بیت علیهم السلام

شکایت به پدر و عرض حال به پروردگار

دلداری امام علیه السلام به حضرت فاطمه علیهاالسلام

تحلیلی بر سوز دل زهرا علیهاالسلام به محضر امام علیه السلام

فلسفه ی اصرار حضرت در مورد فدک

سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

ثم انكفأت عليها السلام و أمير المؤمنين عليه السلام يتوقع رجوعها إليه، و يتطلع طلوعها عليه؛ فلما استقرت بها الدار، قالت
لأمير المؤمنين عليه السلام:

يا بن أبى طالب! إشتملت شمله الجنين، و قعدت حجره الظنين، نقضت قادمه الأجدل، فخانك ريش الأعزل؛ هذا ابن أبى قحافه
يبتزنى نحلّه أبى و بلغه ابنى (إبنى)! لقد أجهد فى خصامى، و ألفيته ألد فى كلامى حتى حبستنى قيله نصرها، والمهاجره وصلها،
و غضت الجماعه دونى طرفها، فلا دافع و لا مانع، خرجت كاظمه و عدت راغمه، أضرعت خدك يوم أضعت خدك، إفتربت
الذئاب، و افترشت التراب، ما كفت قائلاً و لا أغنيت طائلاً، و لا خيار لى، ليتنى

مت قبل هینتی و دون ذلتی؛ عذیری الله منک عادياً و منک حامياً، ویلای فی کل شارق! ویلای فی کل غارب! مات العمد و وهن العصد؛ شکوای إلى ابي! و عدوای إلى ربی! اللهم أنت أشد منهم قوه و حولاً، و أشد بأساً و تنكياً.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: لاويل لك، بل الويل لثانك، ثم نهى عن وجدك يا ابنه الصفوه، و بقیه النبوه؛ فما و نیت عن دینی، و لا أخطأت مقدوری؛ فإن كنت تريدین البلغه، فرزقك مضمون، و كفيك مأمون، و ما أعد لك أفضل مما قطع عنك، فاحتسبى الله.

فقالت عليها السلام: حسبي الله و نعم الوكيل؛ و أمسكت.

[صفحه ۳۴۳]

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

در جلسات گذشته خطابه ی حضرت زهرا علیها السلام در مسجد را خواندیم و گفتیم که آن حضرت با گفتار صریح و مستدل خویش ابوبکر را محکوم کردند و مسلمانان حاضر در مسجد را توبیخ و تمجید کرد و غضب خلافت و فدک را توجیه نمود و آن را مشروع جلوه داد؛ حضرت پس از سخنان متظاهرانه ی ابوبکر، متوجه مردم شده و آنان را به شدت مورد توبیخ و شماتت قرار دادند؛ آنگاه اشعار سوزناکی را در کنار مزار پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت کردند که اجمالاً به آنها اشاره شد.

امام چشم به راه زهرا

حالا امیرالمؤمنین علیه السلام داخل منزل منتظر آمدن حضرت زهرا علیها السلام هستند و شاید نگران حال ایشان باشند و مرتب بیرون منزل

[صفحه ۳۴۴]

را نگاه می کنند.

در روایت آمده: وقتی سخنان حضرت زهرا علیها السلام خطاب به مردم تمام شد و آن اشعار را در کنار مرقد مطهر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندند، مسجد را ترک کرده و رهسپار منزل شدند:

(ثُمَّ انْكَفَأَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ)

(آنگاه حضرت (مسجد را ترک کرده و) به طرف خانه بازگشت، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر آمدن آن حضرت بود.)

(وَ يَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ)

(و چشم به راه و منتظر دیدن حضرت زهرا علیها السلام بودند.)

«تَطَّلَعُ» یعنی: «سر کشیدن»؛ حضرت علی علیه السلام مرتب سر کشیده و منتظر بازگشت حضرت فاطمه علیها السلام بودند؛ از اینجا معلوم می شود که آن حضرت نگران حال حضرت زهرا علیها السلام هم بوده اند که نکند خدای ناکرده بلایی به سر ایشان بیاید و دشمنان به ایشان صدمه ای وارد آورند.

سوز دل به محضر امام

(فَلَمَّا اسْتَفَرَّتْ بِهَا الدَّارُ، قَالَتْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ):

«یس وقتی حضرت در خانه قرار گرفتند، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و فرمودند»:

(يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ! إِشْتَمَلَتْ شَمْلَةَ الْجَنِينِ)

(ای پسر ابی طالب! همچون کودکی که در شکم مادر کز کرده، کنج خانه نشسته ای؟)

[صفحه ۳۴۵]

(وَ قَعَدَتْ حَجْرَهُ الظَّنِينَ)

(و همانند افراد متهم به گوشه ای نشسته ای!)

آدمهایی که متهم هستند و مورد تعقیب می باشند، یک گوشه ای خود را مخفی می کنند؛ حالا حضرت زهرا علیها السلام خطاب به حضرت علی علیه السلام می فرماید: «همانند آدمهای ظنین و متهم به گوشه ای نشسته ای» و دست روی دست گذاشته ای؟ (چرا شمشیر نمی کشی و به حساب اینها نمی رسی؟)

(نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ فَخَانِكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ)

(تو کسی بودی که بالهای باز شکاری (شجاعان عرب) را در هم کوبیدی، حال بی سلاحان به تو خیانت کرده اند.)

این عبارت به چند صورت معنا شده است. یکی از این معانی را که مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار

[۲۳۴] آورده است، معنای خوبی است و از معانی دیگر رساتر و بهتر می باشد.

طبق این معنا حضرت، شجاعان عرب- مانند «عمرو بن عبدود»- را به باز شکاری تشبیه کرده و خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «تو کسی بودی که بالهای باز شکاری را در هم کوبیدی»، در جنگها و نبردهایی همچون جنگ بدر، احد، خیبر و... سران مشرکین را شکست می دادی و آنان را به ذلت می کشاندی، حالا ابوبکر و عمر کسی نیستند که در مقابل آنان تسلیم شده ای و گوشه ی

[صفحه ۳۴۶]

خانه نشسته و هیچ اقدامی نمی کنی.

«نَقَضَتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ» «قادمه» بال جلو را گویند؛ باز شکاری، دارای ده بال جلو (شاه پر) می باشد و به وسیله ی این بالها حرکت کرده و حیوانات را صید می کند، و به مجموعه ی این بالها، «قوادم» گفته می شود، که جمع «قادمه» است، البته «قادمه» در اینجا به معنای جنس می باشد و لذا مفرد شده است؛ «أَجْدَلِ» هم به معنای «باز شکاری» می باشد؛ یعنی: تو آن کسی بودی که بالهای باز شکاری- یعنی شجاعان عرب- را با شجاعت شکسته و درهم کوبیدی.

«فَخَانِكَ رِيشُ الْأَعْزَلِ»: در اینجا دو احتمال وجود دارد: یک احتمال اینکه عبارت، «فَخَانِكَ...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح، به تو خیانت کردند؛ احتمال دیگر این که، «فَخَاتِكَ...» باشد، یعنی: آدمهای بی سلاح، تو را شکست دادند. «أَعْزَلِ» هم یعنی کسی که تیرش را از دست داده و بدون سلاح است؛ آن زمان تیری که داشتند، دارای یک پیکان و یک چوبی بود که به آن چوب «ریش» گفته می شد؛ حالا «ریش الأعزل» یعنی چوب تیر، کسی که تیر و سلاحش را از

دست داده و تنها چوب آن برایش باقی مانده است.

خلاصه حضرت می خواهند به امیرالمؤمنین علیه السلام بفرمایند تو آن کسی بودی که شجاعان عرب و کسانی را که دارای قدرت و شوکت بودند، با دلاوری خود شکست داده و از میان برداشتی، حالا- کار به جایی رسیده که در مقابل افرادی همچون ابوبکر و عمر که کسی به حساب نمی آیند و سلاحی در دست ندارند و تنها سر و صدا و هیاهو

[صفحه ۳۴۷]

دارند، تسلیم شده ای و آنان تو را شکست داده اند.

بعد در ادامه می فرمایند:

عناد حاکمیت با حضرت زهرا

((هذا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرُّنِي نِحْلَهُ أَبِي وَ بُلَّغَهُ ابْنِي (ابْنِي))

(این پسر ابی قحافه (ابوبکر)، عطیه ی پدرم و وسیله ی زندگی ساده ی فرزندانم را از من می رباید.)

«ابتزاز» یعنی ربودن و بُریدن، از ماده «بَرَّ» (قطع کردن) می باشد، «بَرَّاز» هم چون پارچه را می برد، به او «بَرَّاز» می گویند؛ «نحله» هم به معنای عطیه و بخشش می باشد.

حضرت در اوایل خطابه، از فدک تعبیر به «ارث» کردند ولی در اینجا به عنوان «نحله» یاد می کنند؛ همانطور که در آنجا هم اشاره شد، در حقیقت منظور حضرت از ارث، میراث اصطلاحی نبوده است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، فدک را به حضرت زهرا علیها السلام دادند و آن حضرت در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند، اختیار سرزمین فدک را به عهده داشتند، در حالی که اگر مراد ارث اصطلاحی بود، باید پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترشان می رسید؛ روی این اساس به نظر می رسد که مراد از ارث،

یک معنای اعمی بوده باشد؛ یعنی در بعضی چیزها، در زمان حیات پدر نیز تعبیر به «ارث» می شود؛ مثلاً می گویند: فلانی هوش و استعدادش را از پدرش به ارث برده یا شجاعت را از جدش به ارث برده؛ این بدان معنا نیست که

[صفحه ۳۴۸]

پدرش از دنیا رفته باشد و هوش خود را برای فرزند خود به جای گذاشته باشد، بلکه مقصود این است که این هوش و استعداد، یا این شجاعت، از ناحیه ی پدرش، یا از ناحیه ی جدش بوده است [۲۳۵].

«وَبُلَّغَهُ ابْنِيَّ»: «بلغه» به وسیله ی زندگی معمولی گفته می شود؛ و مراد از «ابْنِيَّ»، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می باشند؛ البته ممکن است «ابْنِيَّ» باشد که در این صورت مراد از آن «جنس» است و قهراً معنای جمع خواهد داشت، یعنی وسیله ی زندگی بیچه هایم؛ حضرت می فرمایند: این ابوبکر دارد فدک را که عطیه ی پدرم بوده و وسیله ی زندگی ساده و معمولی بیچه هایم می باشد، از من می رباید و غضب می کند و مسلمانان همه ساکت نشسته اند و هیچکس دفاعی نمی کند [۲۳۶].!

[صفحه ۳۴۹]

(لَقَدْ أَجْهَدَ فِي خِصَامِي)

(همانند او (ابوبکر) کوشش کرد که با من دشمنی کند.)

البته در بعضی نسخه ها، «أَجْهَرَ» آمده است، یعنی: او به شکل علنی و آشکارا به دشمنی با من پرداخت.

(وَأَلْفَيْتُهُ أَلَدَّ فِي كَلَامِي)

(و او را در مکالمه ای که با وی داشتم، دشمن ترین (و لجازترین) دشمنها یافتم.)

«أَلَدَّ» به دشمن سرسخت گفته می شود، دشمنی که بیشتر از همه ستیزه جویی می کند؛ در قرآن هم که می فرماید: (وَهُوَ أَلَدُّ

الْخِصَامِ [۲۳۷])، به همین معنا

می باشد، یعنی دشمنی که بیشتر از همه ستیزه جویی می کند.

بی تفاوتی اقشار مردم

(حَتَّى حَبَسْتَنِي قَيْلَهُ نَصْرَهَا)

(تا آنجا که انصار، یاری خود را از من دریغ داشتند)

«قیله» نام یکی از مادر بزرگهای طایفه ی اوس و خزرج بوده و مقصود، اولاد او هستند که همان «انصار» می باشند. ظاهر عبارت این است که خشونت‌های ابوبکر سبب شد که مهاجر و انصار حاضر نشدند به من کمک کنند. و طبیعی است وقتی حکومت شیوه ی دیکتاتوری و

[صفحه ۳۵۰]

قلدری را پیشه ی خود سازد، دیگر مردم جرأت نمی کنند حرفی بزنند و از حق دفاع نمایند؛ چون مردم اغلب اهل زندگی هستند و به اوضاع و احوال نگاه می کنند، و هر کسی پیش خود حساب می کند، وقتی حکومت با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله با آن همه فضیلت و موقعیت و سابقه و عزت، چنین کند که حتی قطعه زمینی را که توسط شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به دخترش بخشیده شده بود مصادره نماید، دیگر تکلیف دیگران روشن است؛ طبیعی است که در چنین شرایطی اکثر مردم می ترسند و سکوت اختیار می کنند.

(وَالْمُهَاجِرَةُ وَصَلَهَا)

((و تا آنجا که) مهاجرین، وصلت و ارتباط خویش با من را نادیده گرفتند.)

با وجود اینکه مهاجرین با ما (اهل بیت) ارتباط دیرینه داشتند و در سختیهای صدر اسلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، و همه با هم از مکه به مدینه هجرت کردیم، اما دشمنی ابوبکر و جوسازی او و ایادی او، باعث شد که آنان هم از حق من دفاع نکنند و ساکت بنشینند.

خلاصه، نه مهاجر و نه انصار، حاضر نشدند که

به من کمک کنند و این به واسطه ی تندى ابوبکر بود؛ وقتى ابوبکر روى خوش نشان نداد و حاضر شد بر خورد کند، قهراً مردم ساکت مى شوند. حضرت على عليه السلام در نهج البلاغه مى فرماید: (وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْدُّنْيَا إِلَّا

[صفحه ۳۵۱]

مَنْ عَصَمَ اللَّهَ) [۲۳۸]، توده جمعیت همیشه به سمت دنیا و حاکمان دنیا هستند، مگر اینکه کسی را خدا حفظ نماید؛ و تجربه ی ملتها نیز این را به خوبی نشان مى دهد.

در آن شرایط که قدرت از مسیر اصلی اش منحرف شد و هرکس حاکمیت غصب را قبول مى کرد به نان و مقامى مى رسید، طبیعى بود که اکثر مهاجرین و انصار هم، به امید نان و مقامى ساکت شوند و تحت تأثیر توجیهاات به ظاهر اسلامى حاکمیت قرار گیرند. ابوبکر و همفکرانش نیز این روحیه ی آنان را خوب درک کرده، و از آن برای تحکیم قدرت سیاسى خود استفاده کردند.

(وَ غَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا)

(و جماعت (حاضر در مسجد)، چشم خود را روى هم گذاشتند تا مرا نبینند.)

این همه جمعیت که در مسجد بودند، چشم خود را روى هم گذاشتند تا مرا نبینند، چون مى خواستند زندگى کنند و لذا چشم پوشى کردند [۲۳۹].

(فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ)

(پس، نه کسی بود که دفاع (از من) کند و نه کسی مانع (از ظلم) شد.)

(خَرَجْتُ كَاطِمَةً وَ عَدْتُ رَاغِمَةً)

(در حالى که به سوى مسجد رفتم که بغض گلویم را گرفته و درد دل خود را پوشانده

[صفحه ۳۵۲]

بودم، و در حالى که به منزل باز گشتم که (به علت عدم یارى مسلمانان) خفیف و

خوار شده بودم.)

«کظم» یعنی پوشاندن، «کظم غیظ» هم که می گویند، یعنی انسان آن ناراحتی و غیظ درونی خود را بپوشاند و ظاهر نکند؛ «خرجت کاظمه» یعنی: در حالی از منزل خارج شدم و به طرف مسجد رفتم که بغض گلویم را گرفته و درد دل خود را پوشانده بودم؛ کنایه از اینکه به سبب ظلمها و ناحقی هایی که روا داشتند، قلبم پر از اندوه و درد شده بود؛ ولی باز احتمال این می رفت که لااقل یک نفر برخیزد و از حق من دفاع کند، ولی همه ی این جماعت ساکت نشسته و خفه شده بودند.

«وَعَدْتُ رَاغِمَهُ»: «رغم» یعنی ذلت و خذلان؛ یعنی با حالت خفت و سبکی باز گشتم؛ همه ی این جملات، مظلومیت اهل بیت و حضرت زهرا علیهاالسلام را می رساند؛ با اینکه آن حضرت، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و یادگار آن بزرگوار بودند، هیچ یک از مسلمانان حاضر در مسجد، یا از ترس حکومت غاصب و یا به دلیل امید رسیدن به نان و مقام، حاضر به دفاع از حق آن حضرت نشدند و ظلم آشکار ابوبکر و دار و دسته اش را دیدند، ولی تنها نظاره گر بودند و از ایشان دفاع نکردند.

سکوتی جهادگونه

(أَضْرَعَتْ خَدَّكَ يَوْمَ أَضَعْتَ خَدَّكَ)

(از روزی که تندی شمشیرت را از بین بردی، صورت خود را ذلیل نمودی.)

[صفحه ۳۵۳]

شما یک فردی بودی که در جبهه ها و جنگها، با شمشیر خود دشمنان حق و عدالت را خوار و ذلیل می کردی؛ ولی از آن موقع که سر شمشیرت را شکستی، صورت خود را به ذلت درآوردی.

البته علت سکوت حضرت، این بود که جنگ

داخلی رخ ندهد و اساس اسلام که هنوز نهالی جوان و نورسیده بود، به خطر نیفتد؛ و لذا از حق خود چشم پوشی کرد و در حقیقت خود را فدای اسلام نمود [۲۴۰].

«ضرع» یعنی ذلت، و «أضرعت» از باب افعال بوده و به این معناست که (صورت و وجه) خود را به ذلت درآوردی و تسلیم شده ای؛ این جملات، همه تشبیه می باشد و مقصود این است که از روزی که بنا به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ وحدت داخلی امت اسلام شمشیر را کنار گذاشتی، یک عده فرصت طلب، سوءاستفاده نموده و بر اریکه ی قدرت سوار شدند و تو را خانه نشین و به ظاهر ذلیل کردند.

[صفحه ۳۵۴]

(إفْتَرَسَتْ الذَّنَابَ و افْتَرَسَتْ التُّرَابَ)

(روزی گرگها را می دریدی و امروز خاک را فرش خود قرار داده ای (و گوشه ای نشسته ای).)

و یا: «گرگها مشغول دریدن می باشند و تو خاک را فرش خود قرار داده ای.»

«افتراس» یعنی دریدن، «حیوان مفترس» که می گویند، یعنی حیوانی که درنده باشد؛ در این جمله، حضرت، ابوبکر و ایادی او را تشبیه به گرگ درنده کرده و خطاب به حضرت امیر علیه السلام می فرمایند: کار به جایی رسیده است که گرگها درندگی می کنند، ولی تو در گوشه ای نشسته و خاک را فرش خود قرار داده ای!

مظلومیت علی و مصلحت اسلام

(مَا كَفَفَتْ قَائِلًا)

(جلوی هیچ گوینده ای را نمی گیری!)

«کف» یعنی بازداشتن، «قائل» هم به معنای گوینده است؛ یعنی هر کس هر چه بخواهد می گوید و هر غلطی بتواند می کند، تو در شرایطی قرار گرفته ای که جلوی هیچ کدام از اینها را نمی توانی بگیری! ابوبکر با صراحت حقوق ما را غصب می کند و حدیث جعل

نموده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد، آنها با تبلیغات و جوسازی، هر چه می خواهند می گویند و توده ی مردم را فریب می دهند، ولی تو هیچ عکس العملی نشان نداده و سکوت اختیار کرده ای!

[صفحه ۳۵۵]

(وَلَا أُغْنِيكَ طَائِلًا)

(و هیچ کار مؤثری- در جهت دفع فتنه ی موجود- انجام نداده ای.)

یعنی اگر وضعیت و شرایط شما جوری بود که یک حرف یا یک تشریح به اینها می زدی و یک کاری می کردی، قطعاً اینها ترسیده و عقب نشینی می کردند؛ ولی تو به خاطر وضعیتی که تحمیل شده است، همینطور گوشه ی خانه نشسته و دست روی دست گذاشته ای، و هیچ حرکتی را مصلحت نمی بینی.

در بعضی نسخه ها، «وَلَا أُغْنِيكَ بَاطِلًا» آمده است؛ یعنی هیچ باطلی را از میان برنداشتی. (منظور از باطل، حکومت غاصبانه ی ابوبکر است.)

البته عذر واقعی حضرت امیر علیه السلام حفظ اصل اسلام و وحدت کلمه ی مسلمانان بود که مبادا با جنگ داخلی، کیان اسلام به خطر افتد.

(وَلَا خِيَارَ لِي)

(و من هم هیچ اختیاری ندارم.)

یعنی هیچ کاری هم از دست من بر نمی آید. در این جملات، حضرت زهرا علیها السلام نخواستند اند العیاذُ باللَّهِ به سکوت حضرت علی علیه السلام اعتراض بکنند، بلکه در صدد نشان دادن وضعیت آن حضرت هستند، که چرا باید شرایطی پیش آید که مثل شما که نه اهل ترس و مدهانه و ضعف هستید، و نه اهل فرار از مبارزه با ظلم و ظالمان، نتوانید کلمه ای بر زبان جاری کنید و از حق قطعی خود و دختر پیامبر خدا دفاع نمایید؟

[صفحه ۳۵۶]

(لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَيْتِي)

(ای کاش

قبل از این حالت سکون و گوشه نشینی، من مُرده بودم.)

«هینه» به معنای رفق و سکون است؛ یعنی الآن با این وضع موجود، من هم باید گوشه ای آرام و ساکن بنشینم، ای کاش قبل از این وضعیت، من مُرده بودم و مجبور به تحمل این وضعیت نبودم.

(و دُونَ ذَلَّتِي)

(و ای کاش قبل از اینکه به این حالت ذَلَّت (ظاهری) بیفتم، مُرده بودم.)

حالا از این قسمت به بعد، حضرت، لحن خود را عوض کرده و می فرمایند:

(عَذِيرِي اللَّهُ مِنْكَ عَادِيًّا وَ مِنْكَ حَامِيًّا)

(خداوند- از قبل من- عذرخواه من باشد از شما، از جهت اینکه شما در مواردی ظلمهایی را از من دفع نمودی و در مواردی از من حمایت کردی.)

این معنایی است که مرحوم مجلسی در بحار ذکر کرده است؛ «عذیری» مبتداست و خبر آن «اللَّهُ» می باشد. «عادياً» یعنی در حالی که سختیها را از من دفع می کردی؛ و «حامياً» یعنی از من حمایت می کردی. بر این اساس معنای این جمله، عذرخواهی حضرت زهرا علیها السلام از حضرت علی علیه السلام می باشد، یعنی در عین حال، شما مدافع از من و حامی من هستید و اگر اسائه ی ادبی شده است، امیدوارم خداوند عذر مرا به شما برساند.

[صفحه ۳۵۷]

اوج مظلومیت و غربت اهل بیت

حضرت در ادامه، ظلمها و نیز مصیبتهایی که بر اهل بیت علیهم السلام وارد آمده، یادآور شده و می فرمایند:

(وَيَلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيَلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ)

(وای بر من در هر صبحدمی، وای بر من در هر شبانگاهی.)

ویل به معنای «وای» در فارسی است، و در حال ندبه و استغاثه، «الف» به آن متصل می شود، و «یاء» هم علامت

متکلم است.

«شارق» یعنی هنگام طلوع خورشید، و «غارب» یعنی هنگام غروب آن؛ در اینجا مرحوم مجلسی رحمه الله احتمال داده اند که «ویلاي» تشبیه باشد، یعنی دو «ویل»؛ ولی این احتمال بعید است، و علت اینکه «ویلاي» فرموده اند، از برای بیان تأکید و اهمیت مسأله می باشد.

نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، این است که این جملات و عبارات اوج مظلومیت و غربت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می رساند، هنوز چند صباحی از رحلت آن حضرت نگذشته است، ولی آنقدر بر عترت و یادگار و جانشین به حقّ او، ظلم و ستم روا می دارند که حضرت زهرا علیها السلام اینگونه با امیرالمؤمنین علیه السلام درددل می کنند و سوز و گداز خود را ظاهر می سازند.

(ماتَ الْعَمَدَ وَ وَهِنَ الْعَضُدِ)

(تکیه گاه (ما) مُرد و بازو (ی) ما) سست شد.)

[صفحه ۳۵۸]

«عَمِد» به معنای تکیه گاه است؛ بعضی گفته اند در عبارت متن «عُمِد» صحیح است، «عُمِد» جمع «عمود» و به معنای تکیه گاهها می باشد؛ «عَضُد» هم به معنای بازوست و کنایه از وسیله ی قدرت و توانایی است.

حضرت می خواهند بفرمایند که پدرم تکیه گاه و وسیله ی قدرت ما بود، پدرم که از دست رفت، دیگر ما کوچک و ضعیف شدیم.

شکایت به پدر و عرض حال به پروردگار

(شَكَوَايَ إِلَى أَبِي وَ عَدَوَايَ إِلَى رَبِّي)

(شکایتم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگارم ارائه می کنم.)

«شکوا» به معنای شکایت است و «عدوا» نیز به همین معنا می باشد؛ نزد کسی که می روند شکایت می کنند، به آن «عدوا» گفته می شود، چون در حقیقت تعدیات را پیش او می گویند.

(اللَّهُمَّ أَنْتَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ حَوْلًا)

(پروردگارا! تو از

نظر قدرت و نیرو از اینها (غاصبان خلافت و فدک) نیرومندتر و قویتر هستی.)

خدایا اینها زور دارند و هر کاری می خواهند می کنند، ولی خدایا قدرت تو زیادتر است، تو خود به حساب اینها رسیدگی کن و جزایشان را بده.

(وَأَشَدُّ بَأْسًا وَتَنْكِيلاً)

(و عذاب و انتقام تو از دیگران شدیدتر خواهد بود.)

[صفحه ۳۵۹]

«بأس» یعنی عذاب، و «تنکیل» یعنی عقوبت، یعنی خدایا تو خود اینها را عقاب کن و به عذاب دردناک گرفتار فرما.

دلداری امام به حضرت فاطمه

(فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَيْلَ لَكَ، بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِكَ)

(پس امیرالمؤمنین علیه السلام (خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام) فرمود: وای بر تو نیست بلکه وای بر آنهایی است که بغض تو را دارند و دشمن تو هستند.)

«وَيْلٌ» معنایش در حقیقت عذاب و عقاب است و آن غیر از «وَيْحٌ» است؛ «وَيْحٌ» در مواردی گفته می شود که به عنوان دلسوزی باشد، اما «ویل» به معنای عذاب و عقاب می آید؛ اینجا چون حضرت زهرا علیها السلام فرمود که وای بر من در هر صبحگاه و شبانگاه، لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: وای بر تو نیست، بلکه وای بر آن کسانی است که به تو ظلم کرده اند، تو دختر پیامبری، تو بنده ی صالح خدا هستی، چرا «ویل» بر تو باشد؟ «بَلِ الْوَيْلُ لِشَانِكَ»: بلکه وای بر آنهایی است که بغض تو را دارند و دشمن تو هستند. («شانیء» به کسی می گویند که بغض و دشمنی دارد.)

(ثُمَّ نَهْنَهِيَ عَنِ وَجْدِكَ)

(خودت را از آن حالت ناراحتی و تندی بازدار.)

«وجد» به معنای غیظ و غضب است و «نَهْنَهِيَ» صیغه ی امر مؤنث است و از ماده ی «نهنهه» بازداشتن می باشد، یعنی

بازبیدار و خویشتنداری کن؛ از آن حالت عصبانیت خودت را حفظ بکن.

[صفحه ۳۶۰]

(يَا ابْنَ الصَّفْوَةِ وَ بَقِيَّةِ النَّبُوَّةِ)

(ای دختر برگزیده ی خدا و ای باقیمانده و یادگار نبوت (پیامبر صلی الله علیه و آله))

(فَمَا وَنَيْتُ عَنْ دِينِي)

(پس (همانا) هیچ گاه من در دین خود ضعیف و سست نشده ام.)

«وَنِي» به معنای ضعف و سستی است؛ حضرت می خواهند بفرمایند که هیچ گاه من در عمل به دینم ضعیف و خسته نشده ام و آنچه در قدرتم بوده، انجام داده ام.

حضرت امیر علیه السلام بیش از این نمی توانستند اقدام کنند و یا تندی به خرج دهند، چرا که جهات دیگر را هم ملاحظه می کردند؛ اگر در اول کار اسلام با تندی و شهادت با دشمنان برخورد کردند، به خاطر این بود که در آن زمان مصلحت اینگونه اقتضا می کرد، ولی حالا مصلحت دین، همین است که حضرت ساکت باشند؛ و لذا خطاب به حضرت زهرا علیها السلام می فرمایند: اگر مشاهده می کنی که من سکوت اختیار کرده و هیچ عکس العملی نشان نمی دهم، به خاطر این نیست که در دین خود سست و ضعیف شده باشم.

(وَلَا أَخْطَأْتُ مَقْدُورِي)

(و در محدوده ی قدرت و توانایی خودم، خطا نکرده ام.)

یعنی به اندازه ی قدرتم، وظیفه ام را انجام داده ام.

(فَإِنْ كُنْتَ تُرِيدِينَ الْبُلْغَةَ، فَرِزْقُكَ مَضْمُونٌ وَ كَفِيلُكَ مَأْمُونٌ)

(پس اگر منظور تو معیشت می باشد، پس همانا روزی تو ضمانت شده است و آن که کفیل توست مورد اعتماد می باشد.)

[صفحه ۳۶۱]

یعنی خداوند ضامن و کفیل مایحتاج بندگان خویش است و جای نگرانی وجود ندارد [۲۴۱].

[صفحه ۳۶۲]

و)

ما أَعَدَّ لَكَ أَفْضَلَ مِمَّا قَطَعَ عَنْكَ)

(و آنچه را خدا برای تو (در قیامت) مهیا کرده است، به مراتب بهتر است از آنچه (در دنیا) از تو قطع شده است.)

(فَاحْتَسِبِ اللَّهَ)

(پس به حساب خدا بگذار.)

در اینجا حضرت علی علیه السلام، مقدمات معنوی آخرت را که مربوط به اولیای خدا و افراد صالح و فداکار و صبور و بردبار می باشد خاطر نشان نموده، و بدین وسیله حضرت زهرا علیها السلام را تسلی می دهند.

(فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: (حقیقتاً) خداوند برای من کفایت می کند، و اوست بهترین وکیل (و مدافع).)

(وَ أَمْسَكَتْ)

(و حضرت از سخن گفتن دست برداشت.)

تحلیلی بر سوز دل زهرا به محضر امام

خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام در اینجا به پایان می رسد؛ نکته ای که لازم است در این قسمت به آن پرداخته شود، بررسی دو اشکال و پاسخ به آنها می باشد؛ مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار [۲۴۲] می فرماید: بعضی ها دو اشکال وارد کرده اند:

[صفحه ۳۶۳]

اشکال اول: اینکه حضرت فاطمه علیها السلام با اینکه دارای مقام عصمت هستند، چگونه است که اینگونه با تندی و ناراحتی با حضرت امیر علیه السلام صحبت می کنند؟ مگر امیر المؤمنین علیه السلام امام و ولی امر نبود، با امام علیه السلام که نمی توان به این صورت صحبت کرد؟ آنگاه مرحوم مجلسی رحمه الله در پاسخ به این اشکال می گوید:

حضرت زهرا علیها السلام می خواستند کارهای زشت غاصبان حکومت را مجسم کنند و بفهمانند که اینها چه ظلمهایی روا داشته اند، در حقیقت تندی حضرت به خاطر این مصلحت بوده است؛ زیرا یک وقت انسان می خواهد عظمت یک مطلبی را به کسی برساند، او را مورد خطاب و عتاب قرار

می دهند، در حالی که مقصودش تندی به آن شخص نیست؛ این مسأله در گفتگوها معمول است؛ مثلاً فرض کنید: پادشاه یا حاکم یک مملکت، وقتی مشاهده می کند (مثلاً) بازرگانان و تجار کشور، یک کار خلافی را مرتکب شده اند، برای اینکه اهمیت کار خلاف آنان را بفهماند، وزیر بازرگانی را مورد عتاب قرار می دهد؛ با اینکه می داند وزیر بازرگانی تقصیر ندارد، ولی می خواهد با این خطاب و عتاب خود، اهمیت و عظمت کار زشت آنها را مجسم نماید.

نمونه ی دیگر آن، وقتی است که حضرت موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و مشاهده کرد که بنی اسرائیل گوساله پرست شده اند، در اینجا هارون علیه السلام را مورد عتاب قرار داده و توبیخ نمود، ریشش را گرفت و گفت: چه کردی؟ هارون جواب داد: (يَا بَنِي أُمَّ، لَا تَأْخُذْ

[صفحه ۳۶۴]

بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي... [۲۴۳]: (ای پسر مادرم! ریش و سر مرا نگیر، من ترسیدم بگویی چرا بین بنی اسرائیل اختلاف انداختی و سخن مرا اهمیت ندادی.)؛ حضرت موسی علیه السلام می داند که هارون علیه السلام تقصیری ندارد، ولی می خواهد زشتی کار بنی اسرائیل را مجسم نماید و اهمیت این مسأله را برساند و لذا در ظاهر با برادرش دعوا می کند.

در اینجا هم حضرت فاطمه علیها السلام می خواستند عظمت ظلم اینها را منعکس کنند و لذا با این لحن صحبت می کنند تا به این وسیله به مردم آن زمان و به تاریخ بفهمانند که چه ظلمهایی به اهل البیت علیهم السلام وارد آمده است.

این اشکال اوّل بود که به اینگونه پاسخ آن را داده اند.

فلسفه ی اصرار حضرت در مورد فدک

اشکال دوّم: ممکن است بعضیها

اشکال کنند که چرا حضرت زهرا علیهاالسلام برای فدک - که یک مسأله ی اقتصادی بود- این قدر معرکه گرفتند و با آن هیأت مخصوص به طرف مسجد رفته و آن سخنرانی آتشین را ایراد فرمودند؟ مگر آن حضرت نمی دانستند که روزی هرکس را خدا می رساند و او خود رازق انسانهاست؛ و از طرفی آن حضرت از نظر زهد و بی اعتنایی به مال دنیا زبانزد مردم بودند،

[صفحه ۳۶۵]

پس چرا راجع به یک مسأله ی مالی این همه شدت به خرج دادند؟

در جواب این اشکال باید گفت که اولاً: هر چند فدک در اختیار حضرت زهرا علیهاالسلام بود، اما در حقیقت به همه ی اهل بیت تعلق داشت؛ به عبارت دیگر اعطاء فدک به حضرت زهرا علیهاالسلام به خاطر این بود که خانواده ی علی علیه السلام و بیت امامت از نظر مالی بی نیاز باشند، و همانطور که بر جلسات قبل گفتم، فدک با امامت و خلافت - خلافت به حق از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله - گره خورده بود و در واقع حضرت با موضع گیری خود می خواستند اشاره کنند که چرا امامت و خلافت را غصب کرده اید؟

ثانیاً: یکی از علت‌هایی که حضرت این خطبه را قرائت فرمودند، این بود که با مسلمانان اتمام حجت کرده باشند و لذا در قسمت‌هایی از خطبه فرمودند که من می دانم که شما اهل دنیا شده اید و حالت عهدشکنی سراپای شما را فرا گرفته، ولی این خطبه، بیان سوز و دردی است که در دل و جانم جای گرفته است: «وَلَكِنَّهَا فِیْضَةُ النَّفْسِ»؛ و من می خواستم با این بیانات با شما اتمام حجت کرده باشم: «وَوَقَدِمَهُ الْحَجَّه»؛

پس یکی از اهداف حضرت، اتمام حجت با مسلمانان بوده است.

و ثالثاً: نکته ی مهم در اینجاست که حضرت زهرا علیهاالسلام با خطابه ی خود در مسجد مظلومیت اهل بیت و ظلم و ستم غاصبان حکومت را به اثبات رساندند؛ اگر آن حضرت هیچ نمی گفتند و ساکت می نشستند، مردم هم نمی فهمیدند که چه شده و چه ناحقی هایی بر

[صفحه ۳۶۶]

عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آمده است؛ این خطبه ی حضرت، سند بزرگی بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام است که در طول تاریخ گواه و شاهد بر ظلمها و ستمهای حکام غاصب آن زمان بوده است؛ و نیز نسلهای آینده متوجه شدند که اکثریت مهاجر و انصار، چقدر آدمهای بی تفاوتی بودند که دیدند چه جنایاتی صورت می پذیرد، ولی همه ساکت و تماشاگر بودند و هیچ گونه دفاعی از حریم اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نکردند.

سکوت مهاجر و انصار از زبان یک شاعر عرب

در اینجا مناسب است اشاره ای داشته باشیم به چند بیت از اشعار یک شاعر عرب که به مسلمانان- مهاجر و انصار- خطاب کرده و می گوید: شما مرید پیامبر صلی الله علیه و آله نیستید، بلکه مرید ابوبکر می باشید؛ دروغ می گوید که ما مرید پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم؛ برای اینکه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و این همه تظلم کرد و از شما کمک و یاری خواست، ولی شما ساکت و بی تفاوت بودید، ولی وقتی «عایشه» دختر ابوبکر در جنگ جمل، به شما گفت بیاید با علی علیه السلام جنگ کنید، شما به کمک او شتافتید و گفتید: مگر می شود که دختر خلیفه دروغ بگوید و اشتباه کند؟! پس معلوم

می شود شما شیعه ی ابوبکر هستید، نه شیعه ی پیامبر!:

(مَا الْمُسْلِمُونَ بِأُمَّهِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مسلمانها امت محمد صلی الله علیه و آله نیستند.

(كَلَّا وَلَكِنْ أُمَّهُ لِعَتِيقٍ) بلکه آنان امت عتیق (ابوبکر) هستند؛ «عتیق» یعنی آزاد شده و از القاب ابوبکر می باشد.

(جَاءَتْهُمْ الزَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَطَلُّبُ إِزْثَاهَا): حضرت زهرا علیها السلام پیش مسلمانها آمد و ارث خود را طلب کرد؛

[صفحه ۳۶۷]

(فَتَقَاعَدُوا عَنْهَا بِكُلِّ طَرِيقٍ): ولی همه ی آنها بی اعتنایی کرده و هرکس به بهانه ای از کمک کردن دریغ ورزید.

(وَ تَوَائِبُوا لِقِتَالِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): ولی همین مردم برای جنگ با آل محمد صلی الله علیه و آله به حرکت درآمدند؛

(لَمَّا دَعَتْهُمْ ابْنَةُ الصِّدِّيقِ): وقتی که دختر صدیق (ابوبکر) آنها را به جنگ دعوت کرد. («صدیق» از القاب ابوبکر می باشد).

(فَقَعَوْدُهُمْ عَنْ هَذِهِ وَ قِيَامُهُمْ مَعَ هَذِهِ يُغْنِي عَنِ التَّحْقِيقِ): پس بی اعتنایی آنها نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و قیام و همراهی آنان با عایشه، همه را از تحقیق نسبت به آنچه گذشت بی نیاز می کند.

یعنی مسلمانان- در صدر اسلام و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله- بی خود می گویند ما امت پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، بلکه در عمل امت ابوبکر هستند؛ برای اینکه به حضرت زهرا علیها السلام بی اعتنایی کردند، اما به ندای عایشه در لشکرکشی برای جنگ با علی علیه السلام لبیک گفتند، حتی بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام به پیروی از عایشه، جنازه ی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را تیرباران کردند؛ پس معلوم می شود به دروغ می گویند که ما امت محمد صلی الله علیه و

آله هستيم، شما امت ابوبكر هستيد و بنده ي دنيا و مال و مقام دنيا مي باشيد.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله

وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ

وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

[صفحه ۳۷۱]

خطبه ی حضرت زهرا خطاب به زنان مهاجر و انصار در بستر شهادت

درس ۱۳

اشاره

عناوین:

سند خطبه

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیها السلام

تصویری از بی وفایی مردم

بازیگران دین و سیاست

ضعف فکری و تشتت آراء

مسئولیت مردم در برابر فساد حکومت

آغاز انحراف مسیر امامت

انگیزه های سیاسی اصحاب سقیفه

[صفحه ۳۷۳]

و قال سوید بن غفله: لما مرضت فاطمه علیها السلام، المرضه التي توفيت فيها، اجتمعت إليها نساء المهاجرین والأنصار ليعدنّها؛ فقلن لها: كيف أصبحت من علتك يا ابنه رسول الله صلى الله عليه و آله؟ فحمدت الله و صلت على أبيها صلى الله عليه و آله، ثم قالت:

أصبحت واللّه عائفه لدنيا كن، قاله لرجالكن، لفظتهم بعد أن عجمتهم، و شنأتهم بعد أن سبرتهم؛ فقبحا لفلول الحد، واللعب بعد الجد، و قرع الصفاه و صدع القناه، و ختل الآراء و زلل الأهواء، و بنس ما قدمت لهم أنفسهم: أن سخط اللّه عليهم و فى العذاب هم خالدون؛ لاجرم لقد قلدتهم ربقتهما، و حملتهم أوقتها، و شننت عليهم غاراتها؛ فجدعا و عقراً و بعداً للقوم الظالمين.

ويجهم أنى زعزعوها عن رواسى الرساله، و قواعد النبوه والدلاله، و مهبط الروح الأمين، والطيبين بأمر الدنيا والدين؟ ألا ذلك هو الخسران المبين؟

و ما الذى نقموا من أبى الحسن عليه السلام؟! نقموا واللّه منه، نكير سيفه، و قله مبالاته لحتفه، و شده وطأته، و نكال وقعته، و تنمره فى ذات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله چنانکه در تاریخ و کتابهای روایت آمده است دو خطبه ایراد فرمودند، یک خطبه را در مسجد خواندند و خطبه ی دیگر را هنگامی که در بستر شهادت بودند و زنان مهاجر و انصار برای عیادت به منزلشان آمدند.

ما در جلسات قبل، خطبه ی اوّل را که طولانی هم بود خواندیم؛ اگر چه از مطالب آن سریع گذشتیم و به طور مبسوط آنها را شرح ندادیم؛ چون همانطور که گفتم غرض ما، شرح مفصل جملات و کلمات حضرت نمی باشد، بلکه می خواهیم به طور مختصر توضیحاتی داده باشیم، به گونه ای که عموم افراد بتوانند از آن استفاده کنند و ما نیز از کلمات نورانی آن حضرت بهره ببریم.

سند خطبه

خطبه ی دوّم حضرت را که الآن می خواهیم شروع کنیم، مرحوم

مجلسی رحمه الله در جلد «۴۳» بحار الانوار [۲۴۴] در حالات حضرت زهرا علیها السلام ذکر کرده است، کتابهای دیگری هم این خطبه را نقل کرده اند، ولی من آن را از روی کتاب «احتجاج» مرحوم طبرسی رحمه الله [۲۴۵] می خوانم.

راوی این خطبه، «سويد بن غفله» است [۲۴۶]، بعضی نام او را «سويد بن غفله» گفته اند، اما مشهور رجالیون شیعه و سنی، همان «سويد بن غفله» ذکر کرده اند.

ایشان فرد خوبی بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به اسلام گرویده است، اما موفق نشده به مدینه بیاید و پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کند.

حال اگر ملاک در اصحاب این باشد که

پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشند، سوید به غفله، پیامبر را ندیده و جزو اصحاب محسوب نمی شود؛ ولی اگر ملائک در صحابه ی پیامبر بودن، اسلام آوردن در زمان آن حضرت باشد، ایشان نیز از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می آید؛ به هر حال «سوید بن غفله» فردی مسلمان و مخلص بوده و در حدود

[صفحه ۳۷۷]

سال ۸۵ هجری از دنیا رفته است، او از معمرین بوده و عمر طولانی داشته است؛ البته در سنّ او اختلاف است، سن او را از ۱۱۰ سال تا ۱۳۰ سال ذکر کرده اند، ولی بیشتر از ۱۳۰ سال نگفته اند؛ در هر صورت راوی این خطبه موثق بوده و رجال خاصّه و عامّه از او نام برده اند.

عیادت زنان مهاجر و انصار از حضرت زهرا

در احتجاج آمده است: (قال سوید بن غفله: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْمَرَضَةَ الَّتِي تُوفِّيَتْ فِيهَا)

(سوید بن غفله می گوید: زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شدند، به آن بیماری که در آن از دنیا رفتند (و به شهادت رسیدند).)

(اجْتَمَعَتْ إِلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لِيُعْدَنَهَا)

(زنان مهاجر و انصار بر گرد ایشان جمع شدند تا از آن حضرت عیادت کنند.)

(فَقُلْنَ لَهَا: كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ، يَا بَنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

(پس خطاب به آن حضرت گفتند: چگونه صبح کردید از بیماری که دارید، ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟)

(فَحَمَدَتِ اللَّهُ وَصَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا)

(پس حضرت زهرا علیها السلام حمد خدا را به جای آورده و بر پدرشان- رسول خدا صلی الله علیه و آله- درود فرستادند.)

در اینجا راوی، تفصیل حمد و ثنای

است؛ امّا در خطبه ی اوّل، حمد و ثنای حضرت به طور مفصّل نقل شده بود؛ به هر حال از اینجا معلوم می شود که معمول بوده که قبل از سخنرانی، ابتدا حمد و ثنای الهی را به جای آورند و آنگاه مشغول صحبت شوند.

در این خطبه هم حضرت، اول حمد و ستایش خدا را به جا می آورند و بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درود و صلوات می فرستند و پس از آن آغاز به سخن می نمایند.

(ثُمَّ قَالَتْ: أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةٌ لِدُنْيَا كُنَّ، قَالِيَهُ لِرِجَالِكُنَّ)

(سپس فرمود: به خدا قسم صبح کردم در حالتی که از دنیای شما کراهت دارم و بغض مردان شما در دلم جای گرفته است.)

«عَافَ الشَّيْءَ» به معنای «گرهه» است، یعنی نسبت به آن چیز کراهت دارد؛ همچنین «قَالِيَهُ» به معنای «مُبْغِضَةً» می باشد؛ در قرآن کریم که می فرماید: (مَا وَدَّعَيْكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى [۲۴۷]): ((ای پیامبر) خدا تو را رها نکرده و نسبت به تو خشمگین نیست)، «ما قَلَى» به معنای «ما أَبْغَضَ» است.

در اینجا هم حضرت می فرماید: «عَائِفَةٌ لِدُنْيَا كُنَّ»: از دنیای شما کراهت دارم؛ «قَالِيَهُ لِرِجَالِكُنَّ»: بغض مردان شما در دلم هست.

تصویری از بی وفایی مردم

(لَفِظَتْهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ)

(از دهان به دور انداختم آنها را، بعد از آنکه گاز گرفتمشان (بعد از آنکه آنان را امتحان کردم).)

در عربی «لَفِظَ» به معنای «رَمَى مِنَ الْقَم» می باشد، یعنی انداختن از دهان.

نکته ای که قابل ذکر است اینکه کلمات بزرگان همیشه دارای استعاره [۲۴۸] و تشبیه می باشد، اگر در کلمات

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دقت شود، مشاهده می شود که آن بزرگواران به طور فراوان از استعارات و تشبیهات استفاده کرده اند؛ در اینجا هم که حضرت زهرا علیها السلام این سخن را می گویند، زمانی است که هنگام شهادت آن حضرت فرارسیده است و در این زمان کوتاهی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زندگی کردند، گرچه زمان کوتاهی بود، امّا مردم را آزمایش کرده بودند- چه در زمانی که در مسجد خطبه خواندند و چه در مکانهای دیگر- بالاخره دیدند که این مردان، تا چه اندازه همت و شجاعت و مردانگی دارند؛ از این رو حضرت این نامردی و بی وفایی مردم را به آن میوه ی تلخی تشبیه می کنند که انسان وقتی بدون توجه در دهان می گذارد، از شدت تلخی مزه اش، آن را بیرون می اندازد و از

[صفحه ۳۸۰]

دهان خارج می کند؛ این مردم آن قدر بی وفا بوده اند که حضرت دیگر هیچ اعتمادی به آنها نداشته، بکله از آنها منزجر و متنفر شده بودند.

(و سَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتَهُمْ)

(و از آنها (مردان شما) بدم آمد، بعد از آنکه امتحانشان کردم.)

«سبر» به معنای امتحان است و «سنأ» نیز به معنای «بغض» می باشد؛ یعنی بعد از آنکه مردان شما را آزمایش کردم و فهمیدم که اهل وفا و مردانگی نیستند، بلکه به دنبال دنیا و رفاه طلبی هستند، از آنها بدم آمد و متنفر شدم.

(فَقَبِحًا لِفُلُولِ الْحَدِّ)

(پس چه زشت است کندی آنچه که تیزی از آن مطلوب است.)

خیلی زشت است چیزی که باید تند و تیز باشد کُند شود؛ مثلاً شمشیر

و کاردار اگر کند شوند، باید آنها را دور انداخت؛ از مرد، شجاعت، مردانگی، همت، غیرت و دفاع از حق انتظار می رود، وقتی بنا شود مردی که شجاعت بوده، حالا ترسو و محافظه کار شود، خیلی قبیح خواهد بود؛ اینها اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند، از مهاجر و انصار بوده اند، در جنگها فداکاریها کردند، اما حالا همه ی آنها محافظه کار شده اند و همه می خواهند نان را به نرخ روز بخورند و با حکومت وقت بسازند؛ به این جهت است که حضرت می فرماید: «فَقَبِيحًا»: خیلی زشت است، «لِفُلُولِ الْحَدِّ»: «فلول» با ضمّه جمع «فلّ» است، یعنی کُنْدی، و یا معنای مصدری دارد، (و شاید این معنا مناسبتر

[صفحه ۳۸۱]

باشد)؛ «حدّ» هم به چیزی می گویند که تیز باشد؛ چیزی که تیز است و حدّ دارد، حالا اگر کُنْد شود، خیلی زشت است و قباح دارد.

بازیگران دین و سیاست

(وَ اللَّغَبِ بَعْدَ الْجِدِّ)

(و چه زشت است بازی (و بازیگری) بعد از جدّیت.)

کسی که جدّی بوده، شجاعت داشته، در مقابل باطل می ایستاده و فداکاری می کرده، حالا یک بازیگر سیاسی شود، این خیلی زشت و قبیح است؛ پس معلوم می شود حضرت می خواهند بفرمایند: شما یک مدّت اهل جدّیت و شجاعت بودید، ولی حالا بازیگر شده اید و این قبیح است؛ اگر کسی از اول ترسو بوده و اهل مبارزه نبوده، حالا هم انتظاری از او نیست؛ اما آنکه ابتدا انقلابی بوده و از حق دفاع می کرده، حالا خیلی زشت است که ترسو و محافظه کار شده و وارد معاملات و بازیگریهای سیاسی شود، و همه ی ارزشها را به بازی و معامله بگیرد.

(وَ قَزَعِ الصَّفَاهِ)

(و

چه زشت است کوبیدن بر سنگ خارا!!

«صفاه» به سنگ صاف گفته می شود، مثل سنگ مرمر؛ اگر سنگ مرمر صاف باشد، شمشیر و کارد در آن اثر نخواهد کرد، در اصطلاح می گویند: «مشت روی سندان زدن» است؛ این همان معنای

[صفحه ۳۸۲]

«قرع الصفاه» می باشد؛ یعنی اینکه انسان شمشیرش را روی سنگ صاف بزند، ولی هیچ اثری نخواهد داشت و این در واقع یک کار بیهوده و عبث خواهد بود.

حال در اینجا دو احتمال وجود دارد و مرحوم مجلسی رحمه الله در بحارالانوار هر دو احتمال را ذکر می کند:

یک احتمال اینکه معنای عبارت این باشد که اگر شما یک جا هم کار بکنید، کار بی اثری انجام می دهید و اگر یک شمشیر هم بزنید، شمشیر زدن شما بیجا و بی اثر است؛ آنجا که باید شمشیر بزنید، کاری نمی کنید و در جایی عمل می کنید که بی اثر است؛ در حقیقت معنایش این می شود که نیرویتان را بیجا مصرف می کنید، مثل اینکه شمشیرتان را به سنگ خارا بزنید.

احتمال دوم هم این است که معنای عبارت این باشد که شما آن قدر ضعیف شده اید و به حالت ذلت و خواری رسیده اید که دشمن همه چیزتان را می کوبد؛ وقتی دشمن می آید، حتی سنگ خارا را هم می زند، یعنی دشمن همه ی جاهای مؤثر را می کوبد و در این میان در اثر شدت و زیادی ضربات، بعضی جاهای غیر مؤثر نیز کوبیده می شوند.

پس در معنای «قرع الصفاه» دو احتمال وجود دارد: یا شما خودتان به سنگ خارا می کوبید و نیرویتان را بیجا مصرف می کنید، یا اینکه شما آن قدر ضعیف و ذلیل می شوید که دشمن

همه چیزتان را

[صفحه ۳۸۳]

می کوبید و نابود می سازد.

ضعف فکری و تشتت آراء

(وَصَدَعِ الْقَنَاهِ)

((و چه قبیح است) شکاف برداشتن سر نیزه ها!))

نیزه کارش این است که در جنگ به درد بخورد و مفید واقع شود، اما اگر نیزه شکاف بردارد و شکسته شود، دیگر بی خاصیت می شود؛ این کنایه از این است که شما نیز مثل سرنیزه و شمشیر شکسته شده، بی خاصیت و بی اثر شده اید.

(وَ خُتِلِ الْآرَاءِ)

(و خطا و اشتباه در آراء.)

آراء و عقاید شما نیز با هم جمع نیست و هر کدام به یک سو می روید و خط بازی می کنید، و قهراً در خطا و اشتباه می افتید.

(وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ)

(و لغزش در خواسته ها.)

اینها همه عطف به «فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَيْدِ» هستند، یعنی حضرت می فرمایند: چه زشت و قبیح است کندی آنچه که از آن تیزی مطلوب است؛ «و اللَّغْبِ بَعْدَ الْجِدِّ»: (و چه زشت است) بازیگری بعد از جدیت؛ «و قَرَعِ الصَّفَاهِ»: (و چه زشت است) کوبیدن بر سنگ خارا؛ «و صَدَعِ الْقَنَاهِ»: (و چه زشت است) شکاف سرنیزه ها؛ «و خُتِلِ الْآرَاءِ»:

[صفحه ۳۸۴]

(و چه زشت است) خطا و اشتباه در آراء؛ «وَ زَلَلِ الْأَهْوَاءِ»: (و چه زشت است) لغزش در خواسته ها.

(وَ بِنَسِّ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ)

((و مردان شما) چه بد چیزی برای خودشان پیش فرستاده اند.)

در حقیقت حضرت انذار می کنند که این کارهایی که مردان شما می کنند، عاقبتش جهنم است؛ کسانی که از حق دفاع نکنند، از مظلوم دفاع نکنند، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را تنها بگذارند، امیرالمؤمنین علیه السلام را با آن سفارشهایی

صلی اللہ علیہ و آلہ کرد نادیده بگیرند- برای اینکه می خواهند نان بخورند و زندگی بکنند- این کارها عاقبتش جهنم است؛ این است که حضرت می فرماید:

(أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ)

(کارهای آنها سبب شده است که خدا بر آنها غضب کند و در عذاب جهنم گرفتار آیند.)

مسئولیت مردم در برابر فساد حکومت

(لَا جَزْمَ لَكَ قَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَقَتَهَا)

(به ناچار همانا ریسمان خلافت (یا فدک) را به گردن آنها انداختم.)

اگر برای خلافت یا فدک می آمدیم و به شما حرفی می زدیم و دادخواهی می کردیم، حالا- از آن گذشتیم، مسئولیت و عواقب آن را هم به گردن غضب کنندگان آن و یا به گردن مردان شما گذاشتیم.

[صفحه ۳۸۵]

چون همه ی مردم شریک حکومت وقت بودند و تابع جو حاکم شدند، همه ی آنها در گناه آن شریک هستند؛ همانطور که مولا- علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: (وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ) [۲۴۹] یعنی: «مردم تابع پادشاهان و حاکمان خود بوده و دنیاگرا هستند، مگر کسانی که خدا آنها را حفظ کند.»

همین حدیث، خود دلیل بر این است که همیشه باید سعی کرد حکومت، صالح باشد؛ برای اینکه اگر حکومت صالح باشد، نوع مردم در مسیر صلاح و نیکی قدم برخواهند داشت، اما اگر حکومت فاسد باشد، مردم به سوی فساد و تباهی کشیده خواهند شد و این یک امر طبیعی و قهری است که در جو و محیط ناسالم، کمتر کسی می تواند خود را اصلاح کند و مردم اغلب ایمانشان ضعیف است؛ پس اگر بخواهیم توده مردم و جمعیت به طرف صلاح حرکت کنند، همیشه باید کوشش کرد

که محیط را به محیط صالح و سالمی تبدیل نمود و در جهتی حرکت کرد که حکومت وقت، حکومت صالحی باشد؛ در غیر این صورت، اگر حکومت و حاکمان فاسد و ناصالح باشند، مردم نیز در مسیر فساد قرار می گیرند و همانطور که مولا علی علیه السلام می فرمایند: «اغلب مردم با حاکمان و پادشاهان بوده و دنیاگرا هستند...»؛ و خلاصه کمتر اتفاق می افتد که حکومت و حاکمان فاسد باشند ولی عموم مردم در مسیر صلاح و دینداری قرار

[صفحه ۳۸۶]

داشته باشند و از حاکمان و پادشاهان خود اطاعت نکنند.

حال در زمان حضرت زهرا علیها السلام نیز این طور بوده و عموم مردم تابع حکومت و شریک گناه حاکمان خود بودند؛ لذا حضرت می فرمایند: «لَا جَرَمَ»: به ناچار چون مردان شما، مردانی ترسو، ضعیف و محافظه کار هستند و با حکومت غاصب وقت سازش کردند، «لَقَدْ قَلَّدْتُهُمْ رَبَقْتَهَا»: ریسمان و طناب خلافت یا فدک را به گردن غصب کنندگان آن و یا مردان شما انداختم.

ضمیر در «رَبَقْتَهَا» یا اشاره به فدک است و یا به خلافت بازمی گردد؛ «رَبَقَه» یعنی طناب، و این تشبیه است؛ در آن زمان وقتی می خواستند حیوانات را به یک طناب ببندند، گاهی اوقات وسط این طنابها را چوب می گذاشتند و گاهی هم طنابها را گره می زدند؛ به هر قسمت از این طنابها که به گردن یک حیوان می انداختند، می گفتند: «رَبَقَه»، جمع آن هم «رَبَق» یا «رَبَق» می باشد.

خلاصه حضرت می فرمایند: من افسار و طناب این حکومت یا این فدک را به گردن غاصبان و مردان شما انداختم تا روز قیامت آنها خود جواب خلافت که منحرف شده و فدک که

غصب شده را بدهند، تمام حقوقی که از ما اهل بیت غصب شده، و ظلمهایی که در این ارتباط به مردم شده، مسئولیت آن به عهده ی غاصبان و مردان شماس است و باید در روز قیامت جوابگو باشند.

[صفحه ۳۸۷]

(وَ حَمَلْتُهُمْ أَوْقَتَهَا)

(و سنگینی بار آن را بر آنها تحمیل کردم.)

«اوق» به معنای ثقل و سنگینی است و «تاء» در آن، «تاء وحدت» [۲۵۰] یا «تاء جنس» [۲۵۱] می باشد؛ یعنی بار سنگین مسئولیت آن را به عهده ی اینها گذاشتم و اینها باید در قیامت جواب بدهند؛ چون ما فعالیت خودمان را کردیم؛ حضرت امیر علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام تا آنجا که توانستند فعالیت کردند، حتی امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام را با خود به در خانه ی مهاجرین و انصار می بردند و در واقع حجت را بر آنها تمام کردند.

حضرت می خواهند بفرمایند که ما تا آن اندازه که توانستیم، تلاش کردیم که خلافت از مسیر اصلی خودش منحرف نشود؛ اما حالا که شما خودتان نمی خواهید که خلافت در مجرای صحیح آن بیفتد، عواقب و مسئولیت این کار بر عهده ی خود شماست و هر چه اشکال داشته باشد- چه دنیایی و چه آخرتی- همه بر گردن خودتان است.

(وَ سَنَنْتُ (سَنَنْتُ) عَلَیْهِمْ غَارَاتَهَا)

(و تمام مظالم و مفسد تغییر مسیر حکومت را متوجه آنان نمودم.)

در اینجا اگر «سَنَنْتُ» باشد، یعنی پاشیدم؛ و اگر «سَنَنْتُ»

[صفحه ۳۸۸]

باشد، یعنی ریختم؛ هر دو صحیح است، منتها «سَنَنْتُ» معنایش این است که انسان کم کم آب را پاشد، ولی «سَنَنْتُ» یعنی آبها را بریزد، «ماء مسنون» هم که در قرآن

آمده، یعنی: آب ریخته شده.

در اینجا حضرت می فرمایند: «غارتش را بر سر اینها پاشیدم، یا بر اینها ریختم»؛ وقتی دشمن می آید، از همه طرف غارت می کند و همه چیز را از بین می برد، این کاری هم که مردم آن زمان کردند و مسیر خلافت را منحرف نمودند، در حقیقت غارتب است که تالی فاسد دارد و موجب تسلط دشمن و قتل و غارت در آینده خواهد شد، و همه ی مفسده های آن به عهده ی خود اینهاست [۲۵۲].

(فَجَدَعًا وَّ عَقْرًا وَّ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)

(پس هلاکت و نابودی و جراحات و دوری باد بر قوم ستمکار.)

معنای «جدع» در اینجا به صورت یک معنای کنایه آمده است و کنایه از «هلاکت» می باشد، اگر بینی یا گوش یا لبهای کسی بریده شود، می گویند: «جَدَعَهُ»؛ خوب این در حقیقت یک نحو هلاکت یا شکستی برای آن فرد می باشد؛ پس «فجدعاً» یعنی هلاکت باد، شکست باد، بریده باد بینی آنها؛ «وَّ عَقْرًا»: «عقر» به معنای جراحات وارد کردن به طرف است، ابتدا در مورد زدن و جراحات وارد کردن به

[صفحه ۳۸۹]

اسب استعمال می شد، ولی بعدها «عقر» در مطلق جراحات استعمال گردید؛ یعنی مجروح باد؛ «وَّ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: و دوری باد برای گروه ستمکار و ظالم.

آغاز انحراف مسیر امامت

(وَيَحْهُمْ! أَنِّي زَعَزَعُوهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ؟)

(وای بر آنها! به کجا حرکت و تغییر جهت دادند و خلافت را از پایگاههای محکم رسالت؟)

در اینجا علت اینکه حضرت، «وَيَحْهُمْ» فرمود و «وَيَلْهُمْ» نفرمود، به خاطر ارفاق و دلسوزی برای آنهاست، انسان وقتی دلش برای کسی بسوزد، می گوید: «ویحه»؛ اما «ویل» در آنجایی به کار

می رود که در مقام اظهار غضب و نفرین باشد.

«أَتَى زَعْرُوهَا»؛ به کدامین سوی گرداندند و حرکت دادند خلافت را؟ [۲۵۳] «عَنْ رِوَايَةِ الرَّسَالَةِ»: از پایگاههای محکم و ثابت رسالت؛ «جبال رواسی» هم که می گویند، یعنی کوههای ثابت و استوار. معنای عبارت این است که خلافت را از آن پایگاه ثابت که از نظر علم و تقوا و ارتباط با وحی، یک پایگاه ثابت و محکمی بود، به یک مسیر باطل و منحرفی انداخته اند.

[صفحه ۳۹۰]

اضافه ی «رواسی» به رسالت، از آن جهت است که امامت در حقیقت جایگاه و پایگاه قوی و محکم رسالت است، و اگر امامت از مسیر اصلی خارج شد و تا آنجا تنزل نمود که با بودن شخصیتی عظیم و الهی همچون حضرت امیر علیه السلام، امثال ابوبکر و عمر و عثمان، امام المسلمین شوند، در حقیقت ضربه به رسالت خورده و مبانی دین متزلزل شده است.

(وَقَوَاعِدِ النَّبُوَّةِ وَالِدَّلَالَةِ)

(و از پایه های نبوت و رهبری؟)

«قواعد» جمع «قاعده» است و قاعده به معنای «پایه» می باشد؛ «دلالة» هم به معنای راهنمایی مردم می باشد؛ یعنی از آن پایه های نبوت و رهبری، خلافت را منحرف کردند [۲۵۴].

(و مَهْبِطِ رُوحِ الْأَمِينِ)

(و از محل نزول جبرئیل امین.)

هر چند بر شخص حضرت علی علیه السلام وحی نازل نمی شد، ولی آن حضرت نزدیکترین فرد بودند به پیامبر که محل نزول وحی بودند، و بدون واسطه از تعالیم و دستورات نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله بهره

[صفحه ۳۹۱]

می بردند.

(و الطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ)

(و از کسی که حاذق و آگاه به

امور دنیا و دین می باشد (خلافت را منحرف کردند).

«طین» به فردی که کار آزموده و حاذق باشد می گویند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام حاذق است و نسبت به امور دین و دنیا آگاه است؛ اما آن مردم، خلافت را از آن حضرت برگرداندند و منحرف ساختند و به عهده ی افرادی گذاشتند که آگاهی کامل به مسائل دینی و سیاسی جامعه نداشتند. شاید منظور از «امور دنیا» همان تدبیر کارهای مردم و تنظیم امور سیاسی و اجتماعی آنان، و مراد از «امور دین»، بیان احکام دین و حفظ آنها از تحریف و بدعت و تغییر جهت و نیز هدایت مردم به ایمان و فلاح و رستگاری باشد.

(أَلَا ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين)

(آگاه باشد، همانا این بزرگترین زیان آشکار است که آنها انجام دادند).

مسأله ی کوچکی نیست،

خشت اول چون نهاد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج

همین که اینها ساکت نشستند و پنج نفر آمدند و در سقیفه ابوبکر را معین کردند [۲۵۵] و بعد هم با جوسازی و ارباب و تهدید، از

[صفحه ۳۹۲]

مردم بیعت گرفتند و بالاخره خلافت را از اهلش غصب نمودند، این سبب شد مسیر خلافت تا ابد منحرف شود، مسیر اسلام منحرف شود؛ آن وقت هر چه در آینده فساد و ظلم باشد، آنها که در آن روز ساکت نشستند و نظاره گر بودند در گناه آن شریک هستند؛ و این خود خسران و زیان بزرگی است.

انگیزه های سیاسی اصحاب سقیفه

(وَمَا الَّذِي نَقُمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟)

(و چه عاملی باعث شد که اینها انتقامجویانه با ابی الحسن (حضرت علی علیه السلام) برخورد نمایند؟)

اینها با امیرالمؤمنین علیه السلام

چه دشمنی و کینه ای داشتند؟ غیر از اینکه علی علیه السلام شجاع بود؛ بی باک و نترس بود؛ در میدانهای جنگ، از حق دفاع می کرد؛ از اسلام دفاع می کرد؛ اینها نمی توانستند یک آدم شجاع و از خود گذشته ای (که در دفاع از حق، اهل هیچگونه معامله و مسامحه ای نبود) را در رأس امور ببینند؛ این است که می فرماید:

(۱-) (نَقَمُوا وَاللَّهُ مِنْهُ نَكِيرٌ سَيْفِهِ)

(و به خدا قسم از او به خاطر شمشیر باطل برانداز او انتقام گرفتند.)

[صفحه ۳۹۳]

یعنی اینها ناراحت بودند و می خواستند از امیرالمؤمنین علیه السلام انتقام بگیرند، به خاطر اینکه همواره او در مقابل منکرات و مفسد می ایستاد، اهل معامله سیاسی نبود، آنچه را تشخیص می داد که وظیفه ی شرعی اوست انجام می داد، و فقط حریم خداوند و دین و ارزشهای الهی را مد نظر قرار می داد؛ به یقین اگر حضرت علی علیه السلام پاره ای ملاحظات سیاسی را مورد توجه قرار می داد، مخالفان او موفق نمی شدند و علی علیه السلام قدرت را از دست نمی داد، ولی به قیمت نادیده گرفتن ارزشهای اصلی دین تمام می شد، و آن حضرت راضی نبودند برای رسیدن به قدرت، بعضی کارهای ناشایسته را مرتکب شوند. اینجا کلمه «نکیر» را به معنای انکار گرفته اند؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیر خود، جلوی مفسد و باطل را می گرفت.

(۲-) (وَقَلَّةٌ مُبَالَاتِهِ لِحْتَفِهِ)

(و به خاطر بی باکی و نترسیدن او بود از مرگ خود.)

برای اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام یک آدم شجاعی بود و از مرگ واهمه و باکی نداشت؛ اگر انسان از مرگ بترسد، هیچ گاه نمی تواند جنگ کند و از حق دفاع نماید؛ اینکه می بینید امیرالمؤمنین علیه السلام همه جا در

مقابل باطل می ایستاد و با طاغوت مبارزه می کرد، برای این بود که از مرگِ ایابی نداشت؛ حضرت، خود می فرماید: (وَاللَّهِ لَأَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ): «به خدا قسم، اشتیاق و انس پسر ابی طالب به مرگ، بیشتر از انس و اشتیاق کودک به پستان مادرش می باشد».

[صفحه ۳۹۴]

(۳-) (وَشِدَّةٌ وَطَأْتِه) (و به علت محکمی قدمهای او بر روی باطل (و له کردن آن).)

«وطأ» به معنای قدم گذاشتن و چیزی را زیر پا له کردن است؛ یعنی آن حضرت اهل باطل و کفار و منافقین را زیر پای خود له و نابود می کردند، وقتی که می خواستند پا روی باطل بگذارند، محکم می گذاشتند و قاطعانه عمل می کردند.

این تعبیرات همه کنایه است از صلابت و صراحت و قاطعیت آن حضرت در مسائل دینی و سیاسی، چه در هنگام برخورد نظامی با دشمن و یا برخوردهای سیاسی، اجتماعی با افراد و جناحها.

(۴-) (وَنَكَالٌ وَوَعْتِه) (و به خاطر اینکه (در جنگ و مبارزه، دشمن را به شدت) عقوبت می کرد.)

«وقعه» به معنای جنگ و واقع شدن بر دشمن است، و «نکال» به معنای عقوبت می باشد؛ یعنی در جنگ، به طور جدی در مقابل کفار می ایستاد و آنان را عقوبت می کرد.

(۵-) (وَتَنْمَرَةٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ) (و به خاطر پلنگ صفتی (و شجاعت و تسلیم ناپذیری) او در راه خدا.)

«تَمَر» از ماده «نَمِر» است، «نمر» یعنی پلنگ، پلنگ هیچ وقت تسلیم نمی شود و شجاعتش را هیچ گاه از دست نمی دهد؛ اگر به یک آدمی بگویند: «تَمَر» معنایش این است که پلنگ صفت است و تسلیم دشمن نمی شود و آن

حالت غضبش بر دشمن همچنان باقی است؛ و

[صفحه ۳۹۵]

مقصود از «فی ذات الله»، خدا و دین او و راه و اهداف اوست.

حضرت در این جمله می فرماید: از امیرالمؤمنین علیه السلام انتقام نگرفتند مگر برای اینکه او در مقابل دشمن همانند یک پلنگ می ایستاد و هرگز تسلیم نمی شد. تسلیم شدن در برابر دشمن یا به علت ضعف ایمان یا وابستگی به دنیا و مال و مقام آن، و یا ترس از مرگ است؛ و آن حضرت از همه ی اینها مبرا و پاک بودند.

کلام حضرت ادامه دارد که ان شاءالله در جلسه ی آینده آن را خواهیم خواند.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

[صفحه ۳۹۷]

درس ۱۴

اشاره

عناوین:

نگاهی به آنچه گذشت

ویژگیهایی از حاکمیت به حق حضرت علی علیه السلام

ظلم و کفران نعمت

توبیخ مجدد اصحاب سقیفه

تصویری از جریان سقیفه

پیش بینی تلخ کامی های مردم بعد از سقیفه

بشارت به فتنه های نزدیک بعد از سقیفه

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا علیهاالسلام

[صفحه ۳۹۹]

و تالَّه لو مالوا عن الحجه اللايحه، و زالوا عن قبول الحجه الواضحه، لردهم إليها، و حملهم عليها، و لسار بهم سيراً سججاً، لا يكلم خشاشه و لا يكل سائره و لا يمل راكبه، و لأوردهم منهلاً نميراً صافياً رويأ، تطفح ضفتاه و لا يترنق جانباه، و لأصدرهم بطانا، و نصح لهم سرأ و إعلاناً، و لم يكن يتحلى من الغنى بطائل، و لا يحظى من الدنيا بنائل، غير رى الناهل و شبعه الكافل؛ و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الكاذب؛ و لو أن

أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض، ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون؛ والذين ظلموا من هؤلاء سيصيبهم سيئات ما كسبوا و ما هم بمعجزين.

ألا هلم فاستمع! و ما عشت أراك الدهر عجباً!! و إن تعجب فعجب قولهم! ليت شعري إلى أي سناد إستندوا؟! و إلى أي عمادٍ اعتمدوا؟! و بأيه عروه تمسكوا؟! و على أيه ذريه أقدموا و احتنكوا؟! لبئس المولى و لبئس العشير، و بئس للظالمين بدلاً، إستبدلوا والله الذنابي بالقوادم، والعجز بالكاهل؛ فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا، ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون.

ويحهم أظن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع، أم من لا يهدي إلا- أن يهدي، فما لكم كيف تحكمون؟! أما لعمري لقد لقت، فنظره ريثما تنتج، ثم احتلبوا ملء القعب دماً عبيطاً و ذعافاً مبيداً، هنالك يخسر

[صفحہ ۴۰۰]

المبتلون، و يعرف التالون غب ما أسس الأولون، ثم طيبوا عن دنياكم أنفسا، واطمئنوا للفتنه جأشاً، و أبشروا بسيف صارم، و سطوه معتد غاشم، و بهرج شامل، و استبداد من الظالمين، يدع فينكم زهيداً، و جمعكم حصيداً؛ فيا حسرةً لكم! و أنى بكم، و قد عميت عليكم، أنلزمكموها و أنتم لها كارهون.

قال سويد بن غفله: فأعادت النساء قولها عليها السلام على رجالهن، فجاء إليها قومٌ من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين، و قالوا: يا سيده النساء، لو كان أبو الحسن ذكر لنا هذا الأمر قبل أن نبرم العهد، و نحكم العقد، لما عدلنا عنه إلى غيره.

فقلت عليها السلام: إليكم عنى، فلاعذر بعد تعذيركم، و لا أمر بعد تقصيركم.

[صفحہ ۴۰۱]

نگاہی به آنچه گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

همانطور

که گفتیم این خطبه ی دوم حضرت زهرا علیهاالسلام است که در منزل برای زنان مهاجر و انصار، زمانی که به عیادت حضرت آمده بودند، خوانده اند.

در جلسه ی قبل گذشت که حضرت زهرا علیهاالسلام ضمن اعتراض به مهاجر و انصار، فرمودند که این مردم چه اشکالی به امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند؟ چرا نسبت به ایشان دشمنی کردند؟ جز اینکه آن شجاعت و شهامت ایشان در جنگها و بی باکی ایشان برای رضای خدا و از خود گذشتگی هایش، سبب شده است که خلافت را از آن حضرت برگردانند؟ بعضی وقتها خوبیهای اشخاص سبب می شود که دیگران سراغشان نروند، دشمن طاووس آمد پَر او!!

[صفحه ۴۰۲]

ویژگیهای از حاکمیت به حق حضرت علی

حالا حضرت در ادامه می فرمایند:

(وَ تَاللَّهِ لَوْ مَالُوا عَنِ الْمَحْجَةِ اللَّايِحَةِ وَ زَالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ)

(به خدا سوگند، (اگر حضرت علی علیه السلام به خلافت می رسید) هرگاه که مردم از حجج و راههای واضح و آشکار خداوند روی می گردانند،)

(۱-) (لَرَدَّهُمْ إِلَيْهَا وَ حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا)

(همانا آن حضرت مردم را به سوی حجت های واضح خدا برمی گرداند و آنان را بر آنها وادار می کرد.)

یعنی اگر آن حضرت به حاکمیت و خلافت می رسیدند، انحراف افراد و بی تفاوتی آنها در برابر حق و ارزشهای الهی را تحمل نمی کرد و آنان را به راه حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی هدایت می نمود [۲۵۶].

[صفحه ۴۰۳]

(۲-) (وَ لَسَارِبِهِمْ سَيْرًا سُجَّحًا)

(و همانا سیر می داد مردم را، یک سیر ملایم و نرمی.)

«سجج» به معنای ملایمت و نرمی است، یعنی حضرت با خشونت مردم را هدایت نمی کرد، بلکه با نرمش و ملایمت هدایت می نمود؛ ابوبکر

و عمر با شدت، خود را جلو انداختند و مشغول به کار شدند، حضرت می فرماید اگر خلافت به دست حضرت علی علیه السلام بود، در عین حالی که مردم را از انحراف نجات می داد و به طرف خدا می برد، از خشونت و شدت پرهیز می نمود، زیرا با زور و شدت عمل نمی شود مردم را هدایت نمود، بلکه باید مردم، با ایمان و علاقه در مسیر حق و عدالت قرار گیرند.

(لایکلمُ خِشاشُهُ)

(به گونه ای که مردم صدمه ای نمی دیدند.)

در اینجا باز حضرت از تشبیه استفاده کرده اند و همانطور که گفتم در کلمات بزرگان از تشبیه به طور فراوان استفاده می شده است.

در آن زمان شتر یک وسیله ی مهمی برای عربها بوده است؛ «خشاش» هم چوبی است که افسار شتر به آن متصل بود و آن چوب را در بینی شتر فرومی کردند، وقتی می خواستند شتر را حرکت دهند، اگر با فشار و شدت آن را می کشیدند، بینی حیوان زخم می شده؛ ولی اگر با نرمی و نرمش آن را حرکت می دادند بینی شتر زخم نمی شد. البته این تشبیه است و حضرت برای تقریب به ذهن فرموده اند؛ و

[صفحه ۴۰۴]

منظور این است که اگر کسی می خواهد مردم را هدایت و رهبری کند، باید با نرمش هدایت کند، به طوری که مردم فشار و صدمه نبینند؛ این است که می فرمایند:

«سیراً سججاً»: یک سیر همراه با نرمش و نرمی که: «لایکلم خِشاشه»: یعنی خشاش بینی آن را مجروح نکند؛ کنایه از اینکه مردم هیچ صدمه ای نبینند؛ «کلم» به معنای مجروح کردن است و «خشاش» هم همان چوب طنابی است که در بینی شتر می کردند و

افسار به آن متصل بوده است.

(وَلَا يَكُلُّ سَائِرَةٌ)

(و سیرکننده ی با آن خسته نمی شد.)

اگر بخواهی با تندی و خشونت افراد را ببری، هم تو خسته می شوی و هم آنان خسته می شوند، اما اگر هموار و آهسته و همراه با ملایمت آنان را حرکت دهی و رهبریشان کنی، نه تو خسته می شوی و نه آنان، و تا آخر کار باقی خواهند ماند.

(و لا یملّ راکبه)

(و آنکه بر آن شتر سوار است، ملول و خسته نمی شد.)

اینها همه تشبیه است؛ یعنی قافله ی جامعه با نرمش و مدارا حرکت می کرد و خشونت و تندی در آن به کار نمی رفت؛ بالاخره عاقبت تندی و خشونت، خستگی حاکم و مردم و بی تفاوتی آنها در برابر مشکلات حکومت می باشد، و قهراً رابطه ی مردم و حکومت

[صفحه ۴۰۵]

روز به روز ضعیفتر خواهد شد.

(۳-) (وَلَاؤُرْدَهُمْ مَّنْهَلًا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا)

(و همانا آن را وارد می کرد بر محل آب گوارا و صافی که سیرایشان کند.)

اگر یک دسته افرادی را که تشنه هستند بخواهند به کنار جوی آبی ببرند، یک وقت راهنما آنها را بر یک رودخانه ی صاف و گوارا می برد و یک وقت هم بر محل آب گل آلود و مضر می رساند؛ در اینجا باز حضرت از تشبیه استفاده کرده اند و می خواهند بفرمایند که اگر حضرت علی علیه السلام جامعه را هدایت می کرد، مردم را به یک آبشخوری که بسیار گوارا باشد می رساند.

«منهل» یعنی آبشخور؛ در کنار رودخانه ها یک جایی را باز می کردند تا بشود از رودخانه آب برداشت و به آن «منهل» می گفتند. «نمیر» و «نمر» هر دو به معنای آب تمیز،

مفید و نافع استعمال می شوند، البته بعضی معتقدند «نمیر» با «نمر» فرق می کند، «نمر» یعنی آب گوارا، ولی «نمیر» به آبی می گویند که مفید و نافع باشد؛ چه بسا یک چیزی برای شما گوارا هست و خیلی هم از آن خوشتان می آید، ولی خوردن آن برای شما ضرر دارد؛ اما گاهی یک چیز برای شما مفید است ولی این چیز مفید ممکن است گوارا نباشد؛ پس حضرت می خواهند بفرمایند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم می شد، شما را به یک آبشخوری وارد می کرد که آب مفید و نافع برای شما داشت؛ «صافیا»: آب آن صاف بود، «رویا»: و سیرابتان می کرد.

[صفحه ۴۰۶]

در اینجا حضرت زهرا علیها السلام برنامه های حکومتی حضرت علی علیه السلام را به آب تمیز و پاک و مفید و نافع تشبیه کرده اند.

(تطفح ضفتاه و لا یترنق جانباه)

(دو لب این آبشخور پر از آب است و دو طرف آن لجن ندارد.)

وقتی به کنار یک آبشخور یا رودخانه ای بروید، گاهی می بینید یک مقدار آب گندیده در آن ته نشین شده است و کناره های آن آلوده به لجن و آشغال شده است، بعد تا می خواهید آب بردارید، لجنها مخلوط شده و آب را خراب می کند.

اما اینجا حضرت می فرمایند: شما را به یک آبشخوری وارد می کرد که پر از آب است و گل و لجن هم ندارد؛ «تطفح ضفتاه»: دو لب این آبشخور پر از آب است، «و لا یترنق جانباه»: و دو طرف آن نیز لجن ندارد.

همانطوری که گفتم، اینها همه تشبیه است؛ گویا هدایت جامعه را به هدایت یک دسته از شترهای تشنه ای کرده اند که به یک آبشخوری

برده می شوند تا آبی را که مطابق میلشان است بخورند؛ در حقیقت می خواهند بفرمایند که اگر حضرت، زمام امور را به دست می گرفت، جامعه را با خشونت اداره نمی کرد، بلکه با نرمی مردم را به یک نقطه ای که برای آنها مفید باشد هدایت می نمود و آنها را از آن آبشخور سیراب بیرون می آورد؛ یعنی دیگر گرسنگی و بی عدالتی و تبعیض وجود نداشت و هر چه بود، همان را به عدالت

[صفحه ۴۰۷]

میان مردم تقسیم می کردند.

(۴-) (وَأَصْدَرَهُمْ بَطَانًا)

(و آنان را بازمی گرداند در حالی که شکمشان پر از آب بود (و سیراب شده بودند).)

«أَصْدَرَهُمْ» در مقابل «أَوْرَدَهُمْ» است؛ وقتی شترها را وارد آبشخور کنند، عرب می گوید: «أَوْرَدَهُمْ»، و وقتی آنها را از آنجا بیرون آورند، می گوید: «أَصْدَرَهُمْ»؛ و «بطان» به معنای پُری شکم می باشد، یعنی طوری آنها را از آن آبشخور بازمی گرداند که شکمهایشان پر شده بود و همه سیراب شده بودند.

(۵-) (وَنَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلَانًا)

(و اگر خلافت به دست حضرت امیر علیه السلام افتاده بود) به صورت آشکار و پنهان، خیرخواه مردم بود و آنان را نصیحت می کرد.)

یعنی چنین نبود که فقط در ظاهر و در تبلیغات خیرخواهی نماید، بلکه واقعاً و به دور از چشم مردم نیز خیرخواه و دلسوز آنان بود.

(۶-) (وَلَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى مِنَ الْغِنَى بِطَائِلٍ)

(و در عین حال از ثروت جامعه برای خود بهره ای نمی برد و ذخیره نمی کرد.)

این طور نبود که از ثروت جامعه و اموالی که تحت اختیار او بود، برای خودش با بستگان خود، نفعی بردارد و بیت المال را در راه منافع خودش

و قدرتش مصرف کند.

«تَحَلَّى» از ماده «حَلُو» و شیرینی است، و هنگامی که از چیزی

[صفحه ۴۰۸]

بهره و سود خوبی ببرند، «حَلَّى» گفته می شود؛ «لَمْ يَكُنْ يَتَحَلَّى»: بهره و سودی نمی بُرد، «مِنَ الْغِنَى»: از ثروت جامعه، «بِطَائِلِ» به اینکه برای خود نفعی ببرد.

(و لا يَحْطَى مِنَ الدُّنْيَا بِنَائِلٍ، غَيْرَ رَى النَّاهِلِ وَ شَبَعَهُ الْكَافِلِ)

(و او بهره ای برای خود از دنیا نمی برد، مگر اینکه اگر تشنه اش می شد، آب می آشامید (و مانند کسی که کفیل ایتام است، اگر گرسنه اش می شد) لقمه نانی می خورد.)

«يَحْطَى» از ماده ی «حَطَّ» است، یعنی علی علیه السلام حَطَّ و بهره ای از دنیا نمی برد و اینگونه نبود که یک چیزهایی را برای خودش بردارد و از ثروت جامعه و بیت المال مسلمین در جهت منافع شخصی خود استفاده نماید، مگر اینکه فقط یک لقمه نانی بخورد و چنانچه تشنه اش شد جرعه آبی بنوشد؛ اما اینکه ذخیره کند و ریخت و پاش نماید، هرگز!

«غَيْرَ رَى النَّاهِلِ»: مگر اینکه همچون آدمی که وارد یک آبشخور می شود، یک مقدار کمی آب می آشامد، «وَ شَبَعَهُ الْكَافِلِ»: و مانند کسی که کفالت ایتام را می کند (در صورتی که گرسنه می شد)، لقمه نانی هم خودش می خورد؛ «كَافِلِ» یعنی کسی که کفالت ایتام را می کند؛ چنین شخصی حق دارد که یک لقمه نان هم خودش بخورد، اما دیگر حق ندارد مال یتیم را برای خودش ذخیره کند؛ حضرت هم در اینجا می خواهند بفرمایند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را به

[صفحه ۴۰۹]

دست می گرفت، همانند یکی از افراد جامعه، آب و نان مختصری می خورد و به فکر زراندوزی و

جمع آوری ثروت جامعه برای خود نبود؛ و چنین نبود که با بهانه های گوناگون بیت المال و اموال و امکانات مردمی را در مسیر حکومت خودش به کار گیرد [۲۵۷].

(۷-) (وَلَبَانَ لَهُمُ الرَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ)

(و اگر خلافت حضرت علی علیه السلام مستقر می شد) برای مردم روشن می شد که چه کسی بی رغبت نسبت به دنیا و چه کسی راغب به آن است.)

شاید بتوان از این کلام حضرت استفاده کرد که در آن زمان نیز یک افراط کاریها و زیاده روی هایی بوده است که حضرت این چنین گوشه می زنند؛ با اینکه هنوز مدت زیادی از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته است، ولی با این حال استفاده می شود که در دستگاه حاکم، یک سری اسراف کاری هایی بوده است.

«لَبَانَ لَهُمُ الرَّاهِدُ»: برای مردم ظاهر می شد که چه کسی بی رغبت است به دنیا «مِنَ الرَّاغِبِ»: از آن کسی که تمایل دارد به دنیا؛ همین که به خاطر خلافت و چند روز مقام و ریاست دنیای حاضر شوند که به دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله ظلم کنند و اینگونه تعدی و جسارت نمایند، همین بزرگترین دلیل است که اینها راغب به دنیا هستند و

[صفحه ۴۱۰]

مقام برایشان خیلی ارزش دارد.

(وَالصَّادِقُ مِنَ الكَاذِبِ)

(و برای مردم، راستگو از دروغگو تشخیص داده می شد.)

معلوم می شود که چه کسی راست و چه کسی دروغ می گوید.

حضرت در ادامه به آیه ی شریفه قرآن استشهاد کرده و می فرمایند:

ظلم و کفران نعمت

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ)

(و اگر اهل آبادی ها ایمان می آوردند و اهل تقوی بودند، برکاتی را

از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم.)

(وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [۲۵۸].

(ولی آنان دروغ گفتند، پس ما به آنچه عمل می کردند مؤاخذه شان کردیم.)

خداوند تبارک و تعالی در سوره ی ابراهیم، بعد از آنکه نعمتهای خود را ذکر می کند، می فرماید: (وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَيَأْتِيكُمْ): هر چه را که بشر به حسب استعداد ذاتی و درونیش احتیاج دارد، خداوند عطا نموده است؛ (وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُخْصُوهَا): و اگر نعمتهای خدا را بخواهید حساب کنید، نمی توانید آنها را بشمارید؛ آن وقت

[صفحه ۴۱۱]

ممکن است کسی پرسد پس چرا این همه کمبود در زندگانی بشر وجود دارد؟ خداوند در ادامه ی آیه در پاسخ به این سؤال می فرماید: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ [۲۵۹]): انسان دو خصلت بد دارد: یکی اینکه زیاد ظالم است و دیگری آنکه زیاد کفران نعمت می کند؛ کفران نعمت آن است که آنطور که شایسته است از نعمتهای خدا استفاده نکنند؛ مثلاً آب دارند، اما آن را کنترل نمی کنند؛ یا اینکه زمین و معادن دارند، اما به خوبی از آن بهره برداری ننمایند. «ظَلُومٌ» هم یعنی آنکه یک عده ای حق دیگران را می خورند و به حقوق آنان تجاوز می کنند.

تمام این کمبودهایی که می بینید وجود دارد به دو علت است: یکی ظلم انسانها و دیگری کفران نعمت آنان؛ روی این اساس است که خدای متعال می فرماید: (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ): چنانچه کسی سؤال کند که اگر خدا تمام احتیاجات بشر را تأمین کند پس چرا کمبود و فقر وجود دارد، خدا جواب خواهد داد: فقر و کمبود و بیچارگی به خاطر این است که

انسانها ظالم و کفار هستند، یک عده ای حق دیگران را می خورند و یک عده ی دیگر کفران نعمت می کنند.

حال حضرت با استناد به آیه ی شریفه ی قرآن می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) یعنی: «اگر مردم ایمان می آوردند و تقوا پیشه می ساختند، همانا بر آنها برکاتی از آسمان و زمین

[صفحه ۴۱۲]

می گشودیم؛ ولی آنان دروغ گفتند، پس ما آنها را به دروغی که گفتند گرفتار کردیم».

حضرت در ادامه نیز به قرآن تمسک کرده و می فرمایند:

(وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا)

(و کسانی که ظلم کردند از این مردم، به زودی بدی و نتیجه ی کارهایی که انجام داده اند، به آنها خواهد رسید).

یعنی کسانی که ظالم هستند از اهل مکه (یا سایر مردم)، آنان به بدی کارهایی که کرده اند می رسند؛ یعنی آن آثار طبیعی کارهای زشت، بالاخره گریبانگیر جامعه می شود.

(و ماَهُمْ بِمُعْجِزِينَ [۲۶۰].

(و در آن هنگام از آنان کاری ساخته نیست).

توییح مجدد اصحاب سقیفه

(أَلَا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ)

(بیایید و بشنوید!)

این خطاب به همه است، اگر چه کسانی که نزد حضرت زهرا علیها السلام بودند همه زن بودند، اما این خطاب اختصاص به زنها ندارد؛ البته بعضی گفته اند که «هَلُمَّ» برای مردها گفته می شود و برای زنها از کلمه «هَلُمَّنَّ» استفاده می شود و بعضی دیگر قائل شده اند که «هَلُمَّ»

[صفحه ۴۱۳]

هم برای مردها و هم برای زنها استعمال می شود؛ اما در هر صورت اینجا حضرت به طور کلی می فرمایند و خطابشان شامل همه است، یعنی همگان بیایید و بشنوید،

مثل «إِعْلَم» که در اول بعضی از مطالب آورده می شود، یا «بِإِذْنِ اللَّهِ» که در ابتدای «صرف میر» آمده است و خطاب، اختصاص به شخص خاصی ندارد و عموم را شامل می شود.

(وَمَا عِشْتِ أَرَاكَ الدَّهْرَ عَجَبًا)

(تا زمانی که زنده هستی و زندگانی می کنی، روزگار به شما چیزهای تعجب آور را می نمایاند.)

اینجا هم خطاب به همه است، نه شخص خاص؛ یعنی ای دست اندرکاران امور، روزگار چیزهای عجیبی را به شما نشان می دهد، همانگونه که با ما کارهای عجیبی کردید؛ چه کسی باور می کرد روزگاری یک عده به نام اسلام و خلافت اسلامی به دختر و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این همه ظلم و جنایت کنند؟

در بعضی نسخه ها به جای «مَا عِشْتِ أَرَاكَ»، «مَا عِشْتِنِ أَرَاكِنِ...» آمده است؛ ولی معنا تفاوت نمی کند.

(وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ)

(و اگر تعجب می کنی، پس قول اینها تعجب آور است.)

این جمله از قرآن مجید گرفته شده است، و در مورد منکران قیامت و حشر و نشر انسانها وارد شده است.

[صفحه ۴۱۴]

(لَيْتَ شِعْرِي إِلَىٰ أَيِّ سِنَادٍ إِسْتَنْدُوا؟!)

(ای کاش می دانستم اینان به چه چیز مستندی استناد کرده اند؟)

مردم به چه تکیه گاهی تکیه کردند و علی علیه السلام را خانه نشین نمودند؟ با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله این طور رفتار کرده و به سراغ دیگران رفتند؟!

یا اینکه مراد حضرت این باشد که: تکیه گاه قوی و محکمی مثل حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را رها کردند و به جای آنان چه کسانی را به عنوان تکیه گاه انتخاب نمودند؟

(وَإِلَىٰ أَيِّ عِمَادٍ اعْتَمَدُوا؟!)

و)

به چه ستون و تکیه گاهی تکیه کرده و اعتماد نمودند؟)

این جمله با معنای دوم مناسبتر است، یعنی پس از اهل بیت پیامبر، چه ستونی است که قابل اعتماد و اتکا باشد؟

(و بَأَيِّهِ عُرُوهُ تَمَسَّكُوا؟!)

(و به چه دستگیره ای چنگ زده اند؟)

یعنی باید جامعه یک تکیه گاه صحیح داشته باشد، این حکومت که اینها درست کردند، در نهایت ظلم و تعدی در آن فراوان خواهد شد؛ حالا ابوبکر و عمر در ظاهر یک مقداری ملاحظه می کردند، اما وقتی حکومت از مسیر واقعی خود منحرف شد، در نهایت معاویه ها و یزیدها حاکم خواهند شد.

[صفحه ۴۱۵]

(و عَلَىٰ آيَةٍ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَنَكُوا؟!)

(و بر علیه چه ذریه ای اقدام کردند و نابودشان می کنند؟!)

«إختنک» به معنای نابود کردن است، و شیطان هم که می گوید: (و لَأَخْتَنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا [۲۶۱]) به این معناست که: «ذریه ی آدم را نابود می کنم و آنها را از بین می برم مگر عدد کمی از آنان را».

حالا- حضرت می فرماید: «و عَلَىٰ آيَةٍ ذُرِّيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ اخْتَنَكُوا؟»: اینها بر ضرر چه ذریه و خاندانی اقدام کرده و قصد نابودی ایشان را دارند؟ یعنی آیا مردم متوجه شدند که توطئه سقیفه برای نابودی ذریه ی پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ و آیا شناختی و اطلاعی از اهل بیت و ذریه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهداف و مقامات و کمالات آنان دارند؟

(لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ)

(و چه بد است آنکه مولای این جامعه است و آنکه عشیر آن است و می خواهد کمکش باشد.)

این جمله نیز از قرآن مجید استفاده شده است [۲۶۲]؛ «مولى» یا

به معنای متعارف است یعنی آقا و مالک، و یا به معنای یاور و رفیق و محب، و «عشیر» هم به معنای صدیق و دوست است؛ پس مولی و عشیر، به هر دو معنا، تکیه گاه هستند؛ یعنی اینها تکیه گاه بدی برای

[صفحه ۴۱۶]

خودشان درست کردند [۲۶۳].

(وَبُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا)

(و برای ظالمان این تکیه گاهها، تکیه گاه بدی است.)

این جمله نیز از قرآن مجید استفاده شده است [۲۶۴]. و منظور حضرت زهرا علیهاالسلام جریان سقیفه است که فرصت طلبان به جای حضرت علی علیه السلام، ابوبکر را امام و خلیفه مسلمین معرفی نمودند.

تصویری از جریان سقیفه

(إِسْتَبَدُّوا وَاللَّهُ الذَّنَابِيُّ بِالْقَوَادِمِ)

(و به خدا قسم اینان بالهای جلو را رها کرده و بالهای عقب را گرفته اند.)

«قوادم» جمع «قادمه» بالهای جلو و «ذنابی» به ضم ذال، دم و بالهای عقب روی دم را می گویند.

همانطور که قبلاً عرض کردم در کلمات مولا- امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام تشبیهات و استعارات فراوان یافت می شود.

پرندهگان، بالهای خوبشان بالهای جلوی آنهاست، می گویند باز شکاری ده بال دارد که در جلو قرار دارند، پرندهگان دیگر هم هر کدام به حسب خودشان بالهای جلوییشان، هم وسیله ی پریدن آنهاست و هم

[صفحه ۴۱۷]

وسيله ی قدرتشان می باشد و هم با آن بالها از خود دفاع می کنند؛ اما بالهای عقب که در قسمت دم آنها قرار دارد، به اندازه ی جلو اهمیت ندارد.

در اینجا حضرت تشبیه کرده و می خواهند بفرمایند که اگر پیشروهای جامعه، افراد شجاع، عاقل، ورزیده و پخته ای باشند، اینها مثل بالهای جلو می مانند؛ حضرت می فرماید اینها نیز همین کار را کردند، بالهای

خوب که وسیله ی قدرت و شجاعت و پرش هستند را کنار گذاشته و از بالهای عقبی و قسمت دم کمک گرفته اند.

«إِسْتَبْدَلُوا وَاللَّهِ»: به خدا قسم اینان بدل گرفته اند، «الذَّنَابِي»: بالهایی را که در قسمت دُم قرار گرفته، «بِالْقَوَادِم»: به جای بالهای جلو؛ «ذنابی» به معنای دُم می باشد، منتهی در حیوانات دیگر «ذنب» می گویند، مثلاً به دُم گوسفند می گویند: ذنب؛ اما در پرندگان معمولاً به جای «ذنب» می گویند: «ذنابی».

یعنی بالهای جلو را داده اند و بالهای عقب را که محل کثافت و فضله است گرفته اند؛ به افراد پست و بی شخصیت هم که معمولاً پیرو دیگران هستند و از خود اراده ندارند، «ذنابی» گفته می شود؛ کنایه از این است که اینان آدمهایی را که با ارزش هستند و جلودار و شجاع بوده و وسیله ی پرش و ترقی و تکامل جامعه می باشند کنار گذاشته و افراد پست و بی هویت را انتخاب کرده اند؛ تاریخ هم نشان

[صفحه ۴۱۸]

داده است که در خیلی از جنگهای سخت مانند جنگ خيبر، اولی و دوّمی همیشه عقب گرد می کردند و اهل جنگ و مبارزه نبودند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام در همه ی صحنه ها بر همگان مقدم بود و جلو می رفت و وسیله، پیروزی و پیشروی مسلمانان بود.

(وَالْعَجْزُ بِالكَاهِلِ)

(و برآمدگی نزدیک کردن را داده اند و دُم را گرفته اند.)

«کاهل» به برآمدگی وسط دوشانه می گویند («کاهل القوم» یعنی کسی که در مشکلات و شدائد ملجأ مردم باشد)، و «عجز» به جزو آخر بدن و دُم گفته می شود: به این معنا که اینها آن کاهل که ملجأ و پشتیبان و سبب کمال آنها بوده را داده اند و کسی را که کم ارزش است

و مانند دُم در مرتبه ی پستی قرار دارد گرفته اند.

فَرَعَمًا لِمَعَاطِسِ قَوْمٍ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

(پس به خاک مالیده شود بینی آن کسانی که (فتنه کردند و) گمان کردند کار خوبی انجام داده اند.)

«معاطس» جمع «معطس» است، به معنای مکان عطسه، یعنی بینی؛ یعنی به خاک مالیده شود بینی کسانی که: «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»: خیال می کنند کار خوبی کردند ولی در واقع فتنه کردند و مردم را از مسیر حق خارج ساختند و اساس ظلم و انحراف را در تاریخ اسلام پی ریزی نمودند.

حضرت با استناد به آیه ی شریفه قرآن، در ادامه می فرمایند:

[صفحه ۴۱۹]

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ [۲۶۵].

(آگاه باشید! آنان همانا مفسد هستند، ولی درک نمی کنند (و گمان می کنند مصلح می باشند).)

وَيُنْهَىٰ! [۲۶۶] أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ

(آه و ناله بر آنها، آیا کسی که دیگران را به حق هدایت می کند، برای رهبری و پیروی از وی بهتر است، یا آنکه خود باید هدایت شود؟)

این آیه دلالت می کند آن کسی که اعلم به مبانی دین است و جامعه را بهتر می تواند راهنمایی کند، او باید جلودار و امام باشد، نه کسی که در هدایت و درک مسائل در رتبه ی بعد قرار دارد و نیاز به کمک و هدایت دیگری دارد.

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟! [۲۶۷].

(پس شما را چه شده است، چگونه حکم می کنید؟!)

به ارتکاز عقلی خودتان مراجعه کنید که این چه قضاوتی است که شما می کنید؟! علی علیه السلام از نظر علم و دانش از همه جلوتر بوده است، چرا حالا

باید خانه نشین شود و حقوق او پایمال گردد؟!!

[صفحه ۴۲۰]

پیش بینی تلخ کامی های مردم بعد از سقیفه

(أَمَا لَعُمْرَى لَقَدْ لَقِحتْ)

(آگاه باشید که به جانم سوگند این حکومتی که اینها درست کرده اند، تازه آبستن شده است.)

این خلافت و این حکومت که اینها در سقیفه درست کرده اند، تازه آبستن است، تا بعد ببینید بچه اش چه می شود، و ببینید چه شیری از آن تولید می شود؛ حضرت در اینجا به آینده اشاره دارند و اینکه انحراف در حکومت و امامت در نهایت منجر به این می شود که معاویه ها و یزیدها و بنی امیه و بنی عباس، حاکم مسلمانان شوند و تمام اسلام و احکام اسلامی را به تمسخر بگیرند؛ تا جایی که ولید [۲۶۸] می رود و در حوض شراب شنا می کند و یا با کنیزش جماع می کند و عمامه بر سر کنیز مست می گذارد تا برود در مسجد برای مردم نماز بخواند!!! کار اسلام به اینجا می کشد.

«أَمَا لَعُمْرَى لَقَدْ لَقِحتْ»: این حکومت که اینها دست کرده اند، تازه آبستن شده است.

(فَنظَرَهُ رَيْثَمَا تَنْتَجِ)

(پس صبر کنید و در انتظار بمانید تا ببینید چه ثمره ای به بار می آورد.)

ممکن است «نظره» معنای مصدری داشته باشد و با نصب

[صفحه ۴۲۱]

خوانده شود که فعل آن یعنی «أنظروا» در تقدیر باشد؛ و «رَيْثَمَا» به معنای مقدار و هنگام می باشد.

(ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا)

(سپس از آن به اندازه ی تغارهای بزرگ، (به جای شیر) خون تازه بدوشید.)

یعنی این خلافت که شما درست کرده اید، الآن دوران بارداری خود را می گذراند و وقتی به ثمر رسید، چنین نتیجه ای از آن بگیرید و به جای شیر از آن

خون تازه و خالص خواهید دوشید. «قعب» یعنی قدح و تغار و «احتلاب» به معنای دوشیدن است، و «ملاً القعب» به معنای پر شدن قدح می باشد؛ و «عبیط» هم یعنی خالص.

(و دُعَافاً مَبِيداً)

(و (به جای شیر) از آن سَم مهلك بدوشید.)

«دُعاف» به ضم «ذال» به معنای «سَم» است و «مبید» هم یعنی: مهلك؛ یعنی این حکومتی که شما درست کرده اید، در نهایت به اینجاها منتهی خواهد شد.

حضرت زهرا علیها السلام با این جملات فصیح و بلیغ، فتنه ها و جنایات حکومتهای غاصب را که در طول تاریخ اسلام به نام اسلام و حکومت اسلامی مرتکب شدند، به طور صریح و قاطع پیش بینی و بیان نموده اند، و ریشه و اساس همه ی آنها را فتنه ی بزرگ سقیفه دانسته اند.

(هُنَالِكَ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ)

[صفحه ۴۲۲]

(اینجاست که زیانکار می شوند کسانی که راه باطل رفته اند.)

(و يَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا أَسَسَ الْأَوَّلُونَ)

(و آیندگان خواهند دید عاقبت آنچه را که گذشتگان نشان تأسیس نمودند.)

بشارت به فتنه های نزدیک بعد از سقیفه

(ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ دُنْيَاكُمْ أَنْفُسًا)

((اکنون که به مراد خود رسیدید) خوش باشید برای دنیای خود.)

(وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا)

(و قلبتان مطمئن باشد برای فتنه هایی که خواهد آمد.)

«جاش» به معنای قلب است؛ یعنی یقین داشته باشید و قلبتان مطمئن باشد که در آینده دچار فتنه و آشوب خواهید شد.

(وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صَارِمٍ)

(و بشارت باد شما را به شمشیرهای برنده ای که به دنبال آن می آید.)

این کاری که شما کردید نتیجه اش آن است که در آینده کسانی حاکم شوند که با شمشیرهای خود، خون مظلومان و بی گناهان را بریزند و به هیچکس رحم نکنند؛ تنها شمشیر حجاج

بن یوسف [۲۶۹]، ۱۲۰ هزار نفر را در کوفه به قتل رساند.

[صفحه ۴۲۳]

(وَ سَطَوَهُ مُعْتَدٍ غَاشِمٍ)

(و قدرت متجاوزی که حداکثر ظلم و تعدی را روا می دارد.)

«سطوه» به معنای قدرت است و «مُعْتَدٍ غَاشِمٍ» نیز به کسی می گویند که نهایت ظلم را می کند؛ یعنی بشارت باد شما را به قدرت و توانایی کسی که به وسیله ی قدرتی که دارد، بیشترین ظلمها را بر شما روا خواهد داشت.

(وَ بَهْرَجِ شَامِلٍ)

((و بشارت باد شما را) به هرج و مرجی که فراگیر است و همه جا را شامل می شود.)

(وَ اسْتَبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فِيكُمْ زَهِيداً)

((و بشارت باد شما را) به استبدادی از ظالمان که مقدار کمی از بیت المال را باقی می گذارد، به گونه ای که کسی در آن رغبت نمی کند.)

(وَ جَمْعُكُمْ حَصِيداً)

(و جمعیت شما را درو می کند (و همه را قتل عام می نماید).)

«حصید» به معنای درو شده است و معمولاً برای درو نمودن محصول زراعت به کار می برند؛ مقصود حضرت، اشاره به قتل عام های خلفای بنی امیه و بنی عباس و دیگران است که مانند زراعت، مردم را درو می کردند.

(فَا حَسْرَةً لَكُمْ! وَ أَنَّى بِكُمْ)

(پس حسرت و اندوه بر شما باد! و به کدامین سو هستید؟)

یعنی باید برای وضع فعلی و اوضاع آینده ی شما مسلمانان،

[صفحه ۴۲۴]

حسرت و غصه خورد.

(وَ قَدْ عَمِيَتْ عَلَيْكُمْ، أَنْزَلْنَا مُكْمُوها وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ!)

(راه حق و رحمت خدا بر شما گم شده است، آیا ما شما را وادار کنیم بر رحمت خدا (و صراط مستقیم)، حال آنکه خودتان کراهت دارید.)

این جمله برگرفته از

قرآن مجید است و کلام حضرت نوح علیه السلام به قوم خود می باشد؛ مقصود حضرت زهرا علیها السلام از رحمت خداوند در اینجا، رحمت امامت اهل بیت علیهم السلام است که با جریان سقیفه، مسلمانان از آن محروم گشتند؛ و در حقیقت، اهل بیت علیهم السلام اصرار داشتند که مردم از این نعمت محروم نشوند، ولی عده ای از آنان تمایل نداشتند و باعث فتنه و محرومیت مسلمانان شدند [۲۷۰].

عذرخواهی مردان مهاجر و انصار از حضرت زهرا

در اینجا خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام که در بستر شهادت خطاب به زنان مهاجر و انصار ایراد کرده بودند، به پایان رسید؛ «احتجاج» در ادامه آورده است:

(قالَ سويد بن غفله: فَأَعَادَتِ النِّسَاءُ قَوْلَهَا عَلَى رِجَالِهِنَّ): سويد بن غفله که راوی خبر بود می گوید: «پس زنان مهاجر و انصار آنچه را

[صفحه ۴۲۵]

که حضرت زهرا علیها السلام برایشان گفته بود، برای مردان خود تعریف کردند».

(وَجَاءَ إِلَيْهَا قَوْمٌ مِنْ وَجُوهِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مُعْتَذِرِينَ): «و یک دسته ای از بزرگان مهاجرین و انصار، به عنوان عذرخواهی نزد حضرت زهرا علیها السلام آمدند».

(فَقَالُوا: يَا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، لَوْ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ ذَكَرَ لَنَا هَذَا الْأَمْرَ، قَبْلَ أَنْ نُبْرِمَ الْعَهْدَ وَنَحْكُمَ الْعَقْدَ، لَمَا عَدَلْنَا إِلَى غَيْرِهِ.): «پس گفتند: ای سرور زنان، اگر ابوالحسن (امیرالمؤمنین علیه السلام) پیش از آنکه ما عهد و پیمان خود را با ابوبکر محکم کنیم و با او بیعت نماییم، این نکته را به ما گوشزد می کرد، هرگز ما او را رها نکرده و به دیگری رجوع نمی کردیم».

یعنی الآن دیگر دیر شده است و ما با ابوبکر بیعت کرده و پیمان بسته ایم و شرعاً نمی توانیم عهد و بیعت خود را بشکنیم و به زیر پا بگذاریم؛ اما

اگر علی علیه السلام همان اوّل کار می آمد و این مطالب را به ما می گفت، ما هیچ گاه او را تنها نمی گذاشتیم و با ابوبکر بیعت نمی کردیم!

(فَقَالَتْ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْدِيرِكُمْ وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ.)

(پس حضرت زهرا علیها السلام فرمود: دور شوید از من، پس دیگر بعد از عذرخواهی غیر صادقانه عذری باقی نمانده است و بعد از این تقصیر (و گناه) شما، امری وجود ندارد.)

«تعدیر» به عذر غیر صحیح و برخلاف حقیقت گفته می شود. یعنی بعد از آنکه تقصیر کردید و علی علیه السلام را خانه نشین نمودید و به

[صفحه ۴۲۶]

اهل بیت صلی الله علیه و آله جسارت روا داشتید و حکومت ابوبکر با تکیه بر بیعت شما، در خانه ی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را- جایی که جبرئیل بدون اجازه وارد آن خانه نمی شد- به آتش کشید و آن همه جنایت را مرتکب شد، حالا که کار از کار گذشته، آمده اید و عذر می آورید؟! [۲۷۱].

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

[صفحه ۴۲۹]

ماجرای غصب فدک از زبان حضرت امام جعفر صادق

درس ۱۵

اشاره

عناوین:

بررسی سند روایت

آغاز داستان از زبان امام صادق علیه السلام

مواجهه ی حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر

فدک، سمبل امامت

فدک و شهادت امّ ایمن

فدك و توبىخ ابوبكر توسط حضرت على عليه السلام

احتجاج حضرت على عليه السلام با ابوبكر

[صفحه ٤٣١]

عن حماد بن عثمان، عن أبى عبد الله عليه السلام، قال:

لما بوىع أبوبكر و استقام له الأمر على جميع المهاجرين والأنصار، بعث إلى فدك من أخرج و كيل فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله منها؛

فجاءت فاطمه الزهراء عليها السلام إلى أبي بكر، ثم قالت: لم تمنعني ميراثي من أبي رسول الله صلى الله عليه وآله وأخرجت وكيلى من فذك وقد جعلها لى رسول الله صلى الله عليه وآله بأمر الله تعالى؟

فقال لها: هاتى على ذلك بشهودٍ.

فجاءت بأم أيمن؛ فقالت له أم أيمن: لا أشهد يا أبابكر حتى أحتج عليك بما قال رسول الله صلى الله عليه وآله، أنشدك بالله، ألسن تعلم أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «أم أيمن إمرأه من أهل الجنة»؟ فقال: بلى، قالت: «فأشهد أن الله عزَّ وجلَّ أوحى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله (فأت ذالقربى حقه [٢٧٢]) فجعل فذكاً لفاطمه عليها السلام بأمر الله تعالى».

فجاء عليُّ عليه السلام فشهد بمثل ذلك، فكتب لها كتاباً و دفعه إليها؛ فدخل عمر فقال: ما هذا الكتاب؟ فقال: إن فاطمه إدعت فى فذك، و شهدت لها أم أيمن و على، فكتبته لها؛ فأخذ عمر الكتاب من فاطمه عليها السلام فتفل فيه و مزقه!! و قال: هذا فى ء للمسلمين؛ و قال: أوس بن الحدثان و عايشه و حفصه يشهدون على رسول الله صلى الله عليه وآله بأنه قال: «إنا معاشر الأنبياء

[صفحه ٤٣٢]

لانورث و ما تركناه صدقه»؛ فإنَّ علياً زوجها يجر إلى نفسه و أم أيمن فهى إمرأه صالحه، لو كان معها غيرها لنظرنا فيه.

فخرجت فاطمه عليها السلام من عندهما باكيه حزينه و هى تقول: مَزَّقَ اللهُ بطنك كما مزقت كتابى هذا. فلما كان بعد ذلك جاء عليُّ عليه السلام إلى أبى بكر و هو فى المسجد و حوله المهاجرين والأنصار، فقال: يا أبابكر! لم منعت فاطمه ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وآله؟ و

قد ملكته في حياه رسول الله صلى الله عليه و آله.

فقال أبوبكر: هذا في ء للمسلمين، فإن أقامت شهوداً أن رسول الله صلى الله عليه و آله جعله لها، و إلا فلا حق لها فيه.

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أبابكر! أتحكم فينا بخلاف حكم الله تعالى في المسلمين؟ قال: لا؛ قال: فإن كان في يد المسلمين شيء يملكونه، ثم ادعيت أنا فيه، من تسأل البينه؟ قال: إياك كنت أسأل البينه، قال: فما بال فاطمه سألتها البينه على ما في يديها؟ و قد ملكته في حياه رسول الله و بعده، و لم تسأل المسلمين بينه على ما ادعوه شهوداً، كما سألتني على ما ادعيت عليهم؟ فسكت أبوبكر؛ فقال عمر: يا علي! دعنا من كلامك، فإننا لانقوى على حجتك! فإن أتيت بشهودٍ عدولٍ، و إلا فهو في ء للمسلمين لاحقٌ لك و لا لفاطمه فيه!!

[صفحه ۴۳۳]

بسم الله الرحمن الرحيم وَ بِهِ نَسْتَعِين

تا اینجا دو خطبه از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خواندیم، یکی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری در بستر شهادت؛ حال مناسب است روایتی را هم که از امام صادق علیه السلام درباره ی فدک نقل شده و در کتابهای معتبر آمده است، برای خواهران و برادران بازگو کرده تا ان شاء الله بتوانیم از آن استفاده ی لازم را ببریم.

بررسی سند روایت

«علی بن ابراهیم قمی رحمه الله» در تفسیر خود، ذیل آیه ی شریفه ی (فَمَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ [۲۷۳]) روایتی را از پدرش در مورد حضرت فاطمه علیها السلام و فدک نقل می کند؛ آقایان توجه دارند که علی بن ابراهیم قمی از طبقه ی هشتم و از مشایخ مرحوم کلینی رحمه الله می باشد، مرحوم کلینی رحمه الله از

نهم است [۲۷۴] و از ایشان زیاد روایت دارد؛ علی بن ابراهیم رحمه الله در حقیقت در زمان امام حسن عسکری علیه السلام زندگی می کرده است و اکنون در قم، در همین قبرستان شیخان مدفون است؛ در زمان طاغوت می خواستند قبر ایشان را خراب کنند، ولی مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله رفتند بالای سر قبر او و فاتحه خواندند و همین کار موجب شد که آنها بترسند و خراب نکنند.

علی بن ابراهیم رحمه الله، از پدرش «ابراهیم بن هاشم» نقل می کند؛ ابراهیم بن هاشم رحمه الله اول در کوفه زندگی می کرده، ولی بعدها به قم آمده و اولین کسی است که احادیث کوفی ها را یعنی احادیثی را که در کوفه مورد قبول شیعیان بوده در قم نشر داده و قمی ها نیز احادیث او را تلقی به قبول کرده اند.

ابراهیم بن هاشم که خود از طبقه ی هفتم است از «ابن ابی عمیر رحمه الله» که از طبقه ی ششم و از بزرگان اصحاب اجماع [۲۷۵] می باشد،

نقل می کند؛ پس تا اینجا روایت از هر جهت صحیح است.

در تفسیر علی بن ابراهیم، در ادامه آمده است: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...»؛ عثمان بن عیسی واقفی است و از طبقه ی ششم می باشد و با ابن ابی عمیر هم طبقه است و علمای علم رجال می گویند از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت دارد، او از ارکان فرقه ی واقفیه است [۲۷۶]؛ نزد سه نفر از وکلای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پول زیادی موجود بود، وقتی حضرت به شهادت رسیدند، آنها گفتند که حضرت

از دنیا نرفته، بلکه غیبت کرده اند و بعداً خواهند آمد، برای اینکه می خواستند پولها و سهمین را تحویل امام رضا علیه السلام ندهند؛ این سه نفر عبارت بودند از: «زیاد قندی»، «علی بن اُبی حمزه بطائنی» و «عثمان بن عیسی»؛ اما در عین حال علمای علم رجال می گویند که عثمان بن عیسی، موثق است و به روایتش عمل می شود.

نکته ای که وجود دارد این است که غیر از این روایت، ما در جایی ندیدیم که عثمان بن عیسی از امام صادق علیه السلام روایت داشته باشد، در حقیقت ما در اینکه عثمان بن عیسی بتواند از

[صفحه ۴۳۶]

امام صادق علیه السلام روایت نقل کند، مشکل داریم؛ چون او از طبقه ی ششم و هم عصر حضرت کاظم علیه السلام بوده است و تنها کسانی که از طبقه ی پنجم باشند، می توانند از امام صادق علیه السلام روایت نقل کنند.

این در مورد عثمان بن عیسی؛ و اُمّیا حَمَّاد بن عثمان (در تفسیر علی بن ابراهیم آمده بود: «عن عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان...») ذو طبقین است، یعنی هم از طبقه ی ششم و هم از طبقه ی پنجم می باشد؛ به عبارت دیگر می تواند هم از امام صادق علیه السلام و هم از امام کاظم علیه السلام روایت نقل نماید.

ما احتمال می دهیم که عبارت در اصل به صورت بوده است که «عثمان بن عیسی» که از طبقه ی ششم است، از «حماد بن عثمان» که از طبقه ی پنجم است، نقل کرده باشد، و حماد بن عثمان نیز از امام صادق علیه السلام نقل نموده؛ نه اینکه عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، هر دو بدون واسطه از امام صادق علیه السلام روایت

را نقل کرده باشند؛ در حقیقت به جای اینکه بگوییم: «عثمان بن عیسی و حماد بن عثمان، عن اَبی عبد اللّٰه علیه السلام»، عبارت به این صورت باشد: «عثمان بن عیسی، عن حماد بن عثمان، عن اَبی عبد اللّٰه علیه السلام...».

به هر حال سند روایت خوب است، چون «علی بن ابراهیم» از پدرش نقل می کند که «ابراهیم بن هاشم» است و او هم از «ابن ابی عمیر»، و ابن ابی عمیر هم (طبق احتمال اینکه عثمان بن عیسی را به حساب نیاوریم) از «حماد بن عثمان» نقل می کند؛ چون «ابن ابی عمیر» از طبقه ی ششم است و می تواند از «حماد بن عثمان» که

[صفحه ۴۳۷]

از طبقه ی پنجم است، روایت نقل کند؛ پس چه «عثمان بن عیسی» در سلسله ی روات باشد یا نباشد، به سند روایت ضرری نمی رساند و سند این روایت خوب است.

این روایت، هم در «احتجاج» نقل شده و هم در «تفسیر علی بن ابراهیم» آمده است؛ البته این دو نقل، مختصر تفاوتی با هم دارند؛ حال ممکن است کتاب احتجاج، روایت را از تفسیر علی بن ابراهیم گرفته باشد، و شاید هم از جای دیگر اخذ کرده باشد؛ به هر حال تفاوتی میان احتجاج و تفسیر علی بن ابراهیم وجود دارد، ممکن است روایت در کتابهای دیگری بوده و استنساخ آنها متفاوت بوده است، ولی عمده اش یکی است؛ و نوشته ی ما مأخوذ از هر دو کتاب است [۲۷۷].

آغاز داستان از زبان امام صادق

(عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا بُوِيعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَامَ لَهُ الْأَمْرُ عَلَى جَمِيعِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ)

(امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که با ابوبکر بیعت شد و پایه های حکومت او بر تمام مهاجرین و انصار محکم

گشت.)

«أمر» معمولاً به حکومت گفته می شود، در قرآن هم که

[صفحه ۴۳۸]

می فرماید: (وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ [۲۷۸]) و یا حضرت امیر علیه السلام که می فرماید: (فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى [۲۷۹]): (همین که حکومت به دست من رسید، عده ای بیعت را نقض کردند و عده ای دیگر از دین خارج شدند)، در تمامی این عبارات، مقصود از «أمر» حکومت می باشد و از حکومت به لفظ «أمر» تعبیر می کرده اند.

در اینجا هم امام صادق علیه السلام می فرمایند: «زمانی که با ابوبکر بیعت شد و أمر بر او محکم گردید»، یعنی حکومت او بر مسلمانان استحکام یافت.

(بَعَثَ إِلَيَّ فَدَكَ مَنْ أَخْرَجَ وَ كَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْهَا)

(شخصی را به فدک فرستاد تا آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون نماید).

از این عبارت معلوم می شود که حضرت زهرا علیها السلام وکیل و کارگزاری در منطقه ی فدک داشته اند و همین مؤید این است که فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بوده؛ و الاً بعید است در طی چند روز (حدود ده روز) پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و در آن اوضاع و شرایط بتوان با سرعت و کیلی را انتخاب نمود [۲۸۰]؛ در عین

[صفحه ۴۳۹]

حال، در روایت لفظ «میراث» هم آمده است که البته این دو قابل جمع هستند.

فدک یک باغ و قریه ی آبادی بوده در حجاز، حوالی مدینه؛ و در بعضی از روایات آمده است که یک چشمه ای هم داشته که آب

از آن می جوشیده است؛ تقریباً تا آنجا نزدیک به سه روز راه بوده و سه منزل از مدینه فاصله داشته که حدود ۲۴ فرسخ می شود.

حال ابوبکر که خلیفه ی مسلمانان شده و همه چیز ظاهراً در دست اوست، چطور یک دفعه به فکر می افتد که فدک را از حضرت زهرا علیها السلام بگیرد و آن را غصب نماید؟ دلیل آن روشن است: به خاطر این بوده که فدک به عنوان یک منبع مالی مهم برای مولا امیرالمؤمنین علیه السلام و بیت امامت محسوب می شده و وقتی چنین منبع مالی در اختیار حضرت باشد، به طور طبیعی چند نفر هم اطراف ایشان جمع می شوند و ممکن است در آینده برای حکومت آنها خطر داشته باشند؛ ابوبکر و عمر می خواستند موقعیت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام را تا جایی که امکان داشت در جامعه تضعیف نمایند تا هیچ گاه توان مبارزه با حاکمیت آنان را نداشته باشند؛ این

[صفحه ۴۴۰]

است که ابوبکر وقتی به خلافت رسید، «بَعَثَ إِلَى فِدْكَ مَنْ أَخْرَجَ وَكَيْلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا»: «کسی را به فدک فرستاد و آن شخص، وکیل حضرت فاطمه علیها السلام- دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله- را از آنجا اخراج کرد».

عَلَّتْ اینکه در «منها» ضمیر، مؤنث آمده است، به اعتبار «قریه» است، یعنی ضمیر به قریه ی فدک بازمی گردد و چون «قریه» مؤنث مجازی می باشد، ضمیری که به آن برمی گردد، مؤنث آورده شده است.

مواجهه ی حضرت زهرا با ابوبکر

(فَجَاءَتْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ)

(پس حضرت فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر رفتند.)

(ثُمَّ قَالَتْ: لِمَ تَمْنَعُنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله و أَخْرَجَتْ وَ كَيْلِي مِنْ فَدَكِّ؟)

(آنگاه فرمودند: (ای ابوبکر!) چرا مرا از میراث پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله محروم کردی و نماینده و وکیل من را از فدک بیرون نمودی؟)

حضرت در اینجا می فرمایند: «میراثی» و از فدک تعبیر به میراث می نمایند؛ ولی در عبارت بعدی می فرمایند: «وَ قَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى»: یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امر خدای متعال، فدک را برای من قرار داده است؛ خوب، «میراث» بعد از وفات

[صفحه ۴۴۱]

تعلق می گیرد در حالی که فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیها السلام تعلق گرفته؛ طریقه ی جمع این دو عبارت آن است که گفته شود: منظور از «میراث» ارث اصطلاحی که در ذهن ما هست نمی باشد؛ بلکه میراث، به معنای عام آن به چیزی که از ناحیه ی پدر به فرزند برسد، ولو در زمان حیات پدر هم باشد، گفته می شود؛ به همین لحاظ است که می گویند فلانی هوش و استعداد را از پدرش به ارث برده، در صورتی که در زمان حیات پدر به ارث برده است.

(وَ قَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى)

(و حال آنکه فدک را رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خدای متعال برای من قرار داده است.)

همانطور که گفته شد، از این عبارت فهمیده می شود که منظور از میراث، آن ارث اصطلاحی نیست، زیرا حضرت زهرا علیها السلام که متهافت سخن نمی گویند، بنابراین همین که از ناحیه ی پدر رسیده باشد

ولو در زمان حیاتش باشد، ارث است؛ و در واقع همانگونه که حضرت زهرا علیهاالسلام تصریح کرده اند، فدک به امر خدای متعال و توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت واگذار شده است و روایات بسیاری از شیعه و سنی نقل شده است که وقتی آیه ی شریفه ی (فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل توضیح خواست که مراد از «ذالقربی» کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: مراد، حضرت زهرا علیهاالسلام می باشد، و پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت زهرا علیهاالسلام را خواستند و فدک را برای ایشان قرار

[صفحه ۴۴۲]

دادند [۲۸۱] .

فدک، سمبل امامت

این را بارها از من شنیده اید، اینکه کمونیستها یا بعضی دیگر اشکال می کنند فدک که این همه درآمد داشته، چطور پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به دخترش داده است، پیامبری که در اموال مسلمانان خیلی احتیاط می کرده، بارها به اهل بیت خود سفارش می کرده که ساده زیستی را رعایت کنند، چطور فدک را که منبع درآمد زیادی بوده، به دخترش داده است؟ با اینکه وضع مالی اکثر مسلمانان مهاجر و انصار، خیلی بد بود، نظیر اصحاب صفه و دیگران؟

به نظر می رسد که فدک با امر امامت و ولایت گره خورده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که مولا علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین فرمودند، می خواستند از نظر مالی هم یک منبع درآمدی برای بیت امامت وجود داشته باشد، این را هم می دانستند که اگر اختیار آن را به

[صفحه ۴۴۳]

علی علیه السلام بدهند، گرفتن و غصب

آن، خیلی راحت تر است و لذا آن را به حضرت زهرا علیهاالسلام دادند؛ بدین لحاظ که چون آن حضرت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است، آنها خجالت بکشند آن را غصب کنند؛ و اگر هم فدک را گرفتند، در حقیقت ماهیت خودشان را بیشتر روشن نمایند که چگونه به یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده و حریم ایشان را هم نگاه نداشتند؛ پس این سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که فدک را به حضرت فاطمه علیهاالسلام داده اند، در واقع می خواستند دست علی علیه السلام و فاطمه علیهاالسلام خالی نباشد. و این خانواده که خانواده ی امامت است محتاج نباشند، و در حقیقت حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان محور امامت و ولایت، در موقعیتی قرار داشتند که اعطاء فدک به آن حضرت، اعطاء آن به بیت امامت بوده است؛ و همانطور که عرض کردم شاهد اینکه فدک با امامت گره خورده است، روایات صحیحیه ای است که دلالت بر این مطلب دارد؛ از جمله روایتی که در آن آمده است: روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گفت که حدود فدک را مشخص کن تا آن را به شما بازگردانم، حضرت ابتدا قبول نکردند، چون می دانستند اگر حدود آن را مشخص کنند، او هرگز قبول نخواهد کرد؛ ولی هارون اصرار کرد و حضرت هم حدود کشور اسلام را برای فدک معین کردند، هارون گفت: اوه! پس معلوم می شود شما خلافت را می خواهید [۲۸۲]!.

[صفحه ۴۴۴]

خلاصه همه ی این نشانه ها، گواه است بر این مطلب که مسأله ی فدک، یک مسأله ی صرفاً مالی نبوده است، بلکه

یک امر سیاسی و مهمی بوده که با مسأله ی امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ارتباط مستقیم داشته است [۲۸۳].

[صفحه ۴۴۸]

فدک و شهادت ام ایمن

همانگونه که گذشت حضرت زهرا علیهاالسلام خطاب به ابوبکر، فرمودند: «چرا آنچه را که پدرم به امر خدای متعال برای من قرار داده است، از من گرفتی؟»

(فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: هَاتِي عَلَي ذَلِكِ بِشُهُودٍ)

(پس ابوبکر به حضرت زهرا علیهاالسلام، گفت: بر این مطلب شهودی را بیاور!) باز در اینجا اگر فدک «ارث» باشد، در ارث که شهود معنا ندارد؛ و اینکه حضرت زهرا علیهاالسلام شاهد آوردند، خود نشان از این دارد که ارث به معنای مصطلح آن منظور نبوده است.

(فَجَاءَتْ بِأُمَّ أَيْمَنَ)

(پس حضرت زهرا علیهاالسلام ام ایمن را به عنوان شاهد آوردند.)

[صفحه ۴۴۹]

«ام ایمن» کنیزی بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده و پیامبر صلی الله علیه و آله هم او را در راه خدا آزاد کرده بودند؛ این زن خیلی به پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خیلی به او علاقه مند بوده اند؛ نام اصلی او «برکه» و نام مادرش «سلمه» بود، و واقعاً وجود بابرکتی بوده است.

«برکه» بعدها به «عبید خزرجی» شوهر کرد و از او یک فرزند به نام «ایمن» به دنیا آورد و از آن پس به او «ام ایمن» می گفتند؛ پس از مدتی شوهرش از دنیا رفت و روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس می خواهد با زنی که صد درصد اهل بهشت است ازدواج کند، ام ایمن را بگیرد؛ آن وقت

«زید بن حارثه» با امّ ایمن ازدواج کرد و «اسامه بن زید» از آنان متولد شد.

امّ ایمن خیلی زن با وفایی بوده و بسیاری از آیات قرآن را از حفظ بوده است و خیلی علاقه داشته در جنگها شرکت کند؛ در جنگ بدر و احد، مداوای مجروحین را به عهده داشته و به لشکریان اسلام آب می رسانده و خلاصه خیلی خدمت به اسلام کرده و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هم از علاقه مندان و وفاداران امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام بوده است.

حالا در اینجا حضرت، ام ایمن را به عنوان شاهد می آورند:

(فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ أَيْمَنَ: لَا أَشْهَدُ يَا أَبَا بَكْرٍ حَتَّى أَسْتَجِبَ عَلَيْكَ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

(پس امّ ایمن خطاب به ابوبکر گفت: من در مقابل تو گواهی نمی دهم، مگر اینکه با تو احتجاج کنم به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله (در حق من) فرموده است.)

[صفحه ۴۵۰]

(أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أُمُّ أَيْمَنَ إِمْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟)

(ای ابوبکر! تو را به خدا قسم می دهم، آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امّ ایمن زنی از اهل بهشت است»؟)

(فقال: بلی)

(ابوبکر در جواب گفت: آری (می دانم).)

در واقع امّ ایمن می خواست بگوید کسی که اهل بهشت است، هرگز دروغ نمی گوید و شهادتی که الان می دهد، راست و عین حقیقت است.

(قَالَتْ: فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (فَأَتَى ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ [۲۸۴]) فَيَجْعَلُ فِدَاكَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى)

(امّ ایمن گفت: پس شهادت

می دهم به اینکه خدای متعال به رسول خدا وحی فرمود که: «حق خویشاوندان را بده»، پس پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدای متعال فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داد.

[صفحه ۴۵۱]

(فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ بِمِثْلِ ذَلِكَ)

(پس حضرت علی علیه السلام نیز آمد و همانند امّ ایمن شهادت داد.)

یعنی همانطور که امّ ایمن گفته بود، حضرت علی علیه السلام نیز شهادت داد بر اینکه آیه ی: (فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به امر خدای متعال، فدک را برای حضرت زهرا علیها السلام قرار داد.

(فَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا وَ دَفَعَهُ إِلَيْهَا)

(پس ابوبکر نامه ای برای حضرت زهرا علیها السلام نوشت و فدک را به آن حضرت بازگرداند.)

خلاصه وقتی ابوبکر دید دو شاهد عادل همچون علی علیه السلام و امّ ایمن شهادت دادند، تسلیم شد و قباله ی فدک را نوشت و تحویل حضرت زهرا علیها السلام داد.

(فَدَخَلَ عُمَرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا الْكِتَابُ؟)

(پس در این هنگام عمر وارد شد، و گفت: این نوشته چیست؟)

(فَقَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ إِدَّعَتْ فِي فَدَكٍ وَ شَهِدَتْ لَهَا أُمُّ أَيْمَنَ وَ عَلِيٌّ فَكَتَبْتُ لَهَا)

(ابوبکر پاسخ داد: همانا فاطمه در فدک ادعا کرد و امّ ایمن و علی هم به نفع او شهادت دادند؛ پس من هم نامه ای برای فاطمه نوشتم (و فدک را به ایشان دادم).)

(فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَتَقَلَّ فِيهِ وَ مَرَّقَهُ! وَ قَالَ هَذَا فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ)

[صفحه ۴۵۲]

(پس (ناگهان) عمر نامه را از فاطمه علیها السلام گرفته و در آن تَف انداخت و آن را پاره کرد! و گفت این فیء مسلمانان

است [۲۸۵]

(وَقَالَ: اَوْسُ بْنُ الْحَدَثَانِ وَ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ يَشْهَدُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِأَنَّهُ قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لِأَنْتُورِثَ وَ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً)

(آنگاه عمر گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می دهند بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما طایفه ی انبیاء ارث باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند، صدقه است [۲۸۶]».)

(فَإِنَّ عَلِيًّا زَوْجُهَا يَجْزِي إِلَى نَفْسِهِ وَ أُمُّ أَيْمَنَ إِمْرَأَةً صَالِحَةً، لَوْ كَانَ مَعَهَا غَيْرُهَا لَنَظَرْنَا فِيهِ)

(همانا علی شوهر فاطمه است و او به نفع خودش شهادت می دهد، و ام ایمن هم زن صالحی است و اگر فرد دیگری همراه او شهادت می داد، یک فکری برای آن می کردیم [۲۸۷].)

[صفحه ۴۵۳]

(فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِمَا بَاكِيهَ حَزِينَةٍ)

(پس حضرت فاطمه علیها السلام از نزد ابوبکر و عمر خارج شد، در حالی که گریه می کرد و محزون بود.)

(و هِيَ تَقُولُ: مَرَّقَ اللَّهُ بَطْنَكَ كَمَا مَرَّقَتْ كِتَابِي هَذَا)

(و در آن حالت (که حضرت زهرا علیها السلام گریه کنان و غمگین از نزد آن دو خارج می شد، خطاب به عمر) فرمود: خدا شکمت را پاره کند، همانگونه که این نوشته ی مرا پاره نمودی.)

بعد از سالها نفرین حضرت زهرا علیها السلام مستجاب شد؛ و البته از اینجا فهمیده می شود که لازم نیست دعاها فوراً مستجاب شوند و گاهی مصلحت در آن است که در زمان خاصی دعاها به استجابت برسند.

فدک و توییح ابوبکر توسط حضرت علی

(فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ وَ حَوْلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ)

(بعد از این داستان، علی علیه السلام نزد ابوبکر آمد، در

حالی که او در مسجد بوده و مهاجرین و انصار دور او جمع شده بودند.)

(فَقَالَ: يَا أَبَابَكْر! لِمَ مَنَعْتَ فَاطِمَةَ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَدَّ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟)

[صفحه ۴۵۴]

(پس علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! چرا میراث فاطمه علیها السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله را منع کردی، در حالی که همانا فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مالک آن بود؟)

در اینجا نیز حضرت علی علیه السلام مسأله ی ارث را مطرح کرده اند، ولی در ادامه بلافاصله می فرمایند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام مالک فدک بوده است و از اینجا معلوم می شود مقصود، آن ارث مصطلحی که ما در نظر داریم نمی باشد؛ بلکه همانطور که قبلاً گفته شد، معنای اعم آن مراد است و شامل هر چیزی، گرچه در زمان حیات پدر اعطاء شود، می گردد و فدک نیز از آن موارد است؛ یعنی فدک در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب آن حضرت و به امر خدای متعال، به حضرت فاطمه علیها السلام اعطاء شده است و این با ارث مصطلح ما فرق می کند.

و اینکه بعضی ها گفته اند: حضرت، ارث را که فرموده به عنوان مماشات است، یعنی اگر قبول ندارید که فدک نحل و بخشش است، پس لااقل ارث است، این ظاهراً حرف درستی نیست؛ زیرا ارث به این معنا (که شامل اعطاء پدر در زمان حیات خویش هم شود) با نحل و بخشش منافاتی ندارد، و اگر یادتان

باشد وقتی خطبه ی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد را می خواندیم، حضرت روی ارث خیلی تکیه کردند، اما پس از بازگشت از مسجد، خطابه به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «نَحْلَهُ أَبَى وَ بُلْغَهُ ابْنَى» و از فدک تعبیر به «نحله» کردند؛ پس معلوم می شود مراد حضرت از ارث، شامل چیزهایی که از ناحیه ی پدر- گرچه در زمان حیات او- به فرزند می رسد نیز می گردد. و در حقیقت

[صفحه ۴۵۵]

«ارث»: «انتقال چیزی است از نسل به نسل دیگر؛ هر چند در زمان حیات نسل اول باشد.»

(فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا فِئَةٌ لِلْمُسْلِمِينَ)

(پس ابوبکر پاسخ داد: فدک، فیء مسلمین است.)

حالا ابوبکر از عمر یاد گرفته است و می گوید: فدک «فیء» مسلمین است، و گرنه ابوبکر خودش نامه نوشته و امضا کرده بود که فدک از آن حضرت زهرا علیهاالسلام است؛ اما چون عمر گفته فدک «فیء» مسلمانان است، او هم همین را می گوید.

در حقیقت عمر، ابوبکر را می گردانده و در سقیفه نیز عمر بالاخره ابوبکر را خلیفه کرد و چون برای عمر زمینه ی خلافت مهیا نبوده، در واقع به یکدیگر نان قرض می دادند و بعد هم ابوبکر، عمر را به خلافت انتخاب کرد؛ لذا حضرت علی علیه السلام در خطبه ی شقشقیه می فرمایند: (لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَعِيهَا [۲۸۸]): این دو نفر، دو پستان حکومت را بین خودشان تقسیم کردند.

حالا- ابوبکر می گوید: این فدک، «فیء» مسلمین است؛ «فیء» در لغت به معنای «رجوع» است؛ همانطور که قبلاً در کتاب «ولایه الفقیه» گفتیم، اینکه «فیء» می گویند، کأنه به این خاطر است که آن نعمتها را خداوند برای آدمهای خوب خلق کرده است، ولی به ناحق

به دست کفار افتاده است، بعد اگر مسلمانان آن مناطق را از کفار بگیرند، یا خود آنها را تسلیم مسلمانان کنند، در حقیقت حق به حقدار رسیده و به محلش رجوع کرده است؛ و اینکه خداوند نیز در قرآن می فرماید: (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى [۲۸۹]) (آنچه را خداوند از اموال مردم شهرها و روستاها، برگرداند به پیامبرش...)، اشاره به همین مطلب دارد.

(فَإِنْ أَقَامَتْ شُهُودًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَعَلَهُ لَهَا، وَإِلَّا فَلَا حَقَّ لَهَا فِيهِ)

((ابوبکر گفت: این فیء مسلمین است) پس اگر فاطمه اقامه ی شهود کرد بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای فاطمه قرار داده است (پس از آن اوست)، و الا او هیچگونه حقی در فدک ندارد..)

در اینجا ابوبکر کأنه می خواهد بگوید شهودی که حضرت زهرا علیها السلام آورده، کفایت نمی کند و کامل نیست؛ اما حضرت علی علیه السلام پاسخی به ابوبکر می دهد که به قول معروف دست و پای او را توی پوست گردو می گذارد:

احتجاج حضرت علی با ابوبکر

(قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ! أَتَحْكُمُ فِينَا بِخِلَافِ حُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْمُسْلِمِينَ؟)

(آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! آیا تو درباره ی ما برخلاف حکم خدا درباره ی مسلمانان حکم می کنی؟)

(قَالَ: لَا)

(ابوبکر گفت: نه)

(قَالَ: فَإِنْ كَانَ فِي يَدِ الْمُسْلِمِينَ شَيْءٌ يَمْلِكُونَهُ ثُمَّ ادَّعَيْتُ أَنَا فِيهِ، مَنْ تَسَأَلُ إِلَيْهِ؟)

(حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک آن باشند، آنگاه من در مالکیت آن ادعا کنم، تو از چه کسی بینه (دلیل) و

گواه می خواهی؟)

(قال: إِيَّاكَ كُنْتُ أَسْأَلُ الْبَيِّنَةَ)

(ابوبکر گفت: تنها از تو (که ادعا می کنی) بیینه و دلیل می خواهم.)

(قال: فَمَا بَالِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَأَلْتَهَا الْبَيِّنَةَ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْهَا)

(علی علیه السلام فرمود: پس علت چیست که از فاطمه علیها السلام تقاضای بیینه و دلیل می کنی نسبت به آنچه که در تصرف او قرار دارد؟)

(وَقَدْ مَلَكَتُهُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ وَبَعْدَهُ؛ وَلَمْ تَسْأَلِ الْمُسْلِمِينَ بَيِّنَةً عَلَيَّ مَا ادَّعَوْهُ شُهَدَاءٌ، كَمَا سَأَلْتَنِي عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتُ عَلَيْهِمْ؟)

(و همانا فاطمه علیها السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن، مالک فدک بوده است؛ و چرا از مسلمین بیینه و شاهد بر آنچه ادعا می کنند نمی خواهی، همانگونه که

[صفحه ۴۵۸]

(در مثالی که زدم) از من تقاضای بیینه و دلیل بر آنچه ادعا کرده بودم خواستی؟)

خلاصه اشکال حضرت به ابوبکر این است که اگر چنانچه کسی در خانه ی خود باشد و من از بیرون بیایم و بگویم مالک این خانه هستم، شما از چه کسی تقاضای شهود و بیینه می کنید؟ از آن کسی که فعلاً در خانه نشسته و «ذوالید» است یا آنکه از بیرون آمده و ادعا می کند؟ معلوم است که باید از مدعی، شاهد و بیینه طلب کرد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ) مدعی باید دلیل و بیینه اقامه کند و همین که قسم بخورد کافی است؛ «منکر» آن است که در خانه نشسته و «مدعی» تو هستی که از بیرون آمدی و می گویی خانه ملک من است؛ پس شما که مدعی

هستید باید بینه و شاهد بیاورید.

در اینجا هم فدک در مالکیت حضرت زهرا علیهاالسلام بوده و از زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وفات ایشان، در اختیار حضرت بوده است، حالا تو آمده ای و می گویی مال مسلمانان است؛ پس تو که مدعی هستی باید اقامه ی بینه و شهود نمایی، نه حضرت زهرا علیهاالسلام که «ذوالید» است و وکیلشان هم در آنجا بوده است؛ بنابراین اینکه تو از صاحب خانه شاهد طلب می کنی، خلاف حکم خداست. در اینجا ابوبکر مغلوب شد و نتوانست جوابی به حضرت بدهد [۲۹۰].

[صفحه ۴۵۹]

(فَسَكَتَ أَبُو بَكْرٍ)

(پس ابوبکر ساکت شد.)

[صفحه ۴۶۰]

(فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَلِيُّ! دَعْنَا مِنْ كَلَامِكَ، فَإِنَّا لَانْقَوِي عَلَى حُجَّتِكَ! فَإِنِ أَتَيْتَ بِشُھُودٍ عَادِلٍ، وَإِلَّا فَهُوَ فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ لَأَحَقُّ لَكَ وَ لَا لِفَاطِمَةَ فِيهِ!!)

(در این لحظه عمر خطاب به علی علیه السلام گفت: ای علی! این حرفها را رها کن، ما با تو نمی توانیم بحث کنیم! اگر شهود عادل آوری (پس فدک از آن فاطمه علیهاالسلام است) و الا متعلق به مسلمین است و نه برای تو و نه برای فاطمه حقی در آن نمی باشد!!)

در اینجا وقتی عمر دید که نمی تواند با حضرت علی علیه السلام بحث کند، و به اصطلاح در بحث طلبگی مغلوب آن حضرت می شود، باز همان حرف گذشته اش را تکرار کرد و از روی زور و قلدری گفت که ما از این حرفها سرمان نمی شود، یا شاهد می آوری، یا اینکه هیچگونه حقی در فدک نداری! و در واقع علاوه بر اینکه اعتراف کرد توانایی بحث کردن با

مولا علی علیه السلام را ندارد، با صراحت و در حضور همه با حکم خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمود.

در اینجا حضرت می خواهند از راه دیگری وارد شده و ابوبکر را محکوم نمایند که ان شاء الله می ماند برای جلسه ی آینده.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

[صفحه ۴۶۱]

درس ۱۶

اشاره

عناوین:

نگاهی به آنچه گذشت

استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

چرخش فکری مردم

سوز فاطمه علیها السلام بر مزار پدر صلی الله علیه و آله

توطئه ی ترور حضرت امیر علیه السلام

کشف توطئه ی ترور

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

تهدید عمر توسط حضرت امیر علیه السلام

[صفحه ۴۶۳]

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا أبا بكر تقرأ كتاب الله؟ قال: نعم؛ قال عليه السلام: أخبرني عن قول الله عزّ و جلّ: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً [۲۹۱]) فيمن نزلت، فينا أم في غيرنا؟ قال: بل فيكم، قال: فلو أن شهوداً شهدوا على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و آله بفاحشه، ما كنت صانعاً بها؟ قال: كنت أقيم عليها الحد كما أقيمه على نساء المسلمين؛ قال عليه السلام: إذن كنت عند الله من الكافرين؛ قال: و لم؟ قال عليه السلام: لأنك رددت شهاده الله بالطهاره و قبلت شهاده الناس عليها، و كما رددت حكم الله و حكم رسوله، أن جعل لها فداً و قد قبضته في حياته، ثم قبلت شهاده اعرابي بائل على عقبه عليها و أخذت منها فداً، و زعمت أنه في للمسلمين، و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «البينه

على المدعى، واليمين على المدعى عليه؛

فرددت قول رسول الله صلى الله عليه وآله: البينه على من ادعى، واليمين على من ادعى عليه.

قال عليه السلام: فدمدم الناس و أنكروا، و نظر بعضهم إلى بعض و قالوا: «صدق والله على بن أبي طالب عليه السلام»؛ و رجع عليّ عليه السلام إلى منزله.

قال عليه السلام: و دخلت فاطمه عليها السلام المسجد و طافت بقبر أبيها و هي تبكى و تقول:

[صفحه ٤٦٤]

إنا فقدناك فقد الأرض وابلها

واختل قومك فاشهدهم و لا تغب

قد كان بعدك أنباءً و هنبته

لو كنت شاهداً لم تكثر الخطب

قد كان جبريل بالآيات يؤنسنا

فغاب عنا فكل الخير محتجب

و كنت بدرأً نوراً يستضاء به

عليك تنزل من ذى العزه الكتب

تجهمتنا رجالاً و استخف بنا

إذ غبت عنا فنحن اليوم نغتصب

فسوف نبكيك ما عشنا و ما بقيت

منا العيون بتهمالٍ لها سكب

قال عليه السلام: فرجع أبو بكر و عمر إلى منزلهما، و بعث أبو بكر إلى عمر فدعاه، ثم قال له: أما رأيت مجلس علي منا في هذا اليوم، والله لئن قعد مقعداً آخر مثله ليفسدن علينا أمرنا، فما رأى؟ فقال: عمر: رأى أن تأمر بقتله، قال: فمن يقتله؟! قال: «خالد بن الوليد».

فبعثنا إلى خالد بن الوليد فأتاهما، فقالا له: نريد أن نحملك على أمر عظيم، قال: إحملاني على ما شئتما، ولو على قتل علي بن

ابى طالب، قال:- فهو ذاك، فقال خالد: متى أقتله؟ قال أبوبكر: احضر المسجد و قم بجنبه فى الصلوه، فإذا سلمت فقم إليه واضرب عنقه، قال: نعم.

[صفحه ٤٦٥]

فسمعت أسماء بنت عميس و كانت تحت أبى بكر؛

فقال لجاريتها: إذهبي إلى منزل عليّ و فاطمه عليهم السلام و اقريهما السلام و قولي لعليّ عليه السلام: (إِنَّ الملائمات يَأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إنّي لك من الناصحين [٢٩٢]) فجاءت، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: قولي لها: (إِنَّ اللهَ يحول بينهم و بين ما يُريدون).

ثم قام و تهيأ للصلوة، و حضر المسجد، و صلى خلف أبي بكر؛ و خالد بن الوليد يصلي بجانبه، و معه السيف؛ فلما جلس أبو بكر في التشهد، ندم على ما قال و خاف الفتنة، و عرف شدة عليّ عليه السلام و بأسه، فلم يزل متفكراً لا يجسر أن يسلم، حتى ظن الناس أنه قدسها.

ثم التفت إلى خالد، فقال: يا خالد! لا تفعلن ما أمرتك، و السلام عليكم و رحمها الله و بركاته عليه السلام! فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا خالد! ما الذي أمرك به؟ فقال: أمرني بضرب عنقك. قال: أو كنت فاعلاً؟ قال: إي والله، لولا أنه قال لي لا تقتله قبل التسليم، لقتلتك.

قال عليه السلام: فأخذه عليّ عليه السلام فجلد به الأرض، فاجتمع الناس عليه، فقال عمر: يقتله و رب الكعبة، فقال الناس: يا أبا الحسن! الله الله، بحق صاحب القبر، فخلى عنه، ثم التفت إلى عمر، فأخذ بتلابيبه و قال: يا ابن صهاك، والله لولا عهد من رسول الله صلى الله عليه و آله، و كتاب من الله سبق، لعلمت أننا أضعف ناصراً و أقل عدداً؛ و دخل منزله.

[صفحه ٤٦٧]

نگاهی به آنچه گذشت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِهٖ نَسْتَعِیْنُ

در جلسه های گذشته خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام درباره ی فدک را خواندیم و گفتیم خوب است این روایت حضرت امام صادق علیه السلام را نیز بخوانیم که از نظر سند، صحیح و خوب است و درباره ی فدک مطالب خوبی دارد.

در جلسه ی قبل مقداری از روایت را خواندیم و گفتیم که وقتی ابوبکر فدک را از حضرت زهرا علیهاالسلام غضب کرد، آن حضرت نزد او رفته و اعتراض نمودند و وقتی ابوبکر شاهد طلب نمود بر اینکه شهادت دهند فدک از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه علیهاالسلام واگذار شده، علی علیه السلام و ام ایمن بر این مطلب شهادت دادند و ابوبکر نیز نامه ای نوشت مبنی بر اینکه فدک را به حضرت زهرا علیهاالسلام بازگردانند؛ ولی در همان لحظه عمر وارد شد و نامه را پاره کرد و گفت شهادت علی علیه السلام

[صفحه ۴۶۸]

در این مورد قبول نیست و شهادت ام ایمن هم به تنهایی کفایت نمی کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد بر ابوبکر وارد شد در حالی که جمعی از مهاجرین و انصار دور او گرد آمده بودند؛ و در آنجا با ابوبکر محاجه کرد و او را به استیضاح کشاند و فرمود: بینه و شاهد را شما باید اقامه کنید، چون فدک در اختیار حضرت زهرا علیهاالسلام بوده و شما مدعی هستید که آن متعلق به همه ی مسلمانان است و طبق حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، مدعی باید بینه اقامه نماید نه منکر؛ در اینجا ابوبکر ساکت شد، ولی عمر خطاب به مولا علی علیه السلام گفت: ما این حرفها را نمی فهمیم، یا شاهد بیاور یا اینکه هیچ حقی در فدک برای تو و فاطمه نمی باشد.

وقتی علی علیه السلام با بی منطقی و زورگویی عمر مواجه شد، از راه دیگری وارد شدند و حالا دنباله ی داستان:

استیضاح ابوبکر توسط امیرالمؤمنین

(فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا بَكْرٍ! تَقْرَأُ

كِتَابُ اللَّهِ؟)

(پس امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! آیا قرآن می خوانی؟)

(قال: نَعَمْ)

(ابوبکر گفت: آری)

[صفحه ۴۶۹]

(قال علیه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً [۲۹۳])
فِي مَنْ نَزَلَتْ، فِينَا أُمٌّ فِي غَيْرِنَا؟) (امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا خبر ده از قول خدای عزوجل (که فرموده است): «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت از بین ببرد و شما را پاک و طاهر گرداند»، (این آیه) درباره ی چه کسی نازل شده است، درباره ی ما یا غیر ما؟)

(قال: بَلْ فِيكُمْ)

(ابوبکر گفت: البته درباره ی شما نازل شده است.)

(قال علیه السلام: يَا ابَا بَكْرٍ! فَلَوْ أَنَّ شُھُوداً شَھِدُوا عَلَي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِفَاحِشَةٍ مَا كُنْتَ صَانِعاً بِهَا؟)

(علی علیه السلام فرمود: ای ابوبکر! اگر یک عده ای آمدند و شهادت دادند بر علیه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به یک کار زشتی، تو نسبت به او چگونه عمل می کردی؟)

(قال: كُنْتُ أُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ كَمَا أُقِيمُهُ عَلَى نِسَاءِ الْمُسْلِمِينَ)

(ابوبکر گفت: در این صورت بر او حد جاری می کردم، همانگونه که بر سایر زنان مسلمان حد جاری می کنم.)

[صفحه ۴۷۰]

(قال علیه السلام: إِذَنْ كُنْتُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَافِرِينَ)

(امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بنابراین اگر چنین کنی، در نزد خدا کافر محسوب می شوی.)

(قال: وَلِمَ؟)

(ابوبکر گفت: چرا؟)

(قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِأَنَّكَ رَدَدْتَ شَهَادَةَ اللَّهِ بِالطَّهَارَةِ وَقَبِلْتَ شَهَادَةَ النَّاسِ عَلَيْهَا)

(علی علیه السلام فرمود: برای اینکه تو شهادت خدا مبنی بر اینکه او طاهر و پاک است

را رد کرده ای و شهادت مردم بر علیه او را قبول نموده ای!!)

خدا در قرآن می فرماید که اهل بیت علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام پاک و طاهر هستند و خدا اراده کرده است که پلیدی و ناپاکی را از آنان دور نماید، حالا تو می آیی و شهادت یک عده از مردم از بر شهادت خدا مقدم می داری؟!)

(كَمَا رَدَدْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَ حُكْمَ رَسُولِهِ أَنْ جَعَلَ لَهَا فَدَكًا)

(همانگونه که حکم خدا و رسولش رد کرده ای (و آن حکم این بود) که فدک را برای فاطمه علیها السلام قرار داده بودند.)

در اینجا حضرت اشاره دارند به آیه ی شریفه ی (فَاتِ ذَالْقُرْبَى)

[صفحه ۴۷۱]

حَقَّهُ [۲۹۴]) که در جلسه ی قبل توضیح دادیم؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی این آیه نازل شد، از جبرئیل منظور از «ذالقربی» را جویا شدند و آنگاه به امر خداوند، فدک را در اختیار حضرت زهرا علیها السلام گذاشتند که البته این مطلب را شیعه و سنی در روایات خود آورده اند [۲۹۵].

(وَقَدْ قَبَضَتْهُ فِي حَيَاتِهِ)

(و این در حالی است که حضرت زهرا علیها السلام فدک را در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار داشت.)

حضرت، دوباره در این عبارت، این معنا را تأیید می کنند که منظور از میراث در اینجا، معنای اصطلاحی آن نیست؛ بلکه معنای اعم آن مد نظر است و چیزی که از ناحیه ی پدر بخشیده شده باشد، هر چند در زمان حیاتش باشد را هم شامل می شود. و اصلاً فدک در واقع «نحله» یا «نحیله» بوده، یعنی «عطیه» و هدیه ای بوده است که از جانب پیامبر

صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام اعطا شده است.

(ثُمَّ قَبِلَتْ شَهَادَةَ اَعْرَابِيٍّ بَائِلٍ عَلَيَّ عَقِيْبِيْهِ عَلَيَّهَا وَ اَخَذَتْ مِنْهَا فِدْكَاً وَ زَعَمَتْ اَنَّهُ فِيَّ لِلْمُسْلِمِيْنَ)

(سپس تو شهادت آن عرب بیابانی را که بر پاهای خود بول می کند، بر علیه حضرت

[صفحه ۴۷۲]

زهرا علیها السلام قبول کردی و فدک را از او گرفته و گمان کردی که آن «فیء» است و متعلق به مسلمانان می باشد!

اینجا حضرت اشاره دارند به آن حدیث که عُمَرُ نقل کرد و گفت: اوس بن حدثان و عایشه و حفصه شهادت می دهند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُؤْرَثُ وَ مَا تَرَكْنَاهُ صِدْقَهُ» یعنی: ما طایفه ی پیامبران ارث باقی نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند صدقه است؛ اهل سنت هم راجع به فدک، روی این حدیث خیلی مانور می دهند؛ و می توان گفت بیان حضرت که فرمود: «بَائِلٌ عَلَيَّ عَقِيْبِيْهِ» اشاره به اوس بن حدثان داشته باشد.

خلاصه حضرت می فرماید که تو حکم خدا و رسولش را رد کردی و زیر پا گذاشتی و شهادت عرب بیابانی و عایشه و حفصه را قبول کرده و بر حکم خدا مقدم داشتی! چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا، فدک را به حضرت زهرا علیها السلام اعطاء کرده بود، اما تو آن را غضب کرده و ادعا کردی که فدک از آن همه ی مسلمانان است.

(وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: الْأَيْتَةُ عَلَيَّ الْمُدْعَى وَالْيَمِينُ عَلَيَّ الْمُدْعَى عَلَيْهِ)

و حال آنکه همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر مدعی است

که باید بینه و دلیل آورد و مدعی علیه (منکر) باید قسم بخورد.

و واضح است که در اینجا شما مدعی هستید، چون حضرت زهرا علیها السلام نسبت به فدک «ذوالید» بود و متصرف و مالک آن بود، شما

[صفحه ۴۷۳]

آمده اید و می گوید این از آن همه ی مسلمانان است، پس شما باید اقامه ی بینه نمایید و حضرت زهرا علیها السلام قسم بخورد؛ گذشته از این، حضرت دو شاهد هم آوردند، یکی علی علیه السلام و دیگری ام ایمن، ولی آنها قبول نکردند.

(فَرَدَدْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

(پس تو قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم ردّ کردی.)

یعنی تو با این عملت که از منکر و ذوالید، بینه و شاهد طلب کردی، در حقیقت برخلاف گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردی و قول آن حضرت را زیر پا گذاشتی.

چرخش فکری مردم

(قال علیه السلام: فَدَمَدَمَ النَّاسُ وَ أَنْكَرُوا)

(امام صادق علیه السلام (که راوی روایت است) می فرماید: پس مردم از روی ناراحتی (نسبت به عمل ابوبکر) سر و صدا کرده و (از این عمل ابوبکر) بدشان آمد.)

«دَمَدَمَ» به سر و صدایی که از روی ناراحتی و غضب باشد می گویند؛ یعنی مردم ناراحت شدند که چرا ابوبکر نسبت به حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام اینگونه عمل کرد و حقوق آنان را پایمال نمود.

(و نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَقَالُوا صَدَقَ وَاللَّهِ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ)

(و بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه کرده و گفتند: به خدا قسم علی بن ابی طالب علیه السلام

[صفحه ۴۷۴]

راست می گوید.)

چون آنها می دانستند

که فدک در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام واگذار شده و تاکنون در تصرف ایشان بوده و در آنجا وکیل و نماینده داشته است و چون «ذوالید» بوده، لازم نیست شاهد بیاورد؛ بلکه این ابوبکر و عمر هستند که باید دلیل یا شاهد اقامه نمایند؛ و لذا وقتی سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را شنیدند، آن حضرت را تصدیق کردند و نسبت به عمل ابوبکر ابراز ناراحتی نمودند.

(وَرَجَعَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ)

(آنگاه علی علیه السلام به منزل خود باز گشتند.)

سوز فاطمه بر مزار پدر

(قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَدَخَلْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْمَسْجِدَ وَطَافَتْ بِقَبْرِ أَبِيهَا وَهِيَ تَبْكِي وَتَقُولُ:)

(امام صادق علیه السلام می فرماید: و حضرت فاطمه علیها السلام داخل مسجد شدند و قبر پدرشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف کردند، و در حالی که گریان بودند این اشعار را می خواندند [۲۹۶]:

[صفحه ۴۷۵]

«إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَإِلَيْهَا

وَ اخْتَلَّ قَوْمُكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَلَا تَعَبُ»

(ای پیامبر! ما تو را از دست دادیم، همانگونه که زمین، باران سرشارش را از دست می دهد؛ و قوم تو منحرف شدند؛ نظاره کن این قوم را و از ما غایب مشو.)

«فَقَدَ الْأَرْضِ» مفعول مطلق نوعی است؛ ما تو را از دست دادیم، آنگونه از دست دادنی که زمین، باران سرشارش را از دست می دهد؛ «وایل» یعنی: باران سرشار؛ باران سرشار وقتی از دست برود، زمین از بین می رود و می میرد.

«قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ

لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ»

(به تحقیق بعد از شما خبرها و حوادث پُر سر

و صدایی رخ داد که اگر شما شاهد و ناظر این وقایع بودید، هیچ گاه حادثه بزرگ نمی شد.)

«هنبته» یعنی: حوادث و سر و صداهایی که با هم قاطی شوند؛ یعنی بعد از رحلت شما حوادث و فتنه هایی اتفاق افتاد و اگر شم زنده بودید و شاهد این حوادث بودید، هیچ گاه حادثه بزرگ نمی شد؛ یعنی اینها جرأت نداشتند با وجود شما اینقدر به اهل بیت علیهم السلام جسارت کنند و به حریم آنان تجاوز نمایند. «كَانَ» در «قَدْ كَانَ» تأمه است، یعنی احتیاج به اسم و خبر ندارد.

«قَدْ كَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤَنِّسُنَا

فَغَابَ عَنَّا فَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجِبٌ»

(جبرئیل با آیاتی که می آورد مونس و آرام بخش ما بود؛ (ولی) جبرئیل هم از ما غایب شد، پس همه ی خوبیها از ما پوشیده شد.)

[صفحه ۴۷۶]

اینکه بعضی می گویند شاعر این ابیات هند بن اثاثه است، شاید تا قبل از این بیت، از آن او باشد؛ و الا قائل این بیت که می فرماید: جبرئیل با ما سخن می گفت و مونس ما بود، حتماً شخص حضرت زهرا علیها السلام است.

«وَ كُنْتَ بَدْرًا وَ نُورًا يُشْتَضَاءُ بِهِ

عَلَيْكَ تَنْزُلُ مِنْ ذِي الْعِزَّةِ الْكُتُبُ»

(و تو ماه شب چهارده بودی، و نوری بودی که به وسیله ی آن روشنی پیدا می شد؛ بر تو نازل می شد از طرف خدای صاحب عزت، کتابهای آسمانی.)

«تَجَهَّمْنَا [۲۹۷] رِجَالٌ وَ اسْتَحَفَّ بِنَا

إِذْ غَبَّتْ عَنَّا فَفَنَحْنُ الْيَوْمَ نُغْتَصِبُ»

(مردانی با تسدی و عبوسانه با ما برخورد کردند، و ما سبک شدیم آن زمان که از ما غایب شدی؛ پس ما امروز مورد غضب واقع می شویم.)

«فَسَوْفَ نَبْكَيكَ مَا عَشْنَا وَ مَا بَقِيَتْ

مِنَّا الْعُيُونِ بَتَهْمَالٍ لَهَا سَكَبٌ»

(و ما برای تو گریه خواهیم کرد، تا وقتی که زنده ایم؛ مادامی که چشمهای ما اشک ریزان دارد، برای شما گریه می کنیم.)

«تَهْمَال» مصدر است از ماده ی «همل»، بر وزن «تَفْعَال»، مثل «تَعْدَاد»، و به معنای «جریان» می باشد؛ و معنای «سکب» هم ریزش تند و زیاد است؛ یعنی: ای پدر بزرگوار! گریه ی ما برای تو ادامه خواهد یافت و تا زمانی که چشمهای ما اشک دارد، در مصیبت فقدان شما

[صفحه ۴۷۷]

گریه می کنیم [۲۹۸].

توطئه ی ترور حضرت امیر

(قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَجَعَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِهِمَا)

(امام صادق علیه السلام می فرماید: پس ابوبکر و عمر، هر یک به منزل خود باز گشتند.)

(وَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عُمَرَ فَدَعَاَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَمَا رَأَيْتَ مَجْلِسَ عَلِيٍّ مِنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ) (و ابوبکر شخصی را به سراغ عمر فرستاد و او را به پیش خود خواند، آنگاه به عمر گفت: آیا ندیدی برخورد امروز علی را با ما؟)

یعنی ندیدی علی علیه السلام امروز چگونه در حضور مردم آبروی ما را برد؟

(وَاللَّهِ لَئِنْ قَعَدَ مَقْعَدًا آخَرَ لَيُفْسِدَنَّ عَلَيْنَا أَمْرَنَا)

(به خدا قسم، اگر او یک نشست دیگری به این صورت داشته باشد، حکومت ما را بر ما فاسد (و متزلزل) خواهد ساخت.)

گفتیم «امر»، یعنی حکومت؛ حکومت تازه به دست ابوبکر آمده بود و آن روحیات زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در بعضیها وجود داشت و برای همین، ابوبکر ترسید که اگر در یک جلسه ی دیگر، علی علیه السلام با او احتجاج کند، حکومت از دست او گرفته شود؛ لذا

از عمر نظرخواهی می کند:

[صفحه ۴۷۸]

(فَمَا الرَّأْيُ؟)

(نظر تو چیست؟)

(فَقَالَ عُمَرُ: الرَّأْيُ أَنْ تَأْمُرَ بِقَتْلِهِ)

(پس عمر گفت: به نظر من باید دستور دهی تا او را بکشند.)

(قَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُهُ؟)

(ابوبکر گفت: چه کسی (می تواند) او را بکشد؟)

(قَالَ: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ)

(عمر گفت: خالد بن ولید!)

عمر می دانست خالد بن ولید نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی کینه دارد، فلذا او را پیشنهاد کرد [۲۹۹].

[صفحه ۴۷۹]

(فَبَعَثْنَا إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَأَتَاهُمَا)

(پس ابوبکر و عمر شخصی را نزد خالد بن ولید فرستادند و او هم به حضور آن دو رسید.)

(فَقَالَا لَهُ: نُرِيدُ أَنْ نَحْمِلَكَ عَلَى أَمْرٍ عَظِيمٍ)

(پس آن دو گفتند: اراده کرده ایم که تو را به کار بزرگی وادار نماییم.)

(قَالَ: إِحْمِلَانِي عَلَى مَا شِئْتُمَا وَلَوْ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ!)

(خالد بن ولید به آن دو گفت: مرا بر هر آنچه می خواهید وادارید، اگر چه آن کار، کشتن علی بن ابیطالب باشد!)

معلوم می شود خالد هم حدس می زده که رفقاییش در چه فکری هستند!

(قَالَا: فَهُوَ ذَاكَ)

(ابوبکر و عمر گفتند: خواسته ی ما نیز همین است.)

(فَقَالَ خَالِدٌ: مَتَى أَقْتُلُهُ؟)

(پس خالد گفت: چه زمانی او را بکشم؟)

[صفحه ۴۸۰]

(قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَحْضِرِ الْمَسْجِدَ وَ قُمْ بِجَنْبِهِ فِي الصَّلَاةِ).

(ابوبکر گفت: در مسجد حاضر شو و در کنار علی علیه السلام در نماز بایست)

معلوم می شود امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد می رفته و پشت سر ابوبکر هم نماز می خوانده است؛ حالا یا برای تقیه بوده، یا برای مصلحت و حفظ وحدت مسلمانان.

(فَإِذَا سَلَّمْتُ فَقُمْ إِلَيْهِ)

وَاضْرِبْ عُنُقَهُ

((ابوبکر در ادامه گفت:) پس وقتی من سلام نماز را دادم، بلند شو و گردن او را بزن!))

(قال: نَعَمْ)

(خالد بن ولید گفت: چشم.)

کشف توطئه ی ترور

(فَسَمِعْتُ أَسْمَاءَ بِنْتُ عُمَيْسٍ وَكَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ)

(این گفتگو را «اسما بنت عمیس» که همسر ابوبکر بود شنید.)

«اسما بنت عمیس» از علاقه مندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است؛ ابتدا جعفر بن ابیطالب علیه السلام برادر حضرت علی علیه السلام با او ازدواج می کند و بعد از شهادت جعفر رضوان الله تعالی علیه همسر ابوبکر می شود، با این حال از علاقه مندان و وفاداران به امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می باشد.

[صفحه ۴۸۱]

(فَقَالَتْ لِجَارِيَتِهَا: إِذْهَبِي إِلَى مَنْزِلِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ «ع» وَ اقْرئيهما السَّلَامَ وَ قُولِي لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيُقْتُلُوكَ فَاخْرُجِي إِيَّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ [۳۰۰]).

(پس اسما به کنیز خود گفت: به منزل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام برو و به هر دو سلام برسان و برای علی علیه السلام (این آیه را بخوان و) بگو: «این جماعت توطئه ی کشتن شما را تدارک دیده اند، پس از شهر خارج شوید، همانا من خیر و صلاح شما را می خواهم.»)

این جمله از قرآن کریم گرفته شده است و اشاره به داستان حضرت موسی علیه السلام دارد که در آن مؤمنی که در دستگاه فرعون بوده، شخصی را نزد حضرت موسی علیه السلام فرستاد تا به او بگوید که قوم و جمعیت دارند مشورت می کنند و قرار می گذارند که تو را بکشند؛ پس از شهر خارج شو و من خیر تو را می خواهم؛ در اینجا نیز اسما بنت عمیس، خواست با ذکر این

آیه به حضرت علی علیه السلام بفهماند که ابوبکر و عمر، نقشه ی قتل تو را در سر دارند و بهتر است از مدینه خارج شوی.

(فَجَاءَتْ، فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلِي لَهَا: إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُونَ)

(کنیز هم آمد (و پیغام را به حضرت رساند)؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام (در پاسخ او) فرمود: به اسماء بگو: خداوند آنها را به هدفی که دارند نمی رساند و مانع آنها می شود.)

[صفحه ۴۸۲]

حضرت در اینجا با بیان این جمله، به اسماء می فهماند که خداوند توطئه و نقشه ی آنان را خنثی خواهد کرد و نمی گذارد که آنها به هدفشان برسند.

(ثُمَّ قَامَ وَ تَهَيَّأَ لِلصَّلَاةِ)

(سپس حضرت برخاستند و آماده ی نماز شدند.)

(وَ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ صَلَّى خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ)

(و در مسجد حاضر شده و پشت سر ابوبکر نماز خواندند.)

(وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ يُصَلِّي بِجَنْبِهِ، وَ مَعَهُ السَّيْفُ)

(و خالد بن ولید هم در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز ایستاد، در حالی که شمشیری به همراه او بود.)

تردید و پشیمانی ابوبکر در حال نماز

(فَلَمَّا جَلَسَ أَبُو بَكْرٍ فِي التَّشَهُدِ، نَدِمَ عَلَيَّ مَا قَالَ وَ خَافَ الْفِتْنَةَ، وَ عَرَفَ شِدَّةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَأْسَهُ)

(پس وقتی ابوبکر برای تشهد نماز نشست، از آنچه به خالد گفته بود پشیمان شد و ترسید فتنه شود و شجاعت و تسلیم ناپذیری علی علیه السلام را یادآور شد.)

ابوبکر در همان حال تشهد با خود گفت: الآن ممکن است علی علیه السلام با شجاعت و سرسختی که دارد بر خالد غالب شود، یا اگر

[صفحه ۴۸۳]

خالد هم بتواند موفق شود، مردم و شیعیان علی علیه السلام تحریک شوند و بالاخره برای

حکومت او فتنه درست شود.

(فَلَمْ يَزَلْ مُتَّفَكِّرًا لَا يَجِيسِرُ أَنْ يُسَلِّمَ، حَتَّى ظَنَّ النَّاسُ أَنَّهُ قَدَسَهَا)

(و در تشهد نماز همینطور در حال فکر کردن بود و جرأت اینکه سلام نماز را بدهد نداشت تا آنجا که مردم فکر کردند او در نماز به اشتباه افتاده است.)

(ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَى خَالِدٍ، فَقَالَ: يَا خَالِدُ! لَا تَفْعَلَنَّ مَا أَمَرْتُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ!!)

(بالاخره ابوبکر (در حال نماز!) به خالد التفات کرد و گفت: ای خالد! آنچه را که به تو دستور داده بودم، انجام نده! والسلام عليكم ورحمته و بركاته. (و سلام نماز را داد!))

(فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا خَالِدُ! مَا الَّذِي أَمَرَكَ بِهِ؟)

(پس امیرالمؤمنین علیه السلام رو به خالد کرد و فرمود: ای خالد! ابوبکر چه چیزی را به تو امر کرده بود؟)

(فَقَالَ: أَمَرَنِي بِضَرْبِ عُنُقِكَ)

(خالد گفت: ابوبکر دستور داده بود تا گردن تو را بزنم!)

(قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْ كُنْتَ فَاعِلًا؟)

(حضرت فرمود: آیا تو این کار را می کردی!؟)

(قَالَ: إِي وَاللَّهِ! لَوْ لَا أَنَّهُ قَالَ لِي لَا تَقْتُلُهُ قَبْلَ التَّسْلِيمِ، لَقَاتَلْتُكَ!)

[صفحه ۴۸۴]

(خالد گفت: آری به خدا قسم؛ اگر او قبول از سلام نماز نگفته بود که او را نکش، همانا تو را کشته بودم!)

(قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَخَذَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَدَ بِهِ الْأَرْضَ)

(امام صادق علیه السلام (که راوی روایت هستند) می فرماید: پس علی علیه السلام خالد را گرفته و محکم به زمین کوبید؛)

(فَاجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَقْتُلُهُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ)

(پس مردم همه دور او جمع شدند و عمر (از روی ترس و واهمه) گفت: به خدای کعبه، علی او را می کشد.) (فَقَالَ النَّاسُ:

يا اَبَا الحَسَنِ!

اللَّهُ اللَّهُ بِحَقِّ صَاحِبِ القَبْرِ؛ فَخَلَى عَنْهُ

(پس مردم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: این ابوالحسن! خدا را، به حق صاحب این قبر (او را نکش و رها کن؛ و اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کردند)؛ پس حضرت، دست از خالد برداشت.)

تهدید عمر توسط حضرت امیر

(ثُمَّ التَّفَّتْ إِلَى عُمَرَ، فَأَخَذَ بَتَلَابِيهِ)

(سپس حضرت رو به عمر کرده و یقه ی لباس او را گرفتند.)

«تلابیب» جمع «تلابیب» است یعنی قسمتی از لباس که نزدیک موضع قلاده قرار می گیرد؛ و مقصود یقه است.

(وَقَالَ: يَا بَنَ صَهَّاکَ! وَاللَّهِ لَوْ لَا عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكِتَابٌ مِنَ اللَّهِ

[صفحه ۴۸۵]

سَبَقَ، لَعَلِمْتُ أَئِنَّا أضعفُ ناصِراً وَأقلُّ عَدَداً؛ وَدَخَلَ مَنْزِلَهُ)

(آنگاه حضرت، خطاب به عمر کرده و فرمودند: ای پسر صهّاک! به خدا قسم اگر چنانچه عهدهی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشت (و دستور نداشتم که ساکت باشم) و دستوری از جانب خدا جلوتر نبود، همانا می دانستی که کدامیک از ما از حیث یار و یاور ضعیفتریم و عدد کدامیک از ما کمتر است؛ آنگاه حضرت به منزل خود رفتند.)

حضرت علی علیه السلام می دانستند که همه ی این بازیها را عمر درست کرده و اصلاً عمر بود که به ابوبکر پیشنهاد کرد تا خالد را فراخواند و نقشه ی ترور را طرح کنند؛ لذا گریبان عمر را گرفته و او را مورد عتاب خویش قرار دادند [۳۰۱].

اللَّهُمَّ العنْ أَوَّلَ ظالمٍ ظَلَمَ حقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَآخِرَ تابعٍ لَهُ على ذلكَ

وَالسَّلَامَ عَلَیْكُمْ

پاورقی

- [۱] اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۱۰.
- [۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۵، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۶ و مسلم ج ۵، ص ۷۵.
- [۳] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۰۰.
- واعلم ان كل دم اراقه رسول الله صلى الله عليه وآله بسيف على عليه السلام و بسيف غيره، فان العرب بعد وفاته (ص) عصبت تلك الدماء بعلى بن ابى طالب عليه السلام وحده... و هذه عادة العرب اذا قتل منها قتلى طالبت بتلك الدماء القاتل، فان مات، او تعذرت عليها مطالبته طالبت بها امثل الناس من اهله.
- [۴] بحار، ج ۴۳، ص ۱۵۸.
- [۵] بحار، ج ۴۳، ص ۱۵۷.
- [۶] نهج البلاغه، خ ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعه.
- [۷] فاطمه ی زهرا علیها السلام، علامه ی امینی، ص ۱۷.
- [۸] بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۳.
- [۹] بحار، ج ۴۳، ص ۵۴.
- [۱۰] بنگرید: الغدير، ج ۷، ص ۲۳۲-۲۳۵ که تمام منابع اهل سنت را آورده است.
- [۱۱] دکتر علی شریعتی، فاطمه فاطمه است، ص ۱۵۸.
- [۱۲] بحار، ج ۴۳، ص ۲۱۳.
- [۱۳] الاستیعاب، ص ۷۴۹.
- [۱۴] سلیمان کتانی، فاطمه زهرا در نیام، ترجمه ی آقای طباطبایی، ص ۷۷.
- [۱۵] از نامه حضرت علی علیه السلام به عثمان بن حنیف، نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.
- [۱۶] امام موسی بن جعفر در روایتی «فدک» را سمبل عالم اسلام می داند: می فرماید: حد اول آن «عدن» و حد دوم آن

«سمرقند» و حد سوم آن «آفریقا» و حد چهارم ساحل دریا در کنار جزیره ها و «ارمنستان».

به نقل از ولایه الفقیه، آیت الله العظمی حسینعلی منتظری، ج ۳، ص ۳۳۲. بنابراین طلب کردن فدک چیزی غیر از طلب خلافت نبود و ربودن فدک چیزی جز ربودن خلافت نبود. فاطمه با همه ی وجود خویش دریافته بود که درخواست فدک از

طرف او سبب بازگشتن آن زمین به او نمی شد؛ البته او هم خواستار نخلستانی نبود، وی ارث دیگری را خواستار بود و مطالبه می کرد: ارثی که در آن عزت نفس بود، در آن اصالت حق بود، در آن میوه ی شیرین رسالت بود، و در آن امتداد راه پدرش... این، آن ارثی بود که فاطمه به فضای مسجد آمد تا آن را بازخواست کند.

بنگرید: سلیمان کتانی فاطمه زهی در نیام، ص ۱۹۳.

[۱۷] سلیمان کتانی، زهی در نیام، ص ۲۱۹.

[۱۸] بنگرید: «احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۲؛ بحار ج ۲۸، ص ۲۰۵، والامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۹.

[۱۹] بحار، ج ۲۸، ص ۲۰۵.

[۲۰] بحارالانوار (چاپ قدیم)، جلد ۸، ص ۱۰۸ به بعد.

[۲۱] کتاب «سقیفه و فدک» تألیف ابی بکر احمد بن عبدالعزیز جوهری است که از علمای اهل سنت می باشد.

[۲۲] شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، دوره ی بیست جلدی، جلد ۱۶ ص ۲۱۱.

[۲۳] احتجاج طبرسی (انتشارات اسوه)، جلد اول، صفحه ی ۲۵۳؛ بعضی از بزرگان، این کتاب را به مرحوم شیخ ابی علی طبرسی (ره)، مؤلف تفسیر شریف «مجمع البیان» نسبت می دهند؛ اما ظاهراً همانگونه که مرحوم علامه مجلسی (ره) در مقدمات بحار (۱/ ۹) می فرماید، این کتاب، تألیف ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (ره) می باشد و نسبت دادن این کتاب به صاحب تفسیر «مجمع البیان» از روی اشتباه صورت گرفته است.

[۲۴] در بعضی از نسخه ها «أجمع» آمده و در بعضی دیگر «إجتمع» ذکر شده؛ و ظاهراً «أجمع» صحیح تر است.

[۲۵] نور: (۲۴) ۳۱.

[۲۶] لسان العرب، ۲۵۶/۴ و ۲۵۷؛ و راغب در مفردات گوید: أصل الخمر: ستر الشیء، و يقال لما یُسْتَرُّ به: خِمارٌ، لكن الخمار صار فی التعارف اسماً لما تغطی به: المرأه

[۲۷] اگر چه شخصیت بزرگان و اولیای خدا هیچ گاه به مال و مقام و امثال آن نمی باشد. اما در مواقعی ایجاب می کند که آن شخص بزرگ، جدای از شخصیت معنوی خود، ظاهر امر را نیز مراعات نماید؛ و آن در مواردی است که مسأله یک شخص در میان نیست، بلکه دو جناح حق و باطل در مقابل هم قرار گرفته اند و در این مواقع حفظ ظاهر، در حقیقت به منظور تعظیم حق و عدالت است، نه جلب شخصیت و موقعیت ظاهری برای فردی خاص که مقام اولیای خدا از آن مبرّی و پاک می باشد.

[۲۸] بنابراین در معنای جمله ی «تطأ ذیولها» همان احتمال دوم صحیح است، زیرا مشی پیامبر صلی الله علیه و آله معتدل بوده: نه با عجله و شتاب.

[۲۹] عربها. «قبطیه» را به ضم قاف نیز به کار می برند.

[۳۰] «موصول حرفی» آن است که با صله اش به تأویل مصدر می رود و آن پنج حرف است: ان، کی، لو، ما: ولی «موصول اسمی» تأویل به مصدر نمی رود و موجب معرفه شدن مدخول خود می باشد. نظیر: الذی و مانند آن.

[۳۱] «الهام» به حسب معنای لغوی، القا چیزی است در نفس از جانب خداوند و یا به طور کلی از طرف ملاّ اعلی، و «وحی» عبارت است از اشاره ی سریع؛ و قهرا معنای آن اعم از الهام می باشد، زیرا وحی - یعنی اشاره ی سریع - گاهی به القاء در نفس است که آیه ی شریفه ی (فألهمها فجورها و تقویها) به آن اشاره دارد؛ و گاهی بوسیله ی غرایز و شعور مرموز است، نظیر وحی به زنبور عسل، و گاهی به کیفیت خلقت یک موجود، نظیر

وحی به زمین و آسمان که در قرآن آمده؛ و گاهی به سخن گفتن مخفیانه ی خداوند با پیامبران است توسط ملک؛ با ایجاد صدایی در فضا یا درخت و مانند آن و یا به وسیله ی خواب و به عبارت دیگر: در قرآن «الهام» فقط در مورد انسان به کار برده شده که مقصود همان عقل عملی است، ولی «وحی» در انسان و غیر انسان به کار رفته است؛ از طرفی «وحی» در مورد غیر خداوند نیز به کار رفته است نظیر: آیه ی «۱۲۱» سوره ی انعام: (انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم).

[۳۲] شمس: (۹۸)؛ ۸؛ «پس خداوند بديها و خوبها را به انسان الهام نمود».

[۳۳] در این آیه ی شریفه به مسأله ی حسن و قبح عقلی که در علم کلام قدیم و جدید مورد بحث است، اشاره شده است و دلالت دارد بر اینکه انسان به وسیله ی الهام و به حسب فطرت و خلقت الهی قادر است خوبها و بديها را درک کند و فجور و تقوی و عدالت و ظلم را تشخیص دهد؛ بنابراین. اختلاف افراد و جوامع بشری در تشخیص عدالت و ظلم و خوبها و بديها اغلب مربوط به مصادیق و موارد عدل و ظلم است نه اصل آنها.

[۳۴] قصص (۲۸): ۷.

[۳۵] نحل (۱۶): ۶۸.

[۳۶] «من معانی گوناگونی دارد که یکی از آنها «بیانیه» است، و آن هنگامی به کار می رود که قبل از آن، کلمه یا جمله ی مبهمی گفته شده که نیاز به بیان و توضیح داشته باشد نظیر جمله ی: «والثناء...».

[۳۷] اگر دو حرف همزه در کلمه ای کنار هم باشد و همزه ی دوم ساکن باشد همزه ی دوم قلب به حرفی می شود که با آن

حرکت تناسب دارد. مانند فتحه همزه در «أَلَاء» که با الف تناسب دارد و تبدیل به «آلاء» می شود؛ و اگر ضمه باشد با «واو» تناسب خواهد داشت و در صورتی که کسره باشد، تبدیل به «یاء» خواهد شد.

[۳۸] تجاوز، یعنی محدود نبودن به حد و اندازه ی خاص.

[۳۹] ابراهیم (۱۴): ۳۴.

[۴۰] یکی از معانی «لام»، صله بودن است؛ یعنی وصل و متعلق نمودن مدخول خود به کلمه یا جمله ی سابق.

[۴۱] ابراهیم (۱۴): ۷.

[۴۲] البتة «جُعِلَ» به صورت مجهول نیز قرائت شده است که معنای عبارت به این صورت می شود: «شهادت به وحدانیت خدا، کلمه ای است که اخلاص نتیجه و تأویل آن قرار داده شده است».

[۴۳] در این ارتباط اشعار مثنوی مولوی قابل توجه است:

دید موسی که شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای إله

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

و ادامه می دهد:

تو کجایی تا سرت شانه کنم

جامه ات را دوزم و بخیه زخم

جامه ات شویم شپشهای کشم

شیر پیشت آورم ای محتشم

تا آنجا که می گوید:

ای فدای تو همه بزهای من

ای به یادت هی هی و هیهای من.

[۴۴] حضرت علی علیه السلام در خطبه ی اول نهج البلاغه در این باره می فرمایند:

(الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون... و لا يؤدي حقه المجتهدون، الذي لا يدركه بعد الهمم و لا يناله غوص الفطن...)

(حمد، خدایی را که مدح کنندگان نتوانند مدح و ثنای او گویند... و تلاشگران- در راه شناخت و مدح او- نتوانند حق او را ادا نمایند. خدایی که صاحبان همت و اراده ی بلند و شناوران زیرک- دریای معرفت- هرگز به او نمی رسند.)

[۴۵] الذاریات (۵۱): ۵۶.

[۴۶] از جمله، در روایت پنجم اصول کافی، کتاب التوحید، باب «حدوث العالم»

آمده: «... فلما رأينا الخلق منتظما والفلک جاریا والتدبير واحداً... دل صحه الامر... على ان المدبر واحد...» همچنین در روایات: ۱، ۲، ۳، ۴ همین باب، به مسأله ی نظم جاری در نظام خلقت اشاره شده است.

[۴۷] از این جمله فهمیده می شود که بهشت با تفرق و تشتت کلمه ی یک ملت سازگار نیست؛ زیرا در تشتت و اختلاف بسیاری از حقوق مشروعه تضییع می گردد.

[۴۸] توبه (۹): ۷۲.

[۴۹] اهل معرفت به دو نوع بهشت قائل هستند: یکی «جنت محسوس» که به حواس اخروی احساس می شود و دیگری «بهشت معقول» که بالاتر از اول است و برای هر کدام مراتب و درجاتی تصویر می کنند و بهشت «رضوان» و بهشت «لقاء» که مربوط به اولیاء خداوند می باشد. از آن جمله است.

[۵۰] اِسراء (۱۷): ۱.

[۵۱] حدیث معروف: «العبودية جوهره کنهها الربوبية» (عبودیت، گوهری است که حقیقت آن، خدایی شدن انسان است) نیز به همین واقعیت اشاره دارد، یعنی زمینه ی اصلی رسالت و عروج انسان، و نیل به سایر مراحل تکامل معنوی، همانا عبودیت می باشد.

[۵۲] صف (۶۱): ۶؛ «در حالی که بشارت دهنده هستم به رسول (و پیامبری) که بعد از من می آید و نامش احمد است».

[۵۳] «پریکلیتوس» به معنای «بسیار ستوده» است که معرب آن: «فارقلیط» می باشد.

[۵۴] در تورات، باب ۴۲ از کتاب اشعیاء آمده است: «اینک بنده ی من که او را دستگیری نمودم و «برگزیده ی من» که جانم از او خشنود است من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امتهای صادر سازد- او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه ها نخواهد شنواید- نیء خرد شده را نخواهد شکست

و فقیله ی ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند خدا یَهُوَه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که سالکند می دهد، چنین می گوید من که یَهُوَه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری من یَهُوَه هستم و اسم من همین است و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای تو اعلام می کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را از آن خبر می دهم.

[۵۵] چون پیامبر صلی الله علیه و آله اشرف مخلوقات است، پس مصداق اتم انسان کامل است که هدف نهایی خلقت می باشد؛ و حدیث قدسی: (لَوْلَا كَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكُ) به همین معنا اشاره دارد. و شکی نیست که هدف نهایی عالم، قبل از خلق آن، مورد توجه خداوند بوده است.

[۵۶] یعنی کلمه ای که جمع است، دوباره جمع بسته شود.

[۵۷] در بعضی از نسخه ها به جای «بمآیل الأمور» کلمه ی «بِمَا يَلِي الْأُمُور» ذکر شده است.

[۵۸] البته نه به شکل اجبار و غیر اختیاری، بلکه از روی اراده

و شناخت؛ زیرا علم ازلی تعلق گرفته بود به خلقت موجودی با عقل و اختیار به نام انسان که مراحل تکامل معنوی را در قوس صعود با اراده و شناخت می تواند طی نماید و تنها بعضی از انسانها مانند نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند که به اوج تکامل خواهند رسید و به اصطلاح مظهر «کون جامع» می شوند.

[۵۹] روم (۳۰): ۳۰.

[۶۰] البته در بعضی نسخه ها، «المقادیر رحمته» آمده است و شاید معنای جمله این باشد: چون وجود پیامبر صلی الله علیه و آله به تعبیر قرآن «رحمه للعالمین» است، در حقیقت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تنفیذ و مقدر نمودن رحمت تکوینی و تشریحی خداوند می باشد.

[۶۱] روم (۳۰): ۳۰.

[۶۲] البته جن ها نیز مورد تکلیف می باشند؛ در سوره ی جن صریحاً این مطلب اعلام شده و بعضی از آنها را صالح و مؤمن و بعضی را کافر دانسته است.

[۶۳] «جمله ی معترضه» به جمله ای می گویند که چندان ارتباطی با سیاق و نظم جملات سابق و لاحق ندارد، ولی برای افهام مقصدی آورده شده است.

[۶۴] حدیث فوق، به «حدیث ثقلین» معروف است و با اسناد متواتر از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

[۶۵] شوری (۴۲): ۲۳.

[۶۶] در بعضی از نسخه های احتجاج، فقط «عهد قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ» آمده است و کلمه «وَلِلَّهِ فِيكُمْ» در اول عبارت نیامده است.

[۶۷] شاید هم اشاره باشد به «بهشت رضوان» که اصحاب معرفت می گویند؛ و آن بهشتی است معنوی و بالاتر از بهشت مادی و لذائذ ظاهری.

[۶۸] آیه ی شریفه ی ۲۰۴ سوره ی اعراف: (وَإِذَا قُرَأَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا) (هرگاه قرآن

خوانده شد، به آن گوش فرادهید و ساکت باشید، شاید که سزاوار رحمت شوید). نیز به همین معنا اشاره دارد و لذا کلمه ی «استماع» به کار برده شده نه «اسماع»: یعنی هنگام تلاوت قرآن باید با دقت به آن گوش داده شود.

[۶۹] حشر (۵۹): ۷.

[۷۰] بقره (۲): ۴۳.

[۷۱] بقره (۲): ۴۳.

[۷۲] بقره (۲): ۱۸۳.

[۷۳] بقره (۲): ۱۹۶.

[۷۴] بقره (۲): ۱۹۰.

[۷۵] آل عمران (۳): ۳۲.

[۷۶] اسراء (۱۷): ۳۲.

[۷۷] مائده (۵): ۹۰.

[۷۸] حجرات (۴۹): ۱۲.

[۷۹] بقره (۲): ۲۷۶.

[۸۰] اسراء (۱۷): ۹.

[۸۱] آل عمران (۳): ۹۲.

[۸۲] اعراف (۷): ۳۲.

[۸۳] بحارالانوار (چاپ قدیم). ج ۸ ص ۱۱۶.

[۸۴] نور (۲۴): ۲.

[۸۵] بقره (۲): ۲۵۷.

[۸۶] طه (۲۰): ۱۴.

[۸۸] مرحوم علامه ی مجلسی رحمه الله در بحارالانوار ذیل جمله ی «و نِمَاءً فِی الرِّزْقِ» می فرماید: این جمله اشاره دارد به آیه ی شریفه ی (وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكْوٰهٍ تُرِيدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ) (روم (۳۰): ۳۹)، البته بنابر اینکه مراد از زکات، زکات واجب باشد نه هر صدقه.

[۸۹] بنابر احتمالی، «أُجْزَىٰ بِهِ» به شکل فعل مجهول باشد، یعنی: «من جزای روزه هستم»؛ به این معنا که جزای روزه واقعی، وصول الی الله و شهود اوست؛ در حقیقت شهود و لقاء معنوی پروردگار جزا و پاداش روزه است.

[۹۰] البته مرحوم علامه ی مجلسی رحمه الله در بحارالانوار معنای دیگری را هم برای فرمایش حضرت زهرا علیهاالسلام ذکر کرده اند و آن اینکه روزه برای تحکیم و بقاء اخلاص قرار داده شده است؛ ولی از آنجا که در بعضی از روایات به جای کلمه «تثبیتاً»، «تبییناً» ذکر شده است، ایشان معنای اول را- که در متن آمده- مورد تأیید این نقل از روایات ذکر کرده و درباره ی آن توضیحاتی

را ارائه می دهند.

[۹۱] نهج البلاغه: خطبه ی ۲۷.

[۹۲] وسائل الشیعه، جلد ۱۱، باب الجهاد، حدیث ۲؛ یادآوری می شود که بحث جهاد، در جلد اول کتاب ولایه الفقیه، به تفصیل مطرح شده است.

[۹۳] ر، ک. اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، حدیث ۱۵.

[۹۴] بقره (۲): ۱۵۵.

[۹۵] بقره (۲): ۱۵۶.

[۹۶] بقره (۲): ۲۱۴.

[۹۷] زمر (۳۹): ۱۰.

[۹۸] آل عمران (۳): ۱۰۴.

[۹۹] مباحث امر به معروف و نهی از منکر در جلد دوم کتاب «ولایه الفقیه» ضمن دوازده محور مشروحاً مطرح شده است.

[۱۰۰] بقره (۲): ۸۳.

[۱۰۱] «اسم مکان»، یعنی اسمی که دلالت بر محل و مکان فعل و یا چیزی دارد.

[۱۰۲] «اسم آلت»، یعنی اسمی که دلالت بر وسیله و ابزار کار یا چیزی می کند.

[۱۰۳] کافی ۲ / ۱۵۰ و ۳۴۶.

[۱۰۴] بقره (۲): ۱۷۹.

[۱۰۵] دهر (۷۶): ۷.

[۱۰۶] دهر (۷۶): ۱۱.

[۱۰۷] مائده (۵): ۹۰.

[۱۰۸] «ازلام» جمع «زَلَمَ» است، یعنی تیرهای نوک تیز که در جاهلیت، خیر و شر کارها را با آنها به دست می آوردند؛ روی هر کدام که «إِفْعَلُ» نوشته شده بود، آن را دلیل بر خوب بودن، و هر کدام «لَاتَفْعَلُ» بود، دلیل بر بد بودن آن کار می دانستند.

[۱۰۹] نور (۲۴): ۲۳.

[۱۱۰] جاثیه (۴۵): ۲۳.

[۱۱۱] یوسف (۱۲): ۱۰۶.

[۱۱۲] اعراف (۷): ۱۲۸.

[۱۱۳] فاطر (۳۵): ۲۸.

[۱۱۴] فاطر (۳۵): ۲۷ و ۲۸.

[۱۱۵] البته این بدان معنا نیست که هر عالم به علوم طبیعی، لزوماً به خدای متعال نیز پی می برد، چرا که بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی که هیچ گونه خشوع و خداترسی در آنها وجود ندارد؛ بلکه منظور این است که به وسیله ی علوم طبیعی و آگاه شدن به عظمت خلقت موجودات و دقت و نظم به کار گرفته شده در به

وجود آمدن آنها، به خوبی می توان به عظمت خدای متعال و قدرت مطلقه ی او پی برد و هر که به بزرگی و عظمت خدا پی برد، طبیعتاً نسبت به او خشوع پیدا می کند؛ در حقیقت پی بردن به چگونگی نظام تکوین، راه خداشناسی و خداترسی است، اما اینکه هر عالم طبیعی این راه را بیاید، مطلب دیگری است و چه بسا عالمانی که برخلاف مسیر علم خود قدم برمی دارند.

[۱۱۶] توبه (۹): ۱۲۸؛ جمله ی: «لَقَدْ جَاءَكُمْ...» در کلام حضرت در حقیقت مقول قول است؛ یعنی مفعول «آقول» می باشد که حضرت در جمله ی قبلی فرمودند.

[۱۱۷] توبه (۹): ۱۲۸.

[۱۱۸] انبیاء (۲۱): ۱۰۷.

[۱۱۹] حجر (۱۵): ۹۴.

[۱۲۰] فتح (۴۸): ۲۹.

[۱۲۱] نحل (۱۶): ۱۲۵.

[۱۲۲] شاید این جمله، اشاره باشد به آیه ی شریفه: (جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاِحْزَابِ) (ص: ۱۱) یعنی: «احزاب و جمعیهایی که همگی - در برابر اسلام و عدالت - شکست خوردند»؛ و مقصود یا جنگ بدر است و یا شکست کلی معاندان و احزاب متشکل که در برابر جبهه ی توحید و عدالت، کارشکنی می کردند.

[۱۲۳] این که قرآن می فرماید: (وَيَزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)، (آل عمران: ۱۶۴): «پیامبر، مردم را پاک نمود و به آنان کتاب و حکمت را آموخت»، اشاره به همین واقعیت است؛ در حقیقت، تزکیه زمینه و مقدمه ی تعلیم کتاب و حکمت می باشد؛ تا ذهن انسانها از خرافات و جهالتها پاک نشود، رشد و نمو حکمت و دانش در دلها امکان ندارد.

[۱۲۴] در تفسیر المیزان، جلد ۱۶، صفحه ی ۳۱۱، آمده است: «حدود چهل روایت از طریق اهل سنت، از ام سلمه و عایشه و دیگران، و حدود سی روایت از طریق شیعه، از حضرت ایمر و امام سجاد

و امام باقر و امام صادق علیهم السلام وارد شده که تصریح دارد آیه ی فوق الذکر منحصرأ در شأن اهل بیت علیهم السلام، نازل شده است».

[۱۲۵] این جمله ی حضرت، عیناً از آیه ی ۱۰۳ سوره ی آل عمران اقتباس شده است).

[۱۲۶] انفال (۸): ۲۶.

[۱۲۷] همین مضمون در قرآن کریم ذیل آیه ی ۱۰۳ سوره آل عمران آمده است: (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا).

[۱۲۸] این جمله ی حضرت، از آیه ی ۶۴ سوره ی مائده اقتباس شده است.

[۱۲۹] در بعضی نسخه ها به جای «صماخها»، «جناحها» آمده است که معنای آن چنین می شود: «پس علی علیه السلام باز نمی گشت، مگر اینکه بال آنها را زیر پای خود له می کرد»؛ بال، کنایه از قدرت و شوکت است.

[۱۳۰] و به همین جهت در تاریخ آمده است که زخمهای وارده به آن حضرت، همیشه بر جلوی بدن ایشان بوده، نه بر پشت آن؛ زیرا هیچ گاه پشت به دشمن نکردند؛ آن حضرت کزار غیر فزار بودند.

[۱۳۱] Opportunist.

[۱۳۲] «استعاره» نوعی مجاز است، مانند استعمال کلمه ی «اسد»- شیر- برای مرد شجاع، به مناسبت خصلت شجاعتی که در هر دو می باشد.

[۱۳۳] و کار به آنجا کشیده می شود که چهره ی ملکوتی شخصیتی همچون علی علیه السلام را در بین مردم خراب کردند، تا آنجا که وقتی خبر ضربت خوردن آن حضرت در مسجد به گوش مردم شام می رسد، با تعجب می پرسند: مگر علی اهل نماز بود؟! و نیز شخصی مثل ابوذر (ره) را به اتهام اخلال در حکومت اسلامی به ربنده تبعید می کنند و همان جا به ملکوت اعلی می پیوندند و خانه ی علی علیه السلام که محل نزول وحی بود مورد تهاجم قرار می گیرد و به دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اهانت و ایداء می شود؛

در حالی که همه ی این جنایتها به نام اسلام و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می شد.

[۱۳۴] در روایت هم هست که اول کسی که با ابوبکر بیعت کرد شیطان بود که به شکل یک پیرمرد ظاهر شده بود و....

[۱۳۵] زخرف (۴۳): ۵۴.

[۱۳۶] شتر در آن زمان، سرمایه ی بزرگ ملی بود، و لذا در فرهنگ مردم آن زمان جایگاه خاصی داشت؛ از این رو در بیشتر کنایه ها و مثال از کلمه ی «اِبِل» (: شتر) و چگونگی برخورد مردم آن زمان با این سرمایه ی بزرگ، استفاده شده است.

[۱۳۷] (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ)؛ زخرف (۴۳): ۵۴.

[۱۳۸] شاید هم منظور حضرت، این باشد که زمان عهد و بیعت شما با علی علیه السلام در غدیرخُم، نزدیک است و هنوز سه ماه از این بیعت و پیمان نگذشته است که آن را شکسته و زیر پا نهاده اید.

[۱۳۹] «مفعول مطلق»، مصدر فعل است که برای تأکید معنا دنبال فعل آورده می شود؛ ولی «مفعول له»، علّت و انگیزه ی فعل را بیان می کند.

[۱۴۰] «مفعول مطلق»، مصدر فعل است که برای تأکید معنا دنبال فعل آورده می شود؛ ولی «مفعول له»، علّت و انگیزه ی فعل را بیان می کند.

[۱۴۱] این جمله عیناً از آیه ی ۴۹ سوره ی توبه گرفته شده است.

[۱۴۲] یونس (۱۰): ۳۵.

[۱۴۳] شعراء (۲۶): ۱۵۱ و ۱۵۲.

[۱۴۴] به شهادت تاریخ و حتّی بسیاری از علما اهل سنت، علی علیه السلام از نظر علمی، اعلم النَّاس و افقه النَّاس بوده و در بسیاری از مسائل، خلیفه ی دوّم، حکم خدا را از آن حضرت سؤال می کرد و معروف است که عمر در بیش از هفتاد مورد از مواردی که حکم خدا را نمی دانست، از حضرت علی

علیه السلام پرسیده و آن حضرت او را راهنمایی کردند و بارها خلیفه ی دوّم پس از فهمیدن حکم خدا گفت: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ» یعنی اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک شده بود.

[۱۴۵] إسرائ (۱۷): ۹.

[۱۴۶] این جمله برگرفته از آیه ی ۵۰ سوره ی کهف می باشد.

[۱۴۷] آل عمران (۳): ۸۵.

[۱۴۸] نمل (۲۷): ۱۶.

[۱۴۹] مریم (۱۹): ۵ و ۶.

[۱۵۰] انفال (۸): ۷۵.

[۱۵۱] نساء (۴): ۱۱.

[۱۵۲] بقره (۲): ۱۸۰.

[۱۵۳] به کلمه یا جمله ای که برای تفسیر و تبیین جملات پیش آورده می شود، «عطف تفسیری» می گویند.

[۱۵۴] در تاریخ آمده است که ابوبکر هنگام مرگ، وقتی که مردم دور او جمع شده بودند، از قضیه ی فدک سخت اظهار پشیمانی نمود، و به مردم می گفت: بیعتتان را پس بگیرید؛ معلوم می شود، ابوبکر اعتقادی به حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد ارث نگذاشتن پیامبران نداشته است.

از طرف دیگر، ابوبکر پس از احتجاج و استدلال حضرت زهرا علیها السلام در مورد فدک، حاضر شد فدک را به عنوان ارث، به حضرت برگرداند که ناگهان عمر فهمید و مانع شد.

[۱۵۵] از جمله ی «افحکم الجاهلیه» تا «لقوم یوقنون»، با مختصر تفاوتی از آیه ی ۵۰ سوره ی مائده اقتباس شده است.

[۱۵۶] آقای باقر مقدسی در کتاب فدک خود به نقل از کشکول سید حیدر آمدی، از حضرت صادق علیه السلام روایتی به این مضمون آورده: «آن حضرت به مفضل بن عمیر فرمودند: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، عمر به او گفت که خمس، فیه و فدک را از علی و اهل بیت او مصادره کن، زیرا وقتی مردم دیدند دست آنان خالی است آنها را رها می کنند و به امید مال و منال دنیا به

سوی تو متوجه خواهند شد؛ ابوبکر نیز این کار را انجام داد و اهل بیت را از آنچه متعلق به آنان بود محروم نمود.»

(فدک، دارالمعلم للطباعه، ص ۱۷۵).

[۱۵۷] «سکت» از «سکوت» است و هنگامی که می خواهند کلمه ای را از کلمه ی بعد جدا کنند، به آخر کلمه ی اول «هاء سکت» اضافه می نمایند؛ در بعضی موارد در حال وقف، الحاق «هاء سکت» لازم، و در مواردی جایز است؛ اگر یک حرف اضافه مثل «یاء» در آخر کلمه ای باشد نظیر «ارثی»- در متن خطبه- آوردن «هاء» برای وقف، جایز می باشد.

[۱۵۸] حاقه (۶۹): ۱۹، ۲۵.

[۱۵۹] حاقه (۶۹): ۲۰، ۲۶.

[۱۶۰] حضرت برای تحریک عواطف مسلمانان، مسأله ی فدک را به عنوان ارث مطرح نموده اند تا بتوانند حاکمیت انحرافی ابوبکر را در افکار عمومی محکوم نمایند؛ وگرنه «فدک» را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایات زیادی در زمان حیات خود، به حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان «نحله» و بخشش، واگذار نموده بودند.

[۱۶۱] صدر این قسمت از سخن، خطاب به همه ی مسلمانان بود که چنین بزرگی را دیدند و ساکت و بی تفاوت ماندند، ولی این جمله خطاب به ابوبکر است و پایان این قسمت باز متوجه مردم است که چگونه در برابر تحریف حکم قرآن ساکت شده اند.

[۱۶۲] نمل (۲۷): ۱۶.

[۱۶۳] مریم (۱۹): ۵ و ۶.

[۱۶۴] انفال (۸): ۷۵.

[۱۶۵] نساء (۴): ۱۱.

[۱۶۶] بقره (۲): ۱۸۰.

[۱۶۷] مفاد این آیه نیز والدین و تمام بستگان میت را به طور کلی نسبت به اموال او که به «خیر» تعبیر شده است تا حدودی ذی حق دانسته است؛ هر چند به نظر بعضی از مفسرین، آیات ارث ناسخ این آیه هستند، ولی به هر حال

بر اساس آیه ی فوق حضرت زهرا علیها السلام که قطعاً از اقرباء و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند خود را نسبت به اموال پیامبر ذی حق می دانند، خواه عنوان ارث بر آن گفته شود یا نه؟

[۱۶۸] احتمال دارد که جمله ی «لا- حظوه لی» به آیه ی (لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَّاتِ) و «لا- ارث من ابی» به آیه ی (إن ترک خیراً...) بازگردد، و جمله ی «لا رَحِمَ بَيْنَنَا» به آیه ی (و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض) مربوط شود.

[۱۶۹] «مضاعف» به کلمه ای می گویند که «عین الفعل» یعنی حرف وسط آن با حرف آخر یعنی «لام الفعل» از یک جنس باشد، مانند «مَدَد» که ادغام شده و «مَدَّ» می شود.

[۱۷۰] «ناقص» به کلمه ای گویند که حرف آخر آن یعنی «لام الفعل»، یکی از سه حرف عله یعنی: الف، واو و یاء باشد؛ مثل «رمی».

[۱۷۱] طه (۲۰): ۲.

[۱۷۲] مرحوم مجلسی (ره) در این رابطه می فرماید: علت تمسک حضرت زهرا علیها السلام به مسأله ی ارث و آیات آن در این خطبه، این است که ابوبکر ادعای آن حضرت مبنی بر نحلّه و بخشش بودن فدک را- با این که حضرت امیر علیه السلام بر آن شهادت دادند- رد کرد و لذا حضرت، مسأله ی ارث را که ضروری دین است مطرح نمودند تا ابوبکر نتواند آن را منکر شود. بحار الانوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ص ۱۲۰.

[۱۷۳] اسراء (۱۷): ۲۶.

[۱۷۴] برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب «دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه»، جلد سوم، صفحه ی ۳۲۹ به بعد، مراجعه شود.

[۱۷۵] الاحتجاج ج ۱، ص ۲۳۷.

[۱۷۶] ممکن است کسی اشکال کند که چه ایرادی دارد نماینده یا کارگرایبی که حضرت زهرا علیها السلام داشته اند، بعد از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه و آله از سوی آن حضرت در منطقه ی فدک مشغول به فعالیت شدند، یعنی مالکیت فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته و بنابراین مراد از ارث، همان ارث مصطلح بوده باشد؟

در جواب این اشکال باید گفت: غضب فدک در مدت بسیار کوتاه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفته و در این مدت کوتاه و با توجه به اوضاع بحرانی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، بسیار بعید به نظر می رسد که حضرت زهرا علیها السلام اقدام به فرستادن کارگر و نماینده در آن منطقه ی وسیع کرده باشند؛ علاوه بر این تاریخ و روایات شیعه و سنی، تصریح بر این مطلب دارند که فدک در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و توسط آن حضرت، به حضرت فاطمه علیها السلام اعطاء شده است و آن حضرت قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن منطقه، کارگر و وکیل داشته اند.

[۱۷۷] شهید آیه الله صدر (ره) در کتاب فدک خود یادآور شده است که میراث، همان میراث مصطلح است و ضرورتی نیست که بگوییم حضرت، اول عنوان نحلّه بودن فدک را مطرح کردند و سپس جنبه میراث بودن آن را، چنانکه اصحاب چنین گفته اند؛ بلکه ترتیب طبیعی این است که حضرت در آغاز مبارزه ی سیاسی خود با حاکمیت، مسأله ی توارث را که در اسلام قطعاً ثابت است، مطرح نمایند تا بلکه حق خود را از این طریق استیفاء نمایند؛ زیرا ارث شامل فدک و خمس و کل ماترک پیامبر می باشد، ولی ادعای نحلّه،

فقط شامل فدک می شود. و پس از موفق نشدن در این مرحله، مسأله ی نحلّه بودن فدک را مطرح نمایند (فدک فی التاریخ، صفحه ی ۸۸)

از طرفی باید گفت: فدک که منطقه ی یهودی نشین بوده، با زور و سلاح فتح نشد؛ بلکه آن را خود یهودیها به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند، و از نظر برخی از فقها اینگونه اموال متعلّق به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و مربوط به همه ی مسلمانان نیست، بنابراین مشمول قانون اموال، حضرت زهرا علیها السلام می باشند. البته می توان گفت «خالصه جات» یعنی اموالی که با صلح و بدون جنگ به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، مربوط به مقام و حیثیت ولایت و زعامت پیامبر است و باید بعد از رحلت آن حضرت در اختیار حکومت حقّه ی الهی باشد که حضرت امیر علیه السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشند؛ و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام به حاکمیت در مورد فدک، در حقیقت اعتراض به غصب مقام زعامت و امامت است که فدک باید در اختیار آن مقام باشد؛ و ابوبکر نیز با همین استدلال و به صورت مغالطه، فدک را تصاحب نمود؛ زیرا خودش را مصداق حکومت حقّه معرفّی نمود و مردم را نیز با همین استدلال فریبده، ساکت کرد.

[۱۷۸] «اسم فعل» به کلماتی گفته می شود که از نظر لفظ، خاصیت اسم را دارد یعنی صرف نمی شود؛ ولی از نظر معنا، معنای فعل را دارا می باشد.

[۱۷۹] این جمله از آیه ی ۶۷ سوره ی انعام گرفته شده است و مقصود آن شاید وعده ی حتمی عذاب روز قیامت باشد، چون در آن روز دیگر جریانات دنیا خاتمه می یابد و

اخبار و حوادث، قرار می گیرند؛ حضرت می خواهند بفرمایند: بالاخره این ظلمها و ریاستها و حکومتها روزی پایان یافته و تمام می شود و هر خبری به مقر و موعد خود می رسد.

[۱۸۰] این دو جمله از سوره ی هود، آیه ی ۳۹ گرفته شده است.

[۱۸۱] آل عمران (۳): ۱۴۴.

[۱۸۲] بقره (۲): ۲۵۵.

[۱۸۳] همانگونه که بیان شد، احترام به سادات لازم است و باید حرمت ایشان محفوظ باشد، امّا این بدان معنا نیست که سادات از لحاظ حقوقی با دیگر افراد جامعه فرق داشته و دارای یک نوع تبعیض و برتری خاصی باشند؛ چرا که طبق احکام اسلام، همه ی افراد جامعه ی اسلامی، از لحاظ حقوقی برابر و مساوی می باشند؛ و نیز احترام به سادات به این معنا نیست که ایشان نزد خدای متعال، دارای قرب و منزلت بیشتری هستند، چرا که به فرموده ی قرآن کریم: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ) و به فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله سید قریشی بر سیاه حبشی هیچ شرافتی ندارد، مگر به تقوای الهی؛ آری، سادات یادگاران و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از آن جهت که یک نوع پیوند نسبی با آن حضرت دارند و به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله: «المرء يُحَفِّظُ فِي وُلْدِهِ»، باید به آنان احترام گذاشت و حریم ایشان را نگاه داشت، چرا که احترام به فرزندان، در حقیقت تکریم پدر است.

[۱۸۴] معنای «اسم فعل» در پاورقی صفحه ی «۲۳۱» گفته شد.

[۱۸۵] مرحوم علامه ی مجلسی (ره) بعد از نقل کلمات بعضی از علمای علم لغت که این جمله در مورد کسی که از آینده خبر می دهد نیز گفته می شود، فرموده: «در حقیقت بعید نیست

که حضرت با ذکر این «مثل» می خواسته اند به حوادث بعد از غصب خلافت و مصیبت‌هایی که برای امت اسلام پیش آمده، اشاره نمایند.»

(بحارالانوار «چاپ قدیم»، جلد ۸، صفحه ی ۲۲۰).

[۱۸۶] انبیاء (۲۱): ۳۰

[۱۸۷] این جملات حضرت در وصف مصیبت جانگداز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اقتباسی است از آیات شریفه ی قرآن که در آن، هنگامه ی قیامت را توصیف می نماید؛ آنجا که می فرماید: (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و...) و حضرت می خواهند این مصیبت بزرگ را به حادثه ی قیامت تشبیه نمایند.

[۱۸۸] آل عمران (۳): ۱۴۴.

[۱۸۹] البته بعضی از مورخین معتقدند این گفتار عمر یک کار سیاسی بود، زیرا هنگامی که او چنین سخنی گفت، هنوز اصحاب سقیفه برای مسأله ی رهبری نتوانسته بودند به تصمیم مطلوبی برسند و عمر می خواست با اعلام مرگ پیامبر تا زمان تصمیم گیری قطعی به تأخیر افتد؛ و لذا پس از تصمیم، رحلت آن حضرت فوراً اعلام شد و به دنبال آن، سقیفه کار خود را عملی کرد.

[۱۹۰] آل عمران (۳): ۱۸۵.

[۱۹۱] آل عمران (۳): ۱۴۴.

[۱۹۲] مائده (۵): ۱۱۷.

[۱۹۳] صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۷، ذیل تفسیر آیه ی ۱۱۷ سوره ی مائده.

[۱۹۴] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴، تفسیر سوره ی انبیا.

[۱۹۵] آل عمران (۳): ۱۴۴.

[۱۹۶] معنای اسم فعل در پاورقی صفحه ی «۲۳۱» بیان شده است.

[۱۹۷] «استیساق» مثال واوی و مصدر باب «استفعال» می باشد؛ در اصل «استوساق» بوده که در اثر اعلال، «واو» فاء الفعل، تبدیل به «یاء» شده است.

[۱۹۸] فرقان (۲۵): ۱۵

[۱۹۹] ابراهیم (۱۴): ۸

[۲۰۰] علامه مجلسی در جلد ۸ بحار، ص ۱۲۳ (چاپ قدیم)، علاوه بر احتمال فوق، فرموده: «ممکن است مقصود از کفر، کافران نعمت باشد، در مقابل شکر؛ نظیر آیه ی شریفه: (وَ

إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

[۲۰۱] كهف (۱۸): ۴۹.

[۲۰۲] يوسف (۱۲): ۸۶.

[۲۰۳] همانگونه که علامه ی مجلسی (ره) فرموده: «فاحقبوها» به صیغه باب افعال، مناسبتر از «فاحتقبوها» است که به صیغه ی باب افتعال باشد؛ ولی آنچه نقل شده، و به معنای جمع کردن است دوّمی است. و ضمیر «هاء» یا به فدک برمی گردد و یا به خلافت؛ و مقصود حضرت، تشبیه آن است که به شتری که برای سوار شدن آماده اش می کنند، ولی بدون عیب نیست.

[۲۰۴] این جمله از آیه ی ۷ سوره ی همزه گرفته شده است.

[۲۰۵] شعرا (۲۶): ۲۲۷.

[۲۰۶] هود (۱۱): ۱۲۱ و ۱۲۲.

[۲۰۷] مریم (۱۹): ۶.

[۲۰۸] نمل (۲۷): ۱۶.

[۲۰۹] نام ابوبکر «عبدالله» و نام پدرش «عثمان» بوده است.

[۲۱۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

[۲۱۱] از این کلمات چند نکته به خوبی روشن می شود:

اوّل اینکه نفوذ معنوی و شخصیت اجتماعی حضرت فاطمه علیهاالسلام به قدری زیاد بود که کسی مثل ابوبکر و عوامل و ایادی او، با اینکه سخنان آن حضرت، پایه های حاکمیت آنان را می لرزاند، با این حال، جرأت مخالفت علنی و برخورد رسمی با آن حضرت را نداشتند و ابوبکر می کوشید حتی المقدور و با لطایف الحیل آن حضرت را ساکت و قانع سازد.

دوّم: اینکه جو سیاسی حاکم چون خیلی به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک بود، تا حدّ زیادی ارزشهای اسلامی و آزادیهای شرعی و عقلی که در حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم داده شده بود، هنوز باقی بود و اختناق سیاسی آن قدر حاکم نشده بود که به کلی مخالفان حاکمیت نتوانند حرفی بزنند.

سوّم: شهامت و فداکاری و

ایمان آن حضرت که از تربیت در دامان پدربزرگوار خود به دست آورده بود، به حدی بود که جرأت نمود حاکم مقتدری همچون ابوبکر و دار و دسته اش را با اینکه به ظاهر مسلح به سلاح قرآن و سنت بودند، در مقابل مردم اغفال شده، استیضاح نماید و نظام به ظاهر اسلامی و حاکمیت او را غیر شرعی اعلام نماید؛ چنین حرکتی با این محتوا و عمق و در آن شرایط، جز از مثل حضرت فاطمه علیها السلام از شخص دیگری عملی نبود.

[۲۱۲] به نظر شهید آیة الله صدر (ره) در کتاب فدک خود، صفحه ی ۶۳، اساس کار سقیفه، حزب مثلث: ابوبکر، عمر و ابو عبیده ی جراح بود که برای قبضه کردن حکومت با هم متحد شدند و جبهه ی واحدی تشکیل دادند؛ و در صفحه ی ۵۸ یادآور شده است که این حزب سه نفری کارها را این چنین بین خود تقسیم نمودند: «ابوبکر، مسئول رهبری و خلافت؛ عمر، مسئول قوه ی قضایی؛ و ابو عبیده، مسئول امور مالی...»

[۲۱۳] احکام السطانیة ماوردی، ص ۷

[۲۱۴] مرحوم سید شرف الدین (ره) در کتاب «نصّ و اجتهاد»، صفحه ی ۱۱۳، مطلبی به شرح زیر از محمود ابویه نقل می کند:

«باید نکته ای درباره ی موضع ابوبکر نسبت به حضرت فاطمه علیها السلام بگویم و آن اینکه: بر فرض قبول کردیم که عموماً قطعی قرآن- نظیر آیات ارث- با خبر ظنی از پیامبر صلی الله علیه و آله- مانند روایت: «ما پیامبران از خود ارث باقی نمی گذاریم»- تخصیص بخورد (همانگونه که ابوبکر مدعی بود)، ولی به هر حال ابوبکر این حق را داشت که از ترکه ی پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام ببخشد، زیرا

کسی از مسلمانان مخالف با آن نبود و ابوبکر قدرت آن را نیز داشت؛ همانگونه که او مقداری از «ما ترک» پیامبر صلی الله علیه و آله را به «زبیر بن عوام» و «محمد بن مسلمه» و دیگران بخشید و بعداً عثمان، فدک را در اختیار مروان قرار داد.»

سپس مرحوم سید شرف الدین (ره) ادامه می دهد:

«ابن ابی الحدید از بعضی علمای گذشته نقل می کند که آنها با تعجب از موضع دو خلیفه نسبت به حضرت زهرا علیها السلام، آن را محکوم نموده و اظهار داشته اند: گذشته از موازین دینی، کرامت انسانی اقتضا می نمود که این دو خلیفه با دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این چنین برخورد نکنند؛ آنگاه ابن ابی الحدید می گوید: این کلام، جوابی ندارد.»

[۲۱۵] «سبحان الله»، یعنی پاک و منزّه است خدا؛ و این کلمه اصطلاحاً در مقام تعجب گفته می شود.

[۲۱۶] از این کلام می توان به خوبی دریافت که ولایت مطلقه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام و نیز فقیه جامع شرایط. باید مطابق دستورات قرآن و در محدوده ی شرع صورت پذیرد.

[۲۱۷] نمل (۲۷): ۱۶.

[۲۱۸] مریم (۱۹): ۵ و ۶.

[۲۱۹] مریم (۱۹): ۶.

[۲۲۰] نمل (۲۷): ۱۶.

[۲۲۱] طه (۲۰): ۲

[۲۲۲] این سه جمله ی اخیر، از سوره ی یوسف، آیه ی ۱۸ اقتباس شده است؛ و شاید علت اقتباس حضرت زهرا علیها السلام ارتباطی است که بین جریان یوسف و حضرت زهرا علیها السلام وجود دارد، و آن سه عنصر دروغ و فریب و تهمت می باشد که در هر دو جریان وجود داشته؛ ابوبکر و دار و دسته اش از طرفی با جعل روایت و فریب مردم، و از طرفی با وارد نمودن تهمت «فتنه گری» و محرّک هر فتنه

بودن بر حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام توانستند مسیر امامت و رهبری را منحرف نمایند.

شهید صدر (ره) در کتاب فدک، صفحه ی ۶۹ در رابطه با برخورد خشن و غیر اسلامی حاکمیت با اهل بیت علیهم السلام یادآور شده است: یکی از مظاهر این برخوردها، تعبیری است که ابوبکر نسبت به حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: «... علی ریشه ی هر فتنه ای در جامعه، و او (نعوذ باللّٰه) همانند ام طحال است که از بدی خوشش می آید!!»

[۲۲۳] این جمله تا جمله ی «علی قلوبکم» با مختصر تفاوتی از سوره ی محمد صلی اللّٰه علیه و آله، آیه ی ۲۴ اقتباس شده است.

[۲۲۴] روم (۳۰): ۱۰.

[۲۲۵] بقره (۲): ۱۷۴

[۲۲۶] از وصیت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام؛ نامه ی ۴۷ نهج البلاغه.

[۲۲۷] ممکن است این جمله ی حضرت، اشاره به ادعای ابوبکر باشد که جریان خلافت و غضب فدک را به اراده ی مردم نسبت داد. و «اشاره» به معنای امر کردن و خواستن است، یعنی بد انتخابی کردید و بد تصمیمی در مورد اهل بیت علیهم السلام گرفتید.

[۲۲۸] ق (۵۰): ۲۲

[۲۲۹] غافر (۴۰): ۷۸

[۲۳۰] غیر از چند بیت، مضامین آن نشان می دهد که درباره ی شخص پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله سروده شده است؛ حال یا حضرت زهرا علیها السلام آنها را خود فرموده اند و یا «هند بنت اثاثه» آنها را در رثای پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله سروده است.

[۲۳۱] «کان تامه» خبر نمی خواهد و به معنای «به وجود آمدن» می باشد، ولی «کان ناقصه» اسم و خبر می خواهد و معنای آن در هر جایی، با آمدن «خبر» تکمیل می شود.

[۲۳۲] از این تعبیر حضرت که همه ی ارث را غضب شده دانسته اند، به خوبی

استفاده می شود که مسأله ی فدک برای امامت جنبه ی سمبلیک داشته و آن حضرت در حقیقت به غضب امامت اهل البیت علیهم السلام معترض بوده اند، وگرنه نمی فرمودند: «وکل الإرث مغتصب» یعنی: همه ی ارث را غضب نمودند؛ چرا که فدک- در صورتی که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب شود- همه ی ارث آن حضرت نبوده است؛ و علت اینکه آن حضرت، به مسأله ی امامت و خلافت تصریح نفرموده اند، شاید به ملاحظه ی ضعف درک سیاسی حاضرین یا متهم نشدن آن حضرت به قدرت خواهی یا جهات دیگر باشد.

[۲۳۳] مقصود از نزول کتابها بر پیامبر صلی الله علیه و آله، یا پیامدهای الهی است که در مجموع به شکل قرآن درآمده است، و یا اینکه مقصود عرضه نمودن کتب آسمانی قبل از قرآن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد؛ زیرا آن حضرت به حقائق تحریف نشده ی آن کتابها، کاملاً آگاه بودند.

[۲۳۴] بحارالانوار (چاپ قدیم)، جلد ۸، ص ۱۲۶.

[۲۳۵] و با همین ملاحظه، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام می باشند، چنانکه در زیارت وارث آمده است و علماء ورثه ی انبیاء هستند؛ و متقابلاً معاویه ها، یزیدها و... وارث فرعونها، نمرودها و... خواهند بود.

[۲۳۶] از کلام حضرت استفاده می شود که فدک، تنها وسیله ی زندگی ساده اهل البیت علیهم السلام بوده است، و بسا قسمت ناچیزی از آن را جهت زندگی معمولی خود برداشته و قسمت اعظم درآمد فدک را در مصارف و مصالح عمومی مسلمانان به کار می برده اند (همانند شیوه ای که مراجع معظم تقلید در طور غیبت کبری درباره ی وجوهات شرعی، عمل می نمایند و در حد ضرورت و زندگی

ساده و معمولی برای خود برداشته و مابقی را در جهت مصالح حوزه ها و ترویج دین مصرف می نمایند) و یکی از عللی که حاکمیت ابوبکری فدک را غصب نمود، به این خیال بود که اهل البیت علیهم السلام در فشار و مضیقه ی زندگی قرار گرفته و سر تسلیم به حاکمیت نامشروع غاصبانه ی آنان فرود آورند! آنچنان که حکومتها از همین راه در طول تاریخ شخصیتهایی را به مداحی و تأیید حکومت خود درآورده اند.

[۲۳۷] بقره (۲): ۲۰۴

[۲۳۸] نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۰.

[۲۳۹] متأسفانه در میان مهاجرین و انصار شخصیتهای زیادی بودند که حالت فوق را داشتند، در این صورت تکلیف مردم عادی روشن است!

[۲۴۰] در این باره شهید صدر در کتاب فدک، صفحه ی ۷۹ یادآور شده است: با اینکه عده ای، پیشنهاد قبول رهبری قیام علیه حاکمیت را به حضرت علی علیه السلام نمودند، ولی آن حضرت به هدف آنان کاملاً آگاه بودند، که اینها طالب تحقق حق و عدالت نیستند، بلکه می خواهند توسط علی علیه السلام به قدرت برسند، و لذا حضرت به آنان جواب منفی دادند؛ از طرف دیگر، اگر آن حضرت در آن شرایط، قیام می کردند و سکوت را می شکستند، با توجه به شورشهایی که در گوشه و کنار کشور اسلامی رخ داده بود، قطعاً نظم امور به هم می ریخت و اسلام نوپا در مقابل شرک و کفر شکست می خورد؛ و این همان خواسته ی معاندین و کفار بود.

[۲۴۱] با توجه به اینکه هدف اصلی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسأله ی فدک دفاع از امامت بود، این جمله ی حضرت علی علیه السلام را باید این طور معنا کرد که یا شرایط تقیه در کار بوده، و حضرت علی علیه السلام خواسته اند به خاطر دفع

خطر از اهل بیت، هدف مخفی و نهایی حضرت زهرا علیهاالسلام بر ملا نگردد؛ و یا اینکه مقصود از «رزق و بلغه»، روزی شبانه روز ضروری خانه ی حضرت زهرا علیهاالسلام نیست، بلکه مایحتاج اهل البیت در همه ی جهات و ابعاد است، حتی امور سیاسی و اجتماعی؛ زیرا ضرورت این امور، کمتر از خوراک و پوشاک روزانه ی اهل البیت نخواهد بود. چند نکته، احتمال اول را تأیید می کند:

۱- در جریان گرفتن بیعت از حضرت علی علیه السلام، عمر تهدید کرد که اگر علی بیعت نکند خانه و هر کس در آن هست، هر چند فاطمه باشد، به آتش کشیده می شود، از این جریان، خطر حاکمیت نسبت به حضرت زهرا علیهاالسلام به خوبی روشن می شود. (فدک، شهید صدر، صفحه ی ۶۹)

۲- پس از اتمام خطابه ی حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد و در حضور خلیفه، ابوبکر طی سخنانی گفت: علی، ریشه ی اصلی این فتنه است، و او می خواهد اوضاع به حال اول باز گردد... (بحارالانوار، چاپ قدیم، جلد ۸، به نقل از ابن ابی الحدید) معلوم می شود حضرت علی علیه السلام شدیداً در معرض اتهام مخالفت با حاکمیت بوده و در معرض خطر قرار داشتند.

۳- در منبع فوق آمده: در اثر سخنان حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد، احساسات عده ای تحریک شد و به نفع حضرت علی علیه السلام شعارهایی دادند، ولی ابوبکر فوراً آنها را تهدید نمود و از آنان به «سفهاء» تعبیر کرد و گفت: این سفهاء چه می گویند؟! معلوم می شود، شرایط حضرت علی علیه السلام کاملاً غیر عادی بوده و آن حضرت دقیقاً زیر نظر بوده اند؛ بنابراین مصلحت این بوده که استراتژی و هدف نهایی اهل البیت علیهم السلام از دید حاکمیت مخفی بماند.

[۲۴۲] بحارالانوار (چاپ قدیم)، ج ۸، ۱۲۷.

[۲۴۳] طه

[۲۴۴] بحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۵۹

[۲۴۵] علاوه بر کتاب احتجاج، در شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید جلد ۱۶، ص ۲۳۳، از کتاب «سقیفه و فدک» با سند خود، و نیز کتابهای «بلاغات النساء»، «اعلام النساء» و «احقاق» با سند دیگر، و کتاب «معانی الاخبار» مرحوم صدوق رحمه الله با دو سند مخصوص به خود، این خطبه آمده است.

[۲۴۶] البته علامه ی مجلسی رحمه الله در بحار، جلد ۱۶، این خطبه را با دو سند دیگر نقل کرده: ۱- به نقل از کتاب «معانی الاخبار» صدوق رحمه الله از عبدالله بن حسن و او از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ۲- به نقل از کتاب «امالی» شیخ طوسی به نقل از ابن عباس.

[۲۴۷] الضحی (۹۳): ۳

[۲۴۸] «استعاره» همان معنای مجازی الفاظ است که با کوچکترین تشابهی، کلمه ای را از معنای حقیقی گرفته و در معنای مجازی آن استعمال می کنند.

[۲۴۹] نهج البلاغه، خطبه ی ۲۱۰.

[۲۵۰] «تاء وحدت» دلالت بر یکی بودن معنا دارد و «تاء جنس» بر اصل معنا دلالت دارد، بدون توجه به مقدار آن.

[۲۵۱] «تاء وحدت» دلالت بر یکی بودن معنا دارد و «تاء جنس» بر اصل معنا دلالت دارد، بدون توجه به مقدار آن.

[۲۵۲] و تاریخ نیز به خوبی گواهی می دهد که منحرف کردن خلافت و امامت از مسیر اصلی خود، موجب چه مفسده ها و خونریزیهایی گردید و در واقع تمام مصیبتها و بیچارگیهای مسلمانان، از آن زمان تاکنون، ریشه در این مسأله دارد.

[۲۵۳] اینکه ضمیر «زعرعوها» به خلافت بازگشته، شاید قرینه بر این باشد که در عبارت سابق هم که فرمودند: «لَقَدْ قَلَدْتُهُمْ رِبْقَتَهَا»، ضمیر «ربقتها» به خلافت بازگردد.

[۲۵۴] حضرت علی علیه السلام با آن سابقه ای که در پیروزی اسلام و تأسیس

حکومت عدل اسلامی داشتند، همچون یک پایه و اساس محکم حکومت اسلامی بودند، و تنها کسی که می توانست مسیر نبوت را تداوم داده و ادامه دهنده ی خط پیامبر صلی الله علیه و آله باشد آن حضرت بودند، چرا که در علم و تقوا و فضائل نفسانی و کمالات روحی تالی تلو پیامبر بودند، نه آنهایی که هیچ تشابه علمی و تقوایی با پیامبر نداشتند.

[۲۵۵] شهید آیه الله صدر در کتاب فدک خویش، صفحه ی ۶۳، اساس جریان سقیفه را به حزب سیاسی سه نفره: ابوبکر، عمر، و ابوعبیده ی جراح مربوط می دانند، و این حزب را منشأ بسیاری از حوادث و جریانهای سیاسی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و در صفحه ی ۵۸ همان کتاب یادآور شده اند که این حزب، امور مهم کشور را بین اعضای اصلی خود تقسیم کرد: ابوبکر برای رهبری و خلافت، و عمر برای امور قضایی، و ابوعبیده، برای امور مالی و اقتصاد حکومت تعیین شدند.

[۲۵۶] شاید مقصود حضرت زهرا علیها السلام این نکته هم باشد که حضرت علی علیه السلام حکومت را وسیله ی نیل به اهداف الهی می دانند، و برای حکومت به خودی خود ارزشی قائل نیستند؛ یعنی آن حضرت قدرت خواه و جاه طلب و عاشق ریاست نبودند، بلکه خواهان حق و عدالت و تحقق اهداف دین و ارزشهای آن بودند، و لذا به ابن عباس فرمودند: این کفش پاره پیش من از خلافت و امارت بر شما باارزش تر است، مگر اینکه در پرتو قدرت و امارت بتوانم حقی را برپا دارم، یا باطلی را از بین ببرم؛ با این نگرش بود که حضرت علی علیه السلام به جای اینکه حق و عدالت و اسلام

را برای رسیدن به قدرت و امارت فدا کند، خود را فدای آنها کرد، تا اگر علی علیه السلام به حسب ظاهر به قدرت نرسید، ارزشهای الهی و روح دین، بی ارزش و سست نشود.

[۲۵۷] با اینکه حکومتی که مثل حضرت علی علیه السلام در رأس آن باشد، از نظر مقررات ظاهری و شرعی، خرج امکانات در راه آن اشکالی نداشت؛ ولی حضرت، می خواستند از نظر زندگی و بهره بردن از امکانات، مثل ضعیفترین مردم باشند تا بتوانند الگوی واقعی و امام همیشه زنده ی انسانها در طول تاریخ باشند.

[۲۵۸] اعراف (۷): ۹۶.

[۲۵۹] ابراهیم (۱۴): ۳۴

[۲۶۰] زمر (۳۹): ۵۱.

[۲۶۱] اسراء (۱۷): ۶۲

[۲۶۲] حج (۲۲): ۱۳

[۲۶۳] «مولی» معانی زیادی دارد، از جمله: مالک و آقا، عبد و بنده، منعم، منعم علیه، محب، رفیق، هم قسم، همسایه، شریک، نزدیک انسان و...

[۲۶۴] کهف (۱۸): ۵۰

[۲۶۵] بقره (۲): ۱۲.

[۲۶۶] گذشت که «وَيْحَهُ» به عنوان دلسوزی به کار می رود، به خلاف «وَوَيْلُ»؛ یعنی انسان دلش می سوزد و برای آنها غصه می خورد.

[۲۶۷] یونس (۱۰): ۳۵.

[۲۶۸] «ولید بن عبدالملک» یکی از خلفای بنی امیه است و در سال ۶۸ هجری به حکومت رسید.

[۲۶۹] «حجاج بن یوسف» از خلفای بنی امیه است و در سالهای بعد از ۷۳ هجری به حکومت رسید. در شهر «واسط» زندان معرفی ساخت که حدود ۳۳ هزار زندانی داشت و حدود ۱۲۰ هزار نفر را در طول حکومتش مثله نمود.

[۲۷۰] وجه تشابه و مناسبتی که حضرت زهرا علیها السلام از آیه ی مربوط به قوم نوح علیه السلام استفاده کرده اند این است که فتنه های ناشی از جریان سقیفه دامنگیر تمام مسلمانان گردید، همانگونه که عذاب و طوفان، شامل همه ی قوم نوح علیه السلام، جز عده قلیلی شد.

مفهوم کلام مهاجر و انصار این طور فهمیده می شود که آنها- اگر چه فرض شود در گفتار خود صادق هستند و قصد کذب ندارند- در حال حاضر نیز قصد جبران گذشته را ندارند؛ بلکه تنها آمده اند تا خود را تبرئه کنند و بگویند اگر ما اکنون از ابوبکر حمایت می کنیم، به خاطر این است که قبل از آنکه علی علیه السلام از ما تقاضای بیعت کند، ما با ابوبکر بیعت کرده ایم؛ و حال که با او عهد و پیمان بسته ایم و بیعت خود را با او محکم کرده ایم، دیگر نمی توانیم از او دست برداریم. در حالی که مسأله ی امامت و خلافت را پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم روشن نمودند، و حضرت امیر علیه السلام را به امامت منصوب نمودند؛ پس با این وضع، بیعت با ابوبکر اصلاً باطل بوده است.

[۲۷۲] الروم (۳۰): ۳۸

[۲۷۳] روم (۳۰): ۳۸

[۲۷۴] در علم رجال، راویان احادیث را بر حسب نقل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و محاسبه عمر معمولی هر راوی به طبقاتی تقسیم کرده اند؛ طبقه ی اول، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند؛ بعد از اصحاب، تابعین در طبقه ی دوم و... و به همین نسبت هر محدّثی در طبقه ی مخصوص به خود قرار می گیرد.

[۲۷۵] در میان راویان حدیث، چند نفر هستند که علمای علم رجال می گویند اگر سلسله سند حدیثی تا آنان درست باشد، از آنان به بعد تا برسد به معصوم علیه السلام، هر کس در سند باشد قابل اعتماد است، هر چند او شناخته نشده باشد؛ و به این چند نفر «اصحاب اجماع» گفته می شود.

برخی گفته اند معنای «اصحاب اجماع» این است که خود آنان

افراد مورد اعتماد می باشند، نه اینکه وسایط بین آنان و معصوم علیه السلام نیز مورد اعتماد باشند. و اصحاب اجماع هجده نفر هستند که اسامی آنان در کتب رجالی آمده است.

[۲۷۶] «فرقه ی واقفیه» به کسانی گفته می شود که تا امام هفتم را قبول دارند، ولی امامان دیگر بعد از امام هفتم را به امامت قبول ندارند.

[۲۷۷] احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴؛ تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۵۰۰، تفسیر سوره ی روم.

[۲۷۸] آل عمران (۳): ۱۵۹؛ یعنی: (ای پیامبر) در مسائل حکومت با مردم مشورت کن.

[۲۷۹] نهج البلاغه: خطبه ی سوّم، خطبه ی شششتم.

[۲۸۰] در ضمن همین روایت، هنگامی که محاجه ی حضرت امیر علیه السلام با ابوبکر در فدک نقل می شود، در دو مورد حضرت تصریح کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را در زمان حیاتشان به حضرت فاطمه علیها السلام تملیک نموده اند؛ همچنین در محاجه ی حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، آن حضرت می فرماید: «وَقَدْ جَعَلَهَا لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» که ظاهراً در زمان حیات آن حضرت مراد است؛ و در خطبه ی آن حضرت در مسجد مدینه نیز کلمه ی «نَحْلَهُ أَبِي» آمده است که به معنای «بخشش پدرم» می باشد.

[۲۸۱] در تفسیر «درالمنثور» آمده: بزاز، ابویعلی، ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده اند: هنگامی که آیه ی شریفه ی فوق- که در سوره ی اسراء، آیه ی ۲۶ قرار دارد- نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله، فدک را به حضرت زهرا علیها السلام بخشیدند. همین داستان را نیز ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است. جریان توضیح خواستن پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل نسبت به مقصود آیه ی ذکر شده، در روایت ۵ از باب ۱ انفال کتاب

وسائل، و نیز کتاب کافی، جلد اول، صفحه ی ۵۴۳، روایت پنجم ذکر گردیده است. در کتاب شریف بحارالانوار جلد ۸، از چاپ قدیم، صفحه ۹۳ نیز روایات زیادی با سندهای مختلف پیرامون شأن نزول آیه ی شریفه ی فوق، ذکر شده است.

[۲۸۲] مناقب، ج ۳، ص ۴۳۵.

[۲۸۳] یادآوری چند تذکر:

۱- در کتاب شریف سفینهبهار جلد ۲، صفحه ی ۳۵۱، ذیل ماده ی فدک آمده: در روایتی در آمد سالانه ی فدک ۲۴ هزار دینار، و در روایت دیگر ۷۰ هزار دینار نقل شده است.

۲- در کتاب مجمع البحرین ذیل ماده ی فدک، روایتی از حضرت علی علیه السلام درباره ی حدود فدک به این شرح آمده است: یک حد: کوه احد، و دیگری: عریش مصر- که احتمالاً شهری بوده است در منطقه ی سینا در مصر- و سومی: سیف البحر- ساحل دریای احمر یا بحر خزر و ارمنستان- و چهارمی: دومهالجنندل که احتمالاً منطقه ای بوده است بین کوفه و شام که جریان حکمیت در آنجا رخ داد.

۳- مرحوم علامه مجلسی طاب ثراه در جلد ۸ بحارالانوار، (چاپ قدیم) صفحه ی ۱۲۸، در رابطه با جواب این سؤال که چرا حضرت زهرا علیهاالسلام با آن زهدی که داشتند، این قدر راجع به فدک اصرار داشتند تا آنجا که در حضور عموم مردم در مسجد آن را مطرح نمودند، فرموده است: فدک فقط در ارتباط با حضرت زهرا علیهاالسلام نبود، بلکه متعلق به اولاد ایشان- یعنی ائمه ی اطهار علیهم السلام- نیز بود، و قهراً مسامحه و کوتاهی در چنین چیزی که مربوط به همه ی اهل البیت علیهم السلام است جایز نبود، زیرا در اثر مسامحه و کوتاهی چه بسا حقوق آنان تضییع می شد...»

۴- ابن ابی الحدید نیز از یکی از علمای امامیه به نام

«علی بن تقی» کلامی به این مضمون نقل می کند: «انگیزه ی ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از فاطمه علیهاالسلام، چیزی نبود جز اینکه نمی خواستند علی علیه السلام درآمد آن را در مبارزه با خلافت و حاکمیت آنان صرف نماید.» (احتجاج، نشر مرتضی، ج ۱، ص ۹۱)

در همین رابطه شهید صدر در صفحه ۷۲ کتاب فدک از ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه جلد ۴، صفحه ی ۸۰، نقل کرده است: با اینکه حضرت زهرا علیهاالسلام به ابوبکر قول قطعی دادند که درآمد فدک را صرف امور عامه ی مردم و مصالح آنان بنمایند با این حال او مطمئن نبود، و می ترسید چه بسا حضرت زهرا علیهاالسلام درآمد فدک را صرف مبارزه با حاکمیت نماید...»

همچنین ابن ابی الحدید در جلد ۱۶ کتاب یاد شده، صفحه ی ۲۸۴، می گوید: از استاد خود علی بن الفارقی که از اساتید مدرسه ی عربیه در بغداد بود، پرسیدم: به نظر شما، آیا فاطمه در مورد ادعای خود نسبت به فدک، راست می گفت یا نه؟ جواب داد: آری راست می گفت، پرسیدم: پس چرا ابوبکر، فدک را به او برنگرداند؟ در جواب من - در حالی که می خندید - کلام لطیفی اظهار نمود، گفت: اگر ابوبکر آن روز فدک را به فاطمه برگردانده بود، فاطمه فردا می آمد و مدعی خلافت می شد، و ابوبکر نیز عذری نداشت، زیرا صداقت فاطمه را نسبت به ادعای فدک قبول نموده بود، بدون اینکه نیازی به بینه و شاهد داشته باشد.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: این کلام استاد حرف درستی است، هر چند آن را با شوخی و مزاح گفته است.

۵- شهید آیةالله صدر طاب ثراه در کتاب فدک، درباره ی اینکه طرح مسأله ی فدک یک موضوع

سیاسی است، در صفحه ی ۴۹ یادآور شده اند: طرح فدک توسط حضرت زهرا علیهاالسلام تجلی دو جبهه ی اسلام و کفر و ایمان و نفاق و تقابل نصّ و شور است. و در صفحه ۴۸ و ۶۳، فدک را رمز و سمبل یک هدف بزرگ و انقلابی همه جانبه علیه حاکمیت وقت که اساس آن در سقیفه، توسط حزب سه نفری: ابوبکر، عمر و ابوعبیده ی جراح، پی ریزی شد دانسته، و در صفحه ی ۵۰ یادآور شده اند: اگر حضرت زهرا علیهاالسلام فقط به دنبال به دست آوردن قطعه زمینی به عنوان «نحله» یا «میراث» بودند، قطعاً از بین طرفداران و شیعیان حضرت علی علیه السلام افرادی را برای ادای شهادت و تکمیل بینه نسبت به فدک پیدا می کردند، ولیکن هدف آن حضرت چیز دیگری بود.

آنگاه در صفحه ی ۸۷ تأکید کرده اند که: حضرت زهرا علیهاالسلام مبارزه ی خود را با حاکمیت، در شش مرحله تجلی دادند:

۱: فرستادن نماینده پیش ابوبکر جهت مطالبه ی میراث (اعم از فدک و غیر آن)؛ و طرح فدک به عنوان ارث، قبل از طرح آن به عنوان «نحله و بخشش» بوده است.

۲: دخالت مستقیم و مذاکره ی تند با ابوبکر.

۳: ایراد خطابه ی معروف در مسجد النبی صلی الله علیه و آله در روز دهم رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله.

۴: ایراد خطابه ی قاطع برای زنان مهاجر و انصار.

۵: مذاکره ی کوتاه و غضب آلود با ابوبکر و عمر در بستر شهادت، هنگامی که آنان به قصد عذرخواهی نزد آن حضرت آمده بودند؛ و اعلان مراتب غضب و ناراحتی خود از آنان.

۶: وصیت معروف آن حضرت مبنی بر عدم رضایت نسبت به شرکت و حضور مخالفین ایشان در مراسم پس از شهادت

خود.

شهید صدر، در رابطه با علت اینکه حضرت زهرا علیهاالسلام آغازکننده نهضت شدند نه حضرت علی علیه السلام، در صفحه ی ۸۶ یادآور شده اند: «شروع قیام توسط حضرت زهرا علیهاالسلام دارای دو عنصر مهم و مثبت بود: یکی جنبه های عاطفی قضیه، زیرا آن حضرت به دلیل دختر پیامبر بودن، قدرت بیشتری نسبت به تحریک عواطف مردم و تجسم خاطرات دوران پیامبر صلی الله علیه و آله داشت؛ و دیگری جنبه ی سیاسی آن، زیرا اگر حضرت علی علیه السلام شروع کننده ی مبارزه بودند، احتمال جنگ داخلی و شق عصای مسلمین و شروع مبارزه ی مسلحانه با حاکمیت وقت، بسیار قوی بود.» به نظر می رسد علت اینکه حضرت علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت و قدرت به دست اهلش بوده، و بعد از رسیدن قدرت به اهلش، دیگر نیازی به مبارزه بدان منظور نیست.

۶: نکته ی ششم این است که چرا حضرت امیر علیه السلام پس از رسیدن به خلافت و قدرت، فدک را به اهلش برنگرداندند؟ با اینکه چند نفر از خلفاء از جمله: عمر بن عبدالعزیز و مأمون، آن را به بنی هاشم برگرداندند.

در این رابطه نظراتی مطرح شده:

۱: قاضی القضاة در کتاب مغنی گفته است: از همین امر که حضرت علی علیه السلام فدک را پس نگرفتند معلوم می شود، ایشان در جریان محاجه ی حضرت فاطمه با ابوبکر، شهادت نداده بودند که فدک مربوط به فاطمه است، و گرنه می بایست به علم خود عمل نموده و آن را پس بگیرند.

(شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۷۰)

اما طبق منابع شیعه و سنی، این ادعا باطل است، زیرا در آن منابع، عنوان شهادت دادن حضرت علی علیه السلام و ام ایمن در مورد فدک، مطرح شده است و

جای انکار نیست.

۲: مرحوم علامه ی مجلسی، در جلد ۸ بحارالانوار (چاپ قدیم)، صفحه ی ۱۴۱، باب مخصوصی را برای این موضوع باز نموده، و در ابتدا روایاتی را که مشتمل بر بیان علّت پس نگرفتن فدک توسط حضرت امیر علیه السلام است، نقل کرده است؛ در بعضی از آنها از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: چون خداوند پاداش ظالم و مظلوم را داده است، دیگر حضرت علی علیه السلام نخواستند اقدامی انجام دهند... و در بعضی دیگر آمده: امامان برای حقوق مردم اقدام می کنند، ولی برای حقوق مربوط به خودشان تلاشی نمی کنند. سپس مرحوم مجلسی از قاضی القضاة این احتمال را نقل کرده که شاید به نظر شیعیان، علّت اقدام نکردن حضرت امیر علیه السلام، مراعات تقیه بوده است، و بحث مشروعی را پیرامون امکان تقیه ی امامان ایراد نموده است.

ولی احتمال تقیه در این مورد بعید است، زیرا هنگام حکومت حضرت امیر علیه السلام در مقابل قدرت ایشان، قدرت قابل توجهی جز معاویه نبوده است؛ مگر اینکه گفته شود چون ابوبکر و عمر در قضیه ی فدک دخالت داشتند، آن حضرت به خاطر بعضی مصالح نمی خواستند برخلاف کار آنان اقدامی انجام دهند، و از این جهت بسیاری از احکام و برنامه های آنان را تغییر ندادند؛ و مرحوم سید مرتضی در کتاب شافی، همین امر را علّت اقدام نکردن آن حضرت دانسته است.

۳: احتمال سوّم، مطلبی است که از نظر شهید آیةالله صدر و مرحوم علامه مجلسی طاب ثراهما و نیز حضرت استاد مدّظله در مورد فدک، که مربوط به اهل البیت علیهم السلام می باشد، استفاده می شود؛ براساس این نظریه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فدک را برای خالی نبودن دست

اهل البيت عليهم السلام در اختيار حضرت زهرا عليها السلام گذاشتند، تا پشتوانه ي مسأله ي خلافت و امامت اهل البيت عليهم السلام باشد؛ و در حقيقت به وسيله ي فدك، اهل البيت عليهم السلام بتوانند در مسير احقاق حق خود مقاومت و پايداري نمايند؛ بنا بر اين هنگامی که حضرت امير عليه السلام به حکومت رسيدند، ديگر انگيزه ای برای تعقيب آن باقی نمی ماند.

[۲۸۴] روم (۳۰): ۳۸.

[۲۸۵] معنای «فی ء» خواهد آمد.

[۲۸۶] در درسهای سابق، پيرامون جعلی بودن اين روايت صحبت شد.

[۲۸۷] از عبارت: «وَقَالَ: هَذَا فِيَّ لِلْمُسْلِمِينَ» تا «فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِأَكْبِيهِ حَزِينَةً» در كتاب احتجاج وجود ندارد، ولی در تفسير علی بن ابراهيم، جلد ۲، ص ۱۵۵، آمده است؛ و نیز در عبارت: «فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِأَكْبِيهِ حَزِينَةً»، در احتجاج، دو کلمه: «من عندهما» و «حزینة» ذکر نشده است.

[۲۸۸] نهج البلاغه: خطبه ي سوم، خطبه ي ششمينه.

[۲۸۹] حشر (۵۹): ۷

[۲۹۰] ابن ابی الحديد در جلد ۱۶ از شرح نهج البلاغه، صفحه ي ۲۸۵، ضمن بحثی که از قاضی القضاة نقل کرده ياد آور شده است: اگر فدك در تصرف حضرت زهرا عليها السلام بود چرا که در مقام محاجه با ابوبکر به دليل «يد» که قابل خدشه نيست استدلال نکرد و مسأله ي ارث را مطرح نمود؟ اگر ايشان قاعده ي «يد» را که دليل محکمی بر مالکيت است مطرح نموده بود، ابوبکر نمی توانست روايتی را که از پيامبر صلی الله عليه و آله نقل کند تا بتوان گفت: عموم ادله ي ارث توسط خبر واحد تخصيص خورده است.

سپس ابن ابی الحديد اين جواب را که حضرت فاطمه عليها السلام با طرح مسأله ي «نحله و بخشش» بودن فدك، در حقيقت ادعای تصرف در فدك و داشتن «يد» بر آن را نموده است، پاسخ داده و می گوید: بخشش و

اعطاء فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله هر چند قطعی است، ولی ممکن است اعطاء پیامبر صلی الله علیه و آله بدون قبض و تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بوده، پس مجرد اعطاء، دلیل بر داشتن «ید» نیست، زیرا لغت اعطاء اعم است.

در جواب ابن ابی الحدید باید گفت: طبق منابع قطعی شیعه و بسیاری از اهل سنت، بخشش و تحویل فدک در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام، امری مسلم و غیر قابل تردید است و حضرت زهرا علیها السلام برای فدک و کیل و مسئول تعیین نموده بودند، و حضرت علی علیه السلام نیز در نامه ی ۴۵ نهج البلاغه (صبحی صالح) که به عثمان بن حنیف مرقوم نموده اند، صریحاً فرموده اند: (بلی کانت فی ایدینا فدک... یعنی: «فدک در دست ما بود...»؛ از طرفی در لغت «عطاء» نیز اخذ و تناول ملاحظه شده است، پس روایاتی که حتی مورد قبول ابن ابی الحدید است و دلالت بر اعطاء فدک توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السلام دارد دلیل بر صحت مطلب ما می باشد؛ بنابراین طرح عنوان «نحله» توسط حضرت زهرا علیها السلام مفهومی جز مفهوم «ید» و در تصرف بودن فدک توسط حضرت زهرا علیها السلام ندارد. و شاید علت اینکه عنوان «نحله» را حضرت به کار بردند، نه عنوان «ید»، این باشد که حضرت می خواسته اند به ابوبکر بفهمانند کار شما دقیقاً برخلاف عمل و سیره ی پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا آن حضرت فدک را به من بخشیدند اما شما گرفتید! و این تعبیر از تعبیر «ید» مناسبتر است.

[۲۹۱] الاحزاب (۳۳): ۳۳.

[۲۹۲] قصص (۲۸): ۲۰.

[۲۹۳] احزاب (۳۳): ۳۳.

[۲۹۴]

[۲۹۵] بحارالانوار (چاپ قدیم)، جلد ۸، باب نزول الآيات فی أمر فدک.

[۲۹۶] این اشعار، همان ابیاتی است که حضرت پس از بیان خطبه ی خویش در مسجد النبی صلی الله علیه و آله قرائت فرمودند و شاید این ابیات را حضرت زهرا علیها السلام بارها خوانده باشند.

[۲۹۷] «تهجم» یعنی برخوردی که با تندی و عبوسانه باشد.

[۲۹۸] در پاورقی احتجاج آمده است که در تفسیر قمی اشعار زیادتری نقل شده است.

[۲۹۹] یکی از عللی که خالد بن ولید، کینه ی امیرالمؤمنین علیه السلام را به دل گرفت، از قضیه ی «مالک بن نویره» نشأت می گیرد: پس از اینکه ابوبکر با جوسازی و شانناژ به قدرت رسید و خلافت مسلمین را به دست گرفت، خالد بن ولید را برای اخذ زکات مأمور نمود؛ از جمله کسانی که خالد مأمور شده بود تا از آنها زکات بگیرد، «مالک بن نویره» بود؛ وی از دوستداران امیرالمؤمنین علیه السلام و علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام بود و حکومت ابوبکر را غصبی می دانست و لذا از دادن زکات خودداری کرد؛ خالد نیز ناجوانمردانه و به جرم ارتداد، مالک را به شهادت رساند و در همان شب به زور با همسر وی همبستر شد!! پس از وقوع این حادثه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این جنایت به شدت اعتراض نمودند؛ ولی ابوبکر به دفاع از خالد پرداخته و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده شمشیر خالد، «سیف الله» (شمشیر خدا) است و شمشیر خدا هرگز خطا نمی کند!!

[۳۰۰] قصص (۲۸): ۲۰.

[۳۰۱] مرحوم علامه مجلسی در جلد ۸ بحارالانوار، صفحه ۹۶ (چاپ قدیم) نقل می کند: ابن ابی الحدید از یکی از علمای اهل سنت به نام «نقیب» پرسید: چه شد

که علی با آن همه دشمنیها و کینه ها که با او داشتند، چندین سال از خطر ترور و توطئه سالم ماند و توانست در خانه ی خود زندگی نماید؟

«نقیب» در جواب گفت: «علت این بود که علی علیه السلام پس از اینکه قدرت به دست آن جماعت افتاد، به کلی از فکر سیاست و قدرت بیرون رفت و دائماً مشغول عبادت و نماز و جمع آوری و تنظیم قرآن کریم بود، و احياناً در بعضی امور با متولیان امر نیز هماهنگی می نمود، از این رو متولیان امر که خطری را از ناحیه ی او نمی دیدند، او را به حال خود رها نمودند، و گرنه علی علیه السلام را ترور کرده بودند...»

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

